

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره های ۳ و ۴ ، اسفند ۱۳۶۳

پیشگفتار

یادی از ۲۲ بهمن

درگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومه له به نفع کیست؟

برونده درگیری های اخیر : ریشه ها ، شیوه ها ، عملکردها ، اثرات و بی آمدها

وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار می نویسند

نقدی بر پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی

«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟

(۱) مداخلی بر مباحث

روایتی که می ماند

گزارشی از مسلخ اوین

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب درونی شورا

بحران بانک های جهان سرمایه داری

جنبه هایی از يك مسئله

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۲ - در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمترین

سیمرغ های زمانه - يك شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۳ - پل سونیزی به ارنت مندل پاسخ می دهد

نثر اخوندی - از علی اکبر دهخدا

اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟

۲ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

«کتاب مکاشفه»

تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه

جهان وهم آلود پندار بافان حرفه ای

بررسی کتاب علی شریعتی : «فاطمه ، فاطمه است»

فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۱۶	یادی از ۲۲ بهمن
۲۱	درگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومله به نفع کیست؟ برونده درگیری های اخیر : ریشه ها ، شیوه ها ، عملکردها ، اثرات و بی آمدها
۷۰	وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار می نویسند نقدی بر پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی
۱۰۳	«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» املک؟ (۱) مدخلی بر مباحث
۱۴۳	روایتی که می ماند گزارشی از سنخ اوین
۱۷۶	شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟ ۳ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب درونی شورا
۲۰۲	بحران بانک های جهان سرمایه داری جنبه هائی از يك مسئله
۲۲۲	ملاحظاتى در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق ۲ - در فاصله بین دو کنگره اولی و دوم کمترین
۲۵۰	سیمرغ های زمانه - يك شعر
۲۵۱	مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی ۳ - پیل سونیزی به ارست مندل پاسخ می دهد
۲۶۲	نثر آخوندی - از علی اکبر دهخدا
۲۶۵	اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟ ۲ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون
۲۹۴	«کتاب مکاشفه» تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه
۳۲۰	جهان وهم آلود پندار بافان حرفه ای بررسی کتاب علی شریعتی : «فاطمه ، فاطمه است»

اندیشه رهائی ، نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی ، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می گردد .
اسامی نویسندگان و مترجمان ایرانی ، همگی اسامی مستعارند و هرگونه تشابهی با اسامی افراد حقیقی صرفاً تصادفی است .

«جنك ، جنك تا پيروزی»؟!!

www.vahdatcommunisti.com







پیشگفتار

با انتشار این مجلد (شماره های ۳ و ۴) " اندیشه رهائی " اولین سال فعالیت خود را پشت سر می گذارد . در باره دلایل انتشار دو شماره توامان ، در صفحات بعد همین پیشگفتار سخن خواهیم گفت ولی قبلا لازمست که در معرفی مطالب شماره حاضر توضیحاتی ارائه دهیم . مقدمات یاد آوری می کنیم که بخش عمده مطالب این شماره ، مانند مطالب شماره های پیشین " اندیشه رهائی " مقالاتی مستقل اند که در يك شماره خاتمه می یابند . در کنار این ها ، مطالب دنباله دار نیز وجود دارد که پاره ای ، ادامه مقالات قبلی و برخی ، آغاز مباحث جدیدند . در مورد مطالب اخبارالذکر ، همان طوری که در پیشگفتار شماره پیشین نشریه توضیح داده ایم ، باید گفت که این مطالب بنوعی تهیه و تنظیم شده اند که هر يك ، تا حد امکان به تنهائی مستقل باشد ، مضافا در هر شماره می کوشیم که به اختصار رئوس مباحث عنوان شده در شماره های پیشین اینگونه مطالب را ارائه دهیم . با این توضیحات به معرفی مطالب این شماره می پردازیم :

★ در مقاله " درگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومه له بنفع کیست ؟ " به تحولات اخیر جنبش کردستان پرداخته شده است . مذاکرات حزب دموکرات کردستان با رژیم و بویژه زد و خورد های خونین میان حزب دموکرات و کومه له ، عواقب و تاثرات منفی آن در کردستان و در جنبش سیاسی ایران ، از جمله مسائل مورد بحث این مقاله اند .

کسانی که با سابقه اقدامات غیر دموکراتیک حزب " دموکرات " از سال ۵۸ به بعد و نیز با ساخت و ترکیب درونی آن آشنائی دارند ، حمله مسلحانه ۲۵ آبان حزب به کومه له در منطقه اورامان و شیوه های اعمال شده در این حمله (که در مقاله به تفصیل در باره آن صحبت شده) ، خبر عجیب و شگفت آوری نیست . آنچه هولناک و شگفت آور است ، تقلید کومه له است - در حمله مسلحانه

۶ بهمن خود به حزب دموکرات - از همان شیوه ها و عملکرد های حزب ، آن هم تحت عنوان "سیاست قاطع پرولتری" . متأسفانه تقلید کومه لسه از شیوه ها و عملکرد های حزب دموکرات و سرمشق خود قرار دادن آن ها ، چیز جدیدی است که از قریب دو سال پیش ، کم کم بچشم خورده که کومه له بزیر پرچم "حزب کمونیست" امکی رفته است ، و این امر در ۶ بهمن ۶۳ ابعاد هولناکی بخود می گیرد . "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران" ، تصویب باژگونه ای از "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" را بنمایش می گذارد و کومه له امروزه دیگر آن کومه له ای نیست که می شناخته ایم .

باری آنچه درگیری اخیر حزب دموکرات و کومه له را از درگیری های گذشته آن ها (که تا دو سال پیش از طرف حزب دموکرات تحصیل میشد) متمایز می کند ، صرف نظر از تداوم و گستردگی بمراتب بیشتر از پیش و گذشته از تعداد بمراتب بالای قربانیان ، شیوه های فاجعه آمیز است که هر دو طرف در تهاجمات اخیر خود بکار برده اند . بررسی نکته اخیر ، با توجه به اسناد منتشر شده توسط دو طرف درگیر ، پایه اساسی این مقاله را تشکیل می دهد . در کنار آن ، در متن ، زیر نویس ها و ضمیمه ها به دو مسئله مهم دیگر یعنی ریشه های درگیری اخیر و نیز اثرات و پیامد های منفی آن در جنبش مقاومت کردستان و در جنبش سیاسی ایران ، پرداخته شده است .

★ "وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار می نویسند" عنوان مقاله ایست که با رجوعی مختصر به زمینه های تاریخی قوانین کار در ایران ، بطور مشخص به نقد پیش نویس اخیر قانون کار جمهوری اسلامی می پردازد . این مقاله که توسط تعدادی از رفقای هوادار ، زیر نظر کمیسیون کارگری سازمان تهیه شده ، اولین بار بصورت جزوه ای تحت عنوان "نقدی بر پیش نویس قانون کار" در ۳۴ صفحه ، قطع رقعی ، به تاریخ پائیز ۶۳ در ایران منتشر گردیده است . این نقد بخوبی نشان می دهد که حامیان نعلین پوش سرمایه ، چه دشمنی شدید و چه کینه عمیقی به کارگران دارند . رفقا وقتی پیش نویس این قانون کار نفرت انگیز را با قانون کار سیاه آریامهری مقایسه می کنند به درستی نتیجه می گیرند :

جمهوری اسلامی ثابت کرده است که "بالاتر از سیاهی رنگی هست".

★ با مقاله "حزب کمونیست ایران" یا "حزب کمونیست امک؟" مباحث ما با "حزب کمونیست ایران" آغاز می‌گردد. آنچه در این شماره انتشار می‌یابد مدخلی است بر این مباحث. در شماره های آتی بررسی نقد گونه‌های این "حزب" در باره سازمان و "نظریات" عنوان شده در باره مهمتريين پروپلماتيك‌های جنبش کمونیستی در نشریات مختلف آن دنبال خواهد شد. رفقای سازمان در ایران نیز - که بالاخره با تقبل ريسك امنیتی، توانسته ایم نشریات "حزب کمونیست" را که در ایران "نایاب" است، بدستشان برسانیم - بنوبه خود به تحلیل نظرگاه‌های انحرافی "حزب" خواهند پرداخت. نقد دیدگاه‌ها و عملکرد "حزب کمونیست ایران" فرصت مجددی است برای تقابل اندیشه و عمل چپ مستقل و چپ دگماتیست.

★ "روایتی که می‌ماند" نوشته‌ای که توسط یکی از زنان مبارز و از بند رسته، در ایران به رشته تحریر درآمده و در اختیار رفقای سازمان قرار گرفته، نمایانگر گوشه‌ای از جنایات رژیم اسلامی و مبارزه و مقاومت دلیرانه مبارزین در بند است. رفقای سازمان، هنگام ارسال این نوشته برای چاپ در نشریه خسار از کشور، این نکته را متذکر شده‌اند که رفیق نگارنده، نه از اعضا و هواداران سازمان وحدت کمونیستی، بلکه از فعالین سابق یکی از سازمان‌های چپ است.

"روایتی که می‌ماند"، گوشه‌هایی از واقعیت‌های عینی کشتارگاه اوین و قصابان آن را تصویر می‌کند، واقعیت‌هایی آنچنان تکان دهنده، آنچنان هولناک و آنچنان باور نکردنی که به افسانه شباهت دارند و به کابوس می‌مانند.

★ مقاله "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، در این شماره به پایان می‌رسد. این بخش از مقاله را در واقع باید جزء تکمیل کننده آن بخشی دانست که در شماره پیشین "اندیشه‌رهائی" منتشر شد. در این شماره، اساسی‌ترین ادعای "شورای ملی مقاومت" - تنها آلترناتیو دموکراتیک

بودن - از زاویه دیگری مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ ساخت و ترکیب درون‌سی "شورای ملی مقاومت" و ترجمان سیاسی این ترکیب، خمیرمایه اصلی این بخش از مقاله را تشکیل می‌دهد. و در کنار این‌ها اشاراتی کوتاه به مسائل دیگر - از جمله به مفهوم واقعی "شورا" در اسلام - خواهد شد.

★ در مقاله "بحران بانک‌های جهان سرمایه‌داری" توضیحاتی پیرامون بحران بانک‌ها در این کشورها (بویژه در آمریکا) داده شده است. نویسندگان مقاله ضمن توجه به نقش و اهمیت بانک‌ها در عملکرد سیستم سرمایه‌داری و ضمن کم‌اهمیت جلوه ندادن نتایج اجتماعی و سیاسی حاصله از ورشکستگی احتمالی بانک‌ها، یک تز خوشباورانه را - تزی که در گذشته نیز نادرستی خود را نشان داده - بدرستی رد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که حتی سقوط کامل سیستم بانکی لزوماً به مفهوم سقوط کل نظام سرمایه‌داری نیست.

در این مقاله که متن آن توسط یکی از رفقا نوشته شده، به جنبه‌های سیاسی از بحران بانک‌های جهان سرمایه‌داری و مشکلات ناشی از آن، پرداخته شده است. رفیق دیگری، با استفاده از برخی منابع فرانسوی (در زیر نویسندگان) کوشیده است که به جنبه‌های دیگری از این امر توجه کند. با اینهمه از آن داریم که این تصویر هنوز کامل نیست و امید داریم که در شماره‌های آینده نشریه به بررسی همه‌جانبه‌تر این مسئله مهم بپردازیم. تردیدی نیست که شناخت دقیق و عینی از اوضاع اقتصادی جهان سرمایه‌داری، رهنمونی ارزنده در شناخت از مسائل مشخص جامعه ایران برای نیروهایست که در جهت‌امحاء این نظام گام بر می‌دارند.

★ در سلسله مقالات "ملاحظات درباره انترناسیونال سوم و مسئله شرق" که قسمت دوم آن را در این شماره می‌خوانید، با توجه به اسناد آن دوره به مسائل و تئوری‌های مربوط به انقلاب در شرق - در فاصله دو کنگره اول و دوم انترناسیونال - اشاره می‌گردد. اهمیت این دوره از یکسو در تحولات سیاسی و اجتماعی است که به فرموله شدن تئزهای کمینترن در باره مسئله شرق

در کنگره دوم منتهی می‌گردد و از سوی دیگر در چگونگی تشکیل احزاب کمونیست در شرق و ارتباط آن‌ها با حزب کمونیست شوروی است .

اسناد ضمیمه مقاله، در رابطه با نظرات موجود درباره اهمیت انقلاب در شرق توسط نویسندگان مقاله به فارسی برگردانده شده‌اند .

در شماره آینده نشریه، بررسی مسئله شرق در رابطه با انترناسیونال سوم، با توجه به اسناد تاریخی کنگره دوم کمینترن ادامه پیدا خواهد کرد .

ضمناً همانگونه که در پیشگفتار شماره پیش آورده ایم: " انتشار این نوشته از جانب نشریه، ادامه همان سیاست انتشاراتی است که با آغاز انتشار دوره دوم "رهائی" به طرز مشخص‌تری دنبال گردید: درج مطلب یا مطالبی که در کلیت یا مواضع سازمانی در تضاد نباشد و بتوان از آن ارزیابی‌های متفاوتی ارائه داد . بنابراین لازم است این سلسله مقالات را در زمجره "مقالات با امضاء و توضیح" تلقی کرد ."

★ "پل سوئیزی به ارنست مندل پاسخ می‌دهد" عنوان مقاله ایست که پیل سوئیزی در جواب به مقاله ارنست مندل (که تحت عنوان "چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست؟" در "اندیشه رهائی" شماره ۲ به چاپ رسید)، نوشته است . این سومین مقاله، از مقالات چهارگانه ایست که رفقای سازمان در ایران ترجمه کرده و برای چاپ در اختیار ما قرار داده بودند . در شماره آینده، جواب دیگری به مقاله فوق‌الذکر ارنست مندل، از استورمن انتشار خواهیم داد .

★ "نثر آخوندی" نمونه‌ای از طنز گزنده محقق دانشمند، علی اکبر دهخداست که قریب هشتاد سال پیش، در شماره ۱۶ روزنامه صور اسرافیل به چاپ رسیده است . و امروز، این طنز ظریف، نه تنها از نظر شکل و قالب، طراوت و شادابی خود را همچنان حفظ کرده بلکه، در کشور آخوندزده ایران، از نظر محتوی و مضمون اجتماعی نیز هنوز، و بیش از گذشته، زنده است . به سخنان "رهبر" و سایر سردمداران رژیم اسلامی، به روزنامه‌ها و افاضات قلمی مزدوران آن نظری بیفکنید، خواهید دید که تطوّر

نشر فارسی در یکصد ساله اخیر با آنهمه دستاوردهای بزرگ آن، دارد رنگ و بوی گور و تابوت و تربت و کافور بخود می‌گیرد و کم‌کم به نثر "آقا شیخ جلیل" نزدیک می‌شود.

★ "اسلام در بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟"، دومین بخش از سلسله مطالبی است که از شماره قبل در نشریه، تحت عنوان "مروری در کتاب محمد اثر ماکسیم رودنسون" آغاز شده بود. انتخاب و ادامه این سلسله مقالات در تعقیب همان هدفی است که در پیشگفتار شماره پیشین "اندیشه‌رهائی" (صفحات ۱۰-۹) عنوان گردید. در این بخش از مقاله، بر خلاف بخش قبلی آن در شماره پیشین، کمتر به کتاب "محمد" رودنسون تکیه شده و تهیه‌کننده این سلسله مقالات با ارائه مباحثی چند و زیر نویس‌های متعدد به توضیح شرایط تاریخی - جهانی پیدایش اسلام و نقش عامل زور در استقرار اولیه این دین پرداخته است. در برخورد با افسانه‌بافی‌های نویسندگان اسلامی (عرب و ایرانی) در خصوص این که "مردم همه جا بسسه استقبال دین نجات بخش اسلام شتافتند"، بعنوان ارائه نمونه‌ای از "همه جا"، ظهور و استقرار اولیه اسلام در ایران به اختصار مورد مطالعه قرار گرفته است.

ضمناً همان‌طور که در پیشگفتار شماره قبل نیز گفته شده، این سلسله مقالات، یکی دیگر از مطالب "با امضاء و توضیح" نشریه است. از این نظر "توضیحی" در مورد برخی از مباحث این نوشته در شماره حاضر (مشخصاً مباحث مربوط به ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران در اواخر دوره ساسانیان) لازمست. بطوری که خوانندگان اطلاع‌دارند، سازمان نظریات مشخصی در باره ساخت اقتصادی - اجتماعی گذشته جامعه ایران ارائه داده و آنرا منطبق با "شیوه تولید آسیائی" ارزیابی کرده است. از طرف دیگر با این که نویسندگان این نوشته بنظر می‌رسد که در اینجا از ارائه یک نظریه ایجابی یا سلبی در این زمینه تعمداً خودداری کرده است، با اینهمه اگر برخی از عبارات آن منطبق با موضع اعلام شده سازمان در این زمینه بنظر نرسد، مسئولیت این عبارات نه با نشریه یا سازمان، بلکه با نویسندگان مقاله مذکور است.

★ مقاله " کتاب مکاشفه " اثر فریدریش انگلس، ترجمه سومین اثر از تحقیقات عمیق او در باره مسیحیت اولیه است که در " اندیشه رهائی " به چاپ می رسد . انگلس در اینجا به پوچی روایات " رسمی " درباره " کتاب اپوکالیپس " (" مکاشفه یوحنا ی رسول ") اشاره می کند و نشان می دهد نویسنده ای که نام " یوحنا " (نسه " یوحنا ی رسول ") را بر خود می نهد ، علی رغم تخیلات بیمارگونه و وهم انگیزش، سندی معتبر در باره مسیحیت اولیه - که از ادیان قبلی و بویژه از دین یهود اقتباس شده بود - ارائه می دهد . اینکه مسیحیت بشکلی که امروز می شناسیم چگونه سه چهار قرن بعد ، از یهودیت بطور کامل برید و نقسش " کتاب فلسفی نظیر مکتب فیلون اسکندرانی و رواقیونی مانند " سه نك " در شکل گیری این مسیحیت جدید (بطور بنیادی متفاوت با مسیحیت اولیه) ، تا چه اندازه است ، در این مقاله به نمایش گذاشته می شود .

زیر نویس های فراوان - توضیحی و تکمیلی - همانطوری که در شماره های قبلا نیز تذکر داده شده ، عمدتاً بمنظور کمک به فهم هر چه بیشتر مطالب ، بویژه بخش های دشوار و پیچیده آن به پایان مقاله افزوده شده است . انتشار این مقاله در ادامه انتشار دو مقاله دیگر انگلس (در دو شماره پیشین نشریه) ، بمنظور شناساندن يك مجموعه از تحقیقات بسیار با اهمیت در باره یکی از مهمترین ادیان جهانی - مسیحیت - و بویژه آشنا تر شدن خوانندگان با متد بررسی و تحقیق علمی در باره دین انجام گرفته است .

★ در بخش " بررسی کتاب " ، در تداوم مباحث نشریه " درباره دین " بسسه بررسی و نقد کتاب پر حجم و بی محتوای دکتر شریعتی بنام " فاطمه ، فاطمه است " پرداخته شده است . شریعتی با این که در آغاز کتاب خود مدعی می گردد که پس از " خواندن و جمع آوری همه اسناد و اطلاعاتی (۰۰۰) کسه در طول چهارده قرن به همه زبان ها و لهجه های محلی اسلامی (!) در باره حضرت فاطمه وجود دارد " به تالیف این اثر اقدام کرده است ولی در واقع، جز افسانه های بی سر و ته ، ادعاهای پوچ و روضه خوانی های رایج (البته به زبان امروزی) چیز دیگری در باره " این شخصیت بزرگ و مقدس " به خواننده کنجکاو که این کتاب را به همراه نویسندگان این بررسی دنبال می کند ، ارائه

نمی‌دهد ، و بالاخره او را به این نتیجه می‌رساند که فاطمه ، فاطمه است حال چه توسط آخوند ها معرفی شود چه توسط شبه محققانی نظیر علی شریعتی . فاطمه ، فاطمه است ، یعنی وقتی افسانه ها ، ادعا های بی پایه و روضه خوانی ها کنار زده شود ، بقول نویسندگان این بررسی ، فاطمه زنی است مانند تمام زنان زمان و سرزمین خود ، بی هیچ تفاوتی .



وعده ای را که در پیشگفتار شماره پیشین " اندیشه رهائی " (در مورد کم کردن حجم نشریه و نیز فواصل انتشار بین دو شماره) داده بودیم در این شماره نیز متأسفانه نتوانسته ایم عملی کنیم . تمامی مسائل و مشکلاتی که در همان پیشگفتار (ص ۵) ارائه شده بود ، در مورد شماره ۳ هم کم و بیش وجود داشت و مانع از انتشار بموقع این شماره گردید .

در فاصله آماده شدن شماره ۳ برای انتشار ، بخش عمده مطالب شماره ۴ آماده گردیده بود . در چنین وضعیتی مسئله ای برای ما مطرح شد و میبایست درباره آن تصمیم می‌گرفتیم : چاپ جداگانه دو شماره ۳ و ۴ بطور همزمان ولی پخش آن ها مثلاً با یک ماه فاصله و یا چاپ دو شماره در یک مجلد ؟ حالت اول یعنی چاپ دو شماره جداگانه بطور همزمان ولی پخش آن ها بطور متوالی و با فاصله کم و بیش کوتاه ، از نظر تکنیکی و عملی وجود داشت ولی بدلیل یک سلسله دلایل و عمدتاً به سه دلیل زیر ، ترجیح داده ایم که حالت دوم یعنی انتشار شماره ۳ و ۴ در یک مجلد را انتخاب کنیم :

۱- چاپ دو شماره جداگانه در آن واحد و پخش آن ها بطور همزمان از بسیاری جهات ، نادرست بود و چاپ آن ها با هم و پخش شان با فاصله کم و بیش کوتاه ، از آن نادرست تر . علاوه بر این ، مثلاً پخش شماره ۳ در اسفند ۶۳ و پخش شماره ۴ در فروردین ۶۴ ، مغایر با یک هدف اعلام نشده نشریه بود : انتشار چهار شماره در یک سال . در صورتی که چاپ دو شماره در یک مجلد ، این هدف (اعلام نشده) را متحقق می‌کرد .

۲- با انتشار شماره ۳ و ۴ در یک مجلد ، اگر چه نتوانسته ایم به وعده خود (در مورد کم کردن حجم مطالب هر شماره و نیز فاصله انتشار بین دو شماره) عمل کنیم لااقل این حسن را داشت که سومین وعده خود در همان

پیشگفتار شماره ۲ " اندیشه رهائی " (یعنی رزانترا راءه دادن نشریه)
 را، علاوه بر آنچه که در همانجا نوشته ایم، با برخی صرفه جوئی ها در هزینه
 چاپ و صحافی و پخش، تا حدی عملی سازیم و تحقق این امر، با چاپ
 دو شماره ۳ و ۴ در يك مجلد، امکان پذیر می گردید .
 ۳- حفظ تازگی و ارتباط منطقی مطالب با هم و جلوگیری از گسست آن ها .
 فی المثل در زمینه جلوگیری از گسست مطالب، اگر دو شماره ۳ و ۴ را بطور
 جداگانه منتشر می کردیم، مجبور می شدیم که لااقل هفتاد صفحه به حجم
 مطالب هر شماره بیفزائیم و به این ترتیب، مطالب هر يك از شماره های ۳ و ۴،
 از حجم مطالب شماره يك (۲۳۴۰ صفحه) نیز بیشتر می گردید و این نقص
 فرض بود یعنی بجای کاهش نسبی حجم مطالب هر شماره، به جانب افزایش
 مطلقا نادرست آن پیش می رفتیم .



با انتشار توأمان شماره ۳ و ۴، اولین سال نشریه به پایان می رسد
 و در سال نو، " اندیشه رهائی " نیز وارد دومین سال انتشار خود می گردد .
 یکسالی که گذشت " اندیشه رهائی " سهم خود کوشید، در سایه نقد بسنه
 گذشته و عملکرد امروزی جنبش، به آینده بپردازد و در حد توان خود
 پاسخ هایی ارائه دهد . طبیعی است که به بسیاری از مسائل نپرداخته و یا
 آنچه را که ارائه داده است خالی از کمبود و ایراد نباشد . ما خود بسنه
 بسیاری از این کمبودها و ایرادها واقفیم . با اینحال می کوشیم با حرکت
 از امکانات موجود و غلبه تدریجی بر مشکلات، به تلاش خود در رفع کاستی ها
 ادامه دهیم . امید داریم که شماره های بعدی " اندیشه رهائی " بتواند
 شاهی برای این ادعا باشد و این نشریه با طرح و بحث مسائل و مشکلاتی
 که جنبش چپ ایران با آن مواجه است و با کوشش به پاسخگویی و ارائه راه حل
 برای آن ها، بتواند سهم ناچیز خود را در پیشبرد اهداف مرحله تسدارك
 انقلاب سوسیالیستی اداء کند .

کمیته خارج از کشور
 سازمان وحدت کمونیستی



یادی از ۲۲ بهمن

www.vahdatcommunisti.com

یکسال دیگر از ۲۲ بهمن ۵۷ گذشت . ۲۲ بهمن ۵۷ ، گوئی کسه
د یروز بود . ۲۲ بهمن ۵۷ ، گوئی که یک قرن پیش بود .
پس از قریب دوسال سرکوب های خشن و کشتار های وحشیانه ، پس
از قریب دوسال اعتراض ، شورش ، اعتصاب ، مقاومت و مبارزه ، پس از ماه ها
اعتراضات و جنبش های توده ای — یکی از عظیم ترین ، طولانی ترین
و گسترده ترین اعتراضات و جنبش های توده ای جهان — ، بالاخره در ۲۲ بهمن
۵۷ ، بدنبال قیام مسلحانه ۲۲—۱۹ بهمن ، آخرین سنگر های رژیم منفور
پهلوی در هم شکسته شد .

۲۲ بهمن ۵۷ ، گوئی د یروز بود .

انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ ، انقلابی که با خواست های دموکراتیک و ضد
امپریالیستی ، علیه دیکتاتوری رژیم سرسپرده شاه آغاز شد ، انقلابی که با
قیام یکپارچه توده های مردم و بویژه زحمتکشان جامعه شکل گرفت ، انقلابی

که پیل پیروزی آن با دست‌های پر توان کارگران ایران ساخته شد، انقلابی که در روند خود می‌توانست دگرگونی‌های بزرگ سیاسی و فرهنگی در جامعه بوجود آورد و در تمام خود، دگرگونی‌های اجتماعی را نوید دهد، رژیم وحشی و سیاهی را بر سر کار آورد که در مدتی کوتاه نه تنها تمامی دستاوردهای قیام بهمن بلکه تمامی دستاوردهای جنبش‌ها و قیام‌های گذشته، از مشروطیت تا به امروز را زیر پا له کرد. انقلابی که می‌توانست رکن وثیق آزادی و مبشر رهائی از محبس تنگ سرمایه باشد، خاطره هولناک دوران از یاد رفتی بشریت متمدن را زنده کرد. انقلابی که می‌توانست بالندگی و شکوفایی را مژده دهد، خمودگی و پژمردگی بیار آورد. انقلابی که می‌توانست ولادت کودکی با لبخند مهربان را بشارت دهد، سقط جنین کرد و دیوی مخوف پس انداخت.

شش سال در میان خشونت، انتقام، اختناق، توحش، درنده‌خوئی، سرکوب، کشتار، شکنجه، ویرانی، مرگ، خون و جنون گذشت. در این شش سال بر ما چه گذشت!

۲۲ بهمن ۵۷، گوئی یک قرن پیش بود.

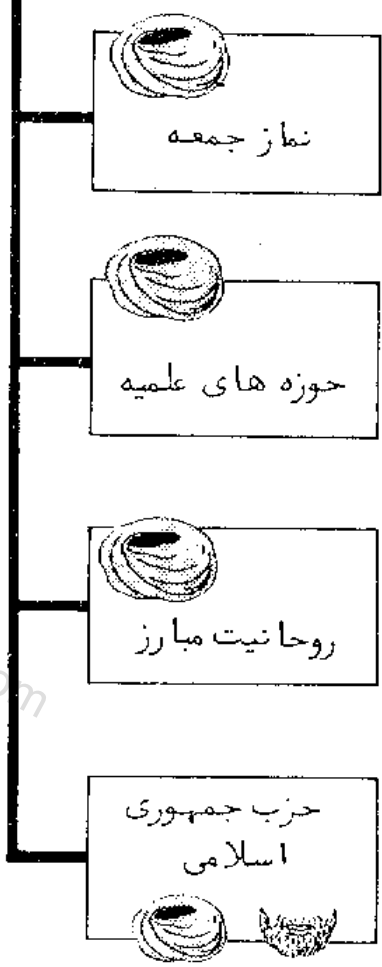
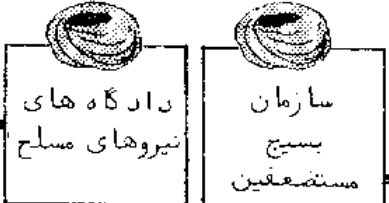
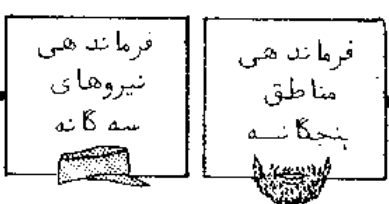
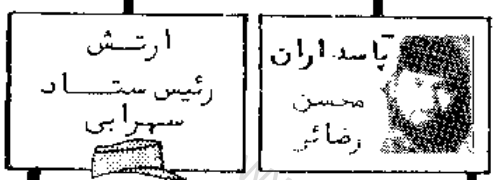
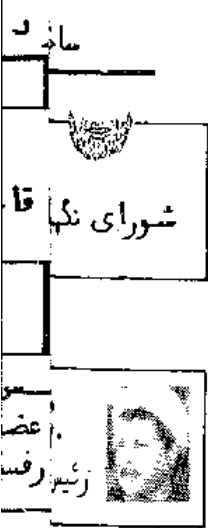
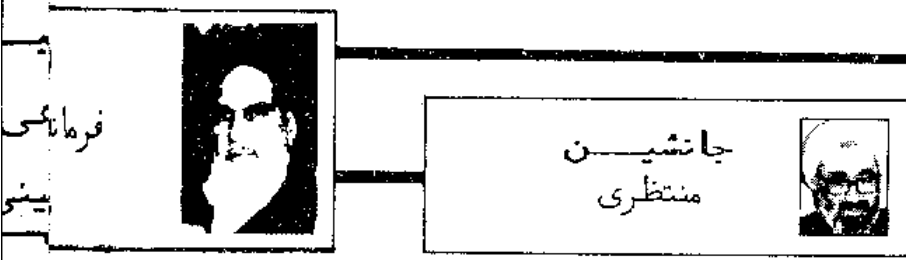
چه شد؟ چرا چنین شد؟ مقصر کیست؟ چه باید کرد (و چه نباید کرد) که حال و آینده بنوعی تکرار گذشته نباشد؟

در کنار نقد اشتباهات گذشته چپ و دیگر سازمان‌های سیاسی جامعه و وضع آشفته کنونی آن‌ها که چیزی جز تجدید تولید مواضع انحرافی شان در قالب‌های نوین نیست، باید به آن سئوالات اساسی در زمینه پیدایش و پاگیری یک رژیم قرون وسطائی و ضد بشری و چنگ اندازی اش بر سر نوشت یک جامعه و مردم آن، پاسخ داد و نباید گذاشت که این تجربه تلخ و هولناک به غبار فراموشی نسل‌ها سپرده شود. باید، بویژه، تمام توان خود را برای نابودی این دیو مخوف، این پدیده شوم، برای ۲۲ بهمن دیگر (دیگر بمفهوم اجتناب از تکرار اشتباهات قبل و بعد آن) و برای چشم اندازهای فراتر از آن یعنی امحاء نظام نکبت‌بار سرمایه‌داری بکار انداخت. در چنین حالتی است که می‌توان گفت:

آینده از ماست

اندیشه رهائی

شکلات قدرت سیاسی



رهبر
اماند دمی کسل قوا
خیمینی

۸۳ عضو
مجلس خیرگان

ساختار دولتی

رئیس جمهور
خامنه ای



شورای عالی قضائی
ادارای ۵ عضو و بریاست
موسوی اردبیلی



نگهبان قانون اساسی



نخست وزیر
موسوی



محاكم عادی
محاكم اداری
دادگاه های انقلاب
بازرسی کل

مجلس
عضو ۲۷۰
رئیس : رفستجانی

دولت
۱۸ عضو از جمله
پلیس
وزیر کشور
رئیس ارمری
کمیته ها
وزیر اطلاعات
وزیر ارشاد اسلامی

ارگانیکرام قدرت در ایران

خیمینی در نوفل لوشاتو تکرار می کرد :

"روحانیون نمی خواهند حکومت کنند" - شش سال بعد ، حکومت مذهبی در ایران بصورت نهادی در آمد - نگاه ساده ای به این تابلو نشان می دهد که علاوه بر قدرت عظیم خیمینی ، آخوند ها - تا ما از شاگردان سابق او - در همه جای دستگاه دولست در ایران حضور دارند - مضافا همین آخوند ها هستند که در راس سایر ارگانیکرام های دولتی نظیر "بنیاد شهید" ، "بنیاد مستضعفین" و غیره قرار داده شده اند -

نظامی حزب اللهی آخوند



اورگانیکرامی را که ملاحظه کرده‌اید در شماره ۱۳ فوریه ۸۵، در روزنامه —
فرانسوی لیبراسیون، تحت عنوان :

”شش سال قدرت خمینیستی“ بچاپ رسید .

این تابلو بخوبی تصویر رژیم ولایت فقیه یا رژیم آخوندی را به نمایش می‌گذارد.
بزرگان ها ، یزدی ها ، قطب زاده ها ، بنی صدر ها ، حزب توده ها و نیز
مناسفانه مجاهدین و بخش اعظم چپ ایران (و امروز چه ارزشی دارد کسه
اضافه کنیم : ”خواستہ یا ناخواستہ“) ، با شانه های خود پله های نردبانی
را ساختند برای صعود يك جانور ماقبل تاریخی به اوج قدرت . و چرا این
حقیقت (از آغاز مبرهن) را بازگو نکنیم که : هر يك ، به نوبت ، مزد خیانت‌ها
و اشتباهات خود را دریافت داشتند . فقط آرزو کنیم که آینده ، بنوعی دیگر ،
تکرار گذشته نباشد و در فردای سرنگونی این رژیم ، باز از صفر آغاز نکنیم .

درگیری های مسلحانه حزب دموکرات وکومه‌له به نفع کیست؟

پرونده درگیری های اخیر :

ریشه ها ، شیوه ها ، عملکردها ، اثرات وپی آمدها

در چند ماه اخیر، وقایع ناگوار و تاسف باری در کردستان ایران اتفاق افتاده است که اثرات منفی خود را بر جنبش حق طلبانه خلق کرد و بطور کلی بر جنبش سیاسی ایران باقی خواهد گذاشت . درگیریهای خونین و سازمان عمده کردستان که در کنار مقاومت مردم محروم و زحمتکش علیه رژیم واپس گرای اسلامی مبارزه می کنند و پی آمدها ایشان وقایع کوچکی نیستند که بتوان بی توجه از کنار آنها گذشت . زد و خورد های مسلحانه حزب دموکرات وکومه له ، پدید آمده جدیدی نیست و در طی چند سال گذشته ، بطوری که بعدا اشاره خواهیم کرد ، بدفعات بوقوع پیوسته ولی در حال حاضر، هم بخاطر موقعیت حساس کردستان در جنبش سراسری و هم بخاطر دامنه و گسترش بی سابقه این زد و خورد ها، بیش از پیش، شکل فاجعه بخود گرفته است .

قبل از پرداختن به دورجدیدی از زد و خورد های مسلحانه که با تهاجم غافلگیرانه حزب دموکرات به کومه له در ۲۵ آبان ۶۳ آغاز گردید و با تاکتیک های نادرست و سیاست های چپ روانه کومه له، عمق و گسترش بیشتری یافت، لازمست نظری گذرا به چند رویداد مهم بیندازیم که مقدم بر آغاز این درگیری هاست:

۱- از اوایل سال ۶۳، در تداوم مخوف ترین سرکوب ها نسبت به مردم کردستان و سازمان های سیاسی آن، در تداوم شدید فشارها و سرکوب ها نسبت به مردم ایران و شکنجه و اعدام اعضا، و هواداران نیروهای سیاسی، حزب دموکرات، مدعی مبارزه برای دموکراسی در ایران، یکبار دیگر، با نمایندگان رژیم فوق ارتجاعی اسلامی و با بقول خودش با نمایندگان "وحشی ترین و ضد خلقی ترین حکومت های تاریخ بشریت" (۱)، چند بار مذاکره کرد:

"۰۰۰ رفقای حزبی در منطقه مهاباد ابتدا چند نماینده رژیم را ملاقات نمودند و گفتگوهای کردند. سپس در اوایل مرداد ماه ۶۳ از طرف دفتر [سیاسی حزب] هیاتی رفت و دیداری با آنان بعمل آورد." (۲)

و این مذاکرات (برای تحقق آرزوی همیشگی حزب دموکرات در بدست آوردن "خود مختاری" آنها از رژیم ولایت فقیه)، بطوری که از قبل نیز قابل پیش بینی بود، یکبار دیگر، با شکست مواجه شد.

قبل از مذاکرات "اوایل مرداد ۶۳" در "منطقه مهاباد"، صادق طباطبائی در اوایل تیرماه ۶۳، سفر محرمانه ای به پاریس کرد. او در این سفر با مقامات عالی رتبه فرانسوی از جمله با دوتن از نزدیک ترین دوستان و مشاوران فرانسوا میتران یعنی رولان دوما (وزیر کنونی روابط امور خارجی فرانسه که در آن زمان رسماً وزیر امور بازار مشترک اروپا در کابینه فرانسه ولسی در واقع یکی از نزدیک ترین مشاوران امور خارجی میتران بود و برخلاف کلود شسون - وزیر وقت روابط خارجی فرانسه - نسبت به رژیم اسلامی احساس

۱- به نقل از "پیام کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران بمناسبت دوم بهمن،

سالروز تأسیس جمهوری خود مختار کردستان"، مورخ ۲ بهمن ۱۳۶۳.

۲- از گزارش دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران به پلنوم کمیته مرکزی ایران

تفاهم" می‌کرد) و فرانسوا گروسور (مشاور ویژه الیزه) ملاقات کرد (۳) . در این ملاقات‌ها چه گذشت و چه مباحثی مطرح گردید و چه قول و قرارهایی گذاشته شد، به بحث ما در اینجا ارتباطی پیدا نمی‌کند. اما نکته‌ای در رابطه با سفر محرمانه صادق طباطبائی به پاریس، که به بحث ما در اینجا مربوط می‌شود، خبری است که در همان وقت بدست ما رسیده بود: ملاقات محرمانه نمایندگان خمینی (صادق طباطبائی و یک‌آخوند گویا موسوی خوئینی‌ها) با دبیرکل حزب دموکرات یعنی دکتر قاسملو که در آن تاریخ (بطور غیر محرمانه) در پاریس بسر می‌برد. این که ملاقات صورت گرفته یا نه و در صورت انجام مسائل مورد بحث و توافقات حاصله چه بوده‌اند، اطلاعی نداریم ولی در صورت دقیق بودن خبر، هم ملاقات دفتر سیاسی حزب دموکرات با نمایندگان رژیم خمینی، در حدود یکماه بعد، یعنی "در اوایل مرداد ۶۳"، در "منطقه مهاباد" و هم آنچه در زیر، در بندهای ۲ و ۳ (مربوط به روابط جدید حزب دموکرات با شورای ملی مقاومت و اولتیماتوم حزب در شهریور ۶۲ به کومه له) می‌آیند بعدی جدید به مسائل مطروحه در این مقاله خواهند داد.

۲- مذاکرات حزب دموکرات با رژیم خمینی (در همان حد اعلام شده توسط حزب دموکرات)، تشنجاتی در روابط حزب با مجاهدین و شورای ملی مقاومت بوجود آورده است. مجاهد شماره ۲۳۶ مورخ ۵/۱۱/۶۳ اعلام کرد: اگر حزب "صراحتاً عدم تجدید هرگونه مذاکرات سیاسی با دشمن را در حال و آینده اعلام" نکند، "خدا حافظی اجتناب ناپذیر" خواهد شد. قاسملو در مصاحبه‌ای اعلام کرده است که بدستور مجاهدین، شورای ملی

۳- خبر این سفر محرمانه صادق طباطبائی به پاریس و ملاقات او با مقامات عالیرتبه فرانسوی برای اولین بار در نشریه فرانسوی "کانار آشنه" (مورخ ۲۷ ژوئن ۸۴) افشاء گردید. صادق طباطبائی متعاقباً نامه‌ای به "کانار آشنه" نوشت و در این نامه، نه اصل موضوع یعنی سفر محرمانه خود به پاریس بلکه ملاقاتش با مقامات فرانسوی را "تکذیب" کرد. نامه طباطبائی در شماره مورخ ۲۵ ژوئن ۸۴ همسان نشریه، به‌مراه توضیحات نشریه مبنی بر تأکید مجدد به درستی خبر و ارائسه اطلاعات و جزئیات تازه، به چاپ رسید.

مقاومت را ترك نخواهد كرد و به هيچ وجه قصد ترك گفتن آنرا هم ندارد (لوموند ، ۱۵ فوریه ۸۵) .

پرداختن دقيق و همه جانبه به اين مسئله بخاطر اهميت فوق العاده‌اي كه دارد بايد (با روشن تر شدن جنبه هاي گوناگون آن) بطور جداگانه صورت گيرد . اشاره کوتاه فوق نیز فقط در ارتباط با مباحثی است که در اینجا مورد توجه است .

۳- حزب دموکرات در شهریور ۶۳ ، به همراه اعلام اجباری خبر مذاکره با نمایندگان رژیم خمینی (اجباری ، بدلیل این که هم مجاهدین از این مذاکرات مطلع شدند ، هم کومه له و هم برخی دیگر از نیروهای سیاسی) ، يك مطلب مهم دیگر را هم (در کردستان ۹۹) اعلام کرد . و آن ، اولتیماتومی بود که ظاهراً بی مقدمه و بی دلیل به کومه له می داد :

” اگر کومه له با حزب دگرگیری بوجود آورد و دگرگیری شود ، حزب ناچار است به سختی با کومه له دگرگیر شود . حتی صریحاً به کومه له گفته شده است که بوجود آوردن جنگ و دگرگیری از جانب کومه له در يك منطقه از کردستان موجب بروز يك جنگ سرناسری می شود . . . امید داریم این موضع باعث جلوگیری از دگرگیری شود ” .

این اولتیماتوم در زمانی داده شد که بقول کومه له در برنامه رادیویی ” حزب کمونیست ایران ” مورخ ۲۳ بهمن ۶۳ (که مورد تکذیب حزب دموکرات قرار نگرفته است) :

مناسبات کومه له و حزب دموکرات در آن هنگام [در زمان اولتیماتوم] عادی ترین و مسالمت آمیزترین دوران خود طی چند سال اخیر را می گذراند ” (۴) .

با این مقدمات برگردیم به دور جدید دگرگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومه له .



دور جدید دگرگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومه له در سپیده

۴- به نقل از ” اطلاعاتیه نمایندگی کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) در خارج از کشور ” ، شماره ۹۰ ، از ۲۱ تا ۲۶ بهمن ۶۳ .

دم روز ۲۵ آبان ۶۳ آغاز می‌گردد (و در اولین روزهای ماه اسفند ، زمانی که این مقاله نوشته می‌شود هنوز متأسفانه ادامه دارد) . پیشمرگه های حزب دموکرات بطور گسترده به پیشمرگه های کومه له حمله می‌کنند و در این حمله ۱۳ پیشمرگه کومه له و سه پیشمرگه حزب دموکرات ، جان خود را از دست می‌دهند . جریان روز ۲۵ آبان به ادعای کومه له (که بخش های اساسی آن مسجود تکدیب حزب دموکرات قرار گرفته) (۵) ، بشح زیر است :

” ۱- سپیده دم ۲۵ آبانماه ۶۳ بین ساعت ۶ تا ۶ و ۳۰ دقیقه تعدادی از پیشمرگان کومه له برای روانه کردن چند خانواده که از نوسود به پاوه میرفتند از شهر نوسود خارج میشوند . در محلی بنام ” قلوز ” واقع در ۷۰۰ متری شهر نوسود پیشمرگان حزب دموکرات که قبلا در آن محل مستقر شده بودند ، راه را بر پیشمرگان کومه له گرفته و به بهانه نغش و سائل خانواده ها میکوشند با ایجاد جوشنج پیشمرگان کومه له را وادار به درگیری سازند . اما وقتی موفق به اینکار نمیشوند خود مستقیما به پیشمرگان کومه له تیراندازی می‌کنند .

۲- بلافاصله پس از تیراندازی در قلوز پیشمرگان ح . د بوسیله آر . پی جی و سلاحهای دیگر مقر کومه له در نوسود را مورد تعرض قرار میدهند که در نتیجه یکی از پیشمرگان بنام ادیس محمدی شهید و پیشمرگ دیگری زخمی میگردد و ۴ پیشمرگ دیگر کومه له نیز به

۵- مراجعه کنید به ” کوردستان ” ، شماره ۱۰۲ : ” رویداد های اورامان ” و نیز به جزوه ” رویداد اسفبار اورامانات و موضع ماجراجویانه کومه له ” ، ” مجموعه گفتاری از رادیوی صدای کردستان ایران ” . در صفحات مختلف این جزوه از جمله در ” چند سؤال در مورد رفتار کومه له ، تاریخ پخش : ۶۳/۹/۱۱ ” ، حزب دموکرات در مورد وقایع ۲۵ آبان چنین ادعا می‌کند :

” . . . وگرنه کومه له غیر از الم شنگه خویش چه سندی جهت ارائه دارد تا نشان دهد که پیشمرگانش آغازگر جنگ اورامانات نبوده اند ؟ کومه له چه دلیلی غیر از فریب و بهتان دارد تا اثبات کند که پیشمرگانش در حین درگیری و در هنگامه نبرد با پیشمرگان حزب به شهادت نرسیده اند ؟ ” (ص ۲۰) .

اسارت گرفته میشوند . مقر کومه له هم تماما توسط پیشمرگان حزب
د موکرات تصرف میشود و کلیه وسائل داخل آنرا میبرند . در این
جریان یکی از پیشمرگان حزب د موکرات زخمی میشود .

۳- پس از تصرف مقر یکی از پیشمرگان کومه له بنام دارا اسعدی
در باغهای نوسود به محاصره تعداد زیادی از پیشمرگان حزب
د موکرات در می آید و در حالیکه زخمی بوده است توسط پیشمرگان
حزب د موکرات اعدام میگردد .

۴- مابین ساعات ۳ و ۳/۳۰ دقیقه بعد از ظهر تعدادی از
مسئولین و پیشمرگان حزب د موکرات ۴ پیشمرگ اسیر کومه له بنامهای
طلیعه علی رمائی (بیسارانی) ، علی آرمان مشهور به علی فارس ، عبید
صوفیه و مدریک یوسفی مشهور به ریوار پالنگانی را از زندان بیرون
آورده و به محلی بنام " دره هرات " در ۵۰۰ متری شمال غرب شهر
نوسود میبرند و در آنجا آنها را به رگبار بسته و اعدامشان میکنند .

۵- ساعت ۴ بعد از ظهر تعداد زیادی از پیشمرگان حزب د موکرات
به تعقیب پیشمرگان کومه له در باغهای قسمت پائین نوسود پرداخته
و آنان را مورد یورش قرار میدهند و درگیری ایجاد میشود در این
درگیری یکی از پیشمرگان کومه له بنام بختیار خالدی که موفق به
عقب نشینی نشده و خود را تسلیم پیشمرگان حزب د موکرات نموده بود
پس از چند دقیقه در همانجا بدست پیشمرگان حزب د موکرات اعدام
میشود . در این درگیری یک تن از پیشمرگان حزب د موکرات نیز بنام
عزیز رضانی شهید میشود .

۶- ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح همانروز بد نبال یورش به مقر کومه له
در نوسود پیشمرگان حزب د موکرات در شویشمی نیز در حالیکه از قبل
در بلندبها و سر راهها مستقر شده بودند یورش بسوی مقر کمیته
تشکیلات کومه له در اورامان را آغاز میکنند که بد درگیری میانجامد
و در نتیجه این درگیری د و پیشمرگ حزب د موکرات بنامهای شروت
احمدی و یکنفر دیگر و د و پیشمرگ کومه له بنامهای رحیم اللهسی
مام حمه باوان شهید میشوند و مقر کومه له نیز به تصرف پیشمرگان

حزب دموکرات در می‌آید .

۷- پیشمرگان حزب دموکرات پس از تصرف مقر کمیته کومه له در اورامان تمام وسائل آنرا میبرند و مقر را نیز به آتش میکشند .

۸- در همان ساعات پیشمرگان حزب دموکرات در بلندبهای پشت مقر کومه له و پیشمرگ کومه له بناهای نصرالله بهمنی و مسعود احمدی مشهور به توفیق را که مجروح بدستشان می‌افتند به رگبار بسته و هر دو را اعدام میکنند .

۹- پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران یک پیشمرگ زخمی کومه له بنام سید علی و یک پیشمرگ پزشکیار کومه له بنام فرح ادمن را که در چادر درمانگاه کومه له در ۲ متری مقر بودند اعدام کرده و چادر درمانگاه را با جنازه های این دو شهید به آتش میکشند .

۱۰- در جریان رویدادهای ۲۵ آبانماه اورامان، تشکیلات حزب دموکرات در اورامان تعداد زیادی از هواداران کومه له را در روستاهای اورامان دستگیر میکنند و ضمن اذیت و آزار و اهانت روانه مقر کمیته شهرستان حزب دموکرات در "دره نغه" کرده و آنها را زندانی میکنند" (۶) .

متعاقب این حمله، حزب دموکرات ادعا کرده است (و این ادعا مورد

تکذیب کومه له قرار نگرفته) (۷) :

۶- "اطلاعیه نمایندگان کومه له در هیات مشترک تحقیق در مورد رویداد اورامان"، مورخ ۶۳/۱۱/۳ . متن کامل این "اطلاعیه" در پایان همین مقاله بعنوان ضمیمه شماره ۱، آمده است .

۷- در مقاله حاضر ما بکرات عبارت "که مسورد تکذیب (حزب دموکرات یا کومه له) قرار نگرفته" را بکار برده ایم و این امر بر اساس بخشی از مطالب چاپ شده توسط این دو سازمان است که بدست ما رسیده (بیانیه ها، اعلامیه ها، خبرنامه ها، جزوات و نشریات) . ما عبارت فوق را در مقاله عملاً بیشتر در مورد کومه له بکار گرفته ایم تا حزب دموکرات . ظاهر قضیه ممکنست چنین جلوه کند که از ادعاهای حزب دموکرات بیشتر حمایت شده است . اما واقع امر دقیقاً چیز دیگریست : حزب

”کمیته مرکزی کومه له نیز بمحض اطلاع از شروع درگیری اورامانات نامه ای حاکی از مسئولیت و دلسوزی برای حزب دموکرات کردستان نوشته و متذکر شده است که کومه له نیز دستور آتش بس به نیروهای خود را صادر نموده است“ (۸) .

حزب دموکرات در همان برنامه رادیویی اضافه می‌کند :
”بهر حال همچنان که شنوندگان عزیز روز ۲۸ آبان ماه شنیدند، دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران و کمیته مرکزی کومه له

دموکرات با تجربه سیاسی و با آشنائی به کاربرد مبارزه تبلیغاتی، استادان وارد عمل میشود و با استفاده از شگردهای تبلیغاتی چه بسا حقیقت را (بنحویه کم و بیش اقناع کننده ای) دگرگون جلوه دهد و یا دروغ را راست بنمایاند . قضیه وقتی ناسف بارتر میشود که طرف مقابل - کومه له - بخاطر فقدان تجربه سیاسی و برخورد های کودکانه ، بجای پرداختن به ادعای حزب دموکرات و نشان دادن نادرستی آنها ، خود را با خیالبافی ها و ارائه شعارهای پوچ و بی محتوی ، دلخوش می‌دارد و در نتیجه ، حزب را در این صحنه مشخص تبلیغاتی عملا یکه تاز می‌گذارند . بعنوان نمونه : حزب دموکرات نه تنها تک‌ادعاهای کومه له را مورد بررسی قرار می‌دهد ، نه تنها آنها را در برنامه های رادیویی خود رد می‌کند بلکه علاوه بر این ها ، متن همان برنامه های رادیویی را بطور جداگانه در سطح وسیع تر منتشر می‌سازد . در حالی که کومه له ممکنست بدلیل این که بسیاری از ادعاهای حزب را بی پایه و غیر قابل اعتنا تلقی کند و یا حد اکثر در برنامه های رادیویی خود به رد برخی از آنها بپردازد ولی با این همه کمتر کوشیده است که مشغول همان برنامه های رادیویی را بطور جداگانه و در سطح وسیع تر انتشار دهد . و این امر ، قدر مسلم ، کار بررسی ، تحقیق ، قضاوت و جستجوی حقیقت را دشوار می‌سازد . علاوه بر این ها ، ما این امکان را منتفی نمی‌دانیم که این یا آن مورد توسط حزب دموکرات و بیشتر توسط کومه له تکذیب شده ولی متن چاپ شده آن ها بدست ما نرسیده باشد . بنابراین ، هر جا که ما در مقاله حاضر عبارت ” که مورد ” تکذیب ” (حزب دموکرات یا کومه له) قرار نگرفته ” را بکار می‌بریم باید آن را در حد منابعی تلقی کرد که بهنگام نگارش این مقاله در اختیار ما قرار داشته است .

۸ - ” در باره رویداد های اخیر منطقه اورامانات ، تاریخ پخش ۶۳/۸/۲۸ ” ، به نقل از همان جزوه اشاره شده در زیر نویس شماره ۱۰ .

در يك اعلاميه مشترك خواستار توقف درگيري از نيروهاي هر دو طرف شدند و به همه نيروهاي پيشمرگ اطلاع دادند كه از ايجاد ايمن نوع حوادث در مناطق ديگر كردستان اجتناب ورزند " (۹) .

در همين نشست ، بنا به ادعای حزب دموكرات (كه مورد تكذيب كومه له قرار نگرفته) ، " توافق " زير بعمل مي آيد :

" بنا بر توافق بعمل آمده در همين نشست ، هيأت مشتركی جهت

اعاده آرامش به اورامانات فرستاده شد كه اين هيأت در روز سوم

آذر ماه ضمن بازگرداندن افراد مسلح كومه له به منطقه ، همسه ،

پايگاه هاي كومه له را كه در ضمن زد و خورد باشغال پيشمرگان

حزب در آمده بودند مجدداً دائر نمود ، ۱۷ نفر از افراد كومه له

را كه به اسارت در آمده بودند آزاد كرد و كليه اموال و اسلحه

كومه له را كه به تصرف در آمده بود طبق صورت جلسه به نمايندگان

كومه له مسترد نمود " (" كردستان " ، شماره ۱۰۲ ، دي و بهمن ۶۳)

بهر تقدير ، پس از " اعلاميه مشترك " (كومه له در انتشارات خود به ايمن اعلاميه اشاره نمي كند) :

" مذاكره بين كميته مركزي كومه له و دفتر سياسي

حزب دموكرات قرار بر اين گذاشته شد كه هيأتی مشترك برای تحقيق

در مورد رویداد های روز ۲۵ آبان ماه تشكيل شود . ۰۰۰ هيأت كه از دو نماينده

حزب دموكرات كردستان ايران و دو نماينده كومه له در سطح رهبري و همچنين

دو نماينده اتحاديه ميهنی كردستان عراق تشكيل " يافت (۱۰) .

طبق ادعای كومه له (كه طبق معمول مورد تكذيب حزب دموكرات قرار

۹- همانجا . ضمناً حزب دموكرات در همان جزوه متن " اعلاميه مشترك دفتر سياسي

حزب دموكرات كردستان ايران و كميته مركزي سازمان كردستان حزب كمونيست

ايران (كومه له) " مورخ ۶۳/۸/۲۷ را نقل کرده است كه در پايان مقاله ،

در ضميمه شماره ۲ چاپ مي شود .

۱۰- به نقل از " اطلاعيه نمايندگان كومه له در هيأت تحقيق ۰۰۰ " اشاره شده

در زير نويس شماره ۰۶ در مقابل اين سؤال كه چرا در " هيأت مشترك تحقيق "

اختلافات " حزب دموكرات كردستان ايران " و " حزب كمونيست ايران " فقط يك سازمان

كرد (اتحاديه ميهنی كردستان عراق) شركت دارد ، حزب دموكرات ادعاي

گرفته)، این حزب :

"از آغاز تا پایان کار هیات تحقیق، با سیاست دفع الوقت، ایجاد محدودیت، تعویق انداختن جلسات، آشکارا بر سر راه هیات تحقیق مانع ایجاد کرده است" (۱۱) .

و بگفته کومه له، در همانجا، در "جلسه روز اول بهمن ۶۳"، کار هیات تحقیق به بن بست رسید . و چند روز بعد، یعنی در ۶ بهمن ۶۳، مهاجم کومه له به حزب دموکرات آغاز می شود .

قبلا باید دید که آیا فقط به بن بست رسیدن کار هیات تحقیق، انگیزه این مهاجم بوده است . البته ظاهر قضیه، به ادعای کومه له، اینست که پس از انجام تمامی تلاش های کومه له در جستجوی يك راه حل سیاسی، مهاجم ۶ بهمن صورت گرفته است . اما واقعیت اینست که این حمله نیز (همانند حمله حزب دموکرات در ۲۵ آبان) با برنامه و تدارك قبلی انجام یافته بود . این امر بوضوح در مقاله مفصل ۲۰ آذر ۶۳ عبدالله مهتدی، "دبیر کل حزب کمونیست ایران" و "رهبر" کنونی کومه له، بچشم می خورد (۱۲) .

۲۰ آذر، درست ۸ روز پس از تاریخی است که به ادعای "نمایندگان کومه له در هیات مشترك تحقیق"، این هیات کار خود را آغاز کرده است (۱۳) . از سر تا پای مقاله مذکور هویدا است که نتیجه بررسی های

می کند (ادعائی که مورد تکذیب کومه له قرار نگرفته) :

"هر چند با کمال تأسف ناچاریم به اطلاع همه مردم ایران برسانیم که کومه له با شرکت هیچ يك از سازمان های سیاسی دیگر ایرانی در این هیات موافقت نمود . چنین بنظر می رسد که کومه له فقط با حزب دموکرات سر جنگ ندارد بلکه با همه سازمان های سیاسی دیگر ایرانی نیز دشمنی می ورزد و یا حداقل غیر از خود هیچ يك از آنان را قبول ندارد" ("حادثه اورامانات و موضع کومه له در برابر آن، تاریخ پخش : ۱۰/۹/۶۳"، به نقل از همان جزوه اشاره شده در زیر نویس شماره ۵۰ .

۱۱- به نقل از "اطلاعیه نمایندگان کومه له در هیات مشترك تحقیق . . ."

۱۲- مراجعه کنید به نشریه "کمونیست"، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال دوم، شماره ۱۵، ۲۰ آذر ۶۳ .

۱۳- مراجعه کنید به همان "اطلاعیه نمایندگان کومه له در هیات تحقیق . . ."

" هیات مشترک تحقیق " هر چه می بود ، مسئله محوری ، " منازعه بورژوازی و پرولتاریا " است ، چرا که " حزب دموکرات کردستان ایران بمثابة حزب سیاسی بورژوازی ملت کرد در کردستان ایران و کومه له بمثابة سازمان کمونیستی در کردستان " است . " پرولتاریا " یعنی " حزب کمونیست ایران " در کردستان " با يك مثلث سیاسی - طبقاتی مواجه " است ، " مثلثی که د و رأس آن — راس بورژوازی [یعنی حزب دموکرات و رژیم ولایت فقیه] و يك رأس را پرولتاریا [یعنی کومه له یا " حزب کمونیست ایران "] تشکیل می دهد " . " حزب دموکرات نه يك حزب جنبش ملی بلکه حزب بورژوازی در جنبش ملی است [؟] " ، " حزب دموکرات یعنی " بورژوازی " ، " بر علیه نیروی کارگران انقلابی در کردستان دست به تهاجم مسلحانه می زند " ، چرا که از " رشد پرولتاریا در کردستان " به " هراس " افتاده است (۱۴) .

از طرف دیگر ، " حزب ما امروز . . . مظهر قاطعیت و سازش ناپذیری انقلابی در رهبری جنبش انقلابی و جنگ انقلابی کردستان است " . بنابراین ، " سیاست واقعی پرولتاریا " ، " بد داشتن آمادگی کامل برای مقابله همه جانبه با هر سطحی از تعرض قهرآمیز بورژوازی ، و به پیش گرفتن آنچنان سیاست عملی نیازمند است که حزب دموکرات را به عبث بودن چنین اقدامی متقاعد سازد و یا در صورت ارتکاب کاملاً پشیمان نماید " .

تمام نقل قول های فوق را از مقاله عبدالله مهتدی آورده ایم (۱۵) ، و همان طوری که گفته ایم این مقاله ۲۵ روز پس از حمله ۲۵ آبان حزب دموکرات ، ۸ روز

۱۴ — برخورد های شعار گونه " حزب کمونیست " به مقولاتی همچون پرولتاریا و در اینجا " رشد پرولتاریا در کردستان " بقدری چشم گیر است که حتی انجمن دانشجویان دموکرات نیز نمی تواند آن ها را مورد تمسخر قرار ندهد . در اعلامیه " انجمن دانشجویان دموکرات کردستان ایران ، پاریس " تحت عنوان " پیرامون اعلام جنگ طبقاتی کومه له " ، مورخ ۲۰ / ۲ / ۸۵ (۱ / ۱۲ / ۶۳) در رابطه با عبارت ذکر شده به نکته جالبی اشاره میشود :

" . . . پرسش اینست که پرولتاریای کردستان با ایجاد کارخانجات جمهوری اسلامی یا موسسات ایجاد شده توسط کومه له رشد کرده است ؟ " .

۱۵ — مراجعه کنید به همان مقاله اشاره شده در زیر نویس ۱۲ . و اضافه کنیم کومه

پس از آغاز کار " هیات مشترك تحقيق " و ۲۶ روز قبل از حمله کومه له نوشته شده و بخوبی پیدا است که کومه له از همان آغاز، صرفنظر از این که نتیجه بررسی های " هیات مشترك تحقيق " چه می بود، راه حل نظامی یا " ادب " کردن و " کاملاً پشیمان " کردن " حزب بورژوازی " را برگزیده است .
اعلامیه های ظفر مندانۀ " پرولتاریا "، پس از حمله ۶ بهمن این مسئله را روشن تر می سازد .

" ۰۰۰ اعلام می کنیم که نبرد های اورامان، از نمودارهای ابتدائی يك جنگ طبقاتی - اگر چه پیش رسی - هستند . امروز در اورامان و شاید فردا در سراسر کردستان " (۱۶) .
" حزب دموکرات باید بداند در آزاء هر توطئه ای علیه منافع کارگران و زحمتکشان چه بهائی باید بپردازد " (۱۷) .
" اگر منطق جنگ اینست که حزب دموکرات می خواهد تناسب نیرو را مزمه کند و توفیق در امر گسترش کمونیست ها را به حساب قدرت خود بگذارد، منطق پرولتاریای انقلابی هم اینست که طعم تلخ این

مقاله مذکور که بوضوح بعنوان تهدید و قدرت نمائی نوشته شده به همان اندازه جنگ افروز است که مصوبه شهریور ۶۳ پلنوم کمیته مرکزی حزب دموکرات .
دموکرات در برنامه رادیویی مورخ ۱۰/۹/۶۳ مدعی می شود (ادعائی که مورد تکذیب کومه له قرار نگرفته) که کومه له در یکی از برنامه های رادیویی خود، مقارن با " ورود هیات نمایندگی حزب به مرکزیت کومه له " یعنی (اواخر آبان ۶۳)، چنین گفته است :

" هر انسان با وجدانی این حق را به کومه له می دهد که جنایتی را که حزب دموکرات مرتکب شده بی جواب نگذارد و تلافی خون فرزندان پاک و دلسوز و پیشرو زحمتکشان کردستان را از عاملین این جنایت گرفته و حتی در ایمن راه هیچ نگران گسترش جنگ با حزب دموکرات در کردستان نیز نباشد " (به نقل از همان جزوه اشاره شده در زیر نویس شماره ۵) .

۱۶ - " اطلاعیه نمایندگی کومه له در خارج از کشور در مورد درگیری مجدد در اورامان "، ۳۱ ژانویه ۸۵ (۶۳/۱۱/۱۱) .
۱۷ - همانجا .

مزمزه نامیمون را به بورژوازی بچشانند " (۱۸) .
 " در واقع جنگ اورامان که از جانب حزب دموکرات به ما تحمیل شده بود پایان نپذیرفته بود ، ما آتش بسی را قبول کردیم " ، و " حـق هر اقدام متقابل را برای خود باز گذاشته بودیم " (۱۹) .
 " ما بارها اعلام کرده ایم که هر تعرض به کومه له را ضربه ای شدید به دموکراسی انقلابی و منافع کارگران و زحمتکشان می دانیم و صراحتاً گفته ایم که هر تعرض حزب دموکرات را با تعرض متقابل پاسخ خواهیم گفت " (۲۰) .

هنوز نمونه های بسیاری از اعلامیه ها و اطلاعیه ها و گفتارهای رادیویی و نشریات کومه له ، " حزب کمونیست ایران " و هواداران شان در مورد " تعرض " و " تعرض متقابل و قاطع " و غیره می توان آورد . ولی همین نمونه های فوق باندازه کافی گویاست .

باری ، بالاخره در ۶ بهمن ۶۳ ، کومه له " تعرض " ۲۵ آبان حزب دموکرات را با " تعرض متقابل " ، دقیق تر این که توحش را با توحش متقابل پاسخ داد . حزب دموکرات در " اطلاعیه مطبوعاتی " خود تحت عنوان " توطئه کومه له علیه زحمتکشان کردستان " (که مفاد آن مورد تکذیب کومه له قرار نگرفته است) ، تهاجم کومه له به حزب دموکرات را چنین شرح می دهد (۲۱) :
 " افراد مسلح کومه له با به اجرا در آوردن نقشه از قبل طرح شده از سوی رهبری کومه له و جمع آوری نیرو از نقاط مختلف ، درست سر ساعت ۲ بامداد روز ۶ / ۱۱ / ۱۳۶۳ مطابق با ۲۶ / ۱ / ۱۹۸۵ ، شش قرارگاه پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران را در منطقه اورامانات

۱۸- همانجا .

۱۹- همانجا .

۲۰- همانجا .

۲۱- متن کامل این " اطلاعیه مطبوعاتی " را بعنوان ضمیمه شماره ۳ در پایان همین مقاله آورده ایم . ضمناً سه نقطه ها در اینجا و در همه جا به هنگام نقل اطلاعیه های طرفین از ماست عمدتاً بدلیل حذف کلماتی نظیر جنایتکاران ، آدمکشان ، عمال جنایتکار و غیره که هر طرف درگیر به دیگری نسبت می دهد .

مورد حمله غافلگیرانه و ناجوانمردانه خود قرار دادند ۰۰۰ کومه له با سوء استفاده از اسم شبی که به پیشنهاد کمیسیون مشترک در میان پیشمرگان حزب و کومه له بمنظور جلوگیری از نفوذ عوامل رژیم خمینی تعیین شده بود نگهبانان حزب را دستگیر و سپس آن ها را در ورتسر از مقرها با طپانچه بقتل می‌رسانند تا کسی با خبر نگردد و آنگاه پیشمرگان حزب را در قرارگاه هایشان غافلگیر می‌نمایند و با نارنجک دستی و آرپی بی جی آن ها را به شهادت می‌رسانند (۲۲) ۰ زن و شوهر پیری که به این عمل وحشتناک کومه له اعتراض می‌کنند از سوی ۰۰۰ کومه له تیرباران می‌گردند ۰ در نتیجه، ۱۹ نفر از پیشمرگان حزب و مردم بیدفاع شهید و ۱۰ نفر نیز مجروح می‌گردند. اسامی شهدا شرح زیر می‌باشد: ۰۰۰ توضیح این مسئله ضروری است که ده نفر اول در اثر حمله ناگهانی افراد کومه له بشهادت می‌رسند ولی نه نفر اخیر بعد از اسیر شدن بلافاصله بدست ۰۰۰ کومه له تیرباران می‌گردند" (۲۳) ۰

حزب دموکرات در جای دیگری ادعا کرده است (ادعای که مورد تکذیب کومه له قرار نگرفته):

۲۲- عبدالله مهدی در همان مقاله ۲۰ آذر ۶۳ خود (اشاره شده در زیر نویس شماره ۱۲)، حزب "بورژوازی" را متهم می‌کند که در ۲۵ آبان ۶۳ "برای جلوگیری از ابراز واکنش موثر کومه له کوشیده است تا عنصر توطئه و غافلگیری را در آن به حد اکثر مورد استفاده قرار دهد" ۰

ولی بطوری که ملاحظه می‌شود "پرولتاریا" هم در ۶ بهمن ۶۳ دقیقاً همسان شیوه "بورژوازی" را بکار گرفته است ۰

۲۳- البته رقم کشته شدگان به ادعای کومه له، خیلی بیش از اینهاست ۰ "صدای انقلاب" مشعشانه اعلام می‌کند:

"در دو مرحله درگیری روز ششم بهمن در اورامان جمعا ۱۲ پیشمرگ کومه له شهید شدند و دست کم ۳۸ نفر از افراد مسلح حزب دموکرات تنها در مرحله اول درگیری کشته شدند ۰ تلفات حزب دموکرات در مرحله دوم درگیری بسیار ما دقیقاً روشن نیست" ۰ به نقل از اعلامیه مورخ ۱۱/۱۱/۶۳ تحت عنوان "برگزیده دو گفتار رادیو صدای انقلاب" ۰

”در ساعت ۲ نیمه شب بهمن ماه افراد مسلح کومه له که از همه نقاط کردستان جمع آوری شده و قبلاً تمامی ارتفاعات اطراف کمیته حزبی و پایگاه ها و خوابگاه های پیشمرگان حزب را اشغال و سنگر بندی کرده بودند همزمان به همه پایگاه ها و خوابگاه های پیشمرگان یورش برده و با بیرحمانه ترین وجهی به قتل عام پیشمرگان پرداختند. در این یورش همه جانبه، افراد مسلح کومه له طبق يك نقشه منظم، به خانه عده ای از پیشمرگان حزب رفته، آنان را از رختخواب بیرون کشیده در جلوی چشمان خانواده هایشان به فجیع ترین وضعی اعدام کردند. در روستای شوشمی زن و مرد سالمندی را که يك پیشمرگه مجروح و يك کادر درمانی حزب را در خانه خود مسکن داده بود به بیرحمانه ترین صورت و البته به همراه پیشمرگ مجروح و کادر درمانی مذکور به قتل رساندند“ (۲۴).

آنچه در سطور فوق در باره تهاجم کومه له و آنچه در صفحات قبل در باره تهاجم حزب دموکرات از قول طرفین آوریم (که هیچک از طرفین تا کنون سندی در رد آن ها ارائه نداده اند) اگر تماماً واقعی نبوده، حتی در صد کمی هم واقعیت داشته باشد، ریشه برانگیز است. آنچه بنام ”دموکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان“ یا ”وظیفه تاریخی“ و ”سیاست واقعی پرولتاریا“ در ۲۵ آبان و ۶ بهمن ۶۳ انجام گرفته است. باید از گفتن حقیقت و بردن نام آن وحشت نداشت. : اسمش ”مبارزه“ نیست، جنایت و توحش است. آیا این ها با عملکرد های رژیم منغور ولایت فقیه طی شش سال سرکوب و کشتار علیه مردم رزمنده کرد و پیشمرگه های قهرمان آن، ماهیتاً چه تفاوتی دارد؟ بحث ما در اینجا در باره ماهیت و کیفیت جنایات رژیم اسلامی (نه کمیت آن) و شباهت آن ها با اعمال حزب دموکرات و کومه له است. رفقای کومه له در یکی از برنامه های رادیویی خود، در اواخر آبان و اوایل آذر ۶۳ گویا (۲۵) گفته اند :

۲۴- ”کردستان“، شماره ۱۰۲.

۲۵- می نویسیم ”گویا“ چرا که این نقل قول را نه از منابع کومه له بلکه به نقل از گفتار رادیویی حزب دموکرات مورخ ۱۰/۹/۶۳ آورده ایم (مراجعه کنید به

"ده تن از شهیدان، با بیشرمانه ترین شیوه بدست کسانی
از تشکیلات اورامانات حزب دموکرات، اعدام شدند که بیانگر
وحشیگری و جنایت کمتر از افرادی چون لاجوردی و بقیه جلادان
جمهوری اسلامی نیست و بدینسان نشان دادند که چه توان
و استعدادی در خیانت و جنایت دارند."

این بحث رفقای کومه له کاملا درست است و بحثی است که ما در این
نوشته کوشیده ایم آنرا بیان کنیم. آری، بحث این رفقا کاملا درست است
ولی ۰۰۰ تا قبل از ۶ بهمن ۰۶۳ از این رفقا باید پرسید که آیا آنچه
در اواخر آبان یا اوایل آذر بیان کرده اید، بعد از ۶ بهمن دقیقا بسسه
خودتان بر نمیگردد؟

اینگونه تهاجمات وحشیانه نه "مبارزه برای دموکراسی" و نه "مبارزه
پرولتاریا بر علیه بورژوازی"، بلکه نمایشگریک بینش عقب مانده، بقایای تفکر
خانخانی و قبیله ای، برخورد کینه توزانه و انتقام جویانه با مسائل سیاسی
و اجتماعی است و در اساس خود، هیچ تفاوتی با قصاص اسلامی ندارد. اگر
در بینش و منش و روش، قلدر و سرکوبگر باشیم، "دموکرات" و "کمونیست" فقط
عناوینی پوچ و توخالی اند. بحث ما در اینجا حتی در باره تاکتیک غلط
"مبارزه مسلحانه" و نیروی سیاسی مخالف رژیم اسلامی علیه یکدیگر در کردستان
نیست (فاجعه بسیار عمیق تر از محکوم کردن این "مبارزه" است) بلکه
شیوه های ضد انسانی است که هر دو سازمان در این "مبارزه" بکار برده اند.
آنچه حزب دموکرات و کومه له کرده اند، آیا در اساس، با آنچه رژیم جنایتکار
اسلامی مثلا در قارنا و ایندرفاش کرده است، چه تفاوتی دارد؟ آن ها
اسیران و مجروحان را با قمه و ساطور کشته اند، شما با طپانچه و مسلسل
آن ها خانه های مردم زحمتکش کرد را با اجسادشان به آتش کشیده اند،
شما همین کار را در مورد فرزندان همان مردم انجام داده اید.

از حزب دموکرات و عملکرد غالباً قدرت منبانه آن که بگذریم، در اینجا
خطاب ما به رفقای کومه له است که خود را کمونیست می دانند و "حزب کمونیست
ایران" را تشکیل داده اند. رفقا! آیا یک لحظه فکر کرده اید که با اعمال

وحشیانه ۶ بهمن، چه تصویری از کمونیسم در ذهن همان زحمتکشان کرد (که در میان شان مبارزه می‌کنید و می‌خواهید ایده‌ها و ارزش‌های کمونیستی را تبلیغ کنید)، بدست داده‌اید؟ رفقا! کمونیسم شعار نیست، ایده‌ال است، واژه تو خالی نیست، ارزش است. کمونیست‌ها، آدم‌های مصنوعی، سربازان سربی نیستند، قبل از هر چیز، انسانند و مبارزه‌شان، قبل از هر چیز، بخاطر انسان است و تعالی ارزش‌های انسانی.

همین رفقای "حزب کمونیست ایران" (عمدتاً امک) و سایر سازمان‌های چپ استالینیست و ماکیاولیست ایران، بارها و بارها، بخاطر دفاع از همین ارزش‌ها، بما انگ "لیبرالی"، "لیبرالیسم چپ" و غیره زده‌اند. چه باک! تکرار هزار باره این اتهامات و تهمت‌های شدیدتر، ذره‌ای از اراده مادرارائه سیمای انسانی کمونیسم و دفاع از آن، نخواهد گاهید و می‌دانیم که برنده نهائی در این نبرد آرمان‌ها و ارزش‌ها، مائیم (۲۶) و ماتریالیسم تاریخی، بازگشت به توحش و بربریت (در یک لباس جدید) نیست.

برگردیم به تهاجم مسلحانه حزب دموکرات و کومه‌له و به وقایع رعشه‌آور و تکان‌دهنده ۲۵ آبان و ۶ بهمن ۶۳. گفتیم اگر در بینش و روش، قلدر و سرکوبگر باشیم، هر قدر هم نام "دموکرات" و "کمونیست" بر خود بگذاریم، از این لحاظ هیچ تفاوتی در اساس با رژیم قلدر و سرکوبگر خمینی نخواهیم داشت. در اینحال، از دوسازمان (بویژه از کومه‌له) پرسیدنی است: پس، بخاطر چه آرمانی با چنان رژیمی می‌جنگید؟ آیا اعدام اسیران و مجروحان به هنگام خواب و به آتش کشیدن مقرها — همراه اجساد کشته‌شدگان را چگونه برای مردم کسرد توضیح می‌دهید؟ آیا خیال می‌کنید که کشتار زحمتکشان کرد (پیشمرگه‌های حزب دموکرات و کومه‌له) را با یک مشت عبارات پوچ و تو خالی و شعارهای مسخره

۲۶ — نکته پیدا است که منظور از "ما" در اینجا، صرفاً سازمان وحدت کمونیستی نیست. همانطوری که سیاق عبارت (و نیز عبارات قبلی) مشخص می‌کند، منظور از آن، تمام نیروهای مارکسیست و مارکسیست‌هائیت که (نه فقط در ایران بلکه در هر نقطه از جهان)، در بینش، منش و روش، به تصویر زورمدارانه، قلدر منشانه و سرکوبگرانه از کمونیسم — که غالباً ارائه می‌شود —، اعتقادی ندارند.

و بی‌محنوی می‌توانید موجه جلوه دهید؟ آیا لحظه‌ای فکر کرده‌اید که این اقدامات جنون‌آمیز چه تأثیر منفی و فلج‌کننده‌ای در مردم ایران و بویژه در مردم کردستان برجا خواهد گذاشت؟ این تهاجمات وحشیانه و غیرمسئولانه بنفع کیست؟ بنفع هر که باشد، بنفع مردم ایران و کردستان، بنفع کارگران و سایر زحمتکشان ایران و کردستان نیست. حتی بنفع مدعیان "دموکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان" و "پرولتاریای انقلابی ایران" هم نیست.

باز در اینجا، مخاطب اصلی ما، رفقای کومه له‌اند که اگر مفهوم همه‌جانبه‌گمه، کمونیست نباشند، جزئی از جنبش چپ ایران بشمار می‌روند (۲۷) و در نتیجه، توقع ما از آن‌ها بیشتر است. عملکرد آن‌ها بیشتر به ما، همه ما - به جنبش چپ ایران، به توده‌های چپ ایران، به کارگران و سایر زحمتکشان ایران، به زحمتکشان کرد، به کمونیست‌های ایران - مربوط می‌شود و باید در مقابل این‌ها پاسخگو باشند. به حزب دموکرات ایران با توجه به ماهیت و عملکرد شش‌سال گذشته‌اش، چندان حرجی نیست. حزب دموکرات مدعی است:

"برای... رهروان راه پیشوا قاضی محمد شهید جای بسی افتخار است که کردستان را به دژ تسخیرناپذیر آزاد یخاوهان و سنگر آزادی سراسر ایران تبدیل نموده‌اند" (۲۸).

"رهروان راه پیشوا قاضی محمد شهید"، یعنی حزب دموکرات، در شش‌سال گذشته در کردستان همواره خلاف این ادعا را به اثبات رسانده‌اند. لاقلاً، کمتر سازمان چپی است که در کردستان حتی مدت کوتاهی فعالیت کرده باشد، "دفاع" حزب دموکرات از "دموکراسی" را با پوست و گوشت

۲۷ - "حزب کمونیست ایران"، "پرولتاریای انقلابی" بودن، "انترناسیونال" را تشکیل دادن و غیره بیشتر شوخی است تا جدی که جای بحث آن در اینجا نیست. در سلسله مقالات "رهائی" و "اندیشه‌رهائی" به تفصیل به این‌ها خواهیم پرداخت.

۲۸ - به نقل از "پیام کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران" (۰۰۰) اشاره شده در زیر نویس شماره (۱).

خود لمس نکرده باشد (۲۹) ، هر چند که برخی از سازمان های چپ نظیر " راه کارگر " که خود طعم این " دموکراسی " را چشیده اند امروز فرصت طلبانه ، غیر مسئولانه و مصلحت جوینانه ، آن را فراموش کرده باشند (۳۰) . کمیته مرکزی حزب دموکرات در گزارش خود به کنگره ششم حزب ، ده اصل در مورد صفات و مشخصات یک " کادر خوب حزب " را ذکر می کند . ما برای اجتناب از اطناب فقط اصل اول آن را در زیر نقل می کنیم :

" یک کادر خوب حزب باید :

۱- هم از نظر باورهای فکری و هم از نظر رفتار و کردار ، دموکرات بوده و سیمای یک دموکرات داشته باشد " (۳۱) .

۲۹- در باره سرکوب های حزب دموکرات در مورد سازمان های چپ (و از جمله کومه له) در طی سال های گذشته ، مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۴ که با استفاده از یادداشت های یکی از رفقای کرد تهیه شده است .

۳۰- رفقای " راه کارگر " یا " سازمان انقلابی کارگران ایران " امروز بهر دلیل و علت (تغذیه از امکانات حزب دموکرات برای ابراز وجود در کردستان ، توافق شان با پیش آمد و گاهی حزب دموکرات و چراغ سبز نشان حزب دموکرات به حزب توده و یسنا بدلیل کج اندیشی های مزمن و علاج ناپذیر شان) ، در راه کارگر شماره ۱۰ مورخ دیماه ۶۳ به دفاع بی قید و شرط از حزب دموکرات یا بقول شان : " بمتابه سازمان اصلی رهبری کننده جنبش خلق کرد " (نگاه کنید به " پیام سازمان کارگران انقلابی ایران - کمیته خارج از کشور به حزب دموکرات بمناسبت ۲۲ری بندان " مورخ ۱۳/۱۱/۶۳) ، پرداختند . ولی همین رفقا پس از رویداد ۶ بهمن ۶۳ ، " بسا صدای بلند مقصر این درگیری [یعنی کومه له] را اعلام " و محکوم کردند (اعلامیه " کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر - در باره درگیری فاجعه آمیز ششم بهمن در اورامانات کردستان " ، مورخ ۱۹/۱۱/۶۳) ، بی آن که نه در این اعلامیه و نه بویژه در راه کارگر شماره ۱۰ ، مقصرتهاجم وحشیانه حزب دموکرات به کومه له در ۲۵ آبان ۶۳ را حتی با صدای کوتاه یا با زمزمه ، " اعلام " و محکوم کنند . این رفقای " کارگران انقلابی ایران " یکبار دیگر ، " صداقت انقلابی " خود را نشان دادند و یکبار دیگر تزه های ارائه شده در " اندیشه رهائی " شماره ۱۲ (از راه کارگر تا سازمان کارگران انقلابی ایران - خط چهار یا خط حسرت توده) را بوضوح به اثبات رساندند .

۳۱- " کوردستان " ، شماره ۹۹ ، به نقل از " گزارش کمیته مرکزی به کنگره ششم حزب " .

نه فقط کادرهای حزب بلکه حزب دموکرات بعنوان يك مجموعه، در شش سال گذشته، "هم از نظر باورهای فکری و هم از نظر رفتار و کردار"، خلاف این اصل را بارها به نمایش گذاشته اند.

ادعای حزب دموکرات در مورد دفاع از "دموکراسی در ایران" از يك جنبه دیگر نیز، همانطوری که بارها نشان داده است ادعای پوچی بیش نیست. مذاکرات اخیر حزب با نمایندگان رژیم خمینی فقط تاکید مجددی است بر آنچه قبلاً می دانستیم: حزب دموکرات نه فقط خواهان "دموکراسی برای ایران" نیست بلکه تمایلی به استقرار دموکراسی در کردستان هم ندارد (سرکوب های خونین حزب در مورد نیروهای سیاسی کرد و غیرکرد شواهد بارزیست بر این امر). البته حزب دموکرات خواهان خود مختاری برای کردستان است. آن هم به يك شرط: خودش در رأس باشد و نیروهای سیاسی را بنحوشدیدتر از نمونه های چند سال گذشته، سرکوب کند و هرگونه مانع و رادعی را از پیش پای خود بردارد. کسی "موی دماغ" حرب نشود. حزب دموکرات برای بدست آوردن این "خود مختاری" از توسل به هیچ وسیله ای حتی ساخت و پاخت با رژیم خمینی که دست هایش تا مرفق به خون جوانان و زحمتکشان کرد آلوده است، کوتاهی نمی کند. نه تنها محرمانه با رژیم وحشی خمینی، آن هم در سال ۶۳، به مذاکره می نشیند، بلکه وقتی که این مذاکرات افشاء شد، در صدد توجیه بر می آید. به خودش، بسه مصوبات کنگره های پنجم و ششم حزب، پشت می کند، به هم پیمانان خود در شورای ملی مقاومت نارو می زند. حتی می کوشد برای حزب منفور و آبرو باخته توده، اعتبار و حیثیت فراهم کند (۳۲). پیدا است که از يك چنین حزبی هیچ توقعی نمی توان داشت، لا اقل ما هیچ توهمی درباره آن نداریم. هیچ تعجب نخواهیم کرد اگر فردا بشنومیم که از درون این حزب يك مصطفی بارزانی دیگر ظهور کرده است.

اما در مورد کومه له چنین نیست. درست به همین دلیل است که تهاجم چپ روانه، غیر مسئولانه، نظامی گرایانه کومه له در ۶ بهمن ۲۲- در این زمینه مراجعه کنید به نشریه کردستان، ارگان کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، شماره ۹۹، شهریور ۶۳.

را محکوم می‌کنیم. بنظر ما وظیفه کومه له بعنوان يك سازمان چپ انقلابی کردستان، شريك شدن در تزه‌های انحرافی، جانشین گرایانه، خیالبافانه و در بلند پروازی‌های خام و بی‌محتوی امکی نیست (۲۳)، وظیفه کومه له، دیدن واقعیت‌های عینی و ارزیابی درست از شرایط مشخص کردستان و برنامه ریزی بر اساس آن ارزیابی در هدایت زحمتکشان کردستان حرکت از واقعیت‌های عینی است. رشد کومه له در چند ساله اخیر در کردستان، از يك گروه کوچک به يك سازمان سیاسی - نظامی سرناستری در کردستان، از يك طرف، نتیجه سیاست‌های سازشکارانه، متزلزل و غیر دموکراتیک حزب دموکرات بود و از طرف دیگر، شمره سازماندهی زحمتکشان کرد - نه‌کشانده شدن بطرف خیالبافی‌ها و بلند پروازی‌های نظیر تشکیل "حزب کمونیست ایران"، "بین‌الملل کمونیستی جهان"، "نمایندگسی پرولتاریای انقلابی ایران" و غیره و نه نظامی‌گری چپ‌روانه و غیرمسئولانه نظیر تهاجم ۶ بهمن ۶۳. آن بلند پروازی‌های خام و این نظامی‌گری‌های قلدر منشانده، در روند خود، متأسفانه کومه له را به نقطه‌ای خواهد رساند که از آن آغاز کرده است. و این، عمیقاً مایه تأسف ما خواهد بود. این تأسف نه فقط به این خاطر است که کومه له را جزئی از جنبش چپ ایران می‌دانیم و شکست آن، شکستی است برای همه ما، بلکه همچنین بخاطر پیوند های عاطفی است که همکاری‌های صادقانه گذشته سازمان ما با

۲۳ - گاهی اوقات فقط خیالبافی نیست بلکه شعارهای بی‌سروته و لاف‌زنی است. به این عبارت از اعلامیه "سازمان هواداران حزب کمونیست ایران در خارج از کشور"، پاریس، ۲۱ ژانویه ۸۵ (۶۳/۱۱/۱۱) توجه کنید:

"از کارشناسان خاورمیانه کاخ سفید و کرملین تا سلطنت‌طلبان و مجاهدین و "سازمان کارگران انقلابی ایران" و ۰۰۰ همه در يك نگرانی پاینده‌ای مشترك اند: در منطقه حساس [کردستان] از نقطه نظر منافع امپریالیستی، کمونیست‌ها قدرت قابل ملاحظه و روزافزونی پیدا کرده‌اند" (سه نقطه از متن اعلامیه، گروه از ما است).

مضافاً، در عبارت فوق، بجای مجاهدین، منافقین، بجای "سازمان ۰۰۰" و ۰۰۰، ملحدین و بجای کمونیسم، اسلام و جمهوری اسلامی را قرار دهید گویا عیناً با یکی از اعلامیه‌های سپاه پاسداران یا قرارگاه حمزه سیدالشهدا مواجه‌اید.

کومه له (علی رغم همه انحرافات و عدم انسجام نظری اش که به کرات در گذشته در شماره های رهائی دوره دوم، به آن ها پرداخته ایم) بوجود آورده بود .

تردیدی نیست که مسئولیت دور جدید درگیری های مسلحانه در کردستان بین دو سازمان سیاسی کرد ، عمدتاً بعهدہ حزب دموکرات است نه تنها بدلیل اینکه در ۲۵ آبان حمله را آغاز کرد بلکه همچنین ، بطوری که ازظواهر امر یعنی از بررسی گزارش ها و اطلاعیه های طرفین (بر می آید ، بر سر نتیجه گیری " هیات مشترک تحقیق " سنگ انداخت و مهمتر از همه این ها ، بطوری که دیده ایم ، با تدارک قبلی ، از جمله اولتیماتوم شهرریور ۶۳ ، خود را برای این تهاجم آماده کرد . این ها همه درست . ولی همه این ها چیسوزی از مسئولیت کومه له و یا دقیق تر این که بی مسئولیتی و حرکات کودکانسه و انتقام جویانه " حزب کمونیست " امکی در ۶ بهمن نمی گاهد . اقدام " حزب " یا بقول دبیر کل آن : ادب کردن و پشیمان کردن " بورژوازی " یعنی حزب دموکرات ، بهرچیزشبا هت داشت جز به برخورد مسئولانه یک سازمان سیاسی که گویا نمایندہ " پرولتاریای انقلابی " یا اصلاً خود " پرولتاریای انقلابی ایران " است و " حزب کمونیست ایران " را ، آن هم در کردستان عقب مانده ، در جائسی که بورژوازی و پرولتاریا بمفهوم واقعی این دو اصطلاح وجود ندارد ، در میان " صدای مرغ و خروس " و غیره (۳۴) تشکیل داده است .

کومه له ، پس از تهاجم ۶ بهمن به حزب دموکرات ، در لابلای بیانیہ های نظامی " پیروزمندانہ " اش ، در برخی از گفتارهای رادیوئی اش که در خارج از کشور تکثیر شده اند (۳۵) ، درکنار تهدید های نظامی ، چنین عنوان می کند:

" ما بارها گفته ایم و یکبار دیگر می گوئیم که ما خواهان این هستیم

۳۴- نگاه کنید به " بسوی سوسیالیسم " امک (قبل از این که " بسوی سوسیالیسم " ،

" نشریہ شوریک حزب کمونیست ایران " بشود) ، دوره اول ، بهمن ۶۱ ، ص ۴۱ .

۳۵- لحن بیانیہ ها و اطلاعیه های خارج از کشور کومه له و " حزب کمونیست

ایران " و گفتارهای رادیوئی آن ها بنحو چشم گیر و زننده ای متفاوت است . مثلاً

در گفتارهای رادیوئی ، حزب دموکرات ، " حزب بورژوازی " نیست ، همان حزب

دموکرات است . مخاطب " رادیوی صدای انقلاب ایران " ، " پرولتاریای انقلابی

ایران " نیست ، " شنندگان مبارز " است و غیره .

که اختلافات سیاسی بین ما و حزب دموکرات در عرصه مبارزه سیاسی، دنبال شود" (۳۶) .

"ما در پس‌برخ کشیدن فتوحات نظامی خود بر حزب دموکرات نیستیم و اساساً شیوه مبارزه سیاسی را درست می‌دانیم" (۳۷) .

"ما با شرکت در این کمیسیون‌ها ... خواسته ایم نشان دهیم تا چه حد خواهان پیشبرد مبارزه خود با حزب دموکرات از طریق غیر مسلحانه هستیم و تا چه میزان این درگیری‌ها را در چنیین شرایطی به زیان جنبش می‌دانیم" (۳۸) .

همه این حرف‌ها قبل از تهاجم کومه له به حزب دموکرات، قبل از ۶ بهمن ۶۳ البته درست بود .

کومه له در برنامه رادیویی ۲۳ بهمن ۶۳ می‌گوید :

حزب دموکرات "از گفتگو برای متوقف کردن درگیری سر باز می‌زنند و بدین ترتیب در هر گونه راه‌حل سیاسی روبرخود می‌بندد" (۳۹) .

کومه له در برنامه "صدای انقلاب" خود، ژست "بزرگوارانه" خود را برای پیشنهاد مذاکره سیاسی تا به آنجا پیش می‌برد که پس از درگیری ۶ بهمن، خطاب به "شنوندگان مبارز" چنین می‌گوید :

"همچنان که اطلاع دارید بدنبال درگیری ششم بهمن، همان‌روز کمیته مرکزی کومه له طی نامه‌ای به دفتر سیاسی حزب دموکرات خواستار مذاکره جهت پایان دادن به درگیری و برقراری آتش‌بس شد . دفتر سیاسی ح . د . غروب همان‌روز ششم بهمن طی جوابیه‌ای پاسخ منفی داد و اعلام کرد که حاضر به مذاکره نیست" (۴۰) .

۳۶- "برگزیده دوگفتار رادیو صدای انقلاب"، ۱۱/۱۱/۶۳ .

۳۷- همانجا .

۳۸- "اطلاعیه نمایندگی کومه له در خارج از کشور در مورد درگیری مجسـد"

اورامان"، ۳۱ ژانویه ۸۵ (۱۱ بهمن ۶۳) .

۳۹- "اطلاعیه نمایندگی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) در خارج

از کشور"، شماره ۹۰، از ۲۱ تا ۲۶ بهمن ۶۳ .

۴۰- "برگزیده دوگفتار رادیو صدای انقلاب" .

کومه له با چنین گفتارهای رادیویی اش واقعا چه کسی را می‌خواهد فریب دهد؟ حزب دموکرات یا "شنوندگان مبارز" را؟ (خوشبایران اگر نگوئیم غیر صادقانه)، در حالی که در بامداد همان روز "تعداد ۳۸ نفر از افراد مسلح دموکرات" را "تنها در مرحله اول درگیری کشته" است و "تلفات حزب دموکرات در مرحله دوم درگیری [در همان روز] برای ما روشن نیست" (۴۱)، در شامگاه همانروز، درخواست "آتش بس" می‌دهد و بعد هم از خود راضی، اعلام می‌دارد که "دفتر سیاسی ح. د. غروب همانروز ششم بهمن طی جوابیه‌ای پاسخ منفی می‌دهد". واقعا که دست می‌زاد! آیا کومه له، واقعا و صادقانه، اعتقاد داشت که حزب دموکرات به آن درخواست پاسخ مثبت خواهد داد؟ آیا "پرولتاریای انقلابی" پس از وقایع ۲۵ آبان برخوردی مسئولانه با مسئله کرده بود که از "حزب بورژوازی" چنین توقعی دارد؟ آیا "شنوندگان مبارز" که در همانروز، اخبار و برنامه رادیویی حزب دموکرات در مورد کشته و اعدام شدن حداقل ۳۸ پیشمرگه حزب را نیز شنیده بودند در مورد این گونه آسمان و ریسمان بافی‌ها چه قضاوتی می‌توانستند داشته باشند؟ آیا به صداقت انقلابی رفقای کومه له مشکوک نمی‌شدند؟ مایه تاسف است که اکنون کومه له همان شیوه‌هایی را بکار می‌گیرد و به همان دستاویزهایی متوسل می‌شود که امثال حزب دموکرات در آن استادند: دست انداختن و به بازی گرفتن شعور "شنوندگان مبارز" (از طریق رادیو) و خوانندگان اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها در خارج از کشور (از طریق ارائه شعارهای پوچ و بی‌محتوی).

رفقای ما، در گذشته، بارها شاهد رفتار انسانی رفقای کومه له با اسیران دشمن (نه تنها سربازان و افسران بلکه حتی بسیجی‌ها و پاسداران درنده‌خو) بوده‌اند، سقوط کومه له بدین حد واقعا باور نکردنی است که پیشمرگه‌های اسیر و مجروح حزب دموکرات را خون سردانه اعدام کند. کومه له از زمانی که بزییر پرچم "حزب کمونیست" امکی و "رهبران" متفرعن "پرولتاریا" رفته، یکسره مسخ شده، قابل شناسائی نیست (۴۲). کومه له که اکنون

۴۱- همانجا.

۴۲- در صفحات قبل، در باره اولتیماتوم حزب دموکرات به کومه له، مذاکرات

بقول عبدالله مهتدی (در همان مقاله قبلا اشاره شده) ، خود را "مظهر قاطعیت و سازش ناپذیری پرولتاریای انقلابی" می داند مجبور است که همسه جا بدنبال "بورژوازی" و "بورژواها" بگردد . بطوری که دیده ایم حزب دموکرات مدعی است (و این ادعا مورد تکذیب کومه له قرار نگرفته) که از جمله اعدام شدگان ، یک زن و شوهر پیر ، یک پیشمرگه مجروح و یک عضو کسادر درمانی حزب بوده اند که هر چهار نفر در خانه آن زن و شوهر پیر اعدام شده اند . یعنی افرادی که حتی قادر به دفاع از خود نبوده اند . علاوه بر این ، آیا به هنگام شلیک طپانچه یا مسلسل یک لحظه به قیافه های قربانیان خود نگاه کرده اند که ببینند چه چیزشان به "بورژواها" می ماند ؟ رفقای کومه له در این بازی خطرناک به جایی نخواهند رسید . پایان این راه ، متأسفانه سقوط مطلق است و بریاد رفتن اعتبار و حیثیت مبارزاتی کومه له در چند ساله اخیر .

اگر کومه له واقعا "درگیری ها [ی مسلحانه]

محرمانه با نمایندگان رژیم و ناروژدن حزب به متحدان خود در شورای ملی مقاومت سخن گفته ایم و با توجه به گذشته و ماهیت حزب دموکرات مسائلی را عنوان کرده ایم . در رابطه با طرف دیگر یعنی کومه له و دقیق تر این که در رابطه با "حزب کمونیست ایران" مباحثی وجود دارد که در این مقاله به آن ها نپرداخته ایم بدین خاطر که حل آن ها هنوز به زمان و روشن شدن برخی از مسائل نیاز دارد . در این درگیری های اخیر حزب دموکرات و کومه له درباره "حزب کمونیست ایران" و بویژه درباره "رهبران" خود گمارده "پرولتاریا" سئوالاتی مطرح است که فعلا نمی توانیم به آن ها پاسخ دهیم . بعنوان نمونه ، مسئله زیر واقعا گیج کننده است :

در صفحات قبل از قول حزب دموکرات (که هیچ يك مورد تکذیب کومه له قرار نگرفته) دیدیم که غروب روز ۲۵ آبان ، کمیته مرکزی کومه له نامه ای به دفتر سیاسی حزب دموکرات می فرستد مبنی بر این که به نیروهای خسود دستور آتش بس داده است . در روز ۲۷ آبان ، "اطلاعیه مشترك" دفتر سیاسی حزب دموکرات و کمیته مرکزی کومه له به امضا ، می رسد و طرفین متعهد می گردند که "فورا آتش بس اعلام شود و اوضاع در اورامانات به حالت عادی باز گردد" و "همزمان با آن از پیشمرگان کومه له و حزب در سراسر کردستان خواسته می شود که متانست انقلابی خود را حفظ کنند ، از ایجاد درگیری ها که بی شك به زیان جنبش انقلابی

را در چنین وضعیتی بزبان جنبش" می‌دانست و اگر "خواهان" این بود که "اختلافات سیاسی" خود با حزب دموکرات را "در عرصه سیاسی دنبال" کند، ماجراجویی حزب دموکرات در ۲۵ آبان را با ماجراجویی ۶ بهمن پاسخ نمی‌داد و بر خلاف ادعای عبدالله مهدی (در همان مقاله قبلا اشاره شده "کمونیست") اگر کومه له را اعمال "سیاست واقعی پرولتاریا" معاف بداریم در بهترین حالت، باید گفت که کومه له در این ماجرا، ناتوانی خود را حتی در انتخاب يك تاکتیک صحیح سیاسی هم بمنصه ظهور رساند .

کومه له با يك فرض خیالی ("پرولتاریای انقلابی" خواندن خود) حرکت کرد و به يك فرض خیالی دیگر ("بورژوازی" خواندن حزب دموکرات) رسید . در نتیجه، تعرض مسلحانه "بورژوازی" را با "مظهر قاطعیت و سازمان ناپذیری پرولتاریای انقلابی" ، با شدت پاسخ داد . بنابراین، با ایمن خیالبافی ها، راه حل دیگری جز "تعرض قاطع و شدید" به "بورژوازی" و ادب کردن و پشیمان کردن آن به پیش پای خود ننهاد و خود را در يك دور تسلسل باطل گرفتار کرد . "بصیرت پرولتاریائی" بکنار، اگر کومه له بصیرت ساده سیاسی

خلق کرد است، اجتناب ورزند . این "اعلامیه مشترك" اگر از رادیوی حزب کمونیست پخش هم شده باشد (ما از پخش شدن یا نشدن آن اطلاعی نداریم)، لااقل توسط رادیوی حزب دموکرات، در روز ۲۸ آبان پخش شد یعنی در کردستان انعکاس یافت . در روز ۳ آذر، هیات مشترك کومه له و حزب دموکرات به اورامانات رفت، "همه پایگاه های کومه له" از نو دایر گردید و "کلید اموال و اسلحه کومه له"، "طبق صورتجلسه به نمایندگان کومه له مسترد" گردید . " ۱۷ نفر از افراد کومه له" که "به اسارت درآمده بودند، آزاد" شدند . در ۱۲ آذر با توافق طرفین، "هیات مشترك تحقیق" (که نمایندگان کومه له در آن هیات نیز این امر را تأیید کردند . مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۱)، کار خود را آغاز کرد . این يك جنبه از مسئله . اما جنبه دیگر، جنبه ای که هم به تنهایی و هم در ارتباط با جنبه اول، معمای گیج کننده را می‌سازد :

رادیوی "حزب کمونیست ایران" از همان اواخر آبان یعنی همزمان با نشست کمیته مرکزی کومه له و دفتر سیاسی حزب دموکرات و توافق های حاصله برای جستجوی راه حل سیاسی، کارزار شدید تبلیغاتی خود را علیه حزب دموکرات آغاز کرد . بسا توجه به نقش مهمی که این رادیوها (حزب دموکرات و حزب کمونیست) بویژه بسرو

می داشت ، می توانست از تهاجم ۲۵ آبان حزب دموکرات و قلدر مثنی های این حزب، چه در سطح کردستان ، چه در سطح ایران و چه در سطح بین المللی حداکثر استفاده کند . از جمله می توانست مذاکرات اعلام شده حزب دموکرات با رژیم دد منش اسلامی را افشاء کند . می توانست پرونده ها و مدارك موجود در نزد هیات تحقیق کومه له در رابطه با تهاجم وحشیانه حزب دموکرات را در معرض افکار عمومی کردستان و ایران و جهان قرار دهد . می توانست مصوبه پلنوم شهریور ۶۲ کمیته مرکزی حزب دموکرات و توطئه چینی های این حزب را به معرض قضاوت همگان بگذارد . می توانست دو روئی های مزورانه حزب با هم پیمانان خود در شورای ملی مقاومت و لاس زدن هایش با رژیم خمینی را برملا سازد . می توانست چهره دوگانه حزب دموکرات را (که از یکطرف، در کردستان ، سرکوبگر و قلدر منش است و از طرف دیگر، در مصاحبه های رهبر خود با روزنامه ها و رسانه های گروهی غرب ، نسرم و دموکرات مآب) افشاء کند . خلاصه این که برخورد درست کومه له نسبت به تهاجم مسلحانه (آن هم با چنان شیوه های زشت و شمنز کننده) بلکه

پیشمرگه های دو طرف دارند ، نتیجه، بلافاصله تبلیغات رادیوی حزب کمونیست ، بسی اعتبار کردن نتایج حاصله مذاکرات و خصوصا متشنج کردن جو بود . همانطوری که در صفحات قبل نوشته ایم فقط ۸ روز بعد از آغاز کار " هیات مشترك تحقیق " ، عبدالله مهدی ، " دبیر کل ، حزب کمونیست ایران " آن مقاله تهدید آمیز و هل من مبارز طلبانه، " کمونیست " را نوشت که عباراتی از آن را قبلا نقل کرده ایم (تاریخ نگارش مقاله ، ۲۰ آذر و تاریخ چاپ " کمونیست " ۳۰ آذر) . و بدنیال آن ، در کنار تبلیغات انتقام جویانه رادیوی حزب کمونیست ، انواع و اقسام اعلامیه ها ، اطلاعیه های " حزب کمونیست ایران " ، " کمیته خارج از کشور حزب کمونیست ایران " ، " هواداران حزب کمونیست ایران در خارج از کشور " و غیره ، سرازیر شد . و گویی که دست هائی در کار است که کومه له ، بعنوان يك سازمان چپ انقلابی در کردستان را از درون متلاشی کند و از این طریق به جنبش مقاومت کردستان لطمه بزند . ما در اینجا وقتی که از " دستها " سخن می گوئیم تا حد توطئه چینی نامدانه پیش نمی روییم و همان سیاست چپ روانه، غیر مسئولانه و انقلابی نمایانه را مورد نظر داریم . و این سیاست ، با تشکیل " حزب کمونیست " امکی آغاز شد و وقایع اخیر فقط بازتاب مشخص تری از آنست .

مقاومت مسلحانه و تعرض همه جانبه سیاسی بود .

"پیش بینی" نابخردانه؛ عبدالله مهتدی در ۲۰ آذر در همان مقاله
"کمونیست" در مورد "سیاست واقعی پرولتاریا" :

"۰۰۰ به پیش گرفتن آنچنان سیاست عملی ۰۰۰ که حزب دموکرات
را به عبث بودن چنین اقدامی متقاعد سازد و یا در صورت ارتکاب
کاملاً پشیمان نماید" .

بطوری که از قبل هم مشخص بود (و قاعدتاً کومه له می بایست قبل از هر
کسی بداند) ، کاملاً غلط از آب درآمد . وقایع بعد از ۶ بهمن نیز غلط
بودن این سیاست باصطلاح پرولتاریائی را دقیقاً نشان داد . تنها جرم
"پرولتاریا" نه تنها "بورژوازی" را "کاملاً پشیمان" نکرد ، بلکه به جو تشنج
بیش از هر زمان دیگر ، دامن زد . بعد از ۶ بهمن ، توجه بخش عمده ای
از نیروهای دوسازمان ، بجای مبارزه با پاسداران و نظامیان سرکوبگر رژیم
خمینی ، معطوف به حمله های غافلگیرانه یکدیگر است . وقتی که پیشمرگه های
دوسازمان از چنگ جلادان خمینی جان سالم بدر می برند ، در کمیسیون
پیشمرگه های یکی از این دوسازمان می افتند و از پای در می آیند .

آنچه در زیر می آید بخشی از "عملیات" مسلحانه این دوسازمان است
که در برخی از اعلامیه ها و اطلاعیه های خود (که بدست ما رسیده) نقل
کرده اند . و همین نمونه ها بخوبی نشان می دهند که درگیری ۶ بهمن ،
از میزان تشنج و خشونت در کردستان نه تنها به هیچ وجه نکاسته بلکه بیش
از پیش به تداوم هدر دادن نیروهائی که می باید علیه رژیم سرکوبگر اسلامی
مبارزه کنند ، افزوده است :

"بنا به خبری که از ناحیه کرمانشاه بدستمان رسیده است ، عصر
ششم بهمن پیشمرگان ح ۰ د ۰ ، در این ناحیه به یک مقر کومه له که
قبلاً از سوی پیشمرگان ترک شده بود ، یورش برده و وسایل آن را به
غارت می برند .

در ناحیه مریوان نیز بنا به اخباری که بدستمان رسیده است روز هفتم
بهمن تعدادی از پیشمرگان ح ۰ د ۰ در روستای "بلجه سور" ۵ قبضه
تفنگ ۳۰ و مقداری وسایل دیگر کومه له را که در محلی مخفیانه

نگهداری می‌شد به غارت می‌برند . روز هشتم بهمن پیشمرگان ح ۰ در
مقداری وسایل تدارکاتی کومه له را در مفری که قبلاً آنجا را ترک
کرده بودند ، به غارت می‌برند . روز نهم آبان ، یک تیم چهار نفره
از پیشمرگان حزب دموکرات که مأمور شده بودند مقرهای ما را
در جنوب کردستان شناسائی کنند با ضد کمین پیشمرگان ما روبرو
شده و درگیری شروع می‌شود . در این درگیری یک تن از پیشمرگان
حزب دموکرات جان خود را از دست می‌دهد و سه تن از پیشمرگان
کومه له دستگیر می‌شوند که یکی از آن‌ها زخمی است . بلافاصله در
روز نهم بهمن ، پیشمرگان ح ۰ در رود گاه کمیته شهرستان مریوان
را ترک می‌کنند ، پیشمرگان کومه له به آنجا رفته و وسایل آنجا اکنون
در تحویل رفقای کمیته ناحیه مریوان است ” (۴۳) .

” طی ۲۴ ساعت گذشته (تاریخ ۲۳ بهمن) در نواحی بانه - مهاباد
و مریوان میان پیشمرگان کومه له و حزب دموکرات درگیری رخ
داده است که آخرین اخبار این درگیری‌ها را به این شرح بـ
اطلاعتان می‌رسانیم :

مهاباد . ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۲ بهمن پیشمرگان کومه له و حزب
دموکرات در فاصله روستاهای قره‌نی و ترقه درگیری می‌شوند . این
درگیری بمدت ۴ ساعت و نیم یعنی تا ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه بعد
از ظهر ادامه داشته است . در این درگیری به پیشمرگان کومه له
آسیبی نرسید و از تعداد دقیق تلفات حزب دموکرات نیز تا رسیدن
آخرین خبر اطلاعی نداریم .

بانه . ساعت ۱۲ و ۳۰ دقیقه ۲۲ بهمن ماه ، هنگامی که یک واحد
از پیشمرگان کومه له از گردان بانه از مسیر روستاهای گرما - بیوران
عبور می‌کردند و در روستای سربرد به کمین پیشمرگان حزب دموکرات
می‌افتند که پس از ۲۰ دقیقه درگیری پیشمرگان حزب دموکرات بسوی
روستای بیوران عقب‌نشینی کردند . پیشمرگان کومه له آسیبی نمی‌بینند
و مسیر خود را ادامه می‌دهند .

۴۳ - ” برگزیده دو گفتار رادیو صدای انقلاب ” .

مربوان . کمیته ناحیه مربوان صبح ۲۳ بهمن ماه به رادیوی صدای انقلاب ایران اطلاع داد که میان یک واحد از پیشمرگان کومه له در آن ناحیه با پیشمرگان حزب دموکرات درگیری رخ داده است که در نتیجه آن ۴ کشته، ۳ زخمی و ۱۲ اسیر از حزب دموکرات باقی ماند . رفقای ما در این نبرد، آسیبی ندیدند " (۴۴) .

"سقز" ۱۳ بهمن ۰۰۰ - دسته ای از پیشمرگان نیروی "شهید افشار" و نیروی "شهید عزیز یوسفی" حین بازگشت از ماوریت حزبی در منطقه "سرشیو" به کمین افراد مسلح کومه له می افتند و پنج تن از آنان بدست ۰۰۰ کومه له زخمی گردیدند . سپس پیشمرگان بدفاع از خویش پرداختند و افراد کومه له را به هزیمت واداشتند . اما آن ها حین فرار به پیشمرگانی که با شنیدن صدای تیر بطرف محل درگیری شتافته بودند ، تیراندازی کرده و یک پیشمرگ بنام کساک عبدالله خاکی از نیروی "شهید افشار" را به شهادت رساندند . لازم به یاد آوری است که به هنگام درگیری نیروهای رژیم از پایگاه های "سوته" و "بوخه له" پیشمرگان را زیر آتش گرفتند .

"سقز" ۱۶ بهمن ۰۰۰ - یکی از کادرهای حزب بنام کاک کریم شکوه پور که در روز ۱۳ بهمن ماه جاری در کمین افراد مسلح کومه له در نزدیکی روستای "دگاگا" زخمی شده بود بعدت شدت جراحات وارده بشهادت رسید .

مربوان . ۱۴ بهمن ۰۰۰ - دسته ای از پیشمرگان نیروی "زرپیار" مربوان و نیروی "بیستون" در ساعت ۱۵ / ۱۰ دقیقه صبح در روستای "ره شه دی" واقع در ۵ کیلومتری مربوان با نیروهای مهاجم رژیم درگیر گردیدند . پیشمرگان به مقابله با دشمن برخاسته و طی سه ساعت نبرد سخت و نابرابر علی رغم توپ و خمپاره باناران شدید توانستند حلقه محاصره ضد خلقیان را شکسته و طی ناکتیک خاصی به کوه های اطراف عقب نشینی نمایند . در این درگیری

۴۴ - "اطلاعیه نمایندگی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) در خارج

از کشور" ، شماره ۹۰ .

از میزان تلفات و خسارات دشمن اطلاع دقیقی در دست نیست. پیشمرگان پس از عقب نشینی و ده ساعت پیاده روی و خستگی شدید در نزدیکی روستای "ویشکه لان" به کمین افراد مسلح کومه له افتادند که در نتیجه دو تن از پیشمرگان بنام های انور منبری و جبرئیل ابراهیمی از نیروی "زربار" بشهادت رسیدند" (۴۵).

"بوکان" ۲۲ بهمن ۰۰۰ - دسته ای از پیشمرگان نیروی بیان حین بازگشت از عملیات ضد رژیم در نزدیکی روستای "قره لی" به کمین افراد مسلح کومه له افتادند. طی نبردی چهار ساعته پیشمرگان توانستند کمین کومه له را بشکنند و افراد مسلح کومه له را مجبور به فرار نمایند. متأسفانه در این درگیری تحمیل شده یکی از پیشمرگان بنام رسول میراشی بشهادت رسید" (۴۶).

و این درگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومه له همچنان ادامه دارد و هر روز، ابعاد فاجعه آمیزتری بخود می گیرد. اگر حزب دموکرات و کومه له، نه و سازمان عمده جنبش مقاومت در کردستان، یک لحظه فکر کنند و نخواهند جنبش مقاومت خلق کرد را به ناامیدی و نابودی بکشانند، راه حل سیاسی - نه "اعمال حاکمیت" کردن های رقت انگیز (۴۷)، نه قدرت نمایی های

۴۵ - "بولتن خبری کردستان ایران"، "حزب دموکرات ایران - تشکیلات اروپا"، ۱۰۱.

۴۶ - "بولتن خبری کردستان ایران"، شماره ۱۰۲.

۴۷ - درگیری های تحمیلی گذشته حزب دموکرات به کومه له (تا قبل از "ایجاد" حزب کمونیست "امکی")، بخاطر حفظ قدرت بی قید و شرط، اعمال "حاکمیت" حزب و قدرت نمایی های حقیر بود. متأسفانه از قریب دو سال پیش تا کنون، کومه له نیز اعمال حزب "دموکرات" را بعنوان مدل و نمونه انتخاب کرده است.

وقتی که ریشه های اصلی درگیری اخیر حزب دموکرات و کومه له را - که نمونه تپیکی از درگیری های این دو نیرو در کردستان است - از نزدیک دنبال کنیم، خواهیم دید که مسئله اساسی هر دو آن ها در نقاط محدودی که حضور دارند (یعنی در نقاطی که نیروهای رژیم حضور ندارند)، نه مبارزه بخاطر "دموکراسی"، نه "مبارزه پرولتاریای انقلابی با بورژوازی" بلکه همان اعمال "حاکمیت" (یا نفسی "حاکمیت" طرف مقابل) و در یک کلمه، قدرت نمایی است. برای این دو نیرو (برای

خطرناك ، زیانبار و بی حاصل و نه گسترش هر چه بیشتر درگیری ها - ، هنوز
(مانند دیروز) ، درست ترین ، واقعبینانه ترین و مسئولانه ترین
راه حل هاست .
دشمن ، خوشحال به تماشا نشسته است .

بهمن آذری

www.vahdatcommunisti.com

حزب دموکرات همواره ، و اکنون برای کومه له نیز ، وقتی که پای منافع سازمانی شان به
میان بیاید ، بطوری که درگیری های اخیر هم بوضوح نشان داد ، تنها چینی
که متأسفانه مطرح نیست ، منافع آنی و آتی مردم محروم و زحمتکش کرد است .
در باره ریشه درگیری های اخیر حزب دموکرات و کومه له ، که ما از آن بعنوان
اعمال " حاکمیت " کردن های حقیر و قدرت نمائی های رقت انگیز نام برده ایم ، مراجعه
کنید به ضمیمه شماره ۰۵



اطلاعیه نمایندگان کومه‌له در هیات مشترک تحقیق

در مورد رویداد اورامان

مردم مبارز کردستان ۱

همانطور که اطلاع دارید پس از رویداد ۲۵ آبانماه اورامان و مذاکره بین کمیته مرکب‌سزی کومه‌له و دفتر سیاسی حزب دموکرات ایران قراربراین گذاشته شد که هیاتی مشترک برای تحقیق در مورد رویدادهای روز ۲۵ آبانماه تشکیل شود ، و این هیات روز دهم آذرماه به ناحیه اورامان برود . هیات که از دو نماینده حزب دموکرات کردستان ایران و دو نماینده کومه‌له در سطح رهبری همچنین دو نماینده اتحادیه میهنی کردستان عراق تشکیل یافته بود روز دوازدهم آذرماه کار خود را در روستای شریفسی پایین در اورامان آغاز کرد . درابتدا کار هیات تحقیق رتوس شیوه کسار خود را تا نیل به نتیجه گیری در مورد جگونگی واقعه اورامان و نیز شناسائی عاملین آن مشخص کرد که به امضای نمایندگان هر سه طرف رسید . پس از آن هیات به بازدید از محل وقایع پرداخته و با تحقیق از تعدادی از مسئولین و پیشمرگان کومه‌له و حزب دموکرات و نیز تعدادی از مردم محل کار خود را ادامه داد و شب ۲۴ آذرماه با امضا و رسمیت دادن به تمام اسناد هیات به کار خود پایان داد و قرار گذاشت که جلسه دیگری برای نتیجه گیری از آن تحقیقات تشکیل دهد . این جلسه روز اول بهمن ماه ۶۳ با این هدف که هیات مشترک تحقیق به نتیجه گیری نهایی برسد تشکیل شد ، اما بطریقاً کوشش زیاد نمایندگان کومه‌له و اتحادیه میهنی کردستان (عراق) متأسفانه نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران به هیچ شیوه ای حاضر نشدند نتیجه گیری خود را به هیات تحقیق اعلام کنند . در این جلسه ، نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران تمام قرارهای هیات تحقیق را در مورد مساله نتیجه گیری از رویداد اورامان که در صورت جلسات ۱۲ آذرماه ، ۱۶ آذرماه و ۲۴ آذرماه مندرج گشته و خود نیز امضا کرده بودند ، زیرپا نهادند . نمایندگان حزب دموکرات با این کار شکنی ها آشکارا و در عمل هیات تحقیق را بدون اینکه به نتیجه گیری برسد به بن بست رساندند .

لازم به توضیح است که نمایندگان حزب دموکرات از آغاز تا پایان کار هیات تحقیق با سیاست دفع الوقت ، ایجاد محدودیت و به تعویق انداختن جلسات ، آشکارا برسر راه هیات تحقیق مانع ایجاد کردند تا بدین ترتیب در حد توانایی خود حقایق مربوط به وقایع اورامان را از مردم کردستان پنهان کنند . برای مثال در شرایطی که مردم کردستان مدت ها چشم انتظار نتیجه کار هیات تحقیق

بودند ، نمایندگان حزب دموکرات در جلسه ۲۴ آذرماه اصرار میکردند که برای نتیجه گیری به آنان ۱۸ روز فرصت داده شود . ما نمایندگان کومهله مخالفت کرده و بر ضرورت نتیجه گیری سریع تأکید کردیم ، اما حتی بعد از سیری شدن آن ۱۸ روز نمایندگان حزب دموکرات ^{الله} و مقابل درخواست کومهله برای تشکیل جلسه نتیجه گیری مجدداً به دفع الوقت پرداختند و باعث شدند که جلسه هیات تحقیق برای نتیجه گیری در مجموع به مدت ۳۶ روز به تعویق افتد و سرانجام هنگامیکه در جلسه روز - اول بهمن ماه شرکت کردند بطیرغم تأکید ما و نمایندگان اتحادیه میهنی کردستان (عراق) و بطیرغم کوشش و حسن نیت نمایندگان اتحادیه میهنی کردستان (عراق) و ارائه چندین پیشنهاد از طرف آنان برای نتیجه گیری از این بررسی ها که به منظور به سرانجام رساندن کار هیات تحقیق مورد موافقت ما نیز قرار گرفتند ، نمایندگان حزب دموکرات بطور کامل با تمام پیشنهادات یک به یک مخالفت کردند و حاضر به اعلام نتیجه گیری خود نشدند و بدین ترتیب متأسفانه باعث شدند که نتیجه گیری بعمل نیاید . کار هیات تحقیق سرانجام خاتمه می یابد . لازم به توضیح است که ما نمایندگان کومهله متن نتیجه گیری خود را به نمایندگان اتحادیه میهنی کردستان (عراق) دادیم ، و همچنین گزارشی کسسه نمایندگان اتحادیه میهنی درباره چگونگی رویداد اورامان برای هیات تحقیق قرائت کردند نزد ما موجود است . ماهه مثابه نمایندگان کومهله این وظیفه را برعهده داریم که بکوشیم چگونگی رویداد اورامان هرچه سریعتر برای مردم کردستان و برای مردم ایران روشن شود ، و اجازه ندهیم که هیچ جنایتکاری در جنبش انقلابی کردستان تحت هرنامی که باشد خود را از خشم و نفرت مردم انقلابی کردستان سازد ؛ نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران همان کاری را کردند که از آغاز در دستور خود گذاشته بودند ، یعنی به تعویق انداختن تحقیقات و پنهان ساختن حقایق مربوط به رویدادهای اورامان تا آنجا که در توانشان بود ؛ آنان بالاخره به هیات تحقیق نگفتند که رویداد ۲۵ آبانماه اورامان از نظر آنان چگونه بوده است . از اینرو ما نمایندگان کومهله در اینجا چکیده نتیجه گیری خود را به آگاهی مردم مبارز کردستان میرسانیم . این نتیجه گیری طبق سیر رویدادهای اورامان به اختصار چنین است :

- ۱ - سپیده دم ۲۵ آبانماه ۶۳ بین ساعت ۶ تا ۶ و ۳۰ دقیقه تعدادی از پیشمرگان کومهله برای روانه کردن چند خانواده که از نوسود به پاوه میرفتند از شهر نوسود خارج میشوند . در محلی بنام "قلوز" واقع در ۷۰۰ متری شهر نوسود پیشمرگان حزب دموکرات که قبلاً در آن محل مستقر شده بودند ، راه را بر پیشمرگان کومهله گرفته و به بهانه تفتیش وسائل خانواده ها میکوشند با ایجاد جو تشنج پیشمرگان کومهله را وادار به درگیری سازند . اما وقتی موفق به اینکار نمیشوند خود مستقیماً به پیشمرگان کومهله تیراندازی میکنند .
- ۲ - بلافاصله پس از تیراندازی در قلوز پیشمرگان ح . د بوسیله آر . پی . جی و سلاحهای دیگر مقر کومهله در نوسود را مورد تعرض قرار میدهند که در نتیجه یکی از پیشمرگان بنام ادیس محمدی شهید و پیشمرگ دیگری زخمی میگردد و ۴ پیشمرگ دیگر کومهله نیز به اسارت گرفتار

- میشوند . مقر کومه‌له هم تماما توسط پیشمرگان حزب د موکرات تصرف میشود و کلیه وسایل داخل آنسرا میبرند . در این جریان یکی از پیشمرگان حزب د موکرات زخمی میشود .
- ۳ - پس از تصرف مقر یکی از پیشمرگان کومه‌له بنام دارا اسعدی در باغهای نوسود به محاصره تعداد زیادی از پیشمرگان حزب د موکرات در می‌آید و در حالیکه زخمی بوده است توسط پیشمرگان حزب د موکرات اعدام میگردد .
- ۴ - مابین ساعات ۳ و ۳ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر تعدادی از مسئولین و پیشمرگان حزب د موکرات ۴ پیشمرگ اسیر کومه‌له بنامهای طلیعه علی رمائی (بیسارائی) ، علی آرطان مشهور به علی فارس ، عبید صوفیه و مدریک یوسفی مشهور به ریبوار پالنگانی را از زندان بیرون آورده و به محلی بنام " دره هرات " در ۵۰۰ متری شمال غرب شهر نوسود میبرند و در آنجا آنها را به رگبار بسته و اعدامشان میکنند .
- ۵ - ساعت ۴ بعد از ظهر تعداد زیادی از پیشمرگان حزب د موکرات به تعقیب پیشمرگان کومه‌له در باغهای قسمت پایین نوسود پرداخته و آنان را مورد یورش قرار میدهند و درگیری ایجاد میشود در این درگیری یکی از پیشمرگان کومه‌له بنام بختیار خالدی که موفق به عقب نشینی نشده و خود را تسلیم پیشمرگان حزب د موکرات نموده بود پس از چند دقیقه در همانجا بدست پیشمرگان حزب د موکرات اعدام میشود . در این درگیری یک تن از پیشمرگان حزب د موکرات نیز بنام عزیز رضانی شهید میشود .
- ۶ - ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح همانروز بدنیال یورش به مقر کومه‌له در نوسود پیشمرگان حزب د موکرات در شویسمی نیز در حالیکه از قبل در بلندبها و سر راهها مستقر شده بودند یورش بسوی مقر کمیته تشکیلات کومه‌له در اورامان را آغاز میکنند که بد درگیری میانجامد و در نتیجه این درگیری دو پیشمرگ حزب د موکرات بنامهای شروت احمدی و بکنفر دیگر و دو پیشمرگ کومه‌له بنامهای رحیم الهی مام حعه باوان شهید میشوند و مقر کومه‌له نیز به تصرف پیشمرگان حزب د موکرات در می‌آید .
- ۷ - پیشمرگان حزب د موکرات پس از تصرف مقر کمیته کومه‌له در اورامان تمام وسایل آنها میبرند و مقر را نیز به آتش میکشند .
- ۸ - در همان ساعات پیشمرگان حزب د موکرات در بلندبهای پشت مقر کومه‌له دو پیشمرگ کومه‌له بنامهای نصراله بهمنی و مسعود احمدی مشهور به توفیق راکه مجروح بدستان مرافقتند بسته رگبار بسته و هردو اعدام میکنند .
- ۹ - پیشمرگان حزب د موکرات کردستان ایران یک پیشمرگ زخمی کومه‌له بنام سید علی و یک پیشمرگ یزنکیار کومه‌له بنام فرح ادمن را که در جادر در مانگاه کومه‌له در ۲۰ متری مقر بودند اعدام کرده و جادر در مانگاه را با حنازه های این دو شهید به آتش میکشند .
- ۱۰ - در جریان رویدادهای ۲۵ آبانماه اورامان ، تشکیلات حزب د موکرات در اورامان تعداد زیادی

از هواداران کومهله رادر روستاهای اورامان دستگیر میکنند و ضمن اذیت و آزار و اهانت روانه مقرکیت شهرستان حزب دموکرات در " دره تغه " کرده و آنها را زندانی میکنند .

۱۱ - تشکیلات حزب دموکرات در اورامان وقایع روز ۳۵ آبانماه را با نقشه و توطئه قبلی و به منظور برجیدن تجهیزات کومهله در اورامان تدارک دیده بود . سیر رویدادها از قبل از درگیری ها تا آخر به روشنی نقشه و توطئه از قبل طرحریزی شده تشکیلات اورامان حزب دموکرات بر علیه پیشمرگان کومهله را اثبات میکند .

۱۲ - مشخصات مسؤلینی فاجعه در تشکیلات اورامان حزب دموکرات از طرف ما ، نمایندگان کومهله در هیات با تمام اسناد و مدارک به کمیته مرکزی کومهله تسلیم گشت . در پایان اعلام میداریم که بزودی متن تفصیلی این نتیجه گیری را همراه با تمام اسناد و مدارک مربوطه جهت اطلاع بیشتر مردم کردستان چاپ و منتشر خواهیم کرد .

نمایندگان کومهله در هیات مشترک تحقیق در مورد رویداد اورامان -

فاروق بابامیری

فاتح شیخ الاسلامی

سوم بهمن ماه ۱۳۶۳

تاریخ پخش: ۶۳/۸/۲۸

اعلامیه مشترک دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران
و کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)

در تاریخ ۶۳/۸/۲۷ جلسه ای با شرکت [اعضای] دفتر سیاسی حزب
دمکرات کردستان ایران و کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونیست
ایران (کومله) تشکیل گردید و طرفین در مورد این رویداد بر آن شدند
که فوراً آتش بس اعلام شود و اوضاع در اورامانات بحالت عادی باز گردد
همزمان با آن از همه پیشمرگان کومله و حزب در سراسر کردستان
خواسته میشود که متانت خود را حفظ کنند، از ایجاد اینگونه درگیریها
که بی شک به زیان جنبش انقلابی خلق گردد است اجتناب ورزند .

کمیته مرکزی سازمان کردستان
حزب کمونیست ایران (کومله)

حزب دمکرات کردستان ایران

۶۳/۸/۲۷



شماره: ۱۴۲

تاریخ: ۱۳۸۵/۱/۳۱

اطلاعیه مطبوعاتی

ضمیمه شماره ۲

توضیحه کومه‌له علیه زحمتکشان کردستان

همچنانکه طی اطلاعیه مطبوعاتی شماره ۱۴۱ گزارش شد بود، افراد مسلح کومه‌له با به اجرا درآوردن نقشه از قبل طرح‌ریزی شده از سوی رهبری کومه‌له و جمع آوری نیرو از نقاط مختلف در ساعت ۲ با مقدار روز ۶/۱۱/۱۳۶۳ مطابق با ۲۶/۱/۱۳۸۵ شش قرارگاه پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران را در منطقه اورامانات مورد حمله غافلگیرانه ناجوانمردانه خود قرار دادند.

ماجرای کومه‌له با سوء استفاده از اسم شی که به پیشنهاد کمیسیون مشترک در میان پیشمرگان حزب و کومه‌له منظور جلوگیری از نفوذ عوامل رژیم ضعیف تعیین شده بود نخبگان حزب را دستگیر و سپس آنها را در روزی از مقرها با طیارچه بقتل میرسانند تا کسی باخبر نگردد و آنگاه پیشمرگان حزب را در قرارگاه هایشان غافلگیر مینمایند و با ناراضگی دستی و آرمی‌چی آنها را شهادت میرسانند. زن و شوهر پیری که به این عمل وحشتناک کومه‌له اعتراض میکنند از سوی آدمکشان کومه‌له تیرباران میگردند.

در نتیجه ۱۹ نفر از پیشمرگان حزب و مردم بی دفاع شهید و ۱۰ نفر نیز مجروح میگردند. اسامی شهدا به شرح زیر می‌باشد:

- | | |
|-------------------|-------------------------------------|
| ۱- مجید مجیدیانی | ۱۱- واحد احمدی |
| ۲- احمد فردوسی | ۱۲- قاسم حسینی |
| ۳- رسول رفعتی | ۱۳- حسن محمدی |
| ۴- فقار رحمانی | ۱۴- سهراب شکری |
| ۵- حسن کامیاریانی | ۱۵- عبدالله مبروفی |
| ۶- عبدالله سعادت | ۱۶- سعید رضائی |
| ۷- کاک همه شهاب | ۱۷- بهرام وصی (از نیروی دفاع ملی) |
| ۸- صدیق عزیزی | ۱۸- عبدالله کیخسروی (هوادار) |
| ۹- ماحبتا فایق | ۱۹- نجیبه بزمونی (هوادار، همسر کاک |
| ۱۰- مصطفی شبرندی | عبدالله کیخسروی) |

توضیح این سآله ضروری است که ۱۰ نفر اول در اثر حمله ناگهانی افراد کومه‌له شهادت میرسند ولی ۹ نفر اخیر بعد از اسیر شدن بلافاصله دست جنایتکاران کومه‌له تیرباران میگردند.

در میان شهیدان و مجروحین اسامی افراد بی دفاع به چشم میخورد. پیشمرگان حزب و مردم اورامانات هنگامی که از جنایت هولناک کومه‌له خبردار میشوند، سوی محل

درگیری سرازیر میگردند. عمال حیان و جنایتکار کومه‌له که در مقابل سیل خروشان زحمتکشان عرصه معرکه‌ها سرخودتنگ می‌بینند، تاب مقاومت نیاورده، به بادگان بلخ ارتش عراق در خاک عراق پناه می‌برند. بدین ترتیب هرچند مردم کردستان در نتیجه جنایت کومه‌له فرزندان ارزنده را از دست دادند لیکن توطئه کومه‌له با شکست مفتضحانه روبرو گردید و نفرت و انزجار توده‌های وسیع مردم کردستان را علیه رهبری و آدمکشان کومه‌له برانگیخت. کومه‌له قصد داشت اورامانات را از وجود پیشمرگان حزب دمکرات پاکسازی کند لیکن مردم افراد مسلح کومه‌له را یکبار برای همیشه از اورامانات پاکسازی نمودند. کاملاً روشن است که این جنایت هولناک افراد مسلح کومه‌له از پیش طرح ریزی شده بود پس رهبری کومه‌له و یا کمیست‌های اشرافی که هم‌اکنون اخبار کومه‌له را در دست دارند به اجرا درآمده است. مگره اینست که کومه‌له در یکی از گفتارهای رادیویی خود هشدار داده بود که از حزب دمکرات انتقام خواهد گرفت و تکران گسترش جنگ با حزب دمکرات در کردستان نیز خواهد بود.

این بار کومه‌له بی‌گدار به آب زده‌است و طبق مثل معروف کردی به بزی می‌ماند که خون اجالش آمده نان جویان را میخورد. کومه‌له با این جنایت خصومت خود را با جنبش ملی دمکراتیک مردم کردستان اعلام داشت و علی‌رغم ادعاهای دروغینش نشان داد که تا چه حد از زحمتکشان کردستان متنفر است. از اشراف زاده‌های نهرانی و شیرازی و بوکانی که رهبری کومه‌له را بعهده دارند جز این نیز نمیتوان انتظار داشت. آنها کینه طبعاتی خود را یکبار دیگر نسبت به زحمتکشان کردستان نشان دادند و دیگر هیچ شعار و ادعای دروغین و برنامه به ظاهر طرفدار زحمتکشان نمیتواند این حقیقت را بپوشاند.

در حالیکه فرزندان رزمند و شرافتمند کردستان هر روز ضربه شکننده‌ای بر یکبار رژیم خمینی وارد می‌آورند، در حالیکه پیشمرگان حزب دمکرات کردستان، هر روز شهیدان نوی نثار راه آزادی میکنند، افراد مسلح جنایتکار کومه‌له از پشت به جنبش مردم کردستان خنجر می‌زنند و عملاً در صف عمال رژیم خمینی قرار میگیرند.

پس از حادثه اسفبار آبانماه امسال حزب ماکوشش نمود که مسئله را از طریق مذاکره با کومه‌له حل و فصل کند و کمیون تحقیق مشترکی به اورامانات اعزام شد که مقرها و وسایل به غنیمت گرفته شده کومه‌له را به کومه‌له بازگرداند. اینک کومه‌له از حسن نیست حزب دمکرات سوء استفاده کرده و جنین جنایت هولناکی را مرتکب شده است. تردیدی نیست که این بار مردم کردستان کومه‌له را نخواهند بخشید. افراد مسلح و بی‌وجه رهبری کومه‌له باید بفهمند که چنین رفتاری با زحمتکشان کردستان، اعضا و پیشمرگان حزب کسه شش سال تمام است که در برابر رژیم خمینی شجاعانه ایستادگی میکنند مردم کردستان را علیه آنان خواهد شوراند.

حال باید دید کومه‌له تاکی در برابر مردم کردستان یارای مقاومت خواهد داشت.

گرامی باد یاد پیشمرگان حزب دمکرات در اورامانات، شهیدان راه آزادی کردستان و سراسر ایران.

تنگ و نفرت برآدمکشان کومه‌له که از پشت به جنبش انقلابی کردستان خنجر می‌زنند.

نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از کشور

نمونه هایی از اقدامات ضد دموکراتیک حزب دموکرات در چند سال گذشته

همانطوری که در زیر نویس شماره (۲۹) گفته ایم مطالب زیر که نمونه های کوچکی از اقدامات ضد دموکراتیک حزب " دموکرات " در کردستان است ، با توجه به یاد داشت های یکی از رفقای کرد ، تنظیم شده است :

" حزب دموکرات که واژه " دموکراسی " را بیش از هر واژه دیگری در فرهنگ سیاسی اش بکار می برد و در ستایش از آن ، هیچ فرصتی را از دست نمی دهد ، حزب دموکرات که هیچگاه فراموش نمی کند . برای هزارمین بار تکرار کند که دموکراسی در کردستان و فعالیت تمام گروه ها و تائیس آزاد ی بیان و قلم و فعالیت های دموکراتیک تا قبل از اشغال نظامی رژیم در کردستان ، همه در سایه کوشش های حزب بوده و حزب همچنان مصمم است که دموکراسی را تضمین کند ، اما علی رغم همه این ها ، واقعیت اینست که کارنامه حزب در احترام و تضمین دموکراسی و دفاع از آن چندان درخشان نیست .

سازمان های چپ بیش از دیگران به این امر واقفند . کمتر سازمان چپی است که مدتی در کردستان فعالیت کرده باشد و " دفاع " حزب از دموکراسی را بوضوح ندیده باشد . حادثه ۱۷ اسفند ۵۹ را همه بیاد داریم . مشکل است که بتوان تصور کرد که خود حزب فراموش کرده باشد . در آنروز همه مردم بوکان شاهد بودند چگونه یک دسته چهل نفری از افراد مسلح حزب دموکرات به فرماندهی کریم خالدار معروف (یکی از " دموکرات " ترین عناصر حزب) و رمضان (فرمانده سابق یکی از پاسگاه های جاده پیرانشهر - سردشت که تا آخرین روزهای حکومت شاه ، راه را بر مردم می بست و وادارشان می کرد که عکس شاه را بر شیشه ماشین های خود بچسبانند) ، در جلوی چشم حیرت زده مردم ، مقر سازمان پیکار را در وسط شهر و در روز روشن با آتش سلاح سنگین ، آرمی جی و رگبار مسلسل در هم کوبیدند فقط به این دلیل که سازمان پیکار ، اختلاف و نزدیکی حزب دموکرات با مجاهدین را در خیابان بر ملا کرده بود . نتیجه عملیات " دفاع از دموکراسی " حزب به قیمت سه کشته ، بیش از ده زخمی و حدود ۲۰ اسیر و به غنای برده شدن قریب یک میلیون تومان وسایل داخل مقر برای سازمان پیکار تمام شد .

— خلع سلاح ، دستگیری و کتک زدن هواداران رزم کارگر — توفان سابق — در اطراف سقز در سال ۵۹ .

— خلع سلاح ، دستگیری و کتک زدن هواداران رزمندگان در روستاهای اطراف بوکان در سال ۶۰ .
— به آتش کشیدن علی و آشکار دکه های سازمان وحدت کمونیستی ، راه کارگر ، رزمندگان در بوکان ، در فروردین ۶۰ .

این ها چند نمونه از عملکرد های " دموکراتیک " حزب بشمار می روند . وگرنه در سال هسای ۵۸ و ۵۹ ، سراسر کردستان بارها و بارها شاهد دستگیری ، خلع سلاح ، کتک زدن ، تهدید ، توهین و اذیت و آزار هواداران و پیشمرگان کومه له توسط حزب بوده است . اگر هیچیک از این ها را در نظر نگیریم و خود را به درگیری های عمده منجر به تلفات محدود کنیم باید به چهار درگیری اشاره کرد :

۱- در فروردین ۶۰، طی یک برنامه با تدارک قبلی، حزب دموکرات مسبب یک درگیری عمده با کومه له شد. درگیری بمدت سه روز تمام در منطقه مهاباد ادامه داشت و تعدادی از افسران طرفین کشته شدند. حزب سنتا در منطقه مهاباد قوی بود و نیروی زیادی در این منطقه داشت و علاوه بر این ها، بروی پشتیبانی مردم منطقه حساب می کرد. ولی در عمل تمام این محاسبات اشتباه درآمد و حزب، شکست عمده ای خورد: ۷ تا ۱۰ کشته، تعدادی زخمی، برجا گذاشتن چهل قبضه اسلحه سبک و سنگین، و سی تن از افراد آن بدست کومه له اسیر شدند.

۲- در تیرماه ۶۰، حزب با گرد آوردن نیروی بزرگی از مناطق جوانرود، پاوه، کرمانشاه، مریوان و اورامان، و متمرکز کردن آن ها در کامیاران حمله جدیدی به کومه له را آغاز کرد. یک ماه قبل از درگیری تقریباً همه می دانستند که حزب حمله بزرگی را آغاز خواهد کرد. درگیری به مدت ۲۰ روز ادامه یافت. نیروهای کومه له توسط باقیمانده پیشمرگه های پیکار تقویت شده بود. حزب در این درگیری نیز پیروزی مورد نظر خود را بدست نیاورد.

قابل ذکر است بدنبال این درگیری بود که رژیم توانست مناطق وسیعی از کردستان را اشغال کند که هنوز هم در دست دارد.

آنچه در فوق نقل کرده ایم، همانطوری که گفته شد، با استفاده از یادداشت های یک رفیق کرد تهیه شده است، تا آنجا که ما اطلاع داریم مورد تکذیب حزب قرار نگرفته است فقط در برخی از موارد، حزب با عذرهای بدتر از گناه، به خیال خود موضوع را توجیه کرده است. مثلاً در مورد کشتن و زخمی کردن و به اسارت گرفتن تعدادی از رفقای پیکار، حزب در همان ایام گفته بود کسه این ها از دموکراسی و آزادی بوجود آمده توسط حزب استفاده می کنند و بسه حزب "فحش" می دهند. چه گهران نعمتی! اگر حزب می توانست تمام مطالب فوق را، طبق معمول، "تکذیب" کند لااقل ما چگونه می توانیم قبول کنیم که خواب دیده ایم و حزب، ده که سازمان وحدت کمنیستی در بوکان را به آتش نکشیده است؟

بهر تقدیر، درباره دو درگیری دیگر حزب و کومه له (که در زیر نقل می شود)، حزب روایت دیگری ارائه می دهد. ما در آغاز، نوشته آن رفیق کرد را در مورد این دو درگیری می آوریم و سپس روایت حزب را (که مدعی است کومه له مسبب هر دو درگیری بوده) نقل می کنیم:

۳- در مرداد ۶۱، منطقه مهاباد، بار دیگر، شاهد عملیات حساب شده و تدارک دیده شده حزب علیه کومه له بود. پس از انجام مذاکرات نمایندگان حزب و کومه له - به مناسبت اختلافی که بین حزب و کومه له بوجود آمده بود -، وقتی که سه نماینده کومه له مراجعت می کردند از پیشست و در فاصله ۲۰ متری توسط رگبار مسلسل افراد مسلح حزب از پای درآمدند بتحوی که اجساد آنها قابل شناسائی نبود. متعاقب این واقعه، درگیری هایی بین حزب و کومه له بوقوع پیوست کسه دامنه آن ها به مناطقی از بوکان هم کشیده شد.

۴- بدنبال مذاکرات متعدد و رسیدن بنوعی تفاهم، یک درگیری در اواخر بهار ۶۲ در منطقه سردشت بین حزب و کومه له بوجود آمد. حزب بدون هیچ اختلاف مشخص قبلی، به چادر غیر نظامی کومه له - چادر پیشمرگان کمیته روستائی و غیره -، حمله کرد. پنج تن از پیشمرگان کومه له جان خود را از دست دادند.

اما روایت حزب دموکرات درباره این دو درگیری اخیر الذکر و نیز درگیری در منطقه مریوان - که

در تمام این موارد مدعی است که کومه له مسئول آغاز آن ها بوده است . حزب دموکرات در مقاله ای در "کوردستان" (شماره ۱۰۲) ، بهنگام پلمیک با مقاله عبدالله مهتدی در "کمونیست" (اشاره شده در زیر نویس شماره ۱۲) ، می نویسند :

"عبدالله خان ، دبیر کل "حزب کمونیست" ، در گذشته (۰۰۰) با افتخار اعلام می کرد که خود شخصا بیورش به مقر حزب در روستای "درمان" واقع در منطقه مهاباد در تابستان ۱۳۶۱ را دستور داده است ! عبدالله خان که اینهمه دروغ پشت سر هم قطار می کند و در عین حال نمی تواند یا نمی خواهد به درگیری های شخصی میان حزب و کومه له (۰۰۰) اشاره ای بکند ، بخاطر آنست که می داند مقصد ، پیشمرگان کومه له بوده اند . او می داند که در روستای "تسا" این مسئولان کومه له بودند که مسئول کمیته شهرستان کرمانشاه و چند نفر مسئول دیگر حزب را محاصره کردند و متأسفانه باعث بروز یک سلسله درگیری ها گشتند که طی آن چندین پیشمرگ از هر دو طرف شهید شدند (۰۰۰) . همانطور که وی [عبدالله مهتدی] می داند در منطقه مهاباد ، چگونه پیشمرگان کومه له مینی بوسی را مورد حمله قرار دادند که سرنشینان آن را اکثرآ مردم بیطرف تشکیل می داد و تنها چند نفری از اعضا حزب در میان آن ها بودند . او از این آگاه است که در زد و خورد منطقه "سویسنایه تی" سردشت در سال ۶۲ ، ابتدا پیشمرگان کومه له بودند که معاون فرمانده معینی را شهید کردند . به این علت است که هیچ کدام از این ها را بعنوان نمونه نام نمی برد ."

حزب دموکرات در برنامه رادیویی مورخ ۱۱/۹/۶۳ تحت عنوان "چند سؤال در مورد رفتار کومه له" (منتشره در همان جزوه ای که در زیر نویس شماره ۵ به آن اشاره کرد ایم) ، با مقصداری عوامفریبی - در رابطه با مسجد و پیشنهاد و قرآن و غیره - در مورد مسئولیت درگیری مریوان چنین ادعا کرده است (که این ادعا مورد تنگنای کومه له قرار نگرفته) :

"کومه له در روز ۲۱ آذر ماه سال ۶۲ در روستای "گلیه" مریوان بخاطر یک مسئله بسیار جزئی ، مرتکب چنان جنایتی شد که حتی تصور آن نیز حیرت آور است و لرزه بر اندام هر انسان با احساسی می اندازد . در آن روز ۵ پیشمرگ حزب که ۳ نفر آن ها را کومه له با حیل در داخل مسجد ود و نفر دیگر را که زخمی بودند اسیر کرده بود ، به فجیع ترین شیوه اعدام نمود . این شهیدان عبارت بودند از : ۱- محمد میرزا فرجی ، که قبل از اعدام با ضربه تبر از ناحیه سر زخمی - و بیهوش شده بود . ۲- رحیم ابراهیمی ، فرمانده دسته نیروی "زربوار" مریوان . ۳- صالح سعید زاده . ۴- حسین یعقوبی . ۵- محمد سعید مرادی معروف به شاهو مرادی ."

ساکنان روستای "گلیه" با مشاهده افراد کومه له که قصد اعدام سه نفر اولی (یعنی ۰۰۰) را داشتند به همراه پیشنهاد روستا و با در دست گرفتن قرآن بسوی افراد کومه له می شتابند تا از اعدام پیشمرگان مزبور ممانعت نمایند . اما افراد کومه له آن ها را نیز بشدت مورد ضرب و شتم و هتاک قرار می دهند و سپس در همانجا و در جلوی دیدگان اهالی روستا هر سه پیشمرگه مزبور را شهید و اجساد پاک آن ها را در فاضلاب روستا می اندازند و تا عصر همان روز به هیچ کس اجازه نمی دهند تا لااقل اجساد را از فاضلاب خارج سازد . گویا می خواست با این شیوه کمونیست بودن خود و نحوه سرکوب بورژوازی را به مردم نشان دهد . و اما دو نفر دیگر (یعنی ۰۰۰) نیز همچنان که ذکر آن رفت به حالت زخمی توسط افراد کومه له تیرباران می گردند ."

زمینه ها و ریشه های درگیری های اخیر کردستان

"سازمان چریک های فدائی خلق ایران" (اقلیت) که تا چندی پیش، علی رغم این که حزب دموکرات هم پیمان مجاهدین در شورای ملی مقاومت بود، از مواضع حزب (بویژه در مقابل کومه له) حمایت می کرد ولی اکنون با انگیزه هائی که تمام جهات آن ها بر ایمان هنوز روشن نیست (شاید یکی از آن ها، نزدیکی بیشتر راه کارگر، در این اواخر، با حزب باشد)، از آن "حمایت" قبلی دست کشیده، از هر دو طرف (یعنی از حزب و کومه له، نه مثل گذشته فقط از کومه له)، انتقاد می کند. انگیزه های رفتاری اقلیت در سیاست جدیدشان هر چه باشد (امد و ابریم که انگیزه هائی سالم بوده، تضید "از بعض معاویه نه از حب علی" صدق نداشته باشد)، از حق نمی توان گذشت که "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" بویژه شاخه کردستان آن، از آغاز درگیری های جدید، از ۲۵ آبان ۶۳ تا به امروز، در اعلامیه ها، اطلاعیه ها، مقاله ها و گزارش هائی که مسامحه دیده ایم، از نادرسازمان های سیاسی است که مواضع درست و اصولی در زمینه این درگیری های مسلحانه اتخاذ کرده است. پیداست وقتی که ما از "مواضع درست و اصولی اقلیت" صحبت می کنیم، این امر فقط محدود است به محکوم کردن اصل درگیری های مسلحانه دو طرف و پیشنهاد راه حل سیاسی برای رفع اختلافات از جانب اقلیت، و نه محکوم کردن شیوه ها و عملکرد هائی سرکوبگرانه، زور مدارانه و قلندر منشانه دو سازمان، که پایه اساسی مقاله حاضر را تشکیل می دهد، چرا که اقلیت خود از طرفداران پر و پا قرص همین شیوه ها و عملکرد هاست. وقایع سیت پاریس، لندن و غیره جنت نمونه از این شیوه ها و عملکرد های اقلیت در برخورد با مخالفان سیاسی خسود است (در باره واقعه اول سیت پاریس مراجعه کنید به شماره ۲ اندیشد رهائی: "چهره ایوزیسیون در آئینه - جنگ طبقاتی در سیت پاریس") ما همدار اقلیت بد مجاهدین در رابطه با مسودی سامع "خائن" در مورد "تکثیر انتشار نشریاتی با نام و آرم سازمان ما" را فراموش نکرده ایم کسه

در آن این اخطار بچشم می خورد: "از هم اکنون اعلام می کنیم ما با هر کس این نشریات را پخش کند، شدیداً برخورد خواهیم کرد" (ریگای گدل، شماره ۱۰، مورخ شهریور ۶۳). و نمونه هائی از این گونه موارد فراوان می توان ارائه داد. بحث ما در اینجا تشابه در بینش و منشش و روش و یک تفکر عقب مانده در زمینه، اختلافات سیاسی و در برخورد با مخالفان سیاسی است، نه وسیله. چیز که مثلا درگیری های غیر مسلحانه (یا با سلاح سرد) و بهم زدن جلسه ها و غیره در یک شرایط "مساعد" مانند کردستان براحتی می تواند به درگیری های مسلحانه (یا با سلاح گرم) تبدیل گردد و یا مثلا چماق با مسلسل تعویض شود. باری، با شناخت از اقلیت و علی رغم توجه به تمامی نکات اشاره شده در فوق است که از اتخاذ مواضع درست و اصولی اقلیت در زمینه، درگیری های اخیر کردستان سخن می گوئیم. زیرا که همواره بر این اعتقاد بوده ایم که باید با تنگ نظری های غالب بر جنبش سیاسی ایران مقابله کرد بدین مفهوم که در کنار نقد نظریات و عملکردهای انحرافی و کج اندیشی های سازمان های سیاسی (بویژه سازمان های چپ) ایران، هر کجا که نکته یا نکات مثبتی وجود داشت باید گفت و حتی برجسته کرد و از تعبیر و تفسیرهای نادرست و غیر واقعی واهمه نداشت.



با این مقدمات بر می گردیم به موضع گیری اقلیت در زمینه درگیری های اخیر حزب دموکرات و کومه له. اقلیت، از بدو درگیری های جدید در کردستان، حملات مسلحانه و غیر مسئولانه و طرف را محکوم کرده. راه حل سیاسی را بعنوان راه حل درست رفع اختلافات شناخته، گامهای عملی در این راه برداشته است. از جمله می توان دعوت شاخه کردستان آن سازمان از کمیته مرکزی کومه له و دفتر سیاسی حزب دموکرات برای یک "جلسه مشترک" در ۱۳ بهمن ۶۳ بمنظور "قطع فوری درگیری ها و جلوگیری از گسترش آتی آن ها" و برای "رسیدن به یک راه حل عملی مشخص و عاجل" را نام برد. قابل ذکر است که حزب دموکرات در روز نهم بهمن در آن جلسه حضور نیافت و دفتر سیاسی در جواب نامه دیگری از شاخه کردستان اقلیت در روز دهم بهمن بطور کتبی، آن پیشنهاد ("جلسه مشترک") را رد کرد با این بهانه که "درگیری در اورامانات کاملاً به پایان رسیده (!) و چگونگی موردی برای بحث با کومه له ندارد ضرورتی برای نشست مشترک نمی بیند" (مراجعه کنید به "دومین اطلاعیه کمیته کردستان سازمان چریک های فدائی خلق ایران در باره اقدامات جهت جلوگیری از گسترش درگیری های اخیر اورامان"، ده بهمن ۶۳).

از طرف دیگر، موضع اقلیت در محکوم کردن حملات مسلحانه و طرف به هر دو طرف، بویژه به "حزب کمونیست ایران" گران آمده است. "حزب کمونیست ایران" بارها از آن بعنوان "بین دو صندلی نشستن" نام برده است. چه بسا که همین رفقا فردا ما را هم با همان "دو صندلی" محکوم کنند. چه باک! ولی قبلاً باید بدرفقای "حزب کمونیست ایران" تذکر داد که شما این اصطلاح فرانسوی را هم نادرست و هم نابجا بکار می برید. نادرست است چرا که مفهوم آن، در موردی که شما بکار می برید. موضع متزلزل و ناپایدار داشتن است. ناپیوسته است این دلیل، کسانی که درگیری های مسلحانه و طرف را محکوم کنند "بین دو صندلی" ننشسته اند بلکه در مقابل دو صندلی ایستاده اند و با صدای رسا به هر دو طرف می گویند که صندلی ها (هر

دو صندوقی) اشتباه کرده اند و متأسفانه همچنان به اشتباه خود ادامه می دهند .



بهر تقدیر، يك اقدام قابل توجه یا گام مثبت شاخه كردستان اقلیت ، بعد از شروع دور جدید درگیری های مسلحانه در كردستان ، تهیه گزارش مستندی است در زمینه انگیزه های درگیری جدید : پس از حمله حزب دموکرات به کومه له در ۲۵ آبان ۶۳ ، سازمان چریک های فدائی خلق (شاخه كردستان) هیاتی را برای بررسی علل و ریشه های این درگیری به منطقه اعزام داشت . این هیات پس از تماس با مسئولان و پیشمرگان حزب و کومه له و پس از گفتگو با مردم منطقه ، گزارشی را تهیه کرد که در شماره ۲۵ "ریگای گه ل" مورخ آبان ۶۳ منتشر گردید .

ما این گزارش را از این جهت در اینجا مورد توجه قرار داده ایم که اولاً دوطرف درگیر، در باره ریشه ها و انگیزه های درگیری های جدید سکوت کرده اند (اشاره بسیار گذرا و "تلگرافی" نمایندگان کومه له در هیات تحقیق" - مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۱ - چیسری در حد سکوت است) ، ثانیاً همانظوری که گفته شد ، ضمن تماس مستقیم با مسئولین و پیشمرگه های دو سازمان ، گفتگو با مردم محل و مشاهدات عینی، تهیه شده ثالثاً ، و مهمتر از همه ، موضع غیر جانبدارانه ای دارد . جا داشت که این گزارش یا بخش عمده آن در این ضمیمه نقل شود و لسی متأسفانه بخاطر مفصل بودن گزارش (۱۵ صفحه کامل "ریگای گه ل" ، به قطع ۲۰×۲۱) و نیز بخاطر بیش از حد طولانی شدن این مقاله (و نشریه) چنین امکانی وجود ندارد و در اینجا از خوانندگانی که بخواهند در زمینه ریشه ها و انگیزه های درگیری مسلحانه جدید ، واقعیت را در ورای هایشوی تبلیغاتی دو طرف درگیر، دنبال کنند مطالعه آن را توصیه می کنیم . علاوه بر این ، این گزارش ، نکات تکان دهنده ای نیز در رابطه با مسایل مطروحه در مقاله حاضر در بر دارد ، از جمله :

- بر اساس تماس با مردم محل ، مشاهدات عینی تهیه کنندگان گزارش ، اعدام لاقلاً چهار نفر از پیشمرگه های کومه له (بنام های مجید ، ریبوار ، علی و طلیمه که جز نفر آخر بقیه دست بسته مشاهده شده اند) توسط حزب دموکرات کاملاً محرز است . مردم نوسود شهادت داده اند که در دره هرات (محل کشف جسد چهار نفر) هیچ گونه درگیری وجود نداشته و تهیه کنندگان گزارش نیز با بازرسی محل ، هیچ نشانه درگیری (آثار گلوله بر درخت ، سنگ ، دیواره پسل و غیره) مشاهده نکرده اند .

- بر اساس شهادت مردم محل و تحقیقات و مشاهدات تهیه کنندگان گزارش ، پس از پایان درگیری ، افراد حزب دموکرات دوتن از افراد کومه له بنام های شیخ علی و فرح را که در داخل چادر درمانگاه کومه له مانده بودند ("شیخ علی زخمی بوده و توانائی رفتن نداشت و فرح در حال مداوای او بوده") ، "از فاصله بسیار نزدیک" به "رگبار بسته و سپس جسد آن ها را بهمراه چادر درمانگاه با استفاده از نفت چراغ موجود در چادر که بر اثر اصابت گلوله ، نفت آن به بیرون نشت کرده بود و با بریدن دوطناب و طرف ورودی چادر به آتش کشیده اند" . حتی "بنا به گفته (س) پیشمرگه حزب که در مقر کومه له اسیر بود" ، "بعد از پایان درگیری یعنی حدود ساعت یازده صبح ، چادر درمانگاه کاملاً سالم بوده و کلیه ساختمان های مقر کومه له علی رغم این که مورد اصابت آرمی جی قرار گرفته بود ، دچار حریق نشده بودند" .

— کلیه شواهد عینی نیز این مسئله را کاملا تأیید می‌کند که ساختمان های مفرکومه له (اتقاق کمیته، اسلحه خانه، اتاق بیسیم و ۰۰۰ که وسایل آن ها قبلا تخلیه شده است) نیز ابیتسدا تخلیه گردیده و سپس با نفت آتش زده شده اند .

در اینجا تاسف ما بر اینست که رفقای شاخه اقلیت کردستان نظیر چنین گزارش مستندی در باره ۶ بهمن تهیه نکرده اند و اگر تهیه کرده باشند تا کنون به چاپ نرسانده اند . اهمیت فوق العاده این امر از این بابت است که بر رویه دیگری از این فاجعه، نور می‌باشد .
باری گزارش چاپ شده در "ریگای گه ل" مربوط به وقایع ۲۵ آبان اورامانات، حاوی مطالب زیر است :

۱- مقدمه (وضعیت عمومی منطقه) .

۲- زمینه ها و علل درگیری

الف- مسائل مورد اختلاف

ب- برخورد های متقابل و سابقه درگیری در منطقه

۳- چگونگی درگیری

الف- در قله لوه ز

ب- در نوسود

ج- در شویشمی

۴- برای درگیری ۲۵ آبان ماه آمادگی قبلی وجود داشت ؟

۵- در خاتمه (وضعیت بعد از درگیری اخیر) .

نشریه "ریگای گه ل" در مقدمه ای به گزارش رفقای اعزامی به اورامان، از جمله چنین می‌نویسد :
" ۰۰۰ بنا به مصالح جنبش از درج کامل و جزء به جزء گزارش هیات خود داری نموده و تنها به انتشار خلاصه ای از آن اکتفاء می‌کنیم" (تاکید از ماست) .

ما نمی‌دانیم معیار تشخیص رفقا در "مصالح جنبش" چیست ؟ مصالح تصویری جنبش است یا مصالح واقعی آن ؟ مصالح آبی جنبش است یا مصالح دراز مدت آن ؟ ولی به تجربه دریافته ایم که در پشت سر این "مصالح جنبش"، غالبا سرپوش گذاشتن بر واقعیت های تلخ نهفته است . آیا بهتر است با داده های مشخص با شناخت از واقعیت های موجود (هر چند تلخ) حرکت کسود و در جهت تغییر شرایط آن کوشید یا این که پایه های "تحلیل" خود را بر آب یعنی بر رویا ها و ذهنیات بنا کرد و گمان برد که با پیرواز در آوردن مرغ خیال، بر فراز واقعیت های عینی، همه چیز دگرگون شده است یا بیزودی می‌شود، به کمال مطلوب رسیده ایم یا در حال رسیدنیم . قبلا از قول دبیر کل "حزب کمونیست ایران"، عبدالله مهدی، در شماره ۱۵ نشریه "کمونیست" دیده ایم که گویا "پرولتاریا در کردستان"، "رشد" کرده است . آیا واقعا خیال می‌کنیم که با این شعارها، کوره های خشت زنی در برخی از شهر های کردستان بصورت کوره های ذوب آهن در می‌آیند و لوله های بخاری خانه های محقر روستائی به دودکش های عظیم کارخانه های صنعتی تبدیل می‌شوند ؟ واقعا کی را می‌خواهیم گول بزنیم : مردم کردستان را، دیگران را یا خودمان را ؟

از بس بخاطر اصطلاح "مصالح جنبش" از کنار واقعیت ها رد شده و یا چشمان خود را بر آن ها بسته ایم که مثلا می‌بینیم در باره جنبش کردستان و در باره د و نیرو عمده رزمنده آن، خیلسی

بد و کم می‌دانیم. به همین واقعه درگیری های اخیر حزب و کومه له نگاه کنید. چهار ماه است که تمامی دستگاه های تبلیغاتی حزب دموکرات، کومه له و حزب کمونیست براه افتادند تا به ما بقبولانند که این درگیری ها بخاطر دفاع از "دموکراسی" و یا بخاطر دفاع از "پرولتاریای انقلابی" صورت گرفته است. هر فردی که بخواهد مرعوب یا مجذوب این هایشوی و قیل و قال های تبلیغاتی پیچ نشود و از ورای آن ها به جستجوی واقعیت بپردازد، وحشت زده در می‌یابد که درگیری کنونی دوسازمان که امروز سر تا سرگردستان را در بر گرفته است و تا کنون لااقل ده ها کشته از هر دو طرف برجا گذاشته است با این بهانه و انگیزه آغاز شد که کومه له می‌خواست بر خلاف تصمیم حزب، د و خانواده را به پاوه بفرستد و حزب مخالفت با این امر را "حق" خود می‌دانست. اگر فرضاً قضیه عکس می‌بود آیا در اصل آن تغییری می‌داد؟ اگر حزب فرضاً تصمیم می‌گرفت همان دو نفر را به پاوه بفرستد آیا کومه له "حق" خود نمی‌دانست که بعنوان قدرت نمائی با این تصمیم مخالفت کند؟ ما در اینجا از بهانه و انگیزه های درگیری ۲۵ آبان صحبت می‌کنیم و این درگیری حتی می‌توانست دو ماه قبل هم آغاز شود در زمانی که حزب با واگذاری با غرضی بنام سلطه (کشوهرش جاش است به مادر یکی از پیشمرگه های کومه له بنام ادیس محمدی (که در درگیری های اخیر کشته شد) مخالفت کرد و گفت با غدیگری ربه او اجازه می‌دهد. و اگر این درگیری در ۲۵ آبان (به بهانه رد کردن یا نکردن د و خانواده) آغاز نشده بود يك یا چند ماه دیگر به بهانه ای دیگر (و از این نوع "بهانه ها" در کردستان در روابط حزب و کومه له فراوان است)، آغاز می‌گردید. بهانه ها و انگیزه ها را نیز که کنار بگذاریم و به ریشه این درگیری (و درگیری های گذشته د و سازمان) بپردازیم، به همان نکته ای می‌رسیم که قبلاً تاکید کرده ایم: اعمال "حاکمیت" يك سازمان (عمدتاً حزب دموکرات) ونفی این "حاکمیت" از طرف سازمان دیگر وريك کلمه قدرت نمائی و نیز "سرمایه - گذاری" برای آینده. اگر ریشه های عمیق تر را جستجو کنیم باید آن ها را در مصایب مبتلا به جوامع عقب مانده یافت. آسان است که نام "دموکرات"، "کمونیست" و یا هر چیز دیگری بر خود گذاشت و مشکل است که مرده ريك آن مصایب را با خود حمل نکرد.

باز گردیم به گزارش هیات اعزامی از طرف سازمان چریک های فدائی خلق (شاخه کردستان) چاپ شده در "ریگای گل"، قبلاً بخشی از مقدمه این گزارش تحت عنوان "وضع عمومی منطقه" را نظر به اهمیتی که در رابطه با درگیری های اخیر دارد و بویژه روشننگر بسیاری از مسائل مطروحه در مقاله حاضر است، ذکر می‌کنیم:

"منطقه مورد نظر یعنی اورامان که محل درگیری پیشمرگان حزب دموکرات و کومه له در بیست و پنجم آبان ماه بوده، به بخشی از اورامات اطلاق می‌گردد که هم اکنون آزاد بوده، و تحت کنترل پیشمرگه است. این منطقه بسیار محدود بوده و از وسعت و جمعیت زیادی برخوردار نیست و کلاً منطقه ای را در بر می‌گیرد که از چهار طرف بین پایگاه های ایران و عراق محاصره گشته است و از طریق همین پایگاه ها نیز منطقه مدام زیر آتش توپخانه مذکور قرار دارد و در طول چند سال گذشته مردم منطقه بیشترین آسیب جانی و مالی را از این رهگذر متحمل گشته اند. مردم این منطقه علی رغم وضعیت نا بسامان آن چه بدلیل این که در تیررس پایگاه های د و طرف قرار دارند و چه بدلیل این که عملاً امکان رفت و آمد آزادانه به هیچ کدام از مناطق تحت کنترل پایگاه های ایران و عراق را ندارند، دچار مشکلات مضاعفی در زمینه های مختلف

از جمله از جهت فروش محصولات خود و تهیه مایحتاج اولیه زندگی بوده و هستند .

زندگی اکثریت مردم منطقه از طریق تولید محصولات کشاورزی و فروش آن ها از قبیل عمدتاً انار، گردو، انگور و سقز (بنیشت به زبان محلی) و غیره می‌گذرد که در چند سال گذشته، خود فروش همین چند قلم محصول کم درآمد و تهیه وسایل زندگی بخور و نمیر بدلیل محاصره اقتصادی و نظامی کامل منطقه مشکل بزرگ اهالی بوده و هست . این کار اغلب یا از طریق راه های قاچاق و غیره صورت می‌گیرد که خود خالی از خطر نبوده و نیست یا از طریق عرضه محصولات یاد شده به قیمت نازل به کسانی که بعنوان واسطه عمل می‌کنند و تحویل اجناس مورد نیاز در مقابل، باز هم از همان اشخاص به قیمتی به مراتب گرانتر صورت گرفته و می‌گیرد .

بطور خلاصه آنچه که در مورد وضعیت منطقه مورد نظر و وضعیت مردم آن می‌توان گفت در مجموع علی‌رغم آزاد بودن اورامان این منطقه بیشتر به یک اردوگاه، با وسعتی کم و بیسش زیاد شبیه است، با این تفاوت که مردم آن هر لحظه در معرض تهدید توپ و خمپاره و گوله باران پایگاه های ایران و عراق قرار دارند و ضمن بسر بردن در فقر مزمن، از سطح زندگی و رشد اقتصادی - اجتماعی بسیار نازلی برخوردارند و عمدتاً روابط عقب مانده و سنت های عشیرتی بر زندگی آن ها حاکم است و از سطح آگاهی بسیار پائینی برخوردار هستند . و مدت مدیدی است (بعد از شروع جنگ ایران و عراق) که دنیای آن ها تنها بسد شهر نوسود و چند آبادی ویران و نیمه ویران منطقه محدود گشته است . آن ها هیچگونه اطلاعی از اقوام و آشنایان خود که به خارج از منطقه کوچ کرده اند ندارند .

مردم منطقه نه تنها از نظر فرهنگی بلکه در تمامی زمینه ها نیز در همان وضعیت قبلی باقی مانده اند و هیچگونه نشانه ای از رشد فرهنگی در میان نبود و مردم شدیداً مذهبی و درگیر روابط و مناسبات حاکم بر تمامی عرصه های زندگی فقیرانه شان هستند . از نظر سیاسی اگر چه همانند سایر مناطق عقب مانده با برخی واژه ها از قبیل دموکراسی، خود مختاری و کمونیسم و ... تا حدودی آشنائی دارند ولی درك روشنی از آن ها ندارند . در مجموع می‌توان گفت منطقه اگر چه در طول دوران بعد از قیام آزاد محسوب می‌گردد، از نظر سیاسی رشد چندانی نکرده است .

بر اساس گزارش فوق الذکر :

سال هاست که حزب دموکرات در این منطقه کوچک دارای حاکمیت بلامنازع است . تشکیلات اورامان حزب، قوانین و مقررات خاص خود را وضع و اجراء می‌کرد . از جمله این مقررات می‌توان کنترل رفت و آمد به منطقه (از نوسود به پاوه و بالعکس) را نام برد . حزب عملاً این راه را مسدود و رفت و آمد به منطقه را ممنوع کرده است . و برای این کار دلائلی ارائه می‌دهد از جمله : " ممکنست رژیم از طریق این رفت و آمدها، شبکه جاسوسی در منطقه ایجاد نماید یا جاسوس بفرستد یا افرادی که رفت و آمد می‌کنند نقشه و وضعیت نظامی منطقه را در اختیار رژیم بگذارند " . دلیل ممنوعیت خروج افراد منطقه به مناطق تحت کنترل رژیم اینست : " اکثر افرادی که از منطقه خارج می‌گردند برای رژیم اسلحه بر می‌دارند " .

تا بهار ۶۳ که پای کومه له به منطقه نرسیده بود، قوانین و مقررات حزب قطعی و لازم الاجراء بود . ولی کومه له از همان آغاز ورود خود به منطقه در مقابل قوانین و مقررات وضع شده توسط

حزب قد علم کرد . از یکطرف ، حزب "حق" خود می دانست که بر اعمال "حاکمیت" خود در منطقه ادامه دهد و از طرف دیگر ، کومه له بطریق مختلف می کوشید که در جهت نفی این "حاکمیت" گام بردارد . همانطوری که گفته ایم ، دو طرف ، بارها (قبل از ۲۵ آبان) تا حد درگیری مسلحانه پیش رفتند و اگر ماجرای ۲۴ آبان (که بعلت باران آمدن به ۲۵ آبان موکول شد) پیش نمی آمد ، بی تردید کمی دیرتر اتفاق می افتاد . در همان گزارش چنین می خوانیم :

"مسائل مورد اختلاف حزب و کومه له را در منطقه اورامان عمدتاً مسائل مربوط به چگونگی اداره منطقه در تمامی زمینه ها تشکیل می دهد . حزب با توجه به فعالیت خود در منطقه و نیرو و امکانات خود ، خود را نیروی حاکم محسوب می دارد ؛ از سوی دیگر ، کومه له در جهت نفی این حاکمیت به طرق گوناگون و با طرح مسائل جدیدی در تمامی زمینه ها دست یازید ."

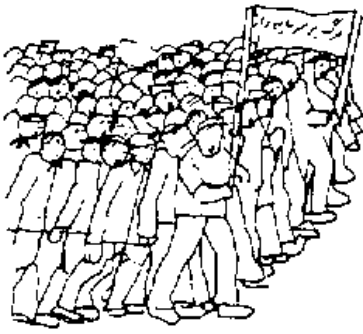
بعنوان نمونه : کومه له اصرار داشت که با غزنی بنام سلطه که شوهرش جاش بود به مادر ادریس محمدی (پیشمرگه کومه له که در درگیری اخیر کشته شد) اجازه داده شود و این درخواست با مخالفت حزب مواجه گردید .

اما سرچشمه آغاز درگیری جدید حزب و کومه له از این هم رقت انگیز تر است . در همان گزارش چنین می خوانیم :

"روز ۲۴ آبان ماه دو نفر می خواهند با خانواده هایشان به پاره پروند و از پیشمرگان حزب می خواهند که به آن ها اجازه خروج از منطقه بدهند . پیشمرگان حزب به آن ها می گویند چرا در مهلت تعیین شده (یعنی از ۱۳ تا ۱۴ آبان ماه که خروج از منطقه [تحت فشار کومه له] آزاد اعلام شده بود) یا به گفته عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات اورامان حزب دموکرات "ما مجبور به عقب نشینی شدیم" [نرفتید و با رفتن آنها مخالفت می نمایند . در همین حین پیشمرگان کومه له که در میدان شهر (که طبق عادت معمول مردم و پیشمرگان در دو طرف جمع می شوند) حضور داشتند و به آن دو نفر می گویند ما شما را رد می کنیم . بر سر رفتن یا نرفتن این دو نفر در عصر همان روز درگیری لفظی بین پیشمرگان حزب و کومه له در می گیرد که منجر به سنگگیری طرفین می گردد . و در مقابل پیشمرگان کومه له که با آن ها قرار برای رد کردن از قله زمی گذارند . پیشمرگان حزب (یکی از اعضای کمیته شهرستان حزب) می گوید که اگر فردا شما (منظور دو نفر مذکور است) به پاره پروند آتش بیا می کنیم و بدنبال آن سخنانی مبنی بر دامن زدن به چنین آتشی (به این شکل " ما هم روی آتش بنزین می ریزیم " از طرف ادریس پیشمرگه کومه له) از سوی پیشمرگان کومه له گفته می شود که در مجموع جو متشنجی را دامن می زند ."

صبح روز بعد ، در ۲۵ آبان ، حزب دموکرات (به هنگام رد کردن دو خانواده توسط کومه له) ، قول خود " آتش به پا " کردن را عملی می سازد . و در ۶ بهمن ، کومه له نیز بروی آن " آتش بنزین " می ریزد .

و ده ها تن طعمه حریق این خود خواهی ها و قدرت نطائی های حقیر می گردند . و مردم زحمتکش و محروم کرد ، متحیر و بغض در گلو ، به این آتش سوزی های هولناک خیره می مانند : اگر به فرزندان و یاران نتوان امید بست پس به چه کس باید اعتماد کرد !



وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار می نویسند نقدی بر پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی

آخرین پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی در بهمن ماه ۱۳۶۲ منتشر شد. پیش از این و پس از انقلاب نیز سه پیش نویس به ترتیب در یک باصلاح کنگره کارگر در مشهد در اوایل انقلاب، در زمان کابینه رجائی و در زمان وزارت احمد توکلی در کابینه موسوی تهیه شده بودند. این چهارمین پیش نویس است که پس از جاگزینی توکلی با سرحدی زاده وزیر فعلی کار، ارائه شده است. پیش نویس قبلی که توسط احمد توکلی ارائه شده بود پس از خروج وی از کابینه عملاً منتفی شد. اکنون "رقبای" او پیش نویس خود را طرح کرده و قصد تصویب آنرا دارند. اما پیش از آنکه به بررسی مفاد پیش نویس مذکور و مقایسه آن با "قانون کار شاهنشاهی" و پیش نویس احمد توکلی نیز بپردازیم، شاید بی مناسبت نباشد که نگاهی کوتاه به تاریخچه ی قانون کار در ایران بیاندازیم.

اولین سازمان کارگری ایران اتحادیه ی کارگران چاپخانه های تهران بود که ابتدا حدود سال ۱۲۸۵ شمسی در زمان انقلاب مشروطه تحت نفوذ حزب دمکرات ایجاد و سپس در اثر سازش و انحراف رهبران این حزب منحل شد و مجدداً در سال ۱۲۹۷ در زمان جنگ جهانی اول متشکل شد. اعتصاب کارگران چاپ که توسط این اتحادیه در آن سال سازماندهی شد موفق شد دولت را وادار به عقب نشینی و قبول قرارداد دستجمعی با اتحادیه کند. طبق این قرارداد که کابینه ی وثوق الدوله رسماً بر آن صحنه گذارد هشت ساعت کار در روز، مقررات استخدام و اخراج کارگران،

نرخ اضافه کار، و بهبود وضعیت بهداشتی کار در چاپخانه تعیین شد (۱). این قرارداد را در حقیقت می توان نزدیکترین نمونه به قانون کار تا آن زمان دانست که در آن کارگران برای اولین بار به خواست ۸ ساعت کار در روز دست یافتند. دستاوردی که همچنانکه خواهیم دید، رژیم جمهوری اسلامی پس از بیش از ۶۰ سال پایمال می کند.

بهرجهت، نمونه دیگر پس از آن، گویا آئین نامه ای است که در سال ۱۳۰۲ به "فرمان والی ایالت کرمان و بلوچستان" منتشر شده که ساعات کار روزانه تمام کارگران کارگاههای قالی باقی را به ۸ ساعت محدود و کارفرمایان را از داشتن کارگران به کار بیش از آن ممنوع کرده است، طبق این آئین نامه کارگران قالی باف می توانستند از کار در روزهای جمعه و سایر تعطیل های رسمی خودداری کرده ولی دستمزد خود را دریافت دارند. (۲)

از آن پس در زمان رضاخان نیز جرعه هایی از مبارزات کارگری از جمله اعتصابات موفقیت آمیزی در سالهای ۱۳۰۰، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸ و ۱۳۱۰ به وقوع پیوست، ولی استبداد پهلوی مجال زیادی به ظهور تشکلهای کارگری و اتحادیهها نداد. هر چند اتحادیه های کارگران چاپخانه و کفاشها در تهران، کارگران کرجی و باربران در بندر انزلی و چاپخانه ها در اصفهان بطور جداگانه تشکیل شد. کلاً در طی حکومت رضاخان، قوانینی که ناشی از مبارزات کارگران و یا به منظور تخفیف و سرکوب آن مبارزات باشد تدوین نشد. چکمه پوشان رضا خان نیازی به این کار نمی دیدند. پس از سقوط رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ و تشکیل اتحادیه های کارگری، حکومت وقت در سال ۱۳۲۵ بر آن شد که با تدوین قانون کار موانعی در راه جهت گیری سیاسی اتحادیه ها ایجاد کند. قانون مذکور در سال ۱۳۲۸ برای یک دوره آزمایشی یکساله از تصویب مجلس گذشت. ولی پس از تجدید نظر و ارائهی مجدد به مجلس دیگر به تصویب نرسید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، مجلس طرح جدیدی را در سال ۱۳۳۲ بتصویب رسانید که علیرغم اصلاحیه ها و الحاقات در سالهای پس از آن، تا امروز به جامانده و هنوز مورد اجراست. عقب مانده ترین مواد این قانون مبنای پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی

را تشکیل می دهند . ولی بسیاری از مواد آن که در اثر سالها مبارزه‌ی کارگران بر رژیم پهلوی تحمیل شده بودند در پیش‌نویس جدید مردود شناخته شده اند . اما باید توجه داشت که همین امر که رژیم نعلین پوشان از رژیم چکمه پوشان پیروی نکرده و چهار بار وادار به تدوین قانون کار شده ناشی از مبارزات وسیع کارگران ایران در پیش و سپس از انقلاب است . مبارزاتی که خواستهای مهمی از جمله کاهش ساعات کار را شعار خود قرار داده اند . مبارزاتی که نهایتاً نیز تکلیف قانون کار را در عمل ، و نه فقط روی کاغذ تعیین خواهند کرد .

البته طراحان این آخرین پیش‌نویس (سرحدی زاده وزیر کار و سلامتی معاونش و . . .) که در یک مرحله از اختلافات هیات حاکمه جایگزین توکلی و شرکا شدند ، با حمسالات ضمنی به رقبا چنین وانمود کرده اند که گوئی دست پخت آنان چیزی سوی پیشینیان و در دفاع از حقوق کارگران است . اما در واقع آنچه دو پیش‌نویس را از هم مجزا می سازد ، نه " جهت‌گیری کارگری " یکی نسبت به دیگری ، بلکه رعایت یک سری ظواهر و آداب مرسوم است که نویسندگان پیش‌نویس فعلی در مد نظر قرار داده اند . آنها آموخته اند که زیاد بی‌گدار به آب نزنند و بجای اینکه با وقاحت توکلی صریحا " به نفی حقوق برسمیت شناخته شده کارگری در جوامع سرمایه داری بپردازند و چماق اسلام فقهتی را در توجیسه استثمار و بهره‌کشی بی‌شرمانه از هر موجود دویا، برسر مخالفین فرود آورند ، شگرد رایج استفاده از سلاح ریا و تزویر را هم با شیوه فوق الذکر معزوم کنند .

آقای توکلی کارگر و سرمایه دار را " آزاد " گذارده بود که خود با هم در تعیین شرایط کار به " توافق " برسند و اگر هم نگاهی را به هنگام عقد قرارداد از قلم انداختند ، بر مبنای " عرف " عمل کنند . چه گویا هر چه جز این ، به معنای دخالت دولت در یک امر " خصوصی " و مغایر با شرع و اصول توضیح المسائل و شیوه مرضیه‌ی دولت جمهوری اسلامی است . مع هذا جانشینان فعلی آن جناب بدون کوچکترین تخطی از همان اصول شرع و توضیح المسائل " راضل " دیگری اندیشیدند . حال که دولت به سرمایه داران آب و برق و ارز و غیره می‌دهد (ای کاش می‌گفتند دولت سرمایه دار چه چیزی به سرمایه داران نمی‌دهد) ، آنها هم در عوض می‌باید در قبال کارگران ، " حقوقی " را که ما در عقد قرارداد لازم

میدانیم رعایت کنند . و چون این "حقوق" مورد نظر آقایان در بسیاری از موارد حتی از همان "عرف"ی که می توانست در پیش نویس آقای توکلی منبای قرارداد باشد (همان قوانین شاهانه) ، عقب ماند متراست ، در نتیجه دو متن کدایشی فوق در ماهیت تفاوتی ندارند . تفاوت را در زرنگی بجای ماندگان و رفتگان می باید جستجو کرد . بعبارت دیگر تفاوت در واقع تنها در نحوه ی ارائه يك قانون کار فوق ارتجاعی است و این را حتی "برادر حسین کمالی" از چماقداران "خانه کارگر" از عان دارد .

"تفاوت پیش نویس جدید قانون کار با پیش نویس قبلی در مجموع چنین است که بسه پیش نویس قبلی را بعنوان يك امر حتمی غیر قابل اصلاح ، کامل و بدون نقص معرفی کردند و این مسئله باعث شد در مقابل آن واکنش نشان داده شود . اما این پیش نویس اگر چه دارای اشکالاتی است ولی مسئولین امر در همان ابتدا از عموم کارگران درخواست کردند که نظرات اصلاحی خود را مطرح کنند : (۳) لب کلام اینکه اگر آقای توکلی هم ، "برادر کمالی" و دیگر برادران را بعنوان "تأمینندگان عموم کارگران" از همان ابتدا در بازی شرکت داده بود ، آن پیش نویس نیز می توانست با واکنش مثبت آقایان روبرو شود و این یعنی گم کردن سوراخ دعا از جانب آقای توکلی ، و "تطبیق" اسلام فقهاتی با "شرایط بازار" توسط آقایان سرحدی زاده و سلامتی . حال به بررسی متن پیش نویس بپردازیم .

پیش نویس جدید در مقدمه ، منظور از طرح و تصویب قانون کار را "تحقق اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی (استقلال ، آزادی و جمهوری اسلامی) در جریان مبارزات ضد دیکتاتوری . . . رشد و شکوفائی استعدادها و نفی هرگونه استثمار و بهره کشی فرد از فرد و ستم گری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری . . ." عنوان می کند . همانطور که گفتیم این جزئی از "تزاکت" آقایان است که آقای توکلی از آن بی بهره بود . آن جناب در زمانی نه چندان دور اصولا منکر پدیدهای بنام استثمار - بر مبنای تصاحب ارزش اضافه تولید شده توسط کارگر از جانب سرمایه دار - و مدعی بود که استثمار یعنی اینک - خارجیان منافع ما را می دزدیدند و آنهم نه سرمایه داران "خارجی" ، بلکه کارگران اروپا و آمریکا ! اما آقای وزیر کسوفی معنای "نفی هرگونه استثمار" را توضیح نداده و وارد -

"معقولات" نمی شود. او غرض از طرح پیش‌نویس خود را "مبارزه" با هرچه بد است ذکر می کند و با توجه به متن ارائه شده، خواهیم دید که خود علاوه بر "نزاکت" باید مبتلا به سرطان وقاحت باشد تا دلیل عرضه ضد کارگری ترین قوانین ممکن را تحقق آرمانهای بزرگ بشری بنامد.

پیش‌نویس اگر چه در "کلیات و تعاریف"، کلیه کارگران و صاحب کاران و کارگاهها را مشمول مقررات خود می داند ولی همچون قانون کار شاهانه، قوانین مربوطه به "کارگاههای کوچک و مستخدمین منازل و کارهای مشابه" را مستثنی کرده و شرایط کار آنان را منوط به تهیه ی آئین نامهای خاص می کند و برای "کارگاههای خانوادگی" نیز تدوین هیچ قانونی را جائز نمی شمارد. گفتنی است که "قانون کار" طی تبصره‌ای، کارگاههایی را که دارای کمتر از ده نفر کارگر بودند، "موقتا" در شرایط قسمتی از مواد آن قانون معاف نموده و بدین ترتیب آنچه تاکنون بمدت ۲۵ سال "موقتی" بوده است، در پیش‌نویس دائمی می شود. تفاوتهای دیگری نیز در عناوین و اسامی مندرج در قانون کار و در پیش‌نویس اخیر وجود دارد، از آنجمله جناب سرمایه دار که در هیچ قانون کاری از وی بدین نام یاد نمی شود، در قانون کار، "کارفرما" و در پیش‌نویس "صاحب کار" خوانده شده و کارگر که در پیش‌نویس توکلی "کارپذیر" نامیده شده بود، امروزه اگر نه حقوقی جدید، بلکه تنها نام خود را بازیافته است.

روابط حقوقی کار

ماده ۱۷ پیش‌نویس قرارداد را به شرح زیر تعریف می کند:

"قرارداد کار هر عقد کتبی یا شفاهی است که بموجب آن صاحب کار متعهد می گردد در قبال انجام کار به کارگر حقوق یا مزد پرداخت، یا وی را در محصول یا سود شریک سازد و متقابلا کارگر در قبال دریافت حقوق یا مزد یا شرکت در محصول،

★ منظور از قانون کار همه جا در این نوشته، همان قانون مصوب ۱۳۳۷ است که اعتبار

آن تا این زمان همچنان بقوت خود باقی مانده است.

تمسک به انجام کار می‌گردد .

هدف از ماده بالا در واقع قبل از آنکه دادن تعریفی برای قرارداد باشد، تفهیم این مسئله است که پرداخت درصدی از سود کارفرما می‌تواند جایگزین "حقوق یا مزد" شود و کارفرما اجباری به پرداخت به اصطلاح سود ویژه علاوه بر حقوق تعیین شده کارگران ندارد . تبصره ماده ۲۶ این نکته را تصریح می‌کند :

"در صورتیکه طرفین در ضمن عقد شرط نمایند که درصدی از قیمت فروش یا سود حاصله از فروش محصول به کارگر تعلق گیرد ، شرط صحیح است ."

اگر در زمان طغوت ، درصدی از سود سرمایه دار که چیزی به جز حاصل کار بفشارت گرفته‌ی کارگران نبود ، تحت عنوان پرطمطراق و عوام فریبانه اصل "سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات" به کارگران پس داده میشد ، بنا بر پیش نویس جدید (و پیش نویس آقای توکلی) "صاحبکاران" موظف به پرداخت همان درصد ناچیز از حاصل کار کارگران نیستند . چه ، بگفته‌ی آقای قائم مقام وزیر ، دلیل عدم پرداخت به اصطلاح سود ویژه "برمی‌گردد به مسئله مالکیت و آن یک بحث دیگر است (که ربطی به کارگران ندارد) (۴) بدین ترتیب ظاهراً سود سرمایه دار ناشی از تصاحب کار کارگر است و نه ارتباطی به "برق و آب و ارز" اهدائی دولت پیدا می‌کند تا بقول خود آقایان ، سرمایه دار در قبال آن امتیازات حقوقی کارگران را "تامین" کند مسئله اساسی ، بازهم مثل همیشه تقدس مالکیت سرمایه داران و نادیده گرفتن کار کارگران است .

قرارداد کار ، هر عقد کنفی یا شفاهی است ولی صحت آن از جمله :

"متوقف بر امور مفصله زیر است :

الف - اهلیت طرفین

ب - قصد و رضای طرفین . . ."

"اهلیت طرفین" را سن آنان تعیین می‌کند و مطابق ماده ۲۱ :

"هرکس که دارای ۱۵ سال تمام باشد دارای اهلیت قانونی است ."

تبصره همین ماده بهره‌کشی از افراد فاقد "اهلیت" (زیر ۱۵ سال) را هم با استفاده

از يك كلاه شرعی که آقایان در آن خود کفایند ، مجاز می‌شمارد :

" انعقاد قرارداد کارآموزی با نوجوانان که سن آنها حداقل ۱۲ سال تمام

است به اذن ولی یا قیم او بلامانع است . "

ما استثمار کودکان و نوجوانان را در بخش مربوط به " شرایط کار نوجوانان " به تفصیل بررسی خواهیم کرد .

فسخ قرارداد و حقوق دوران بیکاری

شروع قرارداد منوط به " قصد و رضای طرفین " است و از این رو کارگران جمهوری اسلامی ظاهراً با " قصد و رضای " کامل از صبح سحر تا بوق سگ جان می کنند . اما اگر نویسندگان پیش نویس خدای ناخواسته بدون " رضای " کارگر رضای به بهره کشی از او نیستند، آیا بهنگام فسخ قرارداد نیز، رضایت وی را لازم می شمارند ؟ بعلاوه حال کسسه سردمداران رژیم هم ماده ۳۳ قانون کار را که بر صیقل آن سرمایه دار یا ۱۵ روز اخطار کتبی و پرداخت خسارت می تواند کارگر را اخراج کند ، ماده سیاه آریامهری می نامند، خود به چه نحو حق کار و حق زندگی کارگر و خانواده وی را تامین می کنند ؟

بر اساس پیش نویس آقای توکلی ، " صاحبکار " در صورت فسخ یک جانبه قراردادهای با مدت معین (حداقل سه سال) موظف به پرداخت حقوق مدت باقیمانده از قرارداد و کارگر متقابلاً متعهد به جبران مالی کار انجام نشده (۱) می بود . بدین ترتیب آن جناب دولت را از پرداخت حقوق دوران بیکاری که کارگران برای بقای خود آنها در بسیاری از ممالک جهان از نظام سرمایه داری ستانده اند، معاف نموده ، سرمایه دار را تنها در مواردی محدود و تنها برای باقیمانده مدت قرارداد مکلف به پرداخت حقوق کارگر اخراجی میگرد . و نه تنها این ، بلکه بعنوان یک پدیده نوظهور کارگران را در صورت فسخ قرارداد موظف به پرداخت معادل کار انجام نشده می کرد . یعنی پرداخت حقوق " دوران بیکاری " سرمایه دار . اما طراحان پیش نویس جدید ، با حذف ماده فوق و گنجانیدن چندین ماده و تبصره راه حل دیگری اندیشیده اند : آنها حقوق دوران بیکاری را چه در صورت رضایت کارگر در فسخ قرارداد و چه در صورت عدم رضایت او به یکباره

منفی کرده‌اند، گوا اینکه پرداخت حقوق دوران بیکاری برای گذراندن زندگی کارگر و خانواده وی اصولاً به فسخ قرارداد ارتباطی پیدا نمی‌کند و کارگران آنها از جمله حقوق اولیه خود در قبال بیکاری همیشگی درصدی از نیروی کار حتی در اوج "شکوفائی اقتصادی" نظام می‌دانند. آری، آقایان سخنی از پرداخت حقوق دوران بیکاری نکرده و پرداخت "خسارت اخراج" را جایگزین آن کرده‌اند. معیناً ماجرای پرداخت "خسارت به کارگران" دست کم از پرداخت حقوق دوران بیکاری "سرمایه دار ندارد؛

اگر کارگر بدون عذر موجه قرارداد را فسخ نماید هیچگونه خسارت اخراج بوی تعلق نخواهد گرفت - ماده ۲۸"

این ماده راه را برای امتناع سرمایه دار از پرداخت خسارت اخراج باز می‌گذارد، زیرا او که بعنوان عنصری از طبقه حاکم شرایط کار را بهنگام عقد قرارداد (البته با "رضای" کارگر) تعیین می‌کند، این را هم می‌داند که در زمان سرکوب شدید طبقه کارگر و تشتت و ممنوعیت تشکلهای کارگری، چگونه زندگی را بر کارگر سیاه کند تا وی "داوطلبانه" عطای کار را به لقایش بخشیده، از خیر دریافت خسارت اخراج بگذرد. اما اگر در چنین حالتی خسارتی به کارگر پرداخت نمی‌شود، آیا کارگر می‌تواند با وجود عذر موجه، قرارداد را فسخ و طلب جبران خسارت کند؟ جواب منفی است توضیح بیشتر را ماده بعدی می‌دهد:

"اگر فسخ بطور عذر موجه قرارداد کار از جانب کارگر موجب ضرر و زیان به صاحب کار گردد بموجب حکم دادگاه صالحه، صاحبکار مکلف به جبران خسارت وارده خواهد بود."

آنچه در واقع ماده فوق می‌گوید این است که چنانچه فسخ موجه قرارداد از جانب کارگر موجب ضرر و زیان (!) به صاحب کار شود، صاحب کار نمی‌تواند از کارگر جبران خسارت مطالبه کند و خسارت به خود را خود می‌باید پرداخت کند. و آنچه اصولاً در متن پیش‌نویس مطرح نمی‌شود تکلیف کارگر در صورت فسخ قرارداد با عذر موجه است. بدین ترتیب تا اینجا کارگر در صورت فسخ قرارداد (چه موجه و چه "غیر موجه") از هیچگونه حقی برخوردار نیست و خواهیم دید که در حالت اول "خسارت

صاحب کار" (یعنی همان فکر "بکر" آقای توکلی مبنی بر پرداخت حقوق " دوران بیکاری سرمایه دار") را نیز می باید پرداخت کند . داستان را ادامه می دهیم تا ببینیم فسخ يك جانبه قرارداد از جانب " صاحب کار" به چه نحو قابل اجرا است :

" در صورتیکه صاحب کار بخواهد به کاریک یا چند فرد خاتمه دهد باید رضایت آنان را کسب نماید . "

و از آنجا که این از سرمایه دار بر نمی آید هیاتی به نام " هیات تشخیص" متشکل از نماینده کارگر، نماینده صاحب کار و يك نماینده صد البته " بیطرف" وزارت کار به بررسی موضوع پرداخته و یکی از چهار اصل زیر را انتخاب خواهد کرد :

" فرد اخراجی را جهت ادامه کار به محل قبلی خود بازگردانند . "

این شق تنها می تواند در مواردی که اخراج بر مبنای وجود نیروی کارمزد بر احتیاج سرمایه دار نبوده باشد ، صدق کند . در هر حال با توجه به ترکیب و ماهیت " هیات تشخیص" مشکلی بتوان تصور کرد که چنین تصمیمی اتخاذ شود .

" فرد یا افراد اخراجی را از طریق اداره کار محل به کار دیگر منتقل نمایند . "

این کار دیگر " کدام کار است ؟ آیا اداره کار محل در صورت نیاز فلان کارخانه به کارگر ساده ، فرضاً جوشکار اخراجی را حواله آنجا خواهد کرد ؟ در هر حال انتقال کارگر از محلی به محل دیگر بهیچوجه بمعنای جلب رضایت وی که ظاهراً شرط فسخ قرارداد يك جانبه از سوی سرمایه دار است ، نیست . اما زیاد " خرده گیری" نکسیم . راه حل دیگر " هیات تشخیص" حتی سیاه تر از مادهی سیاه آریامهری است :

" (هیات تشخیص می تواند) اخراج را تائید نموده و علل تائید رابه هیات حل اختلاف منتقل نموده مانع تعیین غرامت اخراج برای فرد اخراج شوندگان شوند . "

یکبار دیگر می خوانیم :

" در صورتیکه صاحب کار بخواهد به کاریک یا چند فرد خاتمه دهد باید رضایت آنان را کسب نماید در صورتیکه فرد یا افراد مورد نظر جهت خاتمه کار راضی نشوند هیاتی بنام هیات تشخیص به موضوع رسیدگی می توانند . . . اخراج را تائید و مانع تعیین غرامت اخراج (حتی در صورت تمایل اخراج کننده)

برای فرد اخراج شوند ه ((بمنظور جلب رضایت وی)) شوند .

بدین ترتیب با وجود بندی اینچنین ، جناب سرمایه داری تواند بهنگام اخراج کارگر پولی کف دست وی گذاشته با اطمینان خاطر به او بگوید: "خدا را شکر کن که همین را هم بهت می دهم . اگر به هیئت تشخیص بروی معلوم نیست این هم گیت بیار" قابل توجه است که در مورد کارخانجات دولتی (یعنی اکثریت عظیم کارخانه ها) نماینده صاحب کار و وزارت کار از ابتدا دارای اکثریت رسمی خواهند بود ، و ایسین در صورتیست که " نماینده "ی کارگران فرمایشی نباشد . و بالاخره راه حل نهایی هیات تشخیص :

" فرد اخراجی را جهت دریافت غرامت اخراج به هیات حل اختلاف معرفی نمایند ."

ولی آقایان مقدار " غرامت اخراج " را مشخص نکرده اند ، حال آنکه حتی بر مبنای ماده کدائی ۳۳ ، کارفرما در چنین حالتی موظف به پرداخت معادل پانزده روز آخرین مزد کارگر به نسبت هر یک سال خدمت بود . تا بدینجا طرق " جلب رضایت " کارگسران را بهنگام " فسخ قرارداد " از جانب کارفرما دریافتیم . البته در مواردی هم کارفرما اصولا نیازی به این " جلب رضایت " ندارد :

" وجود یکی از موارد زیر برای فسخ قرارداد از طرف کارفرما دلیل موجه محسوب می شود :

الف - هرگاه کارگر مرتکب تقصیر شود .

ب - هرگاه کارگر بطور مکرر در انجام وظایف خود قصور ورزد . ماده ۹۸ "

در واقع اشکالی که آقایان به ماده سیاه ۳۳ " قانون کار " می گیرند این است که از نظر ایشان ماده مزبور بقدر کافی سیاه نیست ، چه خود ثابت کرده اند : بالاتر از سیاهسی ، رنگی هست . با اینهمه ماجرا بدینجا خاتمه نمی یابد ، چرا که - همانطور که قبلا گفتیم - ماده اختراعی آقای توکی مبنی بر جبران " ضرر و زیان " کارفرما ، بر " دیگر جناح حکومت حاسی مستضعفین " نیز خوش آمده است :

" هر یک از طرفین که در غیر از موارد مذکور در فوق قرارداد را فسخ نمایند ، مکلف به جبران خسارت طرف دیگر خواهد بود که این خسارت را هیات حل اختلاف

ماده فوق دقیقاً پرداخت خسارت بهنگام "فسخ غیر موجه" از سوی کارگران را مد نظر قرار داده، چرا که فسخ قرارداد از سوی سرمایه دار همیشه براساس "مواد مذکور در فوق" یعنی ماده ۳۰ - اگر نه ماده ۹۸ - که شرح آن رفت، انجام می گیرد. با این وجود، این رشته سردراز دارد و "بدهی" کارگران به سرمایه داران از اینهم فراتر می رود. براساس ماده دیگری، کارفرما حق دارد جبران خسارتی را که ناشی از "اهمال و یا تقصیر کارگر" بوده، از وی طلب کند. بدین ترتیب کارگر علاوه بر جان کندن شبانه روزی دائماً می باید نگران این هم باشد که در پایان کار چیزی بد هکار نشود و این درحالیست که وی متقابلاً نمی تواند بواسطه بروز بحرانها، جنگها و فقر و نابسامانی نه تنها نظام سرمایه داری، بلکه حتی صاحب کار خود را بهمان دلائل مشابه بهنگام یاد کردن محصولات، نرسیدن مواد اولیه و بالاخره تعطیل کارخانه موظف به پرداخت خسارت کند.

چوبکاری بیشرمانه طراحان پیش نویس در حمایت از سرمایه داران حد و مرزی نمی شناسد. براساس ماده ۳۳ پیش نویس قانون کار ولایت فقیه (ونه قانون کار شاهانه) ، هرچقدر هم آقای خمینی بگوید که "جنگ خیرات دارد و زلزله و سیل، برکت است" همه اینها جز گرسنگی و فلاکت برای کارگران چیزی ندارد:

"در صورتیکه کارگاه بر اثر قوه قهریه (فرس ماژور) از قبیل زلزله، سیل و امثالهم یا حوادث غیر قابل پیش بینی از قبیل جنگ و نظائر آنها به تشخیص کارگاه کار تعطیل و کارگران بیکار شوند، کارفرما مکلف به پرداخت خسارت اخراج نخواهد بود."

نه تنها او مکلف به پرداخت خسارت اخراج نخواهد بود، بلکه با عدم پیش بینی حقوق دوران بیکاری، دولت سرمایه داری نیز تعهدی در قبال زندگی کارگران و خانواده ها - نشان ندارد.

حکومت اسلامی اگر در همه جا به نیابت از طرف خدا و رسول خدا و خلاصه همه معصومین و مطهرین عمل می کند، ولی آنگاه که "غضب الهی" شامل حال کارگران

می شود، هرگونه وابستگی را انکار می کند! براساس ماده فوق، جنگ و نظائر آنها از جمله "حوادث غیر قابل پیش بینی" است و از آنجا که ۴ سال جنگ به امید فتح کربلا و پیش بینی "حمله بعدی" محتاج به علم غیب است در نتیجه به کارگران خسارت اخراج پرداخت نمی شود! باری، در چنین شرایطی کارگران به نیروی سرنیزه از کارخانه اخراج می شوند و بهنگام بازسازی کارخانه به نیروی سرنیزه به کارخانه آورده می شوند. زیرا براساس ماده دیگری کارگران کارخانه موظفند، حتی علیرغم میل خود به کار اضافی بپردازند تا شرایط مادی استثمار خود را باز تولید کنند. "فروش آزادانه"ی نیروی کار در نظام سرمایه داری و یا "رضای کارگر" که از جمله شرایط صحت هر قرارداد است، در اینجا فراموش می شود:

"در صورت بروز حادثه و یا لزوم تعمیرات ضروری در کارگاه و ماشینها و همچنین

در موارد پیش آمد قوه قهریه (فرض ماژور) کارفرما می تواند با جلب موافقت

نمایندگان قانونی کارگران استثنائاً تمام یا قسمتی از کارگران را برای کار اضافی

با پرداخت اضافه کار مقرر در این قانون نگهدارد. ماده ۷۳"

بدین ترتیب، انجام کار اضافی نه بر مبنای رضایت خود کارگران، بلکه منوط به "جلب

موافقت نمایندگان قانونی کارگران" خواهد بود (ما در بخشی دیگر به معرفی این

"نمایندگان قانونی کارگران" خواهیم پرداخت) بعلاوه، کار اضافی اجباری در اینجا

تنها محدود به حوادث ناشی از "قوه قهریه" نمی شود، بلکه زمانی هم که سقف

پوسیده کارخانه بر روی سرکارگران خراب شود، جان بدربرندگان می باید "ارث پدری"

جناب سرمایه دار را برای استفاده وارثین بعدی سریمما از نوزنده کنند. در هر

حال اگر "جنگ و نظائر آن" غیر قابل پیش بینی است، ولی طراحان پیش نویس تمام

جوانب را در تامین منافع سرمایه داران پیش بینی کرده اند.

فرضا این مورد را در نظر بگیریم، کارگران فاقد "نمایندگان قانونی" هستند (که

در این صورت احتمالاً نمایندگانشان غیر قانونی از آب درآمده، و از کارخانه به "دانشگاه

اوین" منتقل شده اند)، آیا در این حالت سرمایه دار نمی باید موظف به جلسب

رضایت کارگران برای بکارگرفتن آنها باشد؟ جواب منفی است. تبصره همان ماده

هرگونه ابهامی را در این باره از بین برده است . به رضایت کارگران احتیاجی نیست ،
خدا زنده نگهدارد پدر وزارت کار فرما را :
" تبصره - در صورت عدم وجود نمایندگان قانونی کارگران ، نظر اداره کی محل
نافذ است . "

مزد

این بخش با تعریف واژه اختراعی " حق السعی " شروع شده و مزد بعنوان جزئی
از آن محسوب می شود :

" هر کس در تحقق نظام جمهوری اسلامی مشارکت کند یا در رفع نیازهای مادی
و معنوی جامعه و خود تلاش نماید حائز حقی می گردد که حق السعی نامیده می شود

که مزد و کمک عائله مندی و . . . جزئی در آن محسوب می شود - ماده ۳۹ "

بنابراین صرف نظر از فلان خبرچین محله که در تحقق نظام جمهوری اسلامی با
مشارکت فراوان مزد خود را دریافت می کند ، بیکاران و اخراج شدگان از آنجا که کساری
" در رفع نیازهای مادی و معنوی جامعه " نمی کنند ، حائز حقی نمی گردند و بدینگونه
عدم پرداخت حقوق ایام بیکاری کارگران ، پایه ی قانونی می باید . اگر نظام سرمایه داری
عاجز از فراهم نمودن کار برای همگان است ، اگر میلیونها انسان بدون داشتن منبع
درآمدی با فلاکت بسیار امروز را به فردا می گذرانند ، اشکال نه در نظامی است که
بر اساس تناقضات موجود در بطن خود از فراهم نمودن کار برای همگان عاجز است ، بلکه
مقصر از نظر نویسندگان پیش نویس ، آنتهایی هستند که " سعی کافی " مبذول نمی دارند
و چون نمی دارند ، پس باید بمیرند .

اما مزد تعریف دیگری هم دارد :

" مزد عبارت است از وجوه نقدی که در مقابل انجام کار به کارگر پرداخت میشود و

میزان آن باید به نحوی باشد که نیازهای اساسی کارگر و افراد واجب النفقه وی را

تامین نماید - ماده ۴۰ "

معهدا بر اساس ماده ای دیگر ضروری نیست که میزان حداقل مزد نیازهای اساسی کارگر

و افراد واجب النفقه وی را تامین کند و برعکس آن " افرادی واجب النفقه " هستند که می باید خود را با حداقل مزد تطبیق دهند ، هرچند این تطبیق کمی " دشوار" باشد :

" حداقل مزد کارگر ساده باید طوری باشد که تامین زندگی یک مرد و زن و دو فرزند تا ۱۵ ساله او را بنماید ."

طراحان پیش نویس که با یک تیر دو نشان زده ، هم میزان حداقل حقوق را تعیین و هم برنامه تنظیم خانواده کارگران را تدوین کرده اند ، نگفته اند که کارگری که دارای بیس از دو فرزند و احیانا مادر و مادر بزرگ خود را هم " یدک " می کند با " تعداد اضافی" بر مبنای کدام قانونی که مهر ضد بشری بر آن نهاده نشده ، می باید منوط به درآمد " مرد خانواده " باشد ؟ علاوه بر این ، محرومیت فرزندان کارگران از تحصیل متوسطه و عالی بدین ترتیب سندیت می باید . آنها اگر نه در ۱۲ سالگی (تحت عنوان " کارآموزی ") بلکه در ۱۵ سالگی می باید تحصیل را رها کرده و بدنبال تهیه لقمه نانی وارد بازار کار شوند .

باری ، حداقل دستمزد اگر هر سال افزایش نیابد ، ولی بررسی می شود :

" حداقل دستمزد و تاثیر آن در سایر سطوح مزدی در هر سال یکبار توسط شورای عالی کار بررسی و پس از تدوین بتصویب هیات وزیران خواهد رسید ."

گفتنی است که " شورای عالی کار " در طی سه سال گذشته سه بار حداقل دستمزد را بررسی و پس از تدوین ، ثابت نگاه داشته است . با توجه به اینکه این حداقل دستمزد حتی بر مبنای " قانون کار " می باید ظاهرا کفاف مخارج یک زن و مرد و دو فرزند آنها را بدهد ، بدنی بود اگر آقایان توضیح می دادند که چگونه کارگری با حداقل دستمزد کمتر از دو هزار تومان در ماه (۶۳۵ ریال در روز) به تامین خود که هیچ ، بلکه زن و دو فرزند خود بپردازد ؟ و این در حالیست که حتی بنابر ارقام رسمی بانک مرکزی شاخص گن بهای کالاها از فروردین ۵۹ تا ۶۳ حداقل ۱۰۰٪ افزایش یافته است . بعبارت دیگر اگر چه بچه های زمان طاعون حال به ۱۵ سالگی رسیده اند ، ولی درآمد خانواده آنها لااقل به یک دوم آن مقدار تنزل پیدا کرده است .

پاداش افزایش تولید

پیش‌نویس راهمایی را برای "افزایش سطح درآمد کارگران" و "افزایش علاقمندی نیروی کار" پیش‌بینی کرده است؛ کارگران اگر بیشتر جان بکنند و تولید را افزایش دهند، ارزش اضافه بیشتری را نصیب سرمایه‌دار کنند، آنوقت می‌توانند در صورت تمایل سرمایه‌دار از وی "صدقه" دریافت دارند.

"بمنظور ایجاد انگیزه به تولید بیشتر و بهبود و کیفیت کار و تقلیل ضایعات و افزایش علاقمندی نیروی کار و افزایش سطح درآمد کارگران، طرفین می‌توانند بر اساس قراردادی نسبت به پرداخت پاداش افزایش تولید مبادرت نمایند."

پرداخت بخشی از دستمزد آنگاه که بر مبنای اصطلاح پاداش تولید و منوط به مقدار تولید بیشتر باشد، یکی از طرق بیشرمانه استثمار سرمایه‌داری است که قرن‌ها رایج بوده و امروزه کارگران آگاه و مبارز جهان بشدت به مخالفت با آن می‌پردازند و در بسیاری از جوامع آنرا ملغی ساخته‌اند. سرمایه‌دار بر اساس چنین شیوه‌ای با پائین نگاه داشتن دستمزد، کارگر را که قادر به گذراندن زندگی خود و خانواده خویش نیست وادار به اضافه کاری و یا بالا بردن "بارآوری" تولید می‌کند. کارگر در حالت دیگر، در واقع در ۸ ساعت شیفت روزانه با سرعت بخشیدن بکار خود تولید را معادل کار ده ساعت و یا بیشتر می‌کند، با این تفاوت که سرمایه‌دار در چنین شرایطی اجباری به پرداخت حقوق ساعات اضافی را ندارد و در عوض تنها درصدی از افزایش ارزش اضافه را که بدین ترتیب به یغما می‌برد، به کارگر می‌پردازد. از اینرو پرداخت حقوق بر پایه افزایش تولید که تنها باعث افزایش ضریب استثمار و باعث رقابت و تفرقه بین کارگران می‌شود، می‌باید ملغی شده و حقوق کارگران تامین کننده‌ی یک زندگی بدون دغدغه و بدون فقر و تنگدستی باشد. معهداً، این نکته را باید خاطر نشان سازیم که پیش‌نویس که در دفاع از سرمایه‌داران سنگ تمام گذاشته است، در ماده مزبور حتی پرداخت "پاداش افزایش تولید" را منوط به توافق سرمایه‌دار کرده است. بعبارت دیگر،

آنگاه که تولید بالا می رود ، سرمایه دار موظف به پرداخت همان درصد کدائی از حقوق کارگران نیست ، بلکه آنها تنها در صورتی پرداخت می کند که قبلاً توافقش را اعلام کرده باشد .

ساعات کار

بخش چهارم پیش نویس به ساعات کار ، زمان اضافه کاری ، تعطیلات و مرخصی کارگران می پردازد . براساس پیش نویس آقای توکلی ذکر ارقام در موارد بالا از جمله دخالت در همان " امور خصوصی " بود که ذکرشان رفت . از اینرو ، اشکالی که بسیاری از کارگران در پیش نویس قبلی می دیدند ، مشخص نبودن موارد فوق و در نتیجه بازگذاشتن دست سرمایه داران در بهره کشی از کارگران ، خرد سالان ، اضافه کاری نامحدود و غیره بود . این " ایراد " تا حدودی در پیش نویس جدید از بین رفته است ، چرا که دیگر دست سرمایه داران در اتخاذ چنان شیوه هایی بازگذاشته نشده ، بلکه آنها این بار براساس مجوز قانونی میتوانند کارگران را تا آخرین رمق مورد بهره کشی قرار دهند .

یاری ، آنچه کارگران به تجربه می آموزند این است که سنگ زرد برادرشغال است . قانون کار را کارگران خود باید بنویسند و این تنها در طی مبارزه ای همه جانبه و پیگیر علیه نظام سرمایه داری و دشمن طبقاتی میسر است .

" ساعت کار مدتی است که کارگر بمنظور انجام کار در اختیار صاحب کار می باشد .

اوقات استراحت و نماز و صرف غذا جز ساعات کار محسوب نمی شود . ماده ۶۵ "

اوقات نماز که جز ساعات کار هم محسوب نمی شود ، هویت اسلامی این ماده را از ماده مشابه قانون کار متمایز می سازد و در این میان آقایان چیزی در جواب شیطنت "خانه کارگر" ندارند که می گوید :

" چون کار و نماز هر دو از عبادات محسوب می شوند ، ضروریست که نماز هم جز

ساعت کار به حساب آید . "

ساعات کار بنا بر " قانون کار " نمی بایست از هشت ساعت در شبانه روز و چهل و هشت

در هفته تجاوز کند . تقلیل ساعات کار به ۴ ساعت در هفته از جمله خواسته های کارگران در طول انقلاب و پس از آن بود که در عمل توسط خود کارگران در بسیاری از کارخانه ها به مرحله اجرا رسید ، حتی " شورای انقلاب " نیز با تصویب لایحه ای ، ۴ ساعت کار در هفته را مورد قبول قرار داد . گویانکه سه روز بعد از آن ، وزارت کار فرما اعلام داشت که این ارتباطی به کارگران ندارد و فقط کارکنان و کارمندان مشمول قانون استخدامی را در بر می گیرد . میزان ساعات کار در پیش نویس غلیوغم بوق و کزنسای نویسندگان آن مبهم و دوپهلواست :

" صاحب کاری تواند ساعات کار را در بعضی از روزهای هفته کمتر از هفت ساعت

و بیست دقیقه در روز تعیین و در سایر روزها ساعات کار را اضافه نماید . " و سؤال این است که آیا صاحبکار با استناد به آنچه آمد ، نمی تواند در یکروز بیست و هفت ساعت و در روز دیگر به ۱۰ ساعت بهره کشی از کارگران بپردازد ، چه ماده فوقی مجموع ساعات کار در هفته را مشخص نساخته است . معینا با فرض اینکه ساعت کار روزانه از مقدار بالا تجاوز نکند از آنجا که زمان صرف غذا جزئی از آن محسوب نمی گردد ، مقدار ساعات کار بالغ بر ۵۰ ساعت در هفته می شود . بعلاوه آزاد گذاردن کارفرما در تعیین و تغییر ساعات کار در هفته - ولو مجموع آنها در هفته تغییر ندهد - خود امتیاز دیگری است که پیش نویس برای کارفرمایان به ارمغان آورده است . چنین موردی نسیه در " قانون کار " پیش بینی شده بود و نه حتی " طبیعت و عرف " روابط کارگری آنها مجاز می شمارد . چه این دومی ، چماقی است که مترجمین حاکم بهنگام تنگی قافیه و به عنسوان سلاحی مجاز در توجیه تشدید استثمار بکار میبرند .

" در کار کشاورزی صاحب کاری تواند با توجه به طبیعت کار و عرف محل و فصول مختلف بموجب قرارداد کار ساعات کار را در شبانه روز تنظیم نماید - ماده ۶۵ -

تبصره ۲ "

تبصره ماده ۶۹ يك " سنت " دیگر را نیز که کارفرمایان در مورد کارگران " معمول " داشته اند در " حقوق رسمی " قانون کاری گنجانند

" ساعات کار در کارهای متناوب نباید از ساعت شروع کار تا خاتمه آن با در نظر

گرفتن فواصل متناوب و کار اضافی از ۱۴ ساعت بیشتر باشد . . ."

با توجه به آنکه کمتر کاری را می توان سراغ داشت که بتوان ساعت شروع تا خاتمه آن را سه بیش از ۱۴ ساعت افزایش داد، تبصره فوق معنایی به جز " قانونیت " بخشیدن به استثمار بیشرمانه هزاران کارگری که از جمله در نانواییها و رستورانها بکار میپردازند، ندارد. گواینکه بسیاری از آنها در رده کارگاههای کوچک قرار گرفته، قانون کار اصولاً شامل حال آنان نمی شود.

کار اضافی

گفتیم که کار اضافی و اضافه تولید موجب بالا رفتن نرخ ارزش اضافه و در نتیجه استثمار می شود. از اینرو با وجود میلیونها نفر بیکار، سرمایه دار از استخدام افراد بیشتر خودداری کرده و در عوض به انحاء مختلف بهره کسی از کارگران خود را تشدید می کند. در پیش نویس ماده ای هم در رابطه با ساعات کار اضافی دارد که خود به تنهایی رسوائی قانون کار طاعت را می زداید! اول قانون کار شاهانه:

" کار اضافی نباید از چهار ساعت در روز تجاوز نماید. ماده ۱۲ "

و اینهم یکی دیگر از " ره آورده های " حکومت ولایت فقیه:

" کار اضافی نباید از شش ساعت در روز تجاوز نماید. ماده ۷۰ "

بدین ترتیب میزان ساعت کار کارگر ایرانی (کار اصلی و کار اضافی) در تحت حاکمیت رژیم سرمایه داری اسلامی به حدود ۹ ساعت در هفته بالغ می شود و اگر مقایسه های مع الفارق جایز باشد می باید خاطر نشان ساخت که مدت زمان فوق فرضاً در فرانسه از ۵ ساعت و در سوئد از ۵ ساعت تجاوز نمی کند.

تعطیلات و مرخصی

میزان مرخصی کارگران را پیش نویس ۱۸ روز تعیین کرده که این مدت همچنان از مرخصی الزامی نبوده (و بمنظور جلوگیری از کاهش تولید) آن را می توان به سال بعد موکول کرد. مع هذا اگر " قانون کار " تعیین زمان مرخصی را منوط به توافق طرفین

و در صورت عدم توافق، منوط به "رای شورای کارگاه" می‌گردد، ولی تعیین تاریخ مرخصی در پیش‌نویس تنها مبتنی بر توافق طرفین قرار داشته و اشاره‌ای به چگونگی حل اختلاف در این رابطه نشده است. بعبارت دیگر، هیچ کارگری بدون موافقت کارفرمای خود نمی‌تواند زمان مرخصی خود را خود انتخاب کند.

پیش‌نویس در موارد تولد فرزند، ازدواج و فوت بستگان درجه یک کارگران را محقق در استفاده از مرخصی با حقوق از ۲ تا ۵ روز دانسته است و این یکی از معسود افزوده‌ها بر قانون کار است که در عین حال میزان ارتجاعی بودن قانون پیشین را یادآوری سازد (که در مقایسه با قانون فعلی گاه از یاد می‌رود)، چنانچه دهها سالست که تقریباً در تمام کشورهای کارگران در موارد بالا از مرخصی برخوردار بوده‌اند. از جمله حتی در لبنان که یکی از عقب‌مانده‌ترین قوانین کار را دارد (۵)، کارگری تواند بهنگام فوت بستگان خود مرخصی بگیرد.

"تعطیلات رسمی کارگران مطابق تعطیلات رسمی کشور است ماده ۷۴"

و این در حالی است که حکومت شاه نیز "تعطیل عید کارگری" را لااقل بر روی کاغذ پذیرفته بود. در طی سالهای اول انقلاب، کارگران به نیروی قدرت و اتحاد خود ارتجاع را به عقب‌نشینی واداشته ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) را تعطیل کرده و با شکوه تمام گرامی داشتند، هرچند رژیم در همان سال ۵۸ در زمان وزارت نعمت‌زاده تعطیلی این روز را ملغی اعلام کرد. شاید بی‌مورد نباشد که این را هم بگوییم کسسه آقایان اگر در تقدس‌مآبی کاسه داغ‌تر از آتش هستند ولی بهنگام بهره‌کشی از کارگران، از یزید هم "محارب" تر میشوند. به‌عنوان مثال، کارگران در کویت در هر کدام از "عیاد فطر و قربان" دو روز و کارگران شرکت نفت سه روز تعطیلند، در حالیکه نمایندگان زمینی "فرستادگان آسمانی" بعضی از تعطیلات مذهبی را هم بعد از رسیدن بقدرت لفقو کردند، چرا که در واقع "هرروز، روز ((جان‌کندن)) کارگراست."

شرایط کار زنان

شرایط کار زنان در جمهوری اسلامی بازنمایی از یک سیستم دوگانه، ستم طبقاتی و ستم جنسی است. گوئی زن بودن کافی نیست که می‌باید کارگر هم بود از اینرو با توجه

به آنچه تاکنون از پیش‌نویس فوق‌ارتجاعی قانون کار نقل شد، پیش‌بینی شرایط کار زنان به قدرت تخیل زیادی نیاز ندارد.

پیش‌نویس، کارفرما را تنها در صورتی موظف به ایجاد شیرخوارگاه و مهد کودک می‌کند، که حداقل ده شیرخواره و ۵۰ کودک در آن واحد وجود داشته باشند. بدین ترتیب بخش اعظمی از کارگاه‌های کشور همچنان فاقد مراکز فوق‌خواهند ماند، در عین حال که قوانین جمهوری اسلامی به زنان به عنوان موجوداتی عقب‌مانده تر از مردان در کتبه شئون اجتماعی می‌نگرد و آنها را تنها "شایسته" انجام "وظائف زناشویی" و "وظائف مادری" می‌داند، معهدا بنا بر پیش‌نویس کدائی انجام همان "وظائف محوله" نباید خدای نکرده باعث يك قران "ضرر و زیان" به کارفرما شود.

"در مواردی که به تشخیص پزشک... نوع کار برای کارگر باردار خطرناک یا سخت تشخیص داده شود... در صورت نبودن کار مناسب به درخواست کارگر (۲) مرخصی بدون حقوق به او داده خواهد شد. ماده ۹۰"

بعبارت دیگر چنانچه کارمادر که " (مثل کارگر) در اسلام بزرگ و عزیز است"، او و فرزندش را قبل از زایمان در معرض خطر جانی قرار دهد، آنگاه وی می‌تواند یا به ناچار به کار خود ادامه دهد و خویشش را فدای منافع سرمایه‌دار سازد، و یا با گرفتن مرخصی بی‌حقوق گرسنگی را به فرزند خود از پیش‌از ورود باین عالم بیاموزد. بعلاوه، مرخصی زایمان زنان کارگر ۷۵ روز تعیین شده و این مدت از مرخصی زایمان زنان کارمند (سه ماه) کمتر است، چرا که لابد بچه‌های کارگران ۶ ماهه بدنیا می‌آیند. با آنسی که آقایان برای کودکان کارگران پخته‌اند، بی‌شک آن‌ها ترجیح می‌دادند هیچگاه بدنیا نیایند.

شرایط کار کودکان

"قانون کار" و پیش‌نویس آقای توکلی در بخش مربوط به "شرایط کار کودکان" بکارگیری کودکان ۱۲ ساله به بالا را مجاز می‌شمارند. در پیش‌نویس جدید با وجود اینکه کودکان را می‌توان همچنان از ۱۲ سالگی بکار واداشت، این بار آنها "ماشاء الله"

بزرگ شده " و دیگر نه کودک ، بلکه " نوجوان " خوانده می شوند .

" حداقل سن کارگران در بخش کشاورزی بازن ولی یا قیم آنها ۱۲ سال تمام می باشد . - ماده ۹۰ "

" کارگر نوجوان کارگری است که سن او بین ۱۵ تا ۱۸ سال تمام باشد . - ماده ۹۱ "

تا اینجا است شمار کودکان در بخش کشاورزی رسماً از ۱۲ سالگی و در بخش غیر کشاورزی از ۱۵ سالگی شروع می شود ، ولی تبصره ماده ۲۱ هرگونه ابهامی را در این رابطه از بین می برد :

" انعقاد قرارداد کارآموزی با نوجوانان که سن آنها حداقل ۱۲ سال تمام است با اذن ولی یا قیم او بلامانع است . "

و در ماده ۳ می خوانیم :

" کارآموز از لحاظ این قانون به افرادی اطلاق می شود که به سن ۱۸ سال تمام نرسیده باشند و برای مدت معینی که حداکثر از دو سال تجاوز نخواهد کرد در یک کارگاه و یا کلاسهای مخصوص بکار اشتغال داشته باشد . "

و اگر همه اینها را روی هم بگذاریم ، آشی که آشپز خود از نامگذاری آن شرم دارد ، چنین از آب در می آید :

ولی یا قیم کودک می تواند وی را از ۱۲ سالگی به بعد در بخش کشاورزی بسه " اجاره " بگذارد (اجاره دقیقاً همان واژه ای است که در تشریح این عمل در توضیح - المسائل و پیش نویس آقای توکلی بکار رفته است ، اما همانطور که دیده ایم آقایان " رادیکالها " نسبت به بعضی عناوین و اسامی حساسند) . ولی البته می تواند فرزند خود را به " مستاجری " از بخش غیر کشاورزی نیز از همان سن ۱۲ سالگی تحت عنوان " کارآموزی " به مدت دو سال اجاره دهد . بعد از دو سال ، اگر چه کودک ۱۴ ساله است و هنوز در قید تملك ولی است ، اما قرارداد اجاره ، دیگر نمی تواند تحت نام " کارآموزی " صورت بگیرد و از این رو اجاره با مشکل روبرو می شود آقایان که در تمامی متن پیش نویس ، مورا هم از ماست می کشند تا هر دو را بقیمت خوبی قالب کنند ، پیش بینی

توجیه شرعی چنین حالتی را نکرده اند ، چرا که " دوره کارآموزی " را تنها دو سال نکرده و قرارداد دوره " غیر کارآموزی " را هم ظاهراً از ۱۵ سالگی به بعد می توان بست . باری ، پیش نویس به مدد چندین ماده و تبصره و بکارگیری واژه های " نوجوان " و " کارآموزی " استعمار کودکان را از سن ۱۲ سالگی قانونیت بخشیده و بدین ترتیب سر ادامه تحصیل متوسطه و عالی بین از هر زمان دیگر مهر طبقاتی زده می شود . فرزندان کارگران عملاً می باید از ۱۲ سالگی تحصیل را رها کرده (اگر تا آنوقت امکان انجام آن را داشته باشند) و به " کارآموزی " بپردازند تا لابد استعداد هایشان را پرورش دهند . آمار و ارقام رسمی پیرده از این خیانت و جنایت بر می دارد .

از ۱۵ هزار " سانحه شغلی " در سال که منجر به مرگ و قطع عضو می شود ، کارگران ۱۹ - ۱۵ ساله بیشترین تعداد و خردسالان ۱۴ - ۱۰ ساله ۱۱٪ را به خسود اختصاص می دهند (۶) و این همه در حین " کارآموزی " رخ می دهد بدین ترتیب کودکان کارگردر همان بدو کار " می آموزند " که سرمایه داری در پی کسب سود از گوشت و خون آنها دریغ نکرده ، این اول راه است . نکته حائز اهمیت دیگر آنکه ، بکارگماشتن کودکان کمتر از ۱۲ سال حتی در " قانون کار " فعلی منع شده و حال که آمار سوانح مربوط به کارگران ۱۴ - ۱۰ ساله بر ملا می شود ، آیا نباید متحیر ماند که تا بحال چند سرمایه دار بابت قتل نفس و نقص عضو کودکان به " پرداخت ۱۰۰۰ تومان و دو ماه حبس نادیده " قصاص " شده و یا نشده اند .

حق اعتصاب و هیأت حل اختلاف

پیش نویس در هیچ کجا حق اعتصاب را به رسمیت نشناخته است . براساس ماده ۱۱۳ " در خدمات عمومی از قبیل آب و برق ، تلفن ، وسایل نقلیه عمومی ... تعطیل کارگاه به هر عنوان از جانب صاحب کار و یا کارگران ممنوع است . " و چون ماده ۱۱۱ " واحد کار و امور اجتماعی محل ((را)) در صورت بروز اختلاف دستجمعی بین کارگران و صاحب کار به نحوی که اداره کارگاه مختل و یا منجر به تعطیل کارگاه از طرف صاحبکار و یا اعتصاب از طرف کارگران گردد " مکلف به تشکیل " هیأت

حل اختلاف " جهت سازش طرفین می کند ، شاید با برهان خلف بتوان نتیجه گرفت که حق اعتصاب صرفنظر از بخش " خدمات عمومی " پذیرفته شده است . اما این استنباط غلطی است . پیگیری مواد و تبصره های متعدد فصل مربوطه هرگونه ابهامی را در این باره از بین برده ، آنچه باقی می ماند عدم شهادت آقایان و درج صریح ممنوعیت حق اعتصاب است

بر اساس متن پیش نویس " هیات حل اختلاف " مسئول رسیدگی به اختلافاتی است که از جمله منجر به اعتصاب از سوی کارگران بشود . اعضای این هیات صرفنظر از نمایندگان کارگران و صاحبکاران محل ، عبارتند از نمایندگان وزارت کار ، امام جمعه مرکز شهرستان و فرمانده شهرستان . این هیات که با ترکیبی اینچنین نیازی بسسه نمایندگان دادستان و سپاه ندارد ، مسئله را حداکثر ظرف دو هفته مورد " بررسی " قرار داده و سپس رای خود را صادر می کند . طرف معترض به رای (که تعیین آن نیازی به غیبتی ندارد) البته می تواند به " دادگاه صالحه " شکایت نماید ، با توجه به آنکه " حکم دادگاه صالحه قطعی و لازم الاجرا است " . بعبارت دیگر زمانیکه " هیات حل اختلاف " رای به بازگشت کارگران به کار بدهد و " دادگاه صالحه " هم آنرا تأیید نماید ، عدم اجرای آن مخالفت با قانون جمهوری اسلامی و بمنزله مجوز ورود " نمایندگان " دادستانی و پاسداران سرمایه به صحنه است . بدین ترتیب اعتصاب می تواند همچون یکی از همان " عوارض طبیعی و غیر قابل پیش بینی " حداکثر بعد از دو هفته رخ دهد و بعد از آن تاریخ همه چیز قابل پیش بینی است

ظاهراً از این پس اسارت در زندانهای رژیم چاشنی دو هفته عذاب در بوروکراسی " هیات حل اختلاف " و " دادگاه صالحه " می شود . اما تنها ۵ سال پیش بود که کارگران دنیا را به کام خانواده تبهکار سلطنتی و طبقه حاکم زهر کردند ، تا نوشت آقایان کی رسد!

تشکل های کارگری

سندیکاها از جمله اولین سازمانهای کارگری بودند که با پیدایش سرمایه داری نضج

گرفته و بمنظور تامین حقوق کارگران و دستیابی به خواسته های آنان گاه به تنهایی و گاه در جوار دیگر تشکیلات کارگری به مبارزه می پرداخته اند. سندیکاها در روند تکاملی خود و متناسب با توان و نیروی طبقه کارگر، زمانی مبارزه را با شدت و وحدت و حتی با دید سرنگونی نظام و در دورانی نیز تنها برای برآوردن خواسته های عاجل صنفی اعضای خود انجام می داده اند. فعالیت آنها زمانی به پشتیبانی از این و آن سازمان و حزب سیاسی و در بسیاری مواقع مستقل از قوانین دولتی انجام می گرفته است. به کلامی دیگر، اگر امروزه در نقاط مختلف جهان سندیکاها اغلب مبارزه را در چهارچوب منافع صنفی اعضای خود ادامه می دهند، این نه ناشی از ممنوعیت های قانونی و یا اجبار در پیروی از شیوه ای خاص از مبارزه بلکه - درست یا غلط - نتیجه ی نحوه ی شکل گیری این ارگان مبارزاتی طبقه کارگر است. همان طور که در ابتدای این نوشته آمد، سندیکاهای متعددی که پس از سقوط رضا خان و در جو نسبتاً مساعد آنزمان ایجاد شدند، در رشد آگاهی طبقاتی اعضای خود نقش چشمگیری داشته اند.

سندیکا، اتحادیه و کنفدراسیون در ماده ۲۵ قانون کار مصوب ۱۳۳۷ چنین تعریف می شود:

" سندیکا جمعیتی است که کارگران یا کارفرمایان مربوط به یک حرفه و یا یک کارگاه و یا یک صنعت می توانند برای حفظ منافع حرفه ای و بهبود وضع مادی و اجتماعی خود تشکیل دهند. ائتلاف چند سندیکا، تشکیل یک اتحادیه و ائتلاف چند اتحادیه تشکیل یک کنفدراسیون را می دهد. "

همین قانون در ماده ای دیگر مقرر می نماید که کارفرمایان خود را بر تشکلهای فوق زده، نحوه عملکرد آنها را برای "بهبود وضع مادی و اجتماعی خود" تعیین می کنند:

" سندیکا، اتحادیه ها و... حق دخالت در امور سیاسی را ندارند و فقط در موارد حفظ منافع حرفه ای و اقتصادی خود میتوانند نسبت به احزاب سیاسی اظهار تمایل و با آنان همکاری نمایند. "

البته در کشوری که احزاب سیاسی آن محدود به دوسه حزب منغور بورژوازی بسود، طبیعتاً این اظهار تمایل تنها می توانست از سندیکای کارفرمایان سرزند. با اینحال

حکومت به این هم اکتفا نکرده و با تصویب ماده واحده ای در بهمن ۴۳ که جانشین ماده ۲۵ شد، حق تشکیل سندیکا در صنعت را از کارگران گرفت، در حالیکه همان را برای کارفرمایان همچنان محفوظ نگاه داشت. معینا همه اینها بر روی کاغذ بود و حکومت ضد کارگری پهلوی در عمل مصوبات خود را هم نقض می کرد. و چه بسا در تلاش برای دوری گزیدن از این تناقض است که حکومت ولایت فقیه را به نفی کامل و قاطع سندیکاها حتی بر روی کاغذ وامی دارد. حکومت جمهوری اسلامی در حالی علم مخالفت با تشکیلات سندیکائی و کارگری را در لوائی " مبارزه با طاغوت " برمی دارد که حق تشکیل سندیکا در تمامی دنیا و از جمله در " اعلامیه جهانی حقوق بشر " پذیرفته شده و کفرانسی " سازمان بین المللی کار " که ایران هنوز عضو آنست نیز استقلال سندیکا و موضوعیت انحلال آن توسط دولت را از جمله مصوبات خود قرار داده است. معاون وزیر کار در پاسخ سئوالی در این رابطه، وقیحانه چنین اظهار می دارد:

" کارگران ما عمدتا نسبت به سندیکاها نظر خوبی ندارند

بطوریکه (سندیکاها) عملا عامل دست طاغوت بودند و در جهت خدمتگزاری به طاغوت عمل می کردند و بهمین دلیل کارگران بهیچ عنوان سندیکاها را نمی پذیرند . " (۷)

بدین ترتیب اگر ارتجاع در گذشته، اجازه فعالیت آزاد و مستقل به سندیکاهای کارگری را نمی داد، " راه حل " ارتجاع حاکم برجیدن سندیکاها از بینج و بن است. معینا جناب معاون وزیر در همان مصاحبه ابراز میدارد که:

" اما طبیعی است که در هر جامعه ای کارگران یک سری منافع مشترک دارند و کارهایی دارند که باید آنها را منسجم و حساب شده و منظم و سازمان یافته تعقیب کنند و لذا بسیاری از وظائفی که سندیکاها به عهده داشته بایستد به شوراهای اسلامی کار منتقل شود و آن وظائف را این شوراهای انجام دهند و حتی بیشتر از آنها، که هم رفاه مادی و هم سطح معنوی و اقتصادی کارگران بالا برود . "

پس حال که قرار است " شوراهای اسلامی کار " هم کار سندیکاها را انجام دهند و هم

رفاه مادی و معنوی کارگران را فراهم آورند ، ضروری است که به آنها نظری بیفکیم تا ببینیم چگونه و با چه نیرو و قدرت و اختیار قادر به " تعقیب منافع مشترك کارگران " هستند . اما قبلا باید خاطر نشان سازیم که در فضل مربوط به تشکیل " شوراهای بصورت متن جداگانه ای تحت عنوان " طرح تشکیل شوراهای اسلامی کار " چندین بار بین مجلس شورای نگهبان رد و بدل شد و عاقبت در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۶۳ پس از درج " اصلاحات فقهای شورای نگهبان " به تصویب مجلس رسید . آن " اصلاحات " خود در استان جداگانه ای دارد که ذکر آن باعث انبساط و انقباض خاطر می شود ! مادر بررسی خود ، متن پیش نویس قانون کار را در نظر گرفته ، اصلاحات و تغییرات انجام شده را در جای خود توضیح می دهیم .

شوراهای اسلامی کار برای " تامین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی و صنعتی ، کشاورزی و خدماتی ، شورائی به انتخاب مجمع کارکنان تشکیل می گردد . " و در تعریف مجمع کارکنان می خوانیم که :

" کلیه کارکنان شاغل هر واحد در سطوح مختلف از کارگرتا مدیر مجمع کارکنان را تشکیل می دهند . "

معهدا شورای نگهبان ، حق تنها يك رای را برای جناب مدیر خلاف قانون اساسی دانسته و می گوید :

" باید شورا از نمایندگان کارگران از يك سو و نمایندگان مدیریت از سوی دیگر تشکیل شود . " (۸)

و ماده فوق عینا اصلاح می شود . پس تا بدینجا شورای اسلامی کار از نمایندگان مدیریت تشکیل می شود تا بقول آقای سلامتی " منافع مشترك کارگران را (به " کمك " نمایندگان مدیریت) تعقیب کنند " ! انتخاب شوندگان در این " شورا " " البته " می باید دارای شرایطی باشند ، منجمله " عدم گرایش (و نه حتی عضویت) به احزاب و سازمانها و گروههای غیر قانونی و گروههای مخالف جمهوری اسلامی " . جالب آنکه " دموکرات منشی " طاغوت باعث منع سندیگاههای طاغوتی از " اظهار تمایل "

به گروههای مخالف نظام شاهنشاهی نشده بود! باری، صلاحیت کاندیداهای عضویت در "شورا" می باید توسط "هیاتی مرکب از: ۱- نماینده وزارت کشور ۲- نماینده وزارتخانه مربوطه ۳- نماینده منتخب مجمع کارکنان" تأیید شود. بدین ترتیب کاندیدای عضویت در "شورا" در عین حال دارای یک رشته "وظائف و اختیارات" هم هست که تفکیک این دوازدهم فی الواقع بر دشوار می نماید:

" ایجاد روحیه همکاری بین کارکنان هر واحد همکاری با انجمن اسلامی . . .
همکاری با مدیریت بررسی و شناخت کمبودها . . . همکاری و کوشش
در بهبود شرایط کار و دستیابی به میزان تولید پیش بینی شده . . . نظارت
بر امور واحد بمنظور اطلاع از انجام صحیح کار و ارائه پیشنهاد سازنده به
مسئولین مربوطه . "

و برای آنکه بند اخیر خدای نکرده باعث بروز "سوء تفاهمی" شود، یک تبصره موضوع را برای خنگ ترین "اعضای شورا" روشن می کند:

" اعمال نظارت شورا نباید موجب توقف امور واحد گردد . "

اگر همه اینها بیشتر به تعزیه گردانی می ماند تا مبارزه ای، باز بقول آقای سلا متسی "منسجم و حساب شده و منظم و سازمان یافته"، ولی مجلس در مصوبه اخیر خود به این هم اکتفا نکرده، شورای اسلامی کار را علناً تبدیل به ارگان جاسوسی و سرکوب اعتراضات کارگران کرده است:

"شورا باید در زمینه های اجتماعی بروز حوادث، مراجع نهی صلاح را مطلع و همکاری نماید . "

به فضاحت کشاندن تشکیلهای کارگری بدینجا ختم نمی شود. پیش نویس علاوه بر آنچه آمد، "شورای نگهبان" را هم تحت عنوان "هیئت نظارت بر شوراهای اسلامی کار" در نظر گرفته تا چنانچه شوراهائی کدائی فوق به وظائف خود (نه دفاع و مبارزه برای حقوق کارگران، بلکه همکاری با مدیریت و جاسوسی برای رژیم و . . .) عمل نکردند، انحلال آنها را اعلام کند. وظائف این هیات به اختصار از اینقرار است:

" ایجاد تفاهم و هماهنگی میان شورا و مدیریت (گویا همکاری های شورا کافسی

نیست) . . . انحلال شورای اسلامی کار واحد در صورت تخلف از وظائف قانونی

هیات مذکور مرکب از هفت نفر است که سه نفر آنان را نماینده کارگران (با تایید وزارت - کارفرما) سه نفر از مدیران واحدهای منطقه و نماینده وزارت کار تشکیل می دهند . بدین ترتیب اگر سندیکاهای زرد رژیم گذشته را کارفرمایان لاقلاً بر روی کاغذ نمی توانستند منحل کنند ، شوراهای اسلامی کار جمهوری اسلامی با سه رای کارفرمایان و رای نماینده وزارت کارفرما قابل انحلال است . اما مسئله بدینجا خاتمه نمی یابد . شورای نگهبان در طی نامه ای به مجلس تشکیل هیئت مذکور را با " اختیاراتی بیشتر (از شوراهای اسلامی کار) مغایر قانون اساسی " دانست و تمام وظائف آنها منتفی اعلام کرد . آیا این گامی در جهت حفظ استقلال " شوراهای " بود ؟ خیر ! " زعمای قوم " در مجلس ملایان راه شرعی را چون همیشه با وقاحت تمام پیدا کردند : آنها نام " هیات نظارت " را به " هیات تشخیص انحراف و انحلال شوراهای " تغییر داده ، گنیه وظائف هیات قبلی را به هیات جدید منتقل کردند !

تشریح این مواد آنچنان چهره کوبه ضد کارگری رژیم را افشا می کند که هرگونه تفسیری بی مورد مینماید . بعلاوه چه چیز افشا کننده تر از بیانیه " خانه کارگر " . مزدورانی چون " کمالی " و " عرب " که با تصرف خانه واقعی کارگر ، پس از کشتار و سرکوب کارگران انقلابی و مرفقی ، اکنون " بنام کارگران " سخن می گویند . اینسان در رابطه با شوراهای اسلامی کار آقای سلامتی اعلام کرده اند :

" متأسفانه قدرت سندیکاهای زمان طاغوت بیشتر از قدرتی است که برای شوراهای مندرج در پیش نویس جدید قانون کار در نظر گرفته اند . "

جمع بندی

بنابراینچه که عنوان شد ، پیش نویس قانون کار که در دست بحث و تصویب است سه طرق زیر حقوق کارگران را که طی سالها بدست آورده اند پایمال می سازد :

۱- سود ویژه را لغو می کند .

- ۲- استخدام و استئمار نوجوانان ۱۲ ساله را مجاز و قانونی می شمارد .
- ۳- حقوق دوران بیکاری را کلا نفی می کند .
- ۴- " خسارت اخراج " را چنان مشروط می سازد که با نفی آن تفاوتی ندارد .
- ۵- کارگر را مکلف به پرداخت خسارت به سرمایه دار میکند .
- ۶- برای رسیدگی به اخراج ، هیات تشخیص را با اکثریتی علیه کارگر (به فرض دشوار اینکه نماینده کارگران فرماینی نباشد) تشکیل می دهد .
- ۷- عملاً همچون ماده ۳۳ قانون شاهنشاهی و بدتر از آن نیز در مورد اخراج از سرمایه دار حمایت می کند .
- ۸- برای انجام اضافه کار در شرایط قوه قهریه و عملاً غیر آن نیز ، رضایت کارگران را ضروری نمی داند .
- ۹- تعیین حداقل دستمزد را فقط برای تأمین معیشت يك خانواده ۴ نفری در نظر می گیرد .
- ۱۰- پرداخت پاداش افزایش تولید را منوط به توافق سرمایه دار می داند و اگر او موافق نباشد طبقاً این پاداش پرداخت نخواهد شد .
- ۱۱- نه تنها ، ۴ ساعت کار در هفته را به رسمیت نمی شناسد بلکه دست سرمایه دار را در حداقل تعداد ساعات در روز نیز باز می گذارد و وقت غذا و غیره ی کارگران را هم به حساب نمی آورد . به این ترتیب ساعات کار ، جدا از ساعاتی که برای رفت و آمد و غذا و استراحت صرف می شوند ، می تواند به ۵ ساعت در هفته بالغ شود .
- ۱۲- در کارهای متناوب ۱۴ ساعت از اوقات يك کارگر را در روز در اختیار کارفرما قرار می دهد .
- ۱۳- تعداد ساعات کار اضافی را از ۴ ساعت (در قانون شاهانه) به ۶ ساعت در روز افزایش می دهد . با احتساب کار اضافی ، ساعات کار می تواند به حدود ۹ ساعت در هفته بالغ شود .
- ۱۴- مرخصی کارگران را ۱۸ روز در سال تعیین می کند حال آنکه مرخصی کارمندان

۳۰ روز در سالست . مرخصی با توافق سرمایه دارست و در صورت مخالفت او راهی برای حل اختلاف وجود ندارد .

۱۵- یازده اردیبهشت (اول ماه مه) را که تعطیل جهانی کارگريست به رسمیت نمی شناسد.

۱۶- بخش اعظمی از کارگاههای کشور را از داشتن شیرخوارگاه و مهد کودک بی بهره می سازد .

۱۷- مرخصی با حقوق برای کارگران زن باردار را که در خطر باشند نمی پذیرد و آنها را مجبور به گرفتن مرخصی بی حقوق می کند .

۱۸- مرخصی زایمان را برای زنان کارگر ۷۵ روز تعیین می کند حال آنکه همین مرخصی برای زنان کارمند ۳ ماه است .

۱۹- حق اعتصاب که یکی از برترین سلاحهای کارگران علیه سرمایه دار است در هیچ جای پیش نویس به رسمیت شناخته نشده و عملاً دست کارگران از لحاظ قانونی بسته است . گو اینکه اعتصابات کارگری (چه قانونی و چه غیر آن) همواره با سرکوب تمام دولتها مواجه میشوند .

۲۰- کارگران را از حق انتخاب تشکیل خود و حق تشکیل سندیکا محروم می سازد و آنها را مجبور به تشکیل شوراهای فرمایشی و کاغذی اسلامی می کند که علاوه بر کارگران، مدیریت را هم در بر می گیرد! بنا براین کارگران اساساً فاقد تشکیلی قانونی هستند که از منافع آنها دفاع کند .

۲۱- کارگران حق انتخاب هیچگونه گرایش و فعالیت سیاسی را ندارند مگر حمایت از رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی .

و اینها علاوه بر سایر ایرادات و اشکالاتی است که در متن پیش نویس قانون کار وجود دارد، و ما به آنها نپرداخته ایم .

همچنانکه از این نوشته و جمع بندی آن مشهود است پیش نویس قانون کار تلاش خود را براین متمرکز کرده که دست کارگران را در مقابل سرمایه داران کاملاً ببندد و هرگونه اعتراضات و اعتصابات، تشکیلها و حقوق کارگری را که احیاناً از دوران انقلاب درجائی باقی مانده باشد غیر قانونی سازد . هدف پیش نویس اینست که هنگام با سایه

سیاست های جمهوری اسلامی راه را برای افزایش و تشدید استعمار و بالا بردن سود سرمایه داران هموار سازد و تمام موانع را از سر این راه بردارد . جز این هم انتظاری از رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی برخاسته از گور ۱۴۰۰ ساله نیست . اگر این رژیم حقوق کارگران را زیر پا نمی گذاشت و سعی در بازگرداندن چرخ تاریخ در این زمینه هم نمی کرد جای تعجب بود . اما در کجای دنیا تاکنون قانونی توانسته سد راه مبارزات کارگری شود که جمهوری اسلامی مورد دوم آن باشد ؟ کهنه سرمایه داران و دول سرمایه داری در سراسر جهان هزاران هزار حیل و نکل در این راه به کار گرفته اند ، هزاران ارگان سرکوب ایجاد شده ، و یا از ابتدا توسط سرمایه داران در جنبش های کارگری گمارده شده اند تا آنها را منحرف سازند ، هزاران اعتصاب کارگری در سراسر جهان به طرق مختلف سرکوب و به خاک و خون کشیده شده . هزاران کارگر مبارز جان خود را در راه حقوق خویش از دست داده اند . هریک از اینها ، مبارزات کارگری را به سکون موقت وارد داشته ولی هیچیک از این ها قادر نبوده اند کارگران یک کشور را برای همیشه و کاملاً به بند کنند . هر بار حرکت کارگران بندها را درهم شکسته و از هم گسسته و جنبش کارگری گامی دیگر به پیش گذاشته است .

پیش نویس قانون کار ، نه اولین تلاش برای به زنجیر کشیدن کارگران است و نه آخرین آن خواهد بود . اما همانطور که تجربه ی کارگران ایران در طی سالهای پیمانه انقلاب هم ثابت کرده ، مساله ی حائز اهمیت اینست که هجوم و یورش سرمایه داری و دولتش راتنها با مقاومت گسترده ی کارگری می توان متوقف ساخت . تنها در صورتی که هر خطه ی سرمایه داران علیه طبقه ی کارگر با وسیعترین مبارزه و مقابله ی کارگران مواجه شود . می توان از پایمال شدن حقوق کارگری جلوگیری کرده و پیشروی در جهت کسب سایر حقوق را در مد نظر داشت . امروز نباید دست روی دست گذاشت . گرچه سرکوب و اختناق رژیم جمهوری اسلامی مانع از تماس آزادانه و بحث کارگران بر سر مسائل مربوط به خودشان است ولی این خفقان هر قدر هم گسترده و وحشیانه باشد قادر به جلوگیری از تبادل افکار و نظریات آزاد یخواهانه و مبارزه برای کسب حقوق پایمال شده نخواهد بود . گرچه کسب تمامی حقوق ذکر شده در این جمع بندی تنها از طریق سرنگونی رژیم

جمهوری اسلامی ممکن است، وگرنه حتی در اینصورت هم کارگران ایران تازه دارای حقوق به ناچار پذیرفته شده در کشورهای سرمایه داری شده و در اول خط مبارزه بسطی برای سوسیالیسم و حقوق حقیقی کارگران قرار خواهند داشت، این بدان معنا نیست که تا آن روز باید به انتظار نشست. بالعکس باید مبارزه را به خاطر آن دسته از حقوقی که در این رژیم قابل حصول است تشدید کرد و آنها را در اشکال متفاوت به پیش برد. به عنوان برخی از راههای این مبارزه و همه گیر کردن آن می توان از نوشتن شعارهای افشاگرانه و ضد رژیم از جمله علیه پیش نویس قانون کار در نقاط مختلف کارخانه، پخش ورد و بدل کردن اخبار مبارزه، حمایت از اعتصاب در کارخانه های دیگر از طریق جمع آوری کمک مالی برای کارگران اخراجی و خانواده های کارگران بازداشت شده و پخش خواتم های اعتصابیون و غیره نام برد.

مسلما بسیاری از اشکال و طرق دیگر را هم کارگران در حین مبارزه و در صحنه ی فعالیت خود خواهند یافت و هر فرصت و امکانی را برای کسب حقوق خود بکار خواهند گرفت. به خاطر داشته باشیم که حق گرفتنی است و نه دادنی *

جمعی از هواداران سازمان وحدت کمونیستی (در ایران)

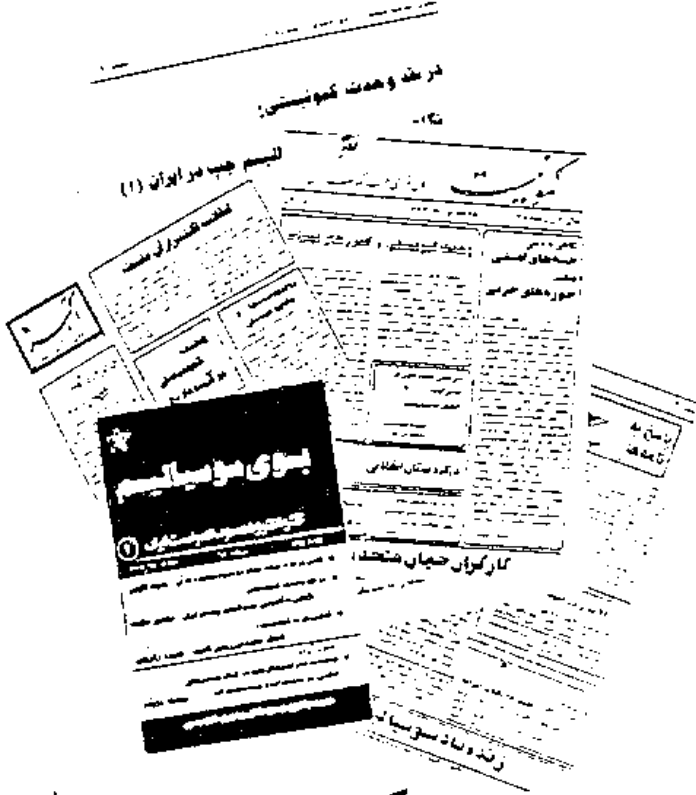
پائیز ۶۳

زیر نویس ها :

- ۱- منتخب آثار سلطانزاده، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸ با یادداشتی چند از تاریخ پرافتخار سازمان کارگران سونته جعفر پیشه وری. صفحه ۱۰۹.
- ۲- دوره " حقوق کار " تألیف دکتر عزت الله عراقی - انتشارات دانشگاه ملی ۱۳۵۶. از این کتاب در موارد دیگر از جمله بهنگام مقایسه بین حقوق کار در ایران و کشورهای مختلف استفاده شده است.
- ۳- اطلاعات ویژه " روز کارگر " - ۱۱ اردیبهشت ۶۳.
- ۴- کیهان ۷ آور ۶۲.
- ۵- شاید لبنان تنها کشوری در جهان باشد که حداقل سنی برای شروع کار را رسماً ۸ سال

- اعلام کرده است . ۱ توضیحا یادآور می شود که آمار مربوطه به کشورهای دیگر به دهه های ۶۰ و ۵۰ برمی گردد و اطلاعی از تغییرات احتمالی آنها در دسترس نبوده است) .
- ۶- کیهان ۶ آذر ۶۲ . آمار فوق برای سایر سنین از اینقرار است ۴۴- ۲۰ ساله ۱۲٪ ، ۲۹- ۲۵ ساله ۱۳٪ ، ۶۰- ۵۰ ساله ۲٪
- ۷- کیهان ۲۷ دی ۶۲ .
- ۸- اطلاعات ۱۸ اردیبهشت ۶۳ .

(۱) مدخلی بر مباحث



«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟

نقد صوفی ، نه همه صافی بی غش باشد ،
ای بسا خرقة که شایسته آتش باشد !
صوفی ما که ز وردِ سحری مست شدی
شامگاهش نگران باش که سر خوش باشد !
خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیاه روی شود هر که در او غش باشد .
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست ،
عاشقی ، شیوه رندان بلاکش باشد .

“حزب کمونیست ایران” کارزار نسبتاً وسیعی تحت عنوان “مبارزه ایدئولوژیک” علیه سازمان وحدت کمونیستی برپا انداخته است . در ماه های اخیر، کمتر نوشته یا نشریه ای است که از جانب این حزب منتشر گردد و در آن به نحوی از انحاء، مستقیم یا غیر مستقیم، به نظرات ارائه شده از جانب سازمان برخوردی نشده باشد .
تمامی نشریات حزبی - به استثناء “پیشرو” (ارگان کومه له) - در “داخل” و خارج از کردستان و حتی رادیوی “حزب”، هر یک به فراخور توان سیاسی گردانندگان شان، در این “مبارزه ایدئولوژیک” شرکت جسته اند . نشانه هائیکه نیز در دست است که آپارات چپ های “حزبی” این نوع مبارزه، که به نحوی زنده با تهمت و دشنام (۱) همراه است، قناعت نکرده و در صدد تدارک “مبارزه” وسیعتری برآمده اند (۲) .

نخستین و شاید مهمترین سئوالی که می‌تواند در اولین نگاه به این "انتقادات" حجیم، اما کم وزن، مطرح شود و می‌شود این است که علل یا انگیزه های واقعی و هدف یا اهداف "حزب کمونیست ایران" از این بذل توجه بی مقدمه و ناگهانی چیست؟ آیا رفقای حزبی دلسوزانه در پی روشن کردن مسئله یا مسائل برای سازمان و حسد است و براه درست هدایت کردن آنند؟ یا این که در ضمن بحث و جدل با این سازمان خیال روشن کردن برخی از پروبلما تیک های مطروحه در جنبش را دارند؟ و یا، علاوه بر این ها، نکات یا ملاحظات ویژه دیگری "شوریسین" های حزبی را به جانب این "مبارزه ایدئولوژیک" رهنمون شده است؟

انتخاب شیوه خاصی در مجادلات سیاسی و کاربرد الفاظی که شایسته جدل های کمونیستی نیست، درونگویی و دست یازیدن به زشت ترین دستاویز های غیر سیاسی، و حتی نحوه گزینش مسائل مورد اختلاف و محدود کردن آن ها به چند مسئله و طرح شان در یک شکل غیر واقعی (که به آن ها خواهیم پرداخت)، جای چندانی برای خوش بین بودن نسبت به اهداف رفقا و سالم بودن انگیزه های انسان در آغاز و ادامه این مجادلات بر جای نمی‌گذارد.

درست است که این رفقا، بویژه کسانی که از پیشینه "سهند"ی و "ام.ک.ک"ی برخوردارند، تقریباً در تمامی مجادلات شان با دیگر جریانات سیاسی چپ (و یا بقول خودشان: "جریان های مدعی کمونیسم")، از شیوه مشابهی پیروی می‌کنند و ردیف کردن الفاظ بی بند و بار را عین سیاست پرولتری می‌دانند. این نیز درست است که هتاک، تحریف و وارونه جلوه دادن مسائل از مختصات آن نوع جریانات سیاسی است که امثال آقایان منصور حکمت و رضا مقدم آن را نمایندگی می‌کنند. و باز این نیز درست است هنگامی که تگری تا آن حد گرفتار ساده لوحی و جزمیت باشد که "جریان های مدعی کمونیسم" را به "دو بخش کاملاً متمایز از یکدیگر یعنی حزب کمونیست ایران و دشمنان رویزیونیست حزب کمونیست" (۳) تلقی کند، ناچار است که جز خویشمن خویش هیچ جنبنده دیگری را "کمونیست" نپندارد. طبیعی است که چنین تگری در ادامه خود، در پس هر نقد و ناقدی، "بورژواها"، "رویزیونیست ها" و "لیبرال ها" و "پوپولیست ها" را مخفی ببیند. با این همه و علاوه بر این همه، که در یک عمومیت و کلیت، شامل نحوه برخورد رفقای "حزب کمونیست ایران" نسبت به دیگران است، انتخاب این نحوه برخورد در مورد ما و انتخاب مسائل دستچین شده ای برای بحث، پیام آشنائی را نیز با خود به همراه دارد.

کسانی که با کم و کیف و زیر و بم علت انتخاب چنین شیوه ای در جدل های سیاسی آشنائی دارند و برای این نوع "مبارزه ایدئولوژیک" (که معمولاً و چنان که

در مورد رفقای "حزبی" خواهیم دید با "مبارزه ایدئولوژیک" در ستون "پاسخ به نامه ها" و در "ستون آزاد" تکمیل می‌گردد (خیرات و معجزاتی قائل نیستند، خوب می‌دانند که عموماً چرا و چگونه چنین حربه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند. "نظریه پردازان حزبی" باید، علی‌القاعده، سترون بودن اتخاذ چنین شیوه‌های در جدل‌های نظری را، حداقل در تجربیات چند ساله گذشته، ملاحظه کرده و بیاد گرفته باشند که بازی با شمشیرهای دولبه - بویژه آن که يك لبه آن بسیار کند و لبه دیگر آن بسیار تیز باشد - چه نتایجی با خود به‌مراه دارد.

با این حال از ذکر این نکته نباید خود داری کرد که اتخاذ چنین شیوه‌های در مبارزه ایدئولوژیک نه تنها به هدف‌های واقعی يك بحث و دیالوگ سالم بین سازمان‌های مختلف، یعنی به مشخص کردن پروبلما تیک‌ها و راهیابی نخواهد انجامید و تاثیر مثبتی نخواهد داشت بلکه در خدمت هیچ هدف متصور دیگری نیز قرار نخواهد گرفت.

تجربیات سیاسی چند ساله اخیر، علی‌القاعده باید درس‌های بسیاری را به آحاد مختلف جنبش آموخته باشد. اگر هنوز انتظار يك جمع‌بندی کامل و همه‌جانبه نظری از این درس‌ها و کوشش‌ها در انداختن همه این تجارب غنی به منظور استفاده در مبارزات آتی در ایران، زود رس است، اگر هنوز شاهد حلقه‌هایی بهم پیوسته از يك دور باطل در اینجا و آنجا هستیم و جنبش‌چپ در مجموع نشان داده است که قدرت تصمیم و حتی تبادل تجربیات خود را ندارد، حداقل باید امیدوار بود که در مناسبات درونی این سازمان‌ها و در مناسبات آن‌ها با یکدیگر شیوه‌های مرسوم و معمول بکار گرفته نشود.

اما با طرح این پرسش مشخص که چرا رفقای "م.ک.ا." در هیات نظریه‌پردازان اصلی "حزب کمونیست ایران" بعد از چند سال سکوت در باره انتقادات، نظرات و مباحث ارائه شده از جانب سازمان وحدت کمونیستی و یا منتشر شده توسط این سازمان (در باره سه‌پنل قبلی و امک بعدی) با سلاخی که از فسرط زنگ زدگی با هیچ چیز صیقل نمی‌یابد به میدان آمده‌اند. با کوشش در راه یافتن پاسخی بر پرسش ارائه شده در سطور فوق، با کمال تأسف در خواهیم یافت که حتی آن "امیدواری" نیز، حداقل در مقطع کنونی، از "رهبران پرولتاریای ایران" پیوچ و بی حاصل است. که از قدیم گفته‌اند:

از کوزه همان برون تراود که در اوست.

این نکته را نیز باید متذکر شد که برخلاف ادعای "حزب کمونیست ایران" (۴)، ما تا کنون - از چند اشاره کوتاه و گذرا در حد يك یا چند جمله که بگذریم - هیچ

نظر یا انتقادی درباره این "حزب" ارائه نداده ایم، و مقاله حاضر را باید بعنوان مدخل و سرآغازی برای بحث‌های ما با "حزب کمونیست ایران" تلقی کرد. بدیهی است که این مباحث از جنبه‌های مختلف، علاوه بر "اندیشه رهائی" از جانب نشریه "رهائی" نیز دنبال خواهد شد.

باری، رفقای حزبی که گوئی خود به لزوم ارائه پاسخ به چنان پرسشی (اشاره شده در صفحات فوق درباره علل و انگیزه‌های برخورد ناگهانی "حزب" با ما) واقف باشند، در این باره از پیش جواب‌هایی را عنوان می‌کنند که پرداختن به آن‌ها از چند جهت آموزنده است. صریح‌ترین این ابرازات از آن آقای منصور حکمت است. ایشان می‌گویند:

"در این میان پاسخگوئی به انتقادات وحدت کمونیستی و نقد نظرات اثباتی این سازمان بنظر من جایگاه خاص خود را دارد. زیرا اولاً، وحدت کمونیستی يك گرایش فکری تعریف شده و جا افتاده را نمایندگی می‌کند که علی‌رغم انحرافش از مارکسیسم، در جای خود کما بیش ثابت است و نوسان نمی‌کند و یا بعبارت دقیق‌تر، انحرافات سیاسی و عملی این جریان، حاصل استواری و استحکامش بر درک انحرافی ثابتی از مارکسیسم و انقلاب پرولتری است. بنا بر این وحدت کمونیستی در جای ویژه خود در طیف کلی سازمان‌های مدعی کمونیسم پا برجاست، و برای دوام خود نیازی به انت و خیزهای سیاسی جامعه بیرون از خود ندارد. ثانیاً، وحدت کمونیستی دستگاه فکری خود را، برخلاف پوپولیست‌های سنتی ایران، با القاط عجولانه از نظرات مد روز این و آن ابداع نکرده است، آنرا از نیازهای این یا آن جنبش معین و یا این یا آن مرحله معین از جنبش توده‌ای در ایران استخراج نکرده است، و برخلاف بخش اعظم مخالفین کنونی ما، به فراخور نیازهای رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی‌کند. وحدت کمونیستی بر اندیشه و نیاز "بومی" متکی نیست، صاحب مطلق العنان و نام‌الاختیار دستگاه فکری خود نیست، بلکه نماینده جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ است که سردمداران و نمایندگان صاحب‌مکتب اروپائی خود را دارد. نقد وحدت کمونیستی می‌تواند سرآغازی برای برخورد به این طیف در اروپا نیز باشد" ("بسوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره اول، صفحات ۹ و ۱۰)، تاکید‌ها از ماست.

فعلاً و بطور موقت:

۱- این ابراز نادرست و غیر واقعی آقای حکمت، این قهرمان مبارزه با پوپولیسم، را که معتقد است که "پوپولیست‌های سنتی ایران"، "دستگاه فکری" خود را از "القاط عجولانه از نظرات مد روز این و آن ابداع" کرده و از "نیازهای این یا آن جنبش معین و یا این و آن مرحله معین از جنبش توده‌ای در ایران استخراج" کرده‌اند بکنار می‌گذاریم و وارد این بحث نمی‌شویم که اساساً "دستگاه فکری" و از آنجا بویژه

"دستگاه فکری" "پوپولیست های سنتی ایران" چگونه شکل گرفته است .

۲- این ایراد جدی و اصولی به "حزب کمونیست ایران" که تا حد "احیاء یک بین الملل کمونیستی" بلند پروازی می کند ولی تا بحال حتی قادر به ارائه یک جمع بندی چند صفحه ای از مبانی جهانی "پوپولیسم" مورد نظرش نشده - را نیز بکنار می گذاریم . و این ابرازات عالمانه درباره "پوپولیست های سنتی در ایران" و فراموش کاری (۵) نشریات حزبی درباره منشاء اساسی و مختصات واقعی "دستگاه فکری پوپولیستی" در سطح جهانی ، همچنین اشارات مختصر - درست همزمان با ارائه انتقاد ایشان نسبت به سازمان وحدت کمونیستی - ، در ستون آزاد نشریه "بسیوی سوسیالیسم" (دوره دوم شماره یک) و از زبان یکی از هواداران حزبی شان در خارج از کشور و یاد رستون پاسخ به نامه های نشریه "کمونیست" درباره مسائلی مانند "مائوئیسم" و "استالینیسم" را نادیده می گیریم و این ها را به پای یک کوشش ناشیانه در خلط محث ، در طفره رفتن و وارد نشدن در مباحث اساسی که امروز در مقابل جنبش کمونیستی قرار دارد ، می گذاریم .

۳- مسئله بحث درباره "دستگاه فکری" در ادبیات حزبی را نیز بکنار می نهیم ، و همانطور که به رفا هنگام طرح بحث "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" خرده نگرفته ایم که چرا ماخذ مباحثشان را ذکر نمی کنند ، در اینجا نیز چندان وارد بحث آن نمی شویم (۶) و به ذکر این نکته بسنده می کنیم که مهمترین ویژگی "دستگاه فکری" اینست که هیچ فرد ، یا گروهی "صاحب مطلق العنان و تام الاختیار دستگاه فکری خود نیست" و آنچه در مورد ما ، حتی بر فرض صحت آن ، گفته اید که :

"وحدت کمونیستی بر اندیشه و نیاز "بومی" متکی نیست ، و صاحب مطلق العنان و تام الاختیار دستگاه فکری خود نیست" (همانجا ، تاکید ها از ماست) .

شامل هر "دستگاه فکری" حتی "دستگاه فکری" "پوپولیست های سنتی ایران" که گویا بر اندیشه و نیاز "بومی" ، "متکی" اند ، نیز می شود . این امر در مورد "حزب کمونیست ایران" نیز حتی اگر "حزب" خود را "مطلق العنان" "دستگاه فکری" اش بدانند صائب است . این مهمترین ویژگی دستگاه فکری است . "دستگاه فکری" یعنی ایدئولوژی گرائی ، و "ایدئولوژی گرائی" در این مفهوم یعنی سپردن عنان و اختیار به یک مرجع مافوق انسان : ایدئولوژی .

۴- این نکته که شما نظرات ما را ، "جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ" دانسته اید که :

"سردمداران و نمایندگان صاحب مکتب اروپائی خود را دارد" (همانجا) .

و حتی بخود زحمت نام بردن این "مکتب اروپائی" را نمی دهید ، صرفا به پای بسی

اطلاعیان از مواضع و نظرات سازمان وحدت کمونیستی و همچنین مباحث جاری (و حتی گذشته) در "اروپا" دانسته و آن را جدی نمی‌گیریم . و آنچه را به این مضمون عنوان می‌کنید :

"نقد وحدت کمونیستی می‌تواند سرآغازی برای برخورد به این طیف در اروپا نیز باشد" (همانجا ، تاکید از ماست) .

صرفاً يك شوخی ، نوعی تجاهل و تعارف می‌دانیم ، بعنوان ژستی برای تکمیل "هینست رهبری" در "سطح جهانی" تلقی می‌کنیم و فقط به گفتن این نکته بسنده خواهیم کرد که :

قاج زین را بچسبید ، اسب سواری پیشکشان .

پرداختن به تمام این نکات را فعلاً و موقتاً کنار می‌گذاریم و می‌گوئیم که هیچ يك از این مقدمات ، همچنین این ابراز که "وحدت کمونیستی" ، "يك گرایش فکری تعریف شده و جا افتاده را نمایندگی می‌کند" (همانجا) و حتی ذکر این نکته که ایمن سازمان "جایگاه خاص خود را نیز دارد" (همانجا) به تنهایی دلیل کافی برای دست زدن به این نوع خاص از مبارزه ایدئولوژیک نمی‌باشد . "دلائل" عنوان شده در این نوشته آقای حکمت سال ها پیش - و حداقل هنگامی که برای اولین بار نقصدی از جانب سازمان وحدت کمونیستی درباره "ا.م.ک." منتشر شد - نیز وجود داشت . از نمونه "کمونیست" شماره ۱۲ که بگذریم ، آنچه تا کنون در باره سازمان در دیگر نشریات حزبی مورد نقد و بررسی قرار گرفته ، آن بخش از نوشته های سازمانی است که در سال های ۵۶ و ۵۷ ارائه شده و یا در تابستان ۶۰ از جانب سازمان انتشار یافته است . رفقا می‌توانستند در همان موقع نیز نظریات مشعشعانه خود ابراز کنند . همان گونه که قبلاً اشاره کردیم توجیه "انترناسیونالی" آقاسای حکمت مبنی بر "سرآغازی" بودن ارائه این مباحث در باره سازمان بعنظور "برخورد به این طیف در اروپا" و توجیه "شوریک" مربوط به "دستگاه فکری" را نمی‌توان جدی تلقی کرد . بنابراین ، برای یافتن پاسخ خود مجبوریم که این نوشته آقاسای حکمت و دیگر نوشته های رفقای "حزبی" را دنبال کنیم .

آقای حکمت علاوه بر مقدمه مقاله خود در نشریه "بسوی سوسیالیسم" ، در مقدمه آن نشریه بعنوان "سردبیر" توضیحی ارائه می‌دهد . توجه به این توضیح خالصی از لطف نخواهد بود :

"مقاله" در نقد وحدت کمونیستی : نگاهی به آناتومی لیبرالیسم چپ در ایران" ، مجموعه‌ای از تسویه حساب با یکی از جریان‌های انحرافی مدعی کمونیسم در ایران و نقطه آغازی برای نقد لیبرالیسم چپ در مقیاس وسیعتر و کلی تری است" ("بسوی سوسیالیسم" ، دوره دوم ، شماره

این اشاره به "مجموعه ای از تسویه حساب" ها صرفنظر از آن که از دید محدود و کاسبکارانه نگارنده آن از مبارزات نظری در جنبش کمونیستی حکایت می‌کند، بطور طبیعی این سؤال را مطرح می‌کند کدام "مجموعه" از "تسویه حساب" ها؟

تا جایی که ما از گذشته مناسبات خود با رفقا مطلع هستیم، به جز انتشــار نقدی از جانب سازمان بر مواضع "ا.م.ک."، "حساب" ویژه ای با این رفقا نداشته ایم که ایشان اکنون در مقام "تسویه" "مجموعه" آن برآمده باشند. سابقه سیاسی و احتمالا حتی سنی اکثر رفقای "ا.م.ک." نیز اجازه نمی‌دهد که ایســن "مجموعه از تسویه حساب" به سال های قبل برگردد. تا جایی که ما مطلع هستیم سابقه مبارزاتی اغلب رفقای "ا.م.ک." منجمله سردمداران اصلی آن بعنوان دانش‌آموزان و دانشجویان می‌لامی در حد خواندن نشریه "آدرخش" و هواداری از "مجاهدین مارکسیست" در خارج از کشور، خلاصه می‌شده است. ورود "مستقل" شان به صحنه فعالیت سیاسی نیز بنا بر اسناد انتشار یافته توسط خودشان - که ما در بخشی از همین مقاله به آن ها اشاره خواهیم کرد - بعنوان "سپند"، هوادار گروه "مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر"، یکی از گروه های "بخش منشعب" بوده است. توجه به این سابقه سیاسی و مرتبط کردن آن با این "تسویه حساب" قدیمی مضافا از این نظر ضروری است که آقای حکمت در نوشته اش چندین بار به گذشته جبهه ای ما اشاره می‌کند و با کنایه می‌خواهد ظاهرا خود را مسلط به مسائل سیاسی مطروحه در گذشته نشان دهد. آقای مقدم نیز جایی در نوشته اش در باره ما به "اصل خودش رجعت کردن" (۷) اشاره می‌کند. در صورتی که اگر بتوان بسططور واقعی از مفاهیم غیر علمی مانند به "اصل خودش رجعت کردن" و امثال آن در پلیمیک های نظری استفاده کرد، این اصل در مورد دانش‌آموزان و دانشجویان دیروزی و "رهبران پرولتری" امروزی صادق تر است تا در باره جریاناتی که:

اولا، بنا بر اعتراف خودشان "جایگاه خاص خود را دارد"، "یک گرایش فکری تعریف شده را نمایندگی می‌کند" و "در جای خود کما بیش ثابت است و نوسان نمی‌کند".

ثانیا، برخلاف رفقا دارای یک سابقه طولانی در مبارزات سیاسی کشور است و همانند رفقا "بچه اردکی" نیست که در انقلاب "متولد" شده باشد (۸).

ثالثا، خود را از "سرشت ویژه" ندانسته و از نکات منفی گذشته سیاسی خود بارها کتبا و عملا انتقاد کرده است (۹).

رابعا، "صورت حساب" گذشته آنان با از راه رسیدگان بویژه "مجاهدین مارکسیست"

و هواداران میم لامی شان به تنهایی باندازه کافی روشن است و احتیاجی به "تسویه" آن، بویژه توسط نوباوگان سیاسی ندارد.

هر چه باشد جنبش سیاسی ایران، تا کنون چندین بار، دست پخت پـردان فکری تان - از اجداد تاریخی تا مرشدان دیروز و امروزتان - را چشیده است. و با همه این تجارب تلخ نه تنها نمی تواند به دیده اغماض نسبت به آن گذشته بنگرد، بلکه حتی نمی تواند در باره آینده میدان امروزی آنان خوشبین باشد. به عبارت دیگر اگر باید حسابی تسویه گردد نه تنها "حساب" های گذشته شما ها و امثال شما ها بلکه بویژه "حساب های" حال و آینده تان است (اگر آینده ای بتواند برای شما و "حزب" شما متصور باشد). بهر حال آقای حکمت در جایی دیگر نیز با همین لحن کاسبکارانه می گوید:

"پس باید به وحدت کمونیستی پرداخت، بویژه آن که آن ها پیش از این به ما پرداخته اند" ("سوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره اول، صفحه ۱۰، تاکید از ماست).

ما پلویک جدی در باره شیوه برخورد ما موران مفاصا حساب در جنبش را بکناری می نهیم و آنان را دلخوش در قله های رفیع "رهبری پرولتری" تنها می گذاریم. بگذارید که اینان به "مجموعه" و غیر "مجموعه" ای از "تسویه حساب" های قدیم و جدید مشغول باشند. اینان می توانند نه تنها حساب های "جدید" و "قدیم" خود بلکه به نیابت از دیگران، حساب های آن ها را نیز "تسویه" کنند. چرا که کمتر جریانی را خواهید یافت که با ما "حسابی" نداشته باشد. ما در باره تسویه حساب جریاناتی که احتمالاً نمی شناسید سخن نمی گوئیم و صرفاً به نمونه های نزدیکتر و آشنا تری چون "سازمان انقلابی" و "حزب توده" حواله تان می دهیم. این ها نیز هنوز "حساب های تسویه" نشده ای با ما دارند و شاید به حساب برسان هر چند ناشی و تازه کار نظیر آقای حکمت، نیازمند باشند.

اشارات فوق همانگونه که ذکر شد اولاً بدین منظور انجام گرفت که از یکسو "مجموعه حساب های" ما با رفقا روشن باشد. و دوم آن که در مقابل ابـرازات این ها در باره این "مجموعه حساب ها" تصویر واقعی برای کسانی که احتمالاً از آن "حساب ها" بویژه در رابطه با پدران فکری شان - "مجاهدین مارکسیست" اطلاع دقیقی ندارند ترسیم کرده باشیم، و سوم آن که در روشن کردن برخی از ریشه های نظری اختلافات واقعی، قدمی به جلو برداشته باشیم و بالاخره آن که با این اشارات مختصر و بدنبال آن بیان تاریخچه ام.ک. از زبان رهبران آن در بخش مربوط بی ریشد بودن این جریان را بوضوح بیشتری بد نمایش بگذاریم.



به تلاش خود در جستجوی یافتن انگیزه های اصلی "ضرورت" ناگهانی برخورد
به وحدت کمونیستی توسط "حزب کمونیست ایران" ادامه می دهیم. آقای حکمست
دلیل دیگر خود را چنین بیان می کند:

"و بالاخره، در این مقطع معین، با بر ملا شدن محدود نگرى های سوسیالیسم خلقى
و ورشکستگى عملى پوپولیسم در ایران، سازمان وحدت کمونیستی بیش از پیش به قطب و ملجاء
نوع معینی از پشیمانی سیاسى در "چپ" ایران تبدیل میشود. شکاکیت در مبانى و عملکرد
پوپولیسم همواره فرد را به مارکسیسم انقلابی نمی رساند. اگر يك انقلاب زنده و حى و حاضر
با ندانم گارى های پوپولیستی به باد رود، پوپولیست سرگردان و مایوس می تواند در سازمان
وحدت کمونیستی یا لا اقل تحت توجهات تأیید آمیز آن، پروسه بازاندیشى در باره
"انقلاب سوسیالیستی" بطور کلی و مجرد، جریان تسویه حساب با محدود نگرى های
"جهان سومى" پیشین خود، و بالاخره شکاکیت آکادمیک نوظهور خود را که امروز در میان
تبعیدیان "چپ" ایران در اروپا رونق دارد، بدون عذاب وجدان "کارى نکردن" دنبال
کند و هنوز هم خود را از پراتیک فعال کمونیستی معاف نماید ("سوى سوسیالیسم"، دوره
دوم، شماره اول، صفحه ۱۰، تأکید ها از ماست).

همین موضوع بگونه ای دیگر در يك نوشته بی امضاء (۱۰) در نشریه نغز و گوهر بار
"اکتبر" - که از نظر محتوای مطالب و شیوه نگارش، تالی "آذرخش" (یکى از نشریات بسی
محتوای هوادار "مجاهدین مارکسیست" در خارج از کشور) سابق است - بدینگونه عنوان میشود:
"سوسیال - لیبرالیسم که وحدت کمونیستی از زمره نمایندگان پیگیر آن است، آن نسوع
رویزیونیسم و اپورتونیسمی است که به اعتبار شرایط حاضر - بویژه در خارج از کشور - رونق
خاصی یافته است. این رویزیونیسم که با انفعال و آکادمیسم ذاتی اش، در شرایط وسعت
جنبش های توده ای و شور و شوق پراتیسیستی جریانات خرده بورژوا - سوسیالیست در آنزوا
قرار گرفته بود، در دوره تسلط ضد انقلاب، افت جنبش های توده ای و شرایط روحى خاص
این دوره، پس از شکست رویزیونیسم نابالغ پوپولیستی و اضحلال گریز ناپذیر آن، بمثابة
يك مکتب منسجم تر رویزیونیسم مورد توجه قرار گرفته است" ("اکتبر"، سال اول شماره ۴،
آبان ۱۳۶۳، مقاله ای بی امضاء، تأکید ها از ماست).

و بدین سان چرائى برخورد حزب نسبت بما با وضوح بیشتری به نمایش

گذاشته می شود. اهمیت بحث به روایت سرپرست حسابرسان حزبى
این است که: "در این مقطع معین" با آن که "محدود نگرى های سوسیالیسم
خلقى و ورشکستگى عملى پوپولیسم در ایران"، "برملاشده"، "سازمان وحدت کمونیستی"
به "قطب" و ملجاء "نوع معینی از پشیمانی سیاسى در چپ" ایران تبدیل
شده است و علی رغم آن که در "این مقطع معین" حدود يك سال و اندى از تشکیل
"حزب کمونیست ایران" می گذرد، "شکاکیت در مبانى و عملکرد پوپولیسم" همواره

فرد را به "مارکسیسم انقلابی" نرسانده است. چه فاجعه عظیمی که حزب کمونیست نتوانسته است در هنگام بروز "شکاکیت در مبانی و عملکرد پوپولیسم" تبدیل بس "قطب" و "ملجاء" شود! می بینید که خشم رفقا بی دلیل نیست.

اشارات آقای حکمت به "جریان تسویه حساب با محدود نگرهای های" جهان سومی "پیشین" و "بالاخره شکاکیت آکادمیک نوظهور" در میان تبعیدیان "چپ" ایران در اروپا و همچنین اشاره نشریه اکتبر به "رونق خاصی" یافتن سازمان "بویژه در خارج از کشور"، در وحله اول این تصور را بوجود می آورد که گویا جدل رفقای "حزبی" با ما بر سر جذب فرد، "جریان" یا "جریانانی" در خارج از کشور است و اینهمه کوشش و تلاش "حزب کمونیست ایران" در ضرورت برخورد بس "وحدت کمونیستی" به همین مسائل "خارج از کشور" محدود می شود. البته بطوری که خواهیم دید تمامی انگیزه های رفقا در این امر خلاصه نمی شود ولی در همین حد از مشغولیات ذهنی رهبری حزبی، آیا نمی توان پایه های این "حزب پرولتری" را بروی آب تصور کرد و اینهمه "محدود نگر" را به باد تمسخر و استهزاء نگرفت؟

"حزب کمونیست ایران"، "حزب طبقه کارگر ایران"، "پرولتاریای آگاه" و...، "نشریه شوریک"، "ارگان مرکزی"، "نشریه کمیته خارج از کشور" و "رادیو حزبی" را بکار می اندازد تا "پوپولیست سرگردان و مایوس" را نجات دهد و در مقابل "شکاکیت آکادمیک نوظهور" بایستد! رفقای "حزب" همچون مروجین و مبلغین مذهبی برای "عذاب وجدان" دل میسوزانند.

براستی رفقای بلند پرواز حزبی ما که صحبت از احیاء جنبش بین المللی می کنند، در عمل آنقدر پرنده خیالشان کوتاه پرواز است که از فراز کوه های کردستان (عراق) چشمشان بدنیال "پوپولیست سرگردان و مایوس" در اروپاست (۱۱).

اگر آقای حکمت عضو کمیته مرکزی حزب در "یادداشت سردبیر" در همان شماره "بسوی سوسیالیسم"، آن لیست عریض و طویل از فعالیت هایی که "تمام انرژی کمیته مرکزی و کادرهای حزب ما را به خود جلب کرده است" (ص ۳) را در مقابل "مراجع فرضی حسابرسی" (ص ۳) - ایشان ظاهراً علاقه فراوانی به شغل حسابداری دارند - ارائه نداده بود و حتی اگر در همانجا - علی رغم آن که مقاله شان نشان می دهد، انرژی فراوانی را در نقد وحدت کمونیستی بکار برده است - نوشته بود که:

"مقاله نوشتن برای "بسوی سوسیالیسم" شاید آخرین کاری باشد که اعضای کمیته مرکزی حزب به آن می اندیشند" ("بسوی سوسیالیسم"، دوره دوم، صفحه ۳، تاکید از ما است).

بی شک گمان می بردیم که تعلق خاطر قدیمی به مبارزه "علیه بیکاری" رفقا را بس

آن داشته است که برای رفع "بیگاری" هم شده به مشکل "پوپولیست سرگردان و مایوس" در "اروپا" بپردازند. اما اگر مسائل مربوط به "تبعیدیان چپ در اروپا" و "پروسه بازاندیشی" آنان تحت "توجهات تأیید آمیز" سازمان وحدت کمونیستی و "قطب" و "ملجاء" شدن این سازمان، حتی محدود نگری رفا - که این نوع مسائل برایشان اینهمه اهمیت دارد - یک روی قضیه باشد احتمالاً قضیه رویه های دیگری نیز دارد:

در عبارتی که از آقای حکمت نقل کرده ایم دیدیم که با مسائل مربوط به "یک انقلاب زنده و حی و حاضر" مواجه ایم. "اکتبر" نیز هنگام پرداخت به مسائل وحدت کمونیستی، آوردن جمله معترضه در میان دو خط فاصل - بویژه در خارج از کشور - را فراموش نمی کند. پس به گفته این رفا مسئله یا مسائل به "خارج از کشور" محدود نمی شود و خطاب صرفاً "پوپولیست های سرگردان و مایوس" و "تبعیدیان چپ" در "اروپا" نیستند. بلکه ظاهراً و یا شاید واقعاً مسائل مربوط به یک انقلاب زنده و حی و حاضر مطرح است. آقای رضا مقدم در نوشته سابق الذکر خود این تصویر را تکمیل می کند. او با شیوه ای اغراق آمیز در باره تاثیر یک بخش از یکی از مقالات "اندیشه رهائی"، نشریه خارج از کشور سازمان، اینگونه اظهار نظر می کند:

"در شرایطی که مجاهدین و شورای ملی مقاومت بیشترین زمینه برای رفع آخرین توهمات توده های انقلابی نسبت به خود را فراهم ساخته اند، وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین و ... (نشریه "کمونیست"، شماره ۱۲، مورخ ۲۵ شهریور ۶۳، صفحه ۵، تاکیدها از ماست). و بعبارت دیگر نشان می دهد که مسئله یا مسائل مورد مناقشه، نه فقط "مجموعه ای از تسویه حساب ها"ی قدیم و جدید است و نه حتی فقط مسائل مربوط به "تبعیدیان چپ" در "اروپا" است، بلکه علاوه بر این ها سر نخ مسائل مورد مناقشه را باید در جای دیگری جستجو کرد: در آن جایی که هنوز یک "انقلاب زنده و حی و حاضر" در جریان است، در آن جایی که هنوز "آخرین توهمات توده های انقلابی" وجود دارد، در آن جایی که عده ای بهر دلیل حاضر نیستند علی رغم فشارهای مذهبیه مانند "عذاب وجدان"، "کاری" انجام دهند و این ها "هنوز" - یعنی بعد از تشکیل "حزب کمونیست ایران" - خود را "از پراتیک فعال کمونیستی معساف" می دارند. قضیه غریبی است اما حقیقت دارد. فراموش نکنیم که دو سال و اندی پیش، هنگامی که همین رفا هنوز "حزب کمونیست" را بوجود نیاورده بودند، از زبان آقای حکمت پیش شرط های "مبارزه ایدئولوژیک" را اعلام کرده و با صدای رسا گفته بودند که:

"۱۰۰۰ ما اعلام می‌کنیم به " مبارزه ایدئولوژیک " برای " مبارزه ایدئولوژیک " علاقه ای نداریم، با کسانی حاضر به بحث و جدل فکری هستیم که یا بعنوان مخالفین فعال برنامه در سطح جنبش به مانعی واقعی بر سر راه ورشد و حرکت مارکسیسم انقلابی بدل شده اند، یا بعنوان طرفداران مبارز برنامه، شانه به زیر کار می‌دهند و فلسفه وجودی شان را کار تبلیغی، ترویجی و تشکیلاتی در درون طبقه کارگر و جنبش کارگری می‌دانند و در ضمن ایهامات و انتقاداتی نیز به فرمولبندی های برنامه دارند " (" کارگر کمونیست " ، شماره ۴ ، صفحه ۳۴ ، مصاحبه با رفیق منصور حکمت ، مرداد ۶۱ ، تاکید از متن و تاکید با يك خط از ماست) .

از آنجا که بدیهی است ما نه جزء طرفداران " مبارز برنامه " (بمفهوم " امکی ") بوده و هستیم و نه دارای هیچگونه " ایهامات و انتقاداتی " نسبت به " فرمول بندی های " آن ، پس ، باید جزء کسانی باشیم که از نظر رفقا " در سطح جنبش به مانعی واقعی بر سر راه ورشد و حرکت مارکسیسم انقلابی] که هیچ چیز جز اسم شبی برای ام.ک.ن. نیست [تبدیل شده ایم . اینجا است که تا حد زیادی دلایل آن همه هایپوی ها ، آن همه فحاشی ها و آن همه تحریف ها و زور زدن ها روشن تر می‌گردد . دلایل برخورد های ناگهانی اشاره وار و یک پاراگرافی و دو پاراگرافی در ستون " پاسخ به نامه های " نشریه " کمونیست " درباره پروبلما تیک هائی مانند استالینیسیم و مائوئیسم ، که سال ها پیش سازمان وحدت کمونیستی درباره آن ها جزوه و کتاب منتشر کرده و رفقا هیچگونه سابقه بحث روشنی درباره آن نداشته و ندارند و هیچگاه ، حد اقل بطور علنی و صریح ، از گذشته استالینستی و مائوئیستی خود انتقاد نکرده ، عیان تر می‌گردد ، و دلایل اختصاص دادن یکباره بحث " ستون آزاد " نشریه " بسوسیالیسم " در باره مسائل کمینترن در زمان استالین ، وضوح بیشتری می‌یابند . جالب تر این که نه تنها یکی دو بار در مجادلات آقای حکمت با ما اشاراتی به مسئله " استالین " میشود و نه تنها در نقد ایشان و آقای مقدم مفهوم " دستگاه فکری " علیه ما بکار برده می‌شود ، بلکه مضافاً این وحدت کمونیستی است که متهم می‌گردد که " مارکسیسم اش را از اقتصاد نیکیتین و صادرات نظری رویونیست های شوروی و چین " (" بسوی سوسیالیسم " ، دوره دوم ، شماره اول ، صفحه ۷) آموخته است . ناگهان بنحوی عبرت انگیز روشن می‌شود که چرا همزمان با این " انتقادات " و ایمن " توضیحات " ، " تزه های " اصول و شیوه های رهبری کمونیستی " در چهار صفحه ، که " در تابستان ۶۲ " ، در نشست کمیته های مرکزی کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست " - به عبارت دیگر ، قبل از تشکیل " حزب کمونیست ایران " و لزوم اعمال " رهبری حزبی " - مورد تصویب قرار گرفته است " (همانجا ، صفحه چهار) در همان شماره " بسوی سوسیالیسم " که انتقادات آقای حکمت به سازمان آغاز می‌گردد بعنوان ضمیمه

و جزو اسناد حزب چاپ می‌شود. سندی در نفی هر گونه دموکراسی درون سازمانی، در تثبیت "رهبری حزبی" در مقام خدایگونه که، "تصمیمات لازم را اتخاذ می‌کنند" و "نیروی فعالین تشکیلاتی و توده‌ها را در خدمت آن بسیج می‌نماید". رهبری که بی هیچ مشورتی با "توده‌ها" این زیردستان، "نظرات و تصمیمات خود را اساساً بصورت قرارها، ابلاغیه‌ها، قطعنامه‌ها و اطلاعیه‌های روشن در اختیار تشکیلات و توده‌ها" قرار می‌دهد. یک دستگاه فقاہتی، "رهبری" در اوج و "توده‌ها" در حقیقت ذلت. اینجاست که ضدیت رفقا با شعور بعنوان مبارزه با "اکمل‌گرائی" در برخورد به شوری، با بلند کردن چماق "استتکاف از رهبری" و زمینه چینی برای متهم کردن به "مصلحت‌جویی، دنباله‌روی بخش‌های عقب مانده جنبش و تشکیلات" روشن تر می‌شود.

آنچه در فوق آمده همه از "اصول و شیوه‌های رهبری کمونیستی" این رفقا است در چهار صفحه. اصولی که باید در فرصت دیگری بطور جداگانه به آن‌ها پرداخت. "اصول و شیوه" هائی که با آن می‌خواهند به حل معضلات جامعه ایران بروند. این‌ها نوشته‌های بخش منشعب نیست، دست‌پخت رفقای م.ک. است. چند عبارت آن را در زیر بعنوان نمونه نقل می‌کنیم:

"درک آکادمیستی از شوری مارکسیسم، اکمل‌گرائی در برخورد به شوری و برخورد میانجی‌گرانه به خط سیاسی و سیاست‌های عطنی مختلفی که در درون حزب و جنبش طبقاتی مطرح می‌گردد، به استتکاف از رهبری، تزلزل در اتخاذ تصمیمات قطعی و فقدان قاطعیت در لحظات تعیین‌کننده، مصلحت‌جویی، دنباله‌روی از بخش‌های عقب مانده جنبش و تشکیلات و عدم صراحت در قبال تشکیلات و جنبش می‌انجامد" ("اصول و شیوه‌های رهبری کمونیستی"، ضمیمه "بسوی سوسیالیسم"، شماره ۱، مورخ شهریور ۶۳، دوره دوم، صفحه ۱۲۷، تاکیدها از ماست).

"رهبری باید منظمًا مسائل آتی جنبش و تشکیلات را تحلیل کرده و درباره آن‌ها تصمیمات لازم را اتخاذ نماید و نیروی فعالین تشکیلاتی و توده‌ها را در خدمت آن بسیج نماید" (همانجا، صفحه ۱۲۸، تاکیدها از ماست).

"رهبری باید نظرات و تصمیمات خود را اساساً بصورت قرارها، ابلاغیه‌ها، قطعنامه‌ها و اطلاعیه‌های روشن در اختیار تشکیلات و توده‌ها قرار دهد و ابزارهای سراسری در جهت اعلام عطنی و توضیح و تشریح این سیاست‌ها بکار گیرد" (همانجا، صفحه ۱۲۸، تاکیدها از ماست).

اکنون پرسشی را که در آغاز این نوشته مطرح کرده‌ایم از زوایای دیگری مورد بررسی قرار می‌دهیم:

انقلاب بهمن و پی‌آمد های بلافصل آن، مجموعه‌ای چپ‌ایران را با سئوال‌های متعدد و ابهامات فراوانی مواجه ساخت. جنبش چپ‌ایران بدون پشتوانه مهم و

غنی شوریک ، بدون شناخت یا آشنائی قابل توجه درباره تاریخ و ساخت اقتصادی — اجتماعی کشور و بسنده کردن به ارائه احکام عام درباره "نیمه مستعمره — نیمه فئودال" و یا "سرمایه داری" بودن جامعه، بدون شناخت همه جانبه از وضعیت بلافصل خود — در جریان مبارزات سیاسی، نقد گذشته جنبش چپ ایران و یا اطلاع از تاریخچه جنبش سیاسی کشور، بدون اطلاع کافی از اوضاع بین المللی و تغییراتی که در اثر جهانی شدن سرمایه داری بوجود آمده و در جا زدن در مبارزه "ضد امپریالیستی" و "ضد وابستگی"، بدون شناخت و یا اطلاع کافی از مباحث و تجارب جدیدی که در میان مارکسیست های پنج قاره جهان (بویژه در غرب) درباره اساسی ترین مبانی اقتصادی، سیاسی، فلسفی بوجود آمده بود — و دور زدن حول مباحث "اردوگاهی"، "سه جهانی" و "جنبش چریکی"، بدون آگاهی مهم و قابل اشاره درباره وضعیت واقعی جامعه ای که در پی تغییر آن است، بدون یک تجربه مستند و پیگیر سیاسی — که فقدان آزادی های دموکراتیک آن را تا حدودی بدیهی جلوه می دهد —، بدون ارتباط با جنبش کارگری موجود و فقدان سنت های جمع بندی شده جنبش کارگری، با انبوهی از مسائل مواجه گشت .

با این حال، این جنبش در مجموع، لاقابل امکان فائق آمدن به بخشهایی از این کاستی ها را داشت و می توانست در بطن یک مبارزه حاد اجتماعی و در جریان آن با تکیه بر توده های عظیمی که انقلاب سیاسی بهمن آن ها را به جانب مبارزات سیاسی کشانده بود، در جهت حل آن ها حرکت کند . آحادی از این شناخت و تجربه و اطلاع در بخش های مختلفی از جنبش وجود داشت اما متأسفانه — و بدلیل متعددی که در اینجا مورد بحث نیست — جنبش چپ ایران نتوانست در دوران مبارزات سال های ۵۶-۵۷ در ادامه آن از این فرصت مناسب سود برد و سهم لازم و شایسته خود را در سیر تحولات اجتماعی ایفاء کند . اما اگر جنبش چپ در مجموع — و بمثابة یک بدنه اجتماعی — نتوانست بر روند مبارزات طبقاتی در جنبش تاثیر مثبت بگذارد، آحاد مختلف آن — هر یک به تنهایی — در معرض این تجربیات قرار گرفتند و لاقابل به فراخور توان خود، باورها و تجارب خویش را آزمودند .

بدیهی است در جامعه ای که استبداد دارای سابقه بسیار طولانی است، در جامعه ای که مذهب در آن نفوذ قابل توجهی دارد، در جامعه ای که تاریخ مهمترین احزاب و تشکل های سیاسی معاصر آن در "حزب توده" و "جبهه ملی" خلاصه می شود، و بالاخره در جامعه ای که امکان و قابلیت پذیرا شدن رهبری فردی نظیر خمینی را در خود دارد، انتظار چندانی از این آحاد مختلف پراکنده نمی توان داشت . بویژه آن که در یابیم که در نزد غالب این ها، سوسیالیسم نه بمثابة علم

رهائی طبقه کارگر - نه بعنوان جنبشی که به نقد ریشه ای وضع موجود ، و از آنجا به نقد وضع خود در شرایط موجود می پردازد - نه بمثابه علمی که باید آموخته شود و جنبشی که باید همه آحاد فعالیت اجتماعی را در برگیرد ، بلکه بمثابه يك " دین " است که پیام آوران نامی خود را دارد . اگر هم فرقی در بین باشد - که نیست - ، فرق بین مذاهب مختلف يك دین واحد است که با نام " امامان " خود از یکدیگر متمایز می گردند . عده ای مارکسیسم شان به " مارکس و انگلس و لنین " ختم می شود ، عده ای نام استالین را نیز يدك می کشند . برخی را پنج امامی می گویند : چوون مارکسیسم شان با " نام و اندیشه رفیق مائو عجین " می شود . تصویر تقابل دوايد ثولوژی همگون با ساختارها و مفاهیم مشترك یکسان ، یکی ظاهرا در اینسوی خط و دیگری در آنسوی آن و تصور جابجائی این پندارهای بظاهر متفاوت - خارج از تحولات اجتماعی که می تواند در مضمون سیاسی هر يك تغییراتی را سبب شود - نبایست چندان مشکل باشد . کافی است که حوادثی را که صرفا در درون " اپوزیسیون سیاسی " از چند سال گذشته تا کنون اغشاق افتاده در کنار یکدیگر بگذاریم تا احساس واقعی این تصویر اجتماعی روشن تر گردد .

از آنجا که تصویر دقیق تر این آحاد در انقلاب ایران و بررسی کارنامه سیاسی هر يك بطور مشخص - از بظاهر مهمترین تا کم اهمیت ترین شان - در انتشارات متعدد سازمانی انجام گرفته است ، ما در اینجا از تکرار آن ها خود داری کرده و فقط اشاره می کنیم که در تقابل با امواج انقلاب بهمین ، سه طیف عمده در جنبش سیاسی چپ شکل گرفت : طیفی که در اینجا برای مشخص کردن بحث نه لزوماً نادیده گرفتن تفاوت های کمی و حتی تنش های درونی شان بعنوان طیف طرفدار شوروی می نامیم ، جریاناتی که نقطه اشتراکشان در باور به " سوسیالیسم اردوگامی " است . جریاناتی که با وابستگی ، ارتباط ، اعتماد و علاقه شان نسبت به اتحاد جماهیر شوروی " سوسیالیستی " با معیارها و مقیاس های فرموله شده از جانب این کشور به پاسخگویی به معضلات جامعه ایران می پردازند . حاصل و نتیجه این رتسق و فتق امور ، در پهنه سیاسی و اجتماعی مفتضح تر از آنست که در اینجا به توضیح بیشتری احتیاج داشته باشد . با این حال ، حوادث انقلاب بهمین در این طیف نیز اثر گذاشت . اما تاثیر آن نه در حد يك تغییر کیفی ، بلکه در مختلف الشکل تر شدن آحاد آن بود . ایدئولوژی گزائی " سوسیالیستی " که دین پنداری مفهوم دیگری از آنست ، آنچنان بندگان خویش را در این چهار چوب محدود کرده و می کند ، کسه حتی قوه تصور سوسیالیسمی خارج از مختصات " سوسیالیسم اردوگامی " را از اینان سلب کرده است . بندگان فقط آزادند که از میان امامزاده های کوچک تریکی را برای

خود انتخاب کنند و گاه به این و گاه به آن دیگری دخیل ببندند . اما هیچگاه نباید فراموش کنند که "الله واحد" ، "سوسیالیسم فقط یکی است" و "لاشک فی" .

طیف دوم که تعارضشان با طیف پیشین بیشتر تعارض سیاسی است تا عقیدتی - نظری ، آن جریان فکری است که در ادبیات سیاسی بعد از انقلاب به خط مشهور شد . این طیف که در یک بستر جهانی - مائوئیسم - تولد یافته و رشد کرده است از آنجا که در اساس از همان خط رسمی دوران استالین - که رویزیونیسم مدرن صرفاً یکی از وجوه آنست - پیروی می کرد ، در عمل نیز عمدتاً و در نهایت در کنار طیف اولی قرار می گیرد . اما این طیف بدلیل آن که خود را از پیله چریکی خلاص کرده بود ، و از آنجا که معتقد به "کار سیاسی" (رفتن به میان توده ها) بود ، با کتاب آشنا تر بود تا با اسلحه . این جریان در عین آن که مخالف یک "اردوگاه" معین بود ، اما "سوسیالیسم اردوگاهی" را باور داشت . ولی "اردوگاه" چینی - شدت مفتوح شده بود و نمی توانست بعنوان اردوگاه جدید "سوسیالیستی" متجلی شود .

بهر حال ، برف این طیف در مقابل آفتاب حقیقت های اجتماعی - سوسیالیزه در گرمای شدید بعد از خرداد ۶۰ - تاب چندانی نیآورد و با آن که یکی از وسیعترین و پرفرندارترین بخش های چپ ایران بود ، رو به آب شدن گذاشت . اما همانگونه تصور این امر اشتباه است که فکر پروسویتی و شکل مشخص تر آن - فکر توده ای - علاوه بر فضااحت های تاریخی ، بدنبال انقلاب بهمین و حَسَوات متعاقب آن و بدنبال ورشکستگی نظری و عملی ، مضمحل شده است ، به همان اندازه نیز اشتباه است که گمان کنیم آنچه که به مختصات فکری خط سه معروف شده از بین رفته است . البته در مورد تحولات فعلی و آتی آن ها باید تفاوت های واقعی را نیز در نظر گرفت . با این حال ، در مورد طیف "پروسویت" وجود جاذبه "اردوگاه" و اساساً نقشی که اتوریته و قدرت در گسترش و پابرجائی یک ایدئولوژی دارند و همچنین عقب ماندگی جنبش سیاسی چپ را - که بستر مساعدی برای فکر و دریافت قدرت مآبانه از مارکسیسم فراهم می آورد - نباید فراموش کرد . و گرانجانی فکر تسوده ای نیز از همین جاست . اما برای طیف دوم بدلیل فقدان یک "جاذبه" جهانی ، امکان گسست از مختصات فکری گذشته شان بیشتر فراهم است . بی جهت نیست که بیشترین آمد و شدها را در همین طیف مشاهده می کنیم . آنچه آقای حکمت "پوپولیست مایوس و سرگردان" می نامد ، عمدتاً آن بخش از فعالین جنبش سیاسی ایران را تشکیل می دهد که با زیر سؤال کشیده شدن مهمترین مبانی عقیدتی گذشته شان - که انقلاب سیاسی بهمین و پی آمدهایش در تسریع روند آن نقش مهمی ایفاء کرد - در پی راه یابی اند . بدیهی و طبیعی است که

در صفوف این طیف - همچون در میان بسیاری از کسانی که در گذشته در جریان‌ات مختلف سیاسی فعالیت می‌کردند - با "سرگردانی"، "یاس" و حتی "پاسیفیسم" مواجه باشیم. وجود اینان نه دلائل شکست مرحله‌ای جنبش بلکه ناشی از عواقب آنست. اگر واقعا در انقلاب "مراجع فرضی حسابرسی" وجود داشته باشد، این مراجع می‌توانند با روشن کردن "حساب" های تك تك پهلوان پنبه‌های مارکسیسم نشان دهند که آیا "اکمل گرائی" و "آکادمیک ذاتی" "جریان‌های مدعی کمونیزم" نظیر "وحدت کمونیستی" سبب شرایط فعلی است یا بی‌لیاقتی محض مدعیان رهبری جنبش کارگری ایران.

بالاخره، طیف دیگر، در چپ مستقل ایران متجلی است. چپی که نه در پی ایدئولوژی گرائی بوده و نه به اردوگاهی متکی است. چپی که موجودیت نظری و سیاسی آن عمدتاً منتج از مبارزه‌اش علیه ابتدال سنتی و سوسیالیسم اردوگاهی است. چپی که در تاریخ جنبش سیاسی ایران بی‌ریشه نیست و برخلاف برخی تفکرات رایج امروز، که خود را "کاشفان فروتن" چپ مستقل می‌نامند، منشاء فکری آن به سالیان گذشته بازمی‌گردد. طبیعی است که این طیف نیز ناهمگون باشد. ناهمگونی این طیف بدلائل متعدد و منجمله بدلیل خصلت غیرمذهبی آن بمراتب بیشتر از طیف‌های قبلی است. از آنجا که این طیف کوشش می‌کند نقطه حرکت خود در طرح مسائل مبارزاتی در جنبش سیاسی را نه از ایده‌های از پیش تعیین شده، نه در وجود يك "دستگاه فکری" و نه در يك دین - که گویا می‌توان با احکام آن به تبیین واقعیت پرداخت - بلکه از خود جنبش آغاز کند. این طیف بیشتر از طیف‌های دیگر تحت تاثیر تحولات واقعی جنبش قرار می‌گیرد و این تاثیر پذیری در عین آن که نقطه قدرت‌اش در مبارزات اجتماعی بشمار می‌رود می‌تواند نقطه ضعف آن نیز محسوب شود. این طیف که برخلاف تصور آقای حکمت بیسش از دو طیف دیگر از اندیشه بومی تاثیر می‌گرفت و می‌گیرد بدلائل ویژگی‌های جامعه و جنبش سیاسی ایران در سال‌های اول بعد از انقلاب از محبوبیت برخوردار نبود. به حوادث قبل از انقلاب بنگرید. مسائل حاد جنبش (۱۲) را در نظر آورید تا قلت آن از نظر کمیت و "تنهائی" اش بیشتر مجسم شود. برخلاف جریان شنا کردن، بر هیچ "اردوگاهی" متکی نبودن و هیچ اما مزاده‌ای را باور نداشتن و کنکاش نظری را چیزی بیشتر از "تناول راحت الحلقوم" فرض کردن، در شرایط قبل و حتی در اوج شکوفائی مبارزات پس از آن نمی‌توانستند او را طلبین زیادی داشته باشد. از مشتی فرصت طلب که تحت این عنوان - بی‌هیچ انتقاد از گذشته‌ای که اینان را نیز اتفاقاً در زمره هواداران پروپاقرص "مجاهدین مارکسیست" قرار می‌داد - دکانی

باز کردند و سپس در دامان "اسلام راستین"، امکان رشد نیروهای مولده را باز یافته که بگذریم، برای طرفداران واقعی چپ مستقل، عدم اعتقاد به سرپناه های مذهبی، احتیاج به گذشت زمان و تجربه داشت. نمیشد و نمی شود بدون گز کردن پاره کرد می باید اول گز کرد و بعد... بهر حال برای طیف چپ مستقل، انقلاب الله کلنگی نبود که "دیالکتیک پیروزی" آن "قدرت" و "دیالکتیک شکست" آن "بحران" باشد. طیف مزبور که سازمان وحدت کمونیستی از مروجین، مبلغین و فعالین آن بوده و هست بیوزنه پس از به بن بست رسیدن و ورشکستگی جریان های کوچک و بزرگ چپ که پس از انقلاب بوجود آمدند بقول نشریه "اکتبر" "مورد توجه" قرار می گیرد. بدیهی است که این توجه نه در میان طرفداران "اردوگاه سوسیالیسم" که دشمنی دیرینه با چپ مستقل ایران دارند - بلکه عمدتاً در میان هواداران طیف معروف به خط سه است. کسانی که بدلیل فقدان يك قطب جهانی و موضع گیری سیاسی شان علیه شوروی "سوسیالیستی" - امکان گسست از باور "سوسیالیسم اردوگاهی" را دارند. این امر امروز عده ای را بفکر واداشته است و از راه های مختلف سعی در نفی و نادیده گرفتن آن و اگر نشد، به خیال خود سعی در به انحراف کشاندن آن دارند، چرا که دیگر وجود و نفوذ آن قابل کتمان نیست. این "شبح" دیگر آن "محفل کوچک" نیست که یگانه نئی شهرام، می خواست خود را بر جنبش تحمیل کند. این "شبح" امروز بمثابة يك "جریان فکری" بیش از پیشش در جنبش سیاسی چپ ایران مطرح است.

این توضیحات مختصر برای روشن کردن جایگاه واقعی اختلافات ما با رفقای "حزب"، بیان گردید و گرنه واضح است که این تقسیم بندی عمومی و شماتیک را باید با در نظر گرفتن سیر کلیه تحولات اجتماعی و فکری در ایران - و ضمن توجه به تاریخچه جنبش چپ و تکامل آن در دوره انقلاب سیاسی بهمن - گسترش داد. خطوط غفارق را با در نظر گرفتن منشاء فکری و نقطه های حرکت بخش های مختلف این جنبش و تاثیر پذیری متقابل آن ها در بطن تحولات اجتماعی مورد بررسی قرار داد. نکات قدرت و ضعف هر يك از طیف ها - و منجمله طیفی که ما چپ مستقل می نامیم - را روشن و با جمع بندی از کلیه این تجارب، در کنار تجارب جنبش جهانی، راه تکامل جنبش کمونیستی ایران را هموار کرد. این اشارات کوتاه از این نظر ضروری بود که رفقای "حزب کمونیست ایران" برای مخدوش کردن اختلافات خود با ما تصویر فوق را به نحوه چندان کم سابقه ای دگرگون جلوه می دهند. نقل قولی را که در ابتداء مقاله از قول رفقا نقل کردیم و برخی از بحث های مربوط به آن را موقتاً کنار گذاشتیم، مجدداً مطالعه می کنیم تا ببینیم که رفقا در باره این مقولات چه نظر

داده اند و در انتقادشان نسبت به ما چه مسائلی را گفته و چه مسائلی را ناگفته گذاشته اند. آقای حکمت در بیان تفاوت ما و "پوپولیست های سنتی ایران" چنین حکمی ارائه می دهند:

"... وحدت کمونیستی دستگاه فکری خود را، بر خلاف پوپولیست های سنتی ایران، با التقاط عجولانه از نظرات مد روز این و آن ابداع نکرده است، آن را از نیازهای این یا آن جنبش معین و یا این یا آن مرحله معین از جنبش توده ای در ایران استخراج نکرده است و بر خلاف بخش اعظم مخالفین کنونی ما، به فراخور نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی کند" ("بسی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره یک، صفحه ۹).

در حقیقت آقای حکمت گفته اند که "پوپولیست های سنتی ایران"، "دستگاه فکری خود را از نیازهای این یا آن جنبش معین و یا این یا آن مرحله معین از جنبش توده ای در ایران استخراج کرده اند". اما این "پوپولیست های سنتی ایران" کیستند که قادرند "دستگاه فکری" خود را از "این یا آن مرحله از جنبش توده ای در ایران" نیز استخراج کنند؟

فرض می کنیم که "پوپولیست های سنتی" که به گفته رفقا، "وحدت کمونیستی" در جرگه آنها نیست، همه گروه های دیگر - بجز گروه های متشکل در "حزب کمونیست ایران" - را در بر می گیرد. یعنی گروه های معروف به خط ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ... فرض کنیم که هیچ عقارن و غفکی نیز بین آنها جایز نباشد و "پوپولیست های سنتی ایران"، جامع ترین و مانع ترین تعریف ممکن برای همه آنها باشد. حتی فرض می کنیم که این خطوط همگی در خلا، بوجود آمده و از هیچ پیشینه فکری در سطح جهان نیز برخوردار نیستند (۱۳) همگی مانند رفقا "م.ک." "زاده این انقلاب" (۱۴) می باشند و دارای آنچنان قدرت و توانائی فکری اند که می توانند به "دستگاه فکری" - آنها همگی به یک "دستگاه فکری" - واحد برسند. آن وقت از رفقا خواهیم خواست که مختصات این "دستگاه فکری" را برای ما تعریف کنند و همانگونه که مثلاً در باره ما گفته اند که:

"مارکسیسم اش را از اقتصاد نیکیتین و صادرات نظری رویونیست های روسیه و چین آموخته" ("بسی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره یک، صفحه ۴۷).

و یا:

"جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ است که سردمداران و نمایندگان صاحب مکتب اروپائی خود را دارد" (همانجا، صفحه ۹).

در باره این دستگاه فکری نظر دهند، البته انتظار نداریم که منابع آموزشی و نمایندگان صاحب مکتب آن را نام ببرند. اما "رویزیونیسم بورژوائی" به کنار، "پوپولیسم

رویزیونیستی" نیز به کنار، "رویزیونیسم بورژوا پوپولیستی" و یا هر ترکیب متمم‌سوری که می‌توان با بازی با این لغات ساخت نیز به کنار. برای يك بار هم که شده، رك و صریح و پوست‌کنده و نه در پس‌الفاظ کشداری مانند پوپولیسم که می‌تواند همه چیز و هیچ چیز باشد، بگوئید این "دستگاه فکری" چیست؟ به منشاء واقعی آن اشاره کنید. رفقا با سکوت خود در اینجا و با گنگه‌گوئی و دوپهلوگوئی در جاهای دیگر و پرتاب کردن "مواضع دوسطری" و در "حاشیه" (۱۵)، فقط می‌توانند کسانی را که مایل بدیدن نباشند قانع کنند. اما برای دیگران کافی نیست. ابرازاتی از این دست که:

"البته آن ترکیبی از افراد که سه‌پند اولیه را تشکیل دادند پوپولیسم را بمثابة يك دیدگاه خرده بورژوا می‌شناختند. به ضرورت استقلال طبقه کارگر از لحاظ نظری و عملی - تشکیلاتی پی برده بودند. علت این مسئله این بود که اندیشه مائودر نزد این رفقا نقد شده بود، فلسفه و متدولوژی این دیدگاه نقد شده بود و لنین و مارکس مبنای فکری این رفقا قرار گرفته بود" ("بسوی سوسیالیسم"، دوره اول، شماره ۵، بهمن ۶۱، منصهور حکمت: گزارش کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست، به کنگره اول [۱۰م.ک] "صفحه ۱۰، تاکیدها و گروه از ماست")

حتی برای آن "پوپولیست سرگردان و مایوس" که علی‌القاعده در پی بسیج و نجاتشان از غرقاب "لیبرالیسم چپ" هستید نیز قانع‌کننده نیست. این‌ها نیز از شما خواهند خواست که دوباره دستگاه فکری "پوپولیست‌های سنتی ایران" توضیح دهید و مهمتر از آن از شما خواهند خواست که اختلافات خود را در زمینه "فلسفه و متدولوژی" با "این دیدگاه" را روشن کنید، شما را در کنار دیوار قرار خواهند داد و از شما خواهند پرسید: اگر واقعا "پوپولیسم را بمثابة يك دیدگاه خرده بورژوا می‌شناخته و آن را "نقد" کرده‌اید، لطف کنید "نقد" به این "دیدگاه" را در زمینه "فلسفه و متدولوژی" منتشر کنید و جنبش را از فیض آن محروم نسازید. و هنگام اشاره به "پوپولیست‌های سنتی ایران" نیز نام این "دیدگاه" را ببرید و فکر نکنید با بلوف زدن و جا انداختن مواضع با چنین سبک و سیاقی خواهید توانست گریبان خود را رها سازید. و یا يك سال و نیم بعد از تاریخ فوق (مهر ماه ۶۳) با اشاراتی در حد ستون پاسخ به نامه‌ها در نشریه "کمونیست" شماره ۱۳، بدینگونه از زیر بار مبارزه ایدئولوژیک و عواقب آن طفره روید:

س: رفیق فرهاد کرد نژاد [یعنی بدانید سؤال کننده حتما کرد است] خواسته‌اند توضیح دهیم که آیا مکتبی بنام مائوئیسم وجود دارد یا خیر؟ بر چه اصولی استوار است؟ چه تفاوتی با جریان سه‌جهانی دارد؟

جواب: تا کنون مائوئیسم نامی بود که جریان‌ات مختلف طرفدار حزب کمونیست شوروی به

میانی ایدئولوژیک و سیاسی احزاب و جریانات طرفدار حزب کمونیست چین داده بودند اما اخیراً خود اینان یعنی طرفداران نظریات مائوتسه دون نیز خود را مائوئیست خواندند .
بهر رو ما در اینجا مختصراً به مبانی این نوع معین از رویزیونیسم اشاره می‌کنیم .

رویزیونیسم پوپولیستی که در ادبیات ما مکرراً به آن اشاره شده است آن نوع رویزیونیستی است که مائوتسه دون یکی از مشهورترین ارائه دهندگان و مدافعان آن است . می‌گوئیم یکی از مشهورترین چرا که شخص مائو نه اولین و نه تنها کسی است که در طرح و تکامل این ایدئولوژی دهقانی در لفاظیه عبارات شبه مارکسیستی ذی‌سهم بوده اند . این نظر گساره رویزیونیستی است به این خاطر که در جوهر خود سازش و نه مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی را اشاعه می‌دهد و پوپولیستی یعنی خلقی است به این خاطر که این امر در پرتو يك مبارزه فوق طبقاتی ، يك مبارزه علی العموم علیه امپریالیسم ، استبداد و فئودالیسم [را] از جانب اتحاد طبقات مختلف شوریه می‌کند " (صفحه ۲۶ ، گروه ها از ماست) .

رفقا با اینهمه اظهار فضل و ارائه معلومات دقیق و علمی ! نباید فراموش کنند که مبارزه ایدئولوژیک " شتر مرغ " نیست که بپرسند چرا بار نمی‌بری بگوئید مرغم ، بپرسند چرا نمی‌بری بگوئید شترم . رفقا داستان " مبارزه ایدئولوژیک " شما از داستان شتر مرغ هم مضحك تر است چرا که موضع گیری های شما چنان است که هر وقت لازم شد مانند همان " اردک " تکانی بخود بدهید و بگوئید نه مرغم ، نه شترم و نه حتی شتر مرغ .

فرض می‌کنیم که منظور رفقا از " دستگاه فکری " پوپولیست های سنتی ایران " این بار آن " دیدگاه خرده بورژوازی " معین نیست ، که خودشان آن را " اندیشه مائو " می‌نامند - چیز دیگری است . حتی استالینیسم نیز نیست . چون رفقا بلافاصله جواب قانع کننده و دندان شکنی به ما خواهند داد و ما را به نوشته ای در " ستون آزاد " " بسوی سوسیالیسم " (دوره دوم ، شماره اول) بعنوان " پوپولیسم [دقت کنید پوپولیسم یعنی همه چیز] انترناسیونال سوم در قبال جنبش های انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات " که در آن اشاراتی گنگ و مختصر در باره مسئله استالین وجود دارد ، حواله خواهند داد ، و در باره اعتراض ما که می‌گوئیم مگر در همانجا نگفته اید که :

" مقالاتی که در این ستون درج می‌شوند ، الزاماً در مجموع و در جزئیات خود مورد تأیید حزب کمونیست ایران و هیات تحریریه ، " بسوی سوسیالیسم " ، نیستند . اما هیات تحریریه انتشار آن ها را مفید ارزیابی نموده است . مسئولیت نکات و نظرات مندرج در این مقالات با نویسندگان آن هاست " (" بسوی سوسیالیسم " ، دوره دوم ، شماره يك ، شهریور ۱۳۶۳ ، صفحه ۱۱۰) .

و علی رغم بیان مواضعی که نه در " مجموع " و نه در " جزئیات " ، " الزاماً " مورد تأیید

"حزب کمونیست ایران" نیست، آیا در عین حال - در جهت معکوس - برای چانه زدن های بعدی جا باز نگذاشته اید؟ قاطعانه خواهند گفت که: خیر! "لیبرالیسم چپ"، سخت در اشتباه است. "حزب کمونیست ایران" (که برای هر مشکلی راه حلی دارد)، در باره این مسئله بسیار مبرم و حیاتی نیز بحث های طولانی انجام داده است. از نظر "فلسفه و متدولوژی" این دیدگاه را نیز نقد کرده و در سطح جفیش منتشر کرده است. باور نمی کنید؟ فی المثل به همان شماره "نشریه کمونیست" (شماره ۱۲) مراجعه کنید که رفیق حزبی ما، در باره "وحدت کمونیستی" و برخورد آن به شورای ملی مقاومت و مجاهدین مقاله ای نوشته است. اگر به همان شماره "کمونیست" مراجعه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که **اعضای** فردی بنام رضا محمدی دو سؤال مطرح کرده است که یکی در باره مجاهدین و جایگاه طبقاتی و نحوه برخورد به آنان است و دیگری در باره استالین!

و سؤال در باره استالین (از نحوه فرمولاسیون های سؤال می گذریم و گمان می کنیم که "رفیق محمدی" سؤال خود را همین گونه مطرح کرده است) بسدیین شرح است:

"نظر حزب راجع به استالین چیست؟ آیا از او بعنوان يك پيرو راستین لنین یاد می شود یا بعنوان جاده صاف کن رویزیونیسم جدید"

"حزب کمونیست ایران" از نظر "فلسفه و متدولوژی" به آن پاسخ داده است:

"قدر مسلم از نظر مارکسیستی می توان و باید نقش هر شخص معینی را در تاریخ ارزیابی کرد. مارکسیسم به ما می آموزد که در بررسی نقش هر شخصیت معین اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مقدم بر آن شرایط اقتصادی ویژه عصر و جامعه ای که شخصیت مذکور در آن بسر می برده باید مبنای قرار گیرد. به این اعتبار بررسی نقش شخصیت استالین نه فقط خود مستلزم بررسی همه عوامل نامبرده در شوروی آن زمان است بلکه ارزیابی نقش استالین بعنوان يك شخصیت مسئله تعیین کننده ای برای طبقه کارگر بشمار نمی رود [بسیار آن که سؤال در باره نقش استالین بعنوان يك شخصیت نبوده است، معلوم نیست که چرا برای طبقه کارگر این مسئله، مسئله تعیین کننده ای نیست]. سؤال اساسی - سر - اساسی تر نه فقط از نقطه نظر تحلیلی بلکه از نظر سیاسی و عملی نیز - روند سلطه رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی و اعاده قدرت بورژوازی در آن کشور است."

در این رابطه به اعتقاد ما سلطه رویزیونیسم به سال های ۵۶ [استالین در سال ۵۳ مرد و خروشچف در سال ۵۶ به قدرت رسید. رفقانه به اشتباه بلکه عامدانه و بخیسالی خود زیرکانه حتی بجای سال ۵۳ سال ۵۶ را انتخاب کرده اند] و بعد از آن محدود نمی گردد. گرچه، طی این دوره رویزیونیسم حزب کمونیست شوروی بیان کاملاً آشکاری بخود گرفته و پخته تر شده است، اما به اعتقاد ما حزب کمونیست شوروی پیش از آن [دقیقاً کی؟ بین

سال های ۵۶-۵۳ و یاقبل از ۲۵۳] نیز همراه با زیر پا گذاشتن مبانی اساسی مارکسیسم-لنینیسم با رویگرداندن از انقلاب جهانی طبقه کارگر و شرکت در تقسیم جهان به مناطق نفوذ، دست کشیدن از وظایف انترناسیونالیستی و غیره به منجلا ب رویزیونیسم و اپورتونیسم در غلطیده، بوده است. استالین نیز بمنابه يك شخصیت بسیار موثر در این راه می باید مد نظر قرار گیرد. (صفحات ۱۲-۱۶، تاکیدها و گروهها از ماست).

و این تمامی نقد "فلسفی و متدولوژی" حزب در باره مسئله "استالین" است. مسئله ای که تار و پود جنبش جهانی را در هم تنیده است، امری که در گذشته فکری رفقا و جنبش چپ ایران، اینهمه مسئله آفرین بوده است. ما تمامی این نقسل قول پراز ایراد و تناقض را نقل کردیم تا نشان دهیم که رفقای حزبی ما چگونه برای استالینیسم "دستگاه فکری" قائل نیستند. "اندیشه مائو" را هم (که "از نظر سیاسی به منشویسم می ماند" گویا آن را در عرصه "فلسفه و متدولوژی" نقد کرده اند) "دستگاه فکری" نمی نامند. و در میان "دستگاه های فکری" موجود صرفاً و "دستگاه" را به رسمیت می شناسند: یکی از آن "پوپولیست های سنتسی ایران" و دیگری از آن "وحدت کمونیستی".

با در نظر گرفتن این امر که رفقا خود را در گذشته جزو خط سه می دانستند - و این را می توان بوضوح در بخش دیگری از همین نوشته، که روایتی است در باره ام. ک. از زبان رهبران ام. ک.، مشاهده کرد - مجدداً از رفقا سؤال می کنیم که آیا واقعا آن گذشته خود را نقد کرده اند، و یا امروز با ابراز مواضعی این چنین می کوشند که قال قضیه را بکنند؟ آیا رفقای "ام. ک." واقعا به نقد ریشه ای خط سه پرداخته اند و یا آن که روایت جدیدی از همان "خط" را بیان داشته و به بازسازی آن پرداخته اند؟ و تمام آنچه که در باره "دستگاه فکری" و "پوپولیسم" می گویند، فقط برای رد گم کردن است، بدین معنا که دست پیش را بگیرند تا پس نیفتند؟

مقدمتاً ذکر کنیم که مقولاتی چون "گسست معرفتی"، "نقد ریشه ای" و غیره نه تنها مقولاتی با بار معین فرهنگی نظری و سیاسی هستند بلکه علاوه بر آن دارای مضمون اجتماعی اند. همانگونه که با خواندن يك یا چند جزوه فلسفی نمی توان به "گسست معرفتی" نائل آمد بلکه در طی سالیان دراز و در بطن يك مبارزه نظرسری از زوایای مختلف زمینه های لازم این "گسست معرفتی" فراهم می آید، همینطور هم هر باور جدید، باید در پراتیک اجتماعی معین خود را بیازماید، قوام یابد و بسا تاثیر پذیری و تاثیر گذاری بر تحولات اجتماعی به تالی نوینی دست یابد. بعبارت دیگر پراکسیس در تمامی ابعاد ناظر بر شکل گیری آن باشد. "گسست معرفتی" و "نقد ریشه ای" آنگاه واقعی است که در صحنه های نظری و سیاسی و علمی، متجلی

همچنانکه در عرصه طبیعت و در ارگانسیم های شناخته شده آن ، شکل گیری يك نطفه از جنین تا نوزاد به پیش شرط های معین و حتی به زمان احتیاج دارد و فقدان پیش شرط های لازم منجر به انعقاد نطفه و یا تکامل هر جنین به نوزاد نمی گردد ، در بطن تحولات اجتماعی — که به مراتب پیچیده تر است — نیز وجود چنین پیش شرط های معین ضروری است . وجود این پیش شرط ها ، که بشکل مصالح واقعی و موجود خود را می نمایاند ، در چگونگی شکل گیری نطفه بعدی موثر است . این امر در مورد چگونگی تکامل جنبش های سیاسی و اجتماعی نیز صائب است .

از این رو است که معتقدیم جنبش سیاسی چپ بویژه در پراکندگی اش در بهمن ۵۷ نمی توانست فراسوی واقعیت موجود خود حرکت کند . حتی اگر تصور کنیم که ام . ک . بقول آقای ت . یاشار ، عضو مرکزیت این گروه ، "زاده انقلاب" است ، و "بچه اردکی" است که در "آب متولد شده" ولی وقتی هم پایش به خشکی رسید با شرایط زمین خودش را وفق می دهد و بزرگ می شود ، باز ناچاریم قبول کنیم که این "بچه اردک" در همین برکه و در همین کویر مجبور به تغذیه است : آنهم تغذیه از مواد موجود . حتی اگر گذشته آن رخشی رفقا را فراموش کنیم — که البته فراموش شدنسی نیست — و این "بچه اردک" را اصیل بدانیم (که نمی دانیم) ، باز ناچاریم جستجو در منابع این تغذیه هستیم .

البته در این جستجو ، نه گذشته رفقا و نه متاسفانه آنچه امروز در باره خود می گویند ، چیز تازه و یا حداقل امیدوارکننده ای را در اختیار ما قرار نمی دهد . بویژه آن که عدم ارائه يك بحث — همه جانبه و مستدل بودن آن به کنار — از جانب رفقا در باره مسائلی که جنبش جهانی با آن ها مواجه بوده و هست ، مسائلی که چندین دهه مانع رشد و تکامل جنبش کمونیستی در سراسر جهان بوده اند و عدم ارائه يك جمع بندی از مسائل واقعی از گذشته و حال جنبش چپ ایران ما را در باره آن نقدهائی که گویا رفقا در خلوت و دور از چشم اغیار انجام داده اند ، چندان خوشبین نمی کند . و متاسفانه در هنگام قرائت تزه های این رفقای "حزبی" در باره "اصول رهبری کمونیستی" ، آن چهره مخوف — منظور ایوان مخوف نیست ، مارشال استالین است — ، خواه و ناخواه در مقابل ما ظاهر می شود . هنگامی که تزه های جانشین گرایان این ها در باره طبقه ، حزب ، پرولتاریا و غیره را ملاحظه می کنیم ، نمی توانیم امیدوار باشیم که "بچه اردک" های ما منابع تغذیه متفاوتی از خط سه داشته یا بدست آورده اند . نمی توانیم باور کنیم که از فراسوی خیالات سه واقعیت های موجود راه یافته اند . هنگامی که در "تحلیل" شان از خط سه به منشاء

واقعی آن اشاره نمی‌کنند و یا حد اکثر در يك "غایت منطقی" آن را سه جهانی می‌خوانند، نمی‌توانیم به حال "بچه اردکی" که الان گویا غاز شده است، تاسف نخوریم:

"رویزونیسم پرولیسستی نیز که بطور عمده جریانات متعلق به خط سه، حامل و نمایندۀ آن بودند، تا غایت منطقی اش، شوری سه جهان و نیز در تنوعات تاکتیکی آن نقض و افشاء شده است" ("کمونیست"، شماره ۱۵، ۳۰ آذر ۱۳۶۰، ستون پاسخ بسه نامه ها، صفحه ۹).

و باور ساده نگرانه آنان را که گویی بر فراز ابرها زندگی می‌کنند و هیچگونه اطلاعی از مشکلات و مسائل واقعی جنبش‌های طبقاتی در سطح ایران و جهان ندارند، مورد شدیدترین انتقادها قرار ندهیم و به رفقا خاطر نشان نسازیم که چندین دهه از پرولماتیک‌های جنبش عقب هستیم و ابزاراتی از این دست:

"در سطح جهانی نیز رویزونیسم و اپورتونیسم در بن بست قرار گرفته و در شرف اضمحلال است و اینک جنبش‌احیاء کمینیسم یک پدیده بین‌المللی است. حزب کمونیست خود را متعلق به این جنبش نوین می‌داند" (همانجا، همان صفحه، تأکیدها از ماست).

هیچ چیز جز شادی ساده لوحان و تمسخر دردناک دیگران را در بر نخواهد داشت. در اینجا يك نکته را ناگفته نگذاریم: بین آنچه این رفقا می‌گویند و آنچه خط سه می‌گفت، بنوعی قائل به تفاوت هستیم. توضیح مختصری پیرامون این "تفاوت‌ها"، تا حدود زیادی پاسخ به جنبه‌های دیگری از پرسش اولیه مان - چرایی و چگونگی برخورد "حزب" به ما - را در بر دارد. باری، آن "تفاوت"، تفاوت این "بچه اردک" با "اردک"‌های دیگر را نباید در شرایط تولید این "بچه اردک" - با "اردک"‌های دیگر، بلکه در تفاوت شرایط زیست بعدی آن‌ها جستجو کرد. آنجا که "بچه اردک"‌ها ماشاالله بزرگ می‌شوند و بقول رفقای ام.ا.م.ك. تبدیل بسه "تشکیلات" می‌گردند. از زبان خود رفقای ام.ا.م.ك.، روایت ام.ا.م.ك. در باره ام.ا.م.ك. را می‌خوانیم، تا فرق مارکسیسم و نارسیسم را دریابیم:

"دوره اول":

"ما [سهند] هم یکی از این محافل بوده ایم: زاده انقلاب و محروم از جایگاه معینی در يك سازمان حزبی [رهبری؟]. بدیهی است که افرادی که سهند اولیه را تشکیل دادند کمونیست بودند و پیش از انقلاب نیز نظرات سیاسی - ایدئولوژیک معینی داشتند [آن رخصی!]" (گزارش منصور حکمت از جانب کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست به کنگره اول ام.ا.م.ك.، "بسوی سوسیالیسم"، شماره ۵، بهمن ۶۱، ص ۸، تأکیدها و گروه‌ها از ماست).

"دوره دوم":

در آن مقطع ما از نظر تشکیلاتی سیر حرکت معینی را برای "سهند" پیش بینی می کردیم، "سهند" هوادار "اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر" بود (۱۰۰۰) (همانجا، صفحات ۸ و ۹).

"ما بطور کلی خود را به این خط سوم و بویژه به جناح چپ آن نزدیک می دیدیم. با توجه به اسناد مدون این جریان ما "آرمان" را نماینده جناح چپ ارزیابی می کردیم. بنابراین ما بعنوان يك محفل اولاً خط سوم را بستر اصلی جنبش کمونیستی می دیدیم. جناح چپ آن را جناح پیششار ارزیابی می کردیم. جناحی که مواضع قاطع تری در باره صف بندی انقلاب و ضد انقلاب دارد. تصور ما این بود که سهند بعنوان يك جریان فکری به این بستر عملی می پیوندند" (همانجا، ص ۹، تاکیدها از ماست).

"... سهند از همان ابتدا یوپولیسیم را بعنوان يك انحراف اصلی و مهم در جنبش کمونیستی محکوم می کرد. اما نکته مهم این بود که ما تصور می کردیم که مبارزه علیه این دیدگاه در خط سوم تا این حد دشوار نباشد. ما تصور می کردیم که طیف خط سوم از نظرات ما استقبال می کند و خود پرچم پیشبرد این نظرات را در دست می گیرد. همانطور که گفتم ما فاصله زیادی بین خود و این خط نمی دیدیم و گفتم عملاً این تصور نادرست در آمد. واقعیت ما یعنی اتحاد مبارزان کمونیست با آن خصوصیات که یافت و وظایفی که بر عهده گرفت، گروهی که توانست خود را به روشنی از خط سوم متمایز کند و این خطر را عمیقاً نقد کند [کجا؟]، از ابتدا وجود نداشت. م. ک. حاصل يك پروسه تکاملی بود" (ص ۱۰، تاکیدها و گروه از ماست).

و "دوره سوم" که مربوط به بعد از حوادث ۳۰ خرداد است:

"ارزیابی ما در آن مقطع این بود که در دو عرصه جنبش خلق کرد و مبارزات کارگران بر علیه عوارض بحران اقتصادی، مسائل مبرم جنبش انقلابی آشکارا مطرح است" (همانجا، ص ۱۲، تاکیدها از ماست).

"دوره سوم: فاصله انتشار برنامه م. ک. تا انتشار برنامه حزب کمونیست (یعنی انعقاد کنگره سوم کومه له) را در بر می گیرد" (همانجا، ص ۱۳، تاکید از ماست، پراگتزاز متن است).

"همین سمت گیری است که به ما اجازه داد، در این دوره دو کار اساسی را در دست بگیریم و علی رغم ضربات پلیسی و فشار شدت یافته بورژوازی در آن [؟] حتی از دوره قبل، یعنی از دوره شرایط نسبتاً آزاد تر فعالیت، پیگیر تر باشیم. اول مسئله ارتباط با کومه له بود و دوم انتشار کارگر کمونیست" (همانجا، ص ۱۳، تاکید و گروه از ماست).

"از یکسو ما متقاعد شده بودیم که باید نشریه ای کارگری، سیاسی - تبلیغی منتشر کرد تا رفقای ما حول آن سازماندهی شوند. و امر سازماندهی را به پیش ببرند و از سوی دیگر معتقد بودیم که از هر نشریه ای مهتر در این مقطع پیشبرد بحث های مربوط به برنامه مشترک یا کومه له است" (همانجا، ص ۱۳، تاکیدها از ماست).

"ابتدا [در جلسه کمیته مرکزی م. ک.] این بحث مطرح شد که به شیوه قدیم در برخورد به گروه های دیگر بحث را بر محور بلاغرم های اتحاد عمل و در این مقطع بویژه بر محور جنبش

خلق کرد متمرکز کنیم. خیلی سریع متوجه شدیم که بحث اتحاد عمل در آن مقطع جای مهمی ندارد* (همانجا، ص ۱۴، تاکیدها و گروهها از ماست).

* با کنگره دوم کومه له شرایط مساعدی برای دنبال کردن عملی بحث برنامه بوجود آمده بود. قبل از اولین نشست با رفقای کومه له ما [کمیته مرکزی ا.م.ک.] در باره نحوه برخورد مسان به [با] رفقا [ی کومه له] و مسائل اصلی که باید در این نشست ها مطرح شود صحبت کردیم* (همانجا، ص ۱۳، تاکیدها و گروهها از ماست).

چرا؟

زیرا:

* مسئله مهمتر سمت گیری کنگره دوم کومه له بود. دو جریان جنبش کمونیستی می رفتند تا يك حرف را بزنند و یکی از جریانات کومه له بود* (همانجا، ص ۱۴، تاکیدها از ماست).
* از این رو ما [یعنی کمیته مرکزی ا.م.ک.] نتیجه گرفتیم که مهمترین وظیفه ما باید این باشد که تلاش کنیم کومه له [یعنی سازمان دیگر] خود پرچم برنامه را بلند کند* (همانجا، ص ۱۴، تاکیدها و گروهها از ماست).

به این دلیل که نامش اصلا "فرصت طلبی" نیست:

* آن نیروئی که ما [یعنی کمیته مرکزی ا.م.ک.] یا خود آن سازمان [که در تمام مدت برای بلند شدن [نه بلند کردن] این پرچم انتظارش را داشتیم اکنون آمده بود، وجود داشت و یا می بایست مستقیما و فعالانه در جهت رفع موانع حرکت کومه له در جهت برافراشتن پرچم برنامه تلاش می کردیم. ما باید انرژی زیادی را روی این مسئله متمرکز می کردیم* (همانجا، ص ۱۴، تاکیدها و گروهها از ماست).

البته:

* از سوی دیگر، در شرایطی که همه نشریات سیاسی یکی پس از دیگری تعطیل می شدند، ما تصمیم گرفتیم که نشریه کارگر کمونیست را با همان امکانات معین و محدود و شرایط نامساعد منتشر کنیم. چنین کردیم. سه ماه پس از ۳۰ خرداد ما دست بکار نشریه شدیم و تا فروردین ۳ شماره آن را منتشر کردیم* (همانجا، ص ۱۴، تاکید از ماست).

و بالاخره "امروز" یعنی بعد از کنگره سوم کومه له معلوم شد که:

* اما امروز واقعیت این است که ما [در واقع: ا.م.ک.] جزئی از يك جنبش وسیعتر هستیم. ما جزئی از يك جنبش جهانی هستیم. ما يك جریان ایرانی، تهرانی و کردستانی نیستیم* (همانجا، ص ۲۲، تاکیدها و گروهها از ماست).

هر چه باشد:

* اینجا دیگر من از "ما" بمعنای حتی وسیعتر از نیروهای برنامه، حزب کمونیست صحبت می کنم. بگذارید بنحو دیگری بیان کنیم. برنامه حزب کمونیست را محدود به این نیروها ندانیم، بلکه برنامه مقدماتی کل این جریان جهانی بدانیم. به اعتقاد من موقعیتی که برنامه ا.م.ک. نسبت به برنامه حزب کمونیست داشت، امروز برنامه حزب نسبت به برنامه

بین الملل دارد" (همانجا، ص ۲۳، تاکیدها از ماست)

آینده نیز روشن است:

"بین الملل را حزب کمونیست ایران خواهد ساخت. حزب کمونیست ایران را جریان ما [در واقع یعنی ا.م.ک.] خواهد ساخت" (همانجا، ص ۲۴، تاکیدها و گروه‌ها از ماست)

چون وسعت نظر رفقای ا.م.ک. بسیار زیاد است:

"آن رفقای که مصر بودند که ما بجای مبحث وظایف دانشجویان خارج از کشور، مبحث پایه ای انترناسیونالیسم را در دستور کار کنگره قرار دهند، وسعت نظر خود را نشان دادند" (همانجا، ص ۲۴، تاکید از ماست)

البته لحظه ای نیز نباید تصور کرد که رفقا خوش پندار هستند:

"و اگر کسی پیدا شود که معترضان ما را مورد سؤال قرار دهند که چرا خوشپنداری می‌کنید، مگر در این کنگره عده اندکی نبودید، مگر در نوارهای کنگره صدای مرغ و خروس گواه این نیست که حتی برای تضمین امنیت کنگره می‌بایست تا این حد از شهرها دور می‌شدید، چرا خوشپنداری می‌کنید؟" ما به چنین کسی یا کسانی بسیار حرف‌ها داریم که بزنیم" (همانجا، سخنرانی اختتامی منصور حکمت، صفحات ۴۱-۴۰)

چون بلافاصله آقای حکمت خواهند گفت که هرگونه کمیک تصور کردن این "وسعت نظر" یعنی "بجای مبحث وظایف دانشجویان خارج از کشور" مبحث پایه ای انترناسیونال را در دستور کار کنگره قرار دادن، آنهم هنگامی که صدای "مرغ و خروس" می‌آید نشانه "پوپولیسم" و یا "لیبرالیسم" مخالفین است. و فقط این‌ها هستند که اشکالات غیر واقعی می‌گیرند و فراموش می‌کنند که بسیاری از مسائل تا حدود زیادی روشن شده است:

"مسائل مربوط به حزب و طبقه، مساله پیوند با طبقه، اشکال تشکلات توده ای، رابطه حزب با آن‌ها تا حدود زیادی روشن شده است" (کارگر کمونیست، شماره ۲، صفحه ۱۱، نقطه چین از متن است)

و به "حساب سرانگستی" هیچ توجه ندارند:

"اعتقاد به این واقعیت که کمونیسم ایدئولوژی طبقه کارگر و علم مبارزه طبقه کارگر برای رهائی و دست‌یابی به هدف تاریخی و مستقل خویش است با يك حساب سرانگستی ما را به این نتیجه می‌رساند که اغلب سازمان‌هایی که خود را کمونیست نامیده‌اند و بنام کمونیسم و طبقه کارگر تبلیغ کرده‌اند کمونیست نبوده‌اند" (کارگر کمونیست، شماره ۲، ص ۲، تاکید از متن و تاکیدها با يك خط از ماست)

این "تنها يك استثناء" با "حساب سرانگستی" شامل همه سازمان‌ها و حتی متحد

کنونی ۱۰م.ک - یعنی کومه له نیز می‌گردد :

"در این میان تنها يك استثنا وجود دارد . "اتحاد مبارزان کمونیست" تنها گروه کمونیستی است که به جرأت می‌تواند ادعا کند که از بدو تا همین مدافع منافع مستقل طبقه کارگر و بیانگر اهداف و سیاست‌های پرولتاریای آگاه ایران بوده است ، تاریخ خود گواه است که ۱۰م.ک - همیشه از منافع مستقل طبقه کارگر حرکت کرده است و با اتکاء به کمونیسم و آموزش‌های مارکس و انگلس، لنین ، استوار و ثابت قدم همچنان تا به امروز پرچم استقلال پرولتاریای ایران را برافراشته نگه داشته است . ۱۰م.ک - تنها گروه کمونیستی است که می‌تواند تك تك اعلامیه‌ها و بیانیه‌های خود را که در طول دوران پرتلاطم انقلاب ایران منتشر کرده است ، بار دیگر با افتخار تجدید چاپ کند و در پیشگاه پرولتاریای ایران سر بلند باشد که نه تنها ذره‌ای از صحت و استواری آن کاسته نشد ، بلکه گذشت زمان بر همه آنان بارها و بارها مهر تأیید کوبیده است . ۱۰م.ک - در عرض این دوره طوفانی هرگز چسب و راست نزنده است" ("کارگر کمونیست" - ارگان ۱۰م.ک ، شماره يك ، تاریخ ۸ بهمن ۶۰ ، صفحات ۲ و ۱۹ ، تأکید ها از ما است) .

و اگر هر گونه شکی درباره نکات ارائه شده در فوق دارید و اگر خیال می‌کنید رفقا لاف در غریبی نمی‌زنند و لااقل دچار عارضه فراموشکاری نشده‌اند و یا نارسیم را با مارکسیسم عوضی نگرفته‌اند مواضع مشخصانه آن‌ها در دفاع از جنگ رژیم ارتجاعی خمینی را جلویشان قرار دهید (بسوی سوسیالیسم ، دوره اول ، شماره ۲ ، مسبورخ شهریور ۵۹ ، صفحه ۴) ، یا نقل قول‌های فراوانی از مقالات مختلف "علیه بیکاری" شان را بیادشان بیندازید ، یا مواضع زیگراکی آن‌ها درباره مجاهدین از "خرده بورژوازی" و "نمایندگان سیاسی طبقه متوسط" بودن (کارگر کمونیست ، شماره ۱ ، صفحه ۲۴ ، مورخ بهمن ۶۰) تا بصورت "دست راستی ترین احزاب اپوزیسیون بورژوازی" درآمدن (بسوی سوسیالیسم ، دوره دوم ، شماره ۱ ، صفحه ۴۵ ، مورخ شهریور ۱۳۶۳) را بعنوان نمونه ارائه دهید ، یا از این رفقا بخواهید که "تجدید چاپ" "تك تك اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها" پیشکش ، شما که بارها شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ بسوی سوسیالیسم (دوره اول) را در خارج از کشور تکثیر کرده‌اید ، چسرا برای اینکه در "پیشگاه پرولتاریای ایران" ، "سر بلند" تر باشید از تجدید چاپ شماره ۳ بسوی سوسیالیسم ، دوره اول (درباره جنگ) خود داری می‌کنید ، بجای پاسخ مشخص به اینگونه سئوال‌های مشخص ، "پوپولیسم سنتی" و "لیبرالیسم چسپ" را بیاد دشنام خواهند گرفت ، بدون ترس از مورد ریشخند قرار گرفتن و "بدون مکت" با داستان سرائی‌هایی از اینگونه بیان خواهند داشت که :

"امروز پرولتاریای ایران دارای برنامه [برنامه ۱۰م.ک] است . بخش حد اقل برنامه سه ، پرولتاریای آگاه به سئوالات فوق پاسخ گفته است . پاسخ‌هایی که از نقطه نظر منافع آتی

پرولتاریا، یعنی مصالح او برای سوسیالیسم و از بین بردن فقر و استثمار و ستم طبقاتی تنظیم شده است و منافع بلافصل و فوری این طبقه برای بکف آوردن نان و آزادی را در سر دارد. هر کارگر کمونیست، یعنی هر کارگر متعهد به برنامه طبقاتی خود این پاسخ ها را از حفظ است و بدون مکث بیان می‌دارد: ("کارگر کمونیست"، شماره ۳، صفحه ۳، ۲۷ اسفند ۶۰، گروه ها از ماست).

این رفقا در همان سال ۶۰ (قبل از تشکیل "حزب کمونیست ایران") گفته بودند: "جنبش کمونیستی ایران موفق شده است اهداف طبقه کارگر ایران در انقلاب حاضر را به صراحت و وضوح، در تمایز با همه نیروهای انقلابی متعلق به ائتلاف دیگر جامعه و در قالب يك برنامه حزبی و پرولتری فرموله و اعلام نماید. اکنون بخش قابل توجهی از عناصر پیگیسر جنبش کمونیستی به زیر پرچم این برنامه گرد آمده‌اند. جنبش کمونیستی ایران، نشان رهبران فکری، ایدئولوژی ها و سازماندهان خود را یافته است" ("کارگر کمونیست"، شماره ۲، صفحه ۱۰ و ۱۱، تاکید ها از ماست).



روایت ۱۰م.ک. از ۱۰م.ک. از "محفل اولیه" تا "حزب کمونیست ایران" از سه‌پند تا انترناسیونال بر اساس "علم مبارزه طبقه کارگر" یعنی "حساب سرانگشتی" از زبان خود رفقا بیان گردید. این بیانات آنقدر گویا و واضح‌اند که احتیاج به تفسیر و تاویل چندانی ندارند. خواننده خود می‌تواند با مراجعه به نشریات و جزوات اشاره شده به نکات بسیار فراوان دیگری از این نوع دست‌یابد. آنچه در زیر می‌آید صرفاً ملاحظات است درباره این "مسیر" و برای روشن کردن جایگاه واقعی "۱۰م.ک." در جنبش سیاسی امروز.

خط سه، جریانی که در طول مبارزات بعد از انقلاب، بدلائل عدیده از نظر ایدئولوژیک خلع سلاح و فروپاشی درونی آن آغاز شده بود، پس از وقایع ۳۰ خرداد، به بن بست رسیدن آن محرز گردید. گروه‌های وابسته به این طیف، در مقابل حملات رژیم تاب مقاومت نیاوردند. بعنوان نمونه، رزمندگان قبل از تهاجم رژیم و سازمان پییکار متعاقب آن تهاجم از هم پاشیده شدند. خط سه، "ملجاء"، "قطب" و "رهبران" خود را یکی پس از دیگری از دست داد. اما نابودی "فیزیکی" يك جریان همواره بسه معنای نابودی عقیدتی آن نبوده و نیست و بویژه آن که عقب ماندگی عمومی جامعه و عقب ماندگی ویژه چپ، همواره شرایط باز تولید آن را فراهم می‌آورد. نه تنها شرایط مادی این باز تولید ایدئولوژیک فراهم بود، بلکه وجود کادرهای خط سه،

وجود جریانی بنام "ا.م.ک." - که نوع ویژه ای از ایدئولوژی گرائی را ارائه می‌داد - و جریان رزمنده کومه له - که خود در مان طبیعی خط سه در کردستان (۱۷) بوجود آمده و فاقد يك شورى منسجم بوده (وهست) و همواره گرایش‌های پستاد کردن آن داشته است (ودارد) -، کانال‌های بازسازی و حراست از این خط را ایجاد می‌کرد (و می‌کند) - طبیعی بود (وهست) که این بازسازی، نتواند (و نمی‌تواند) دقیقاً تکرارهای گذشته باشد - همان‌طور که "بخش مشعب" بعد از انقلاب، دیگر نمی‌توانست همچنان بخش مشعب بماند و می‌بایست با بسیاری از شورى‌های گذشته خود، ظاهراً وداع کند، این بازسازی تفکر ایدئولوژیک خط سه سابق بعد از وقایع ۳۰ خرداد نیز لازم بود که مہر شرایط و زمان را با خود داشته باشد - از یکسو با آرزو و اوہام به استقبال شکست مرحله ای می‌رود و از سوی دیگر تغییرات منطقی و لازم را در درون خود جا می‌دهد و معجون جدیدی بوجود می‌آورد: "بچه اردک" به غاز استحاله پیدا می‌کند -

خط سه در يك "نهایت منطقی" خویش، جایی که می‌بایست "پیشگاه خلق" با "پیشگاه پرولتاریا" تعویض گردد، جایی که "رهبر خلق" بودن دیگر بُرد و گيرائی نداشت، صرفاً "رهبر پرولتاریا" بودن بروی زخم‌های روشنفکران خورده بورژوازی قدرت طلب مرهم می‌گذاشت - جایی که در آرزوی "حزب" سوختن کافسی نبود و بجای "پرولتاریا" سخن گفتن دیگر بردی نداشت، می‌بایست "حزب" نبود و خود "پرولتاریا" شد - در مقطعی که کوس رسوائی مائوئیسم در سر تا سر جهان نواخته شده است، جایی که تفکر عریان مذهبی و غیر دموکراتیک - که استالینسیم صرفاً یکی از وجوه آن است - برائی خود را از دست داده است - و بالاخره جایی که شکست رخ می‌نماید، "ا.م.ک." که ظاهری معقول تر و منطقی تر از دیگر بخش‌های خط سه دارد - بروی شانه‌های کومه له - پا به میدان می‌گذارد - وجود يك "ظاهر منطقی"، و غرور و نخوتی که ویژه ساده‌گرایان و ساده‌اندیشان است، وجود کسانی که "ملجاء" و "قطب" و "رهبر" برای شان از نان شب نیز واجب‌تر است و هر روزنه را افق و هر کوره را هی را شاه‌راه می‌پندارند، ایدئولوژی گرائی و جانشین گرائی، در کنار اعتبار کومه له - بحثاً به يك سازمان توده ای رادیکال چپ و مبارز در کردستان - رنگ تازه ای به يك "دستگاه فکری" کهنه می‌زنند - خواب‌ها، بظاہر، تعبیر می‌شوند -

خط سه در "نهایت منطقی" خویش "ا.م.ک." را بوجود آورد و "ا.م.ک." در "نهایت منطقی" اش "حزب کمونیست" را "ا.م.ک." درست از جایی آغاز بکسار می‌کند که دیگران رها کرده بودند "ا.م.ک." با زبانی ساده و برای توده چسپ

با آگاهی متوسط سخن می‌گوید . . . م . ک . که خود ایدئولوژی گراست و از قدرت و بُرد "ایدئولوژی" آگاه است، به طرح يك شعار ایدئولوژیک می‌پردازد : مبارزه علیه "پوپولیسم" .

مبارزه علیه "پوپولیسم" شعاری که در فرهنگ غالب چپ ایران (از جمله "حزب کمونیست ایران") هیچ معنای مشخص ندارد . مفهومی آنقدر فراخ که همه چیز می‌تواند باشد و هیچ چیز نباشد ، و تمامی مفاهیم عالم در آن جا می‌گیرند ، و آنقدر گشادار که تا هر کجا دلستان خواست می‌توانید بکشید . امك یسا "حزب کمونیست ایران" در مقابل این سؤال که : " . . . در کداميك از آثار مارکسیست - لنینیستی می‌توان راجع به پوپولیسم اطلاع بیشتری بدست آورد ؟ " معلوم می‌کند که جز در آثار "مارکسیسم انقلابی ایران" یعنی امك ، در باره آن چیزی نمی‌توان یافت : " . . . نمی‌توانیم آثاری جز آثار مارکسیسم انقلابی ایران در نقد روبریونیسیم پوپولیست - را به شما معرفی کنیم " (" پاسخ به نامه ها " ، " کمونیست " ، شماره ۱۲ ، صفحه ۱۴ ، مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۶۳) .

وقتی مشتاقان پس از سفری طولانی و خسته کننده در این "آثار" دست از پیاپی درازتر بر می‌گردند ، حتی يك تعریف ساده در آن ها پیدا نمی‌کنند - جامع و دقیق بودن پیشکش!



با توجه به آنچه در صفحات فوق آمد ، پیش بینی آینده کار این رفقا ، امر دشواری نیست :

روشنفکران نارسیست و قدرت طلب با آرزوها و کاخ های طلائی شان به سمت شکست دیگری رهنمون می‌شوند و در این شکست ، عده ای را - در اینجا عمدتاً منظور کومه له است - (۱۸) بدنبال خود می‌کشانند .

اما گذشت زمان بسیاری از شرارت " مثبت " شعارهای عام و احکام کلی را بسه نقاط ضعف واقعی تبدیل می‌کند ، ایدئولوژی گزائی نیز نهایی دارد . " پوپولیسم " بهر حال باید تعریف کم و بیش دقیقی یابد ، باید اجزاء و ارتباط هایش روشن شود . نمی‌توان مدعی " رهبری " جنبش جهانی شد و در این موارد هیچ چیز نگفت . امروز ، همه منجمله " راه کارگر " مدعی مبارزه با " پوپولیسم " هستند ، هنگامی که عمومیت هر تحلیلی خاصیت و جان به خود را از دست می‌دهد ، و زمانی که دیگر نتوان با شعارهای عمومی ، با تکیه بر " عذاب وجدان " و شعور متوسط به حل مشکلات و معضلات جامعه رفت ، هنگامی که تب و تاب های حزب سازی به عرق می‌نشیند و عناوین دهن پرکنی چون " حزب کمونیست ایران " ، " پرولتاریای آگاه " هیچ تغییری در صحنه های

واقعی سیاسی و اجتماعی بوجود نمی‌آورد و زمانی که دستگه های ترمیم یافته کهن فکری، یکبار دیگر ناتوانی خود را نشان می‌دهد، آنگاه است که شبح "وحدت کمونیستی" مجدداً در مقابل شان ظاهر می‌شود. در "انقلاب زنده و حی و حاضر"، در میان "تبعیدیان" "چپ" در اروپا و حتی ...
بقول خودشان :

"آن‌ها که می‌خواهند در مقابل ما بایستند ناگزیر به زیر پرچم جریان‌اتی خواهند رفت که مواضع ضمیمه تری در مقابل ما قرار می‌دهند" ("بسوی سوسیالیسم"، دوره اول، شماره ۵، صفحه ۱۸، تأکید از ما است).

و آنگاه است، که از زبان سعدی باید به اینان گفت که:

آئینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آئینه شکستن خطاست

ادامه دارد

ش. افشاری

توضیحات

۱- در اینجا ما صرفاً چند نمونه از نقاشی های حزب را بعنوان شاهد ادعای خود می‌آوریم: در "بسوی سوسیالیسم": "سفسطه آخوندی" (صفحه ۱۵)، "شایل مفلوک نویسنده نگون بختی ۰۰۰" (همان صفحه)، "۳۰ صفحه ریاکاری" (همان صفحه)، "هوجی گری" (صفحه ۱۸) و "۰۰۰ در "اکتبر": "عوام فریب" (صفحه ۷)، "چرب زبانی" (صفحه ۲۴)، "مشاور بی حیره و مواجب بورژوازی" (همان صفحه) "کمونیست" شماره ۱۲: "مشاور" "بورژوازی" و "لیبرال‌ها" (صفحه ۱)، "کمونیسم در نزد وحدت کمونیستی صرفاً یک لباس است" (صفحه ۷) و غیره. تعداد اینگونه القاب در "مبارزه ایدئولوژیک" رفقای حزبی به حدی زیاد است که شمارش آن‌ها در حد یک زیر نویس امکان پذیر نیست. در این مدخل و بویژه در سلسله مقالات آینده به این متد برخورد "کمونیستی" رفقا نیز خواهیم پرداخت.

۲- چندی پیش رادیو "حزب کمونیست"، فردی بنام جعفر کریلای از اهالی آذربایجان را بعنوان یکی از هواداران سازمان وحدت کمونیستی معرفی کرد و مدعی گردید که وی با "پلیس سیاسی رژیم جمهوری اسلامی همکاری" می‌کند. بطوری که رفقای سازمان اطلاع می‌دهند سازمان هیچگاه عضو و هوادارای با این مشخصات نداشته است و نتیجتاً هیچگونه ارتباطی نیز با چنین شخصی واقعی یا موهوم وجود نداشته است. علت اعلان این امر توسط رادیو حزب چه بود؟ بی اطلاعی؟ اشتباه؟ بی توجهی؟ ولی نه. نشانه های دیگری که اخیراً بدست آمده بیانگر اینست که توطئه چینیان حزبی با بکارگیری آموخته های

خود از احزاب استالینستی و خرده بورژوائی، آگاهانه دست بکار شده اند. "برنامه" دارند. و این شایعه پراکنی ها، مقدمات پیاده کردن آن "برنامه" است. ما در موقع مقتضی به افشاء همه جانبه آن خواهیم پرداخت. ولی از هم اکنون به "حزب کمونیست ایران" اطمینان می دهیم که از این نوع "مبارزه" نیز سودی عایدشان نخواهد شد. می گوئید: نه. این گوی و این میدان: بفرمائید آقایان، ادامه دهید!

۳- در "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران"، سال دوم، شماره ۱۵، ۳۰ آذر ۱۳۶۳، در ستون پاسخ به نامه ها چنین آمده است:

"اکنون تا آنجا که به ایران بر می گردد تقسیم جریان های مدعی کمونیسم به دو بخش کاملاً متمایز از یکدیگر یعنی حزب کمونیست ایران و دشمنان رویزیونیست حزب کمونیست تا حد یک پدیده قابل مشاهده، انکشاف یافته است."

۴- در مقدمه مقاله دنباله دار "در نقد وحدت کمونیستی" آمده است:

از جمله جریاناتی که در مخالفت با حزب کمونیست (با مواضع شوریک - سیاسی و پیروسه عملی تشکیل آن هر دو) اظهار نظر نموده اند یکی هم سازمان وحدت کمونیستی است. ("بسوی سوسیالیسم" نشریه شوریک حزب کمونیست ایران، دوره دوم، شماره اول، شهریور ۶۳، مقاله "در نقد وحدت کمونیستی" به امضاء منصور حکمت، تاکیدها از ماست.)

الف - سازمان وحدت کمونیستی در "مخالفت" یا "مواضع شوریک - سیاسی و پیروسه عملی تشکیل" "حزب" اظهار نظری نکرده است. گرچه یکی از رفقای کمیته خارج از کشور سازمان، در گزارش یکسال پیش خود به اعضاء سازمان، "پیروسه تشکیل حزب کمونیست ایران" را در میان آوای "مرغ و خروس" و حتی "صدای آتش توپخانه و رگبار تیر بار" بیشتر به شوخی و مضحکه تشبیه کرده و ارزیابی او این بود که "حزب کمونیست ایران، مرده متولد شده است". با اینهمه واقعیت اینست که سازمان از همان آغاز پیدایش "حزب کمونیست" و مدت ها قبل از حملات همه جانبه "حزب" به سازمان وحدت کمونیستی، پرداختن به "پیروسه تشکیل حزب" و "مخالفت با مواضع شوریک و سیاسی" آن و طرح مسائل اساسی دیگر در این زمینه را چه در داخل (در "رهائی") و چه در خارج از کشور (در "اندیشه رهائی")، در مد نظر داشته است ولی بدلیل گرفتاری های متعدد و ضرورت طرح مسائل واقعی تر، اساسی تر و مهم تر از پیدایش "حزب کمونیست" امکی، این کار را تا کنون به تاخیر انداخته است. بنابراین، برخلاف نظر آقای حکمت تا کنون نقدی در این باره منتشر نشده است. چندین نقد در باره کومه له، چندین نوشته در باره مسائل کردستان در شماره های دوره دوم "رهائی" منتشر شده که در هیچ یک از آن ها در باره "مواضع شوریک - سیاسی" و "پیروسه عملی تشکیل" "حزب" حتی سخنی به میان نیامده است و نمی توانست به میان آمده باشد به این دلیل ساده که همه آن ها، مدت ها قبل از ساختن "حزب کمونیست ایران" انتشار یافته اند.

ب- سازمان وحدت کمونیستی، نقدی را درباره "م.ک.ا." تحت عنوان "نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست"، پیرامون ثوری انقلاب ایران، برای اولین بار در داخل، در اواسط سال ۶۰ بصورت فتوکپی، در قطع رقیعی و در سطحی محدود منتشر کرد و سپس در پائیز ۱۳۶۱ به انتشار وسیع تر آن اقدام کرد. چنان که از مقدمه منتشره آن نقد، و نیز مقدمه، جزوه مورد استفاده از جانب آقای حکمت بر می آید (مقدمه هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا، بر چاپ خارج از کشور که اطلاعات فوق نیز در آن مندرج است) آن نوشته، بیش از آن که نوشته مشخص سازمانی باشد، از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی است. چنانچه در آنجا در "چند توضیح" آمده بود:

"این نوشته توسط یکی از رفقا تهیه و تنظیم شده و با آن که در مجموع در رد نظریه انقلاب دموکراتیک و تبلیغ انقلاب سوسیالیستی - بیانگر نظر سازمانی است، در جزئیات و تأکیدات نظرات سازمانی نیست."

با این حال، در این نوشته نیز - حتی با توجه بعنوان آن و آنچه در بالا نقل کرده ایم - در "مخالفت" با "حزب کمونیست ایران" موضعی اعلام نگردیده است. چرا که باز این نوشته مدت ها قبل از "پروسه عملی تشکیل" "حزب کمونیست ایران" نوشته شده و انتشار یافته بود.

ج - "رهائی" شماره چهار، دوره سوم، مورخ بهمن ماه ۶۲ در حد اشاره ای گسندرا، نکته ای را درباره ساخت تشکیلاتی به رفقای حزب گوشزد کرده است، با توجه به تاریخ این نوشته که بعد از تشکیل "حزب کمونیست" است، سازمان نمی توانست با "پروسه عملی تشکیل" "حزب"، "مخالفت" کرده باشد. اشاراتی در حد يك جمله در "رهائی" شماره ۲ (دوره جدید، اسفند ۶۱) و "اندیشه رهائی" شماره يك (اسفند ۶۲) وجود دارد، که هیچ يك از آن ها را نمی توان به معنای واقعی کلمه، "اظهار نظر" نامید.

د - قبل از تشکیل "حزب کمونیست ایران"، "کمیته برگزار کننده کنگره موسس حزب کمونیست ایران"، "دعوت نامه" ای به تاریخ اول اردیبهشت ۶۲، برای ارائه "نظرات" سازمان در رابطه با "برنامه حزب کمونیست ایران" و "تشکیل حزب کمونیست ایران" ارسال داشت. رفقای "کمیته" فوق الذکر - که آقای منصور حکمت نیز عضو آن بود -، با نامه مورخ ۱۷ تیر ماه ۶۲، در جریان علل واقعی عدم اظهار نظر تا آن زمان سازمان در مورد "برنامه حزب" قرار گرفتند - که در صورت لزوم، متن "دعوت نامه" و جوابیه آن را انتشار خواهیم داد.

ه - آقای حکمت، که قاعدتا باید از تمام مسائل فوق آگاه باشد - عامدانه و ناشیانه، به عمد یا به سهو - انتقاد (قبل از تشکیل "حزب کمونیست") ما نسبت به "م.ک.ا." را با مخالفت با "حزب کمونیست" یکسان قلمداد می کند. او می خواهید با شلیک تیری در تاریکی دو هدف را نشانه بگیرد. از یکسو به زبان بی زبانی می گوید "حزب کمونیست ایران" یعنی "م.ک.ا." - انتقاد به "م.ک.ا." یعنی "مخالفت با حزب کمونیست". و بدین طریق "رهبری" "م.ک.ا." بر "حزب" را تثبیت کند. از سوی دیگر، بر يك امر واقع -

همکاری های نزدیک، صمیمانه و عملی سازمان وحدت کمونیستی و کومه له -، پرده استتار بکشد چگونه است که انتقاد به يك گروه كوچك، "مخالفت با حزب کمونیست (با مواضع شوریک - سیاسی و پیروسه عملی تشکیل آن هر دو)" قلمداد می شود، ولی همکاری با کومه له - به مثابه بدنه اصلی آن "حزب" -، "موافقت" تعبیر نمی شوند. حتی يك بازاری هم اینگونه "دخل و خرج" را حساب نمی کند. يك "رهبر پرولتاریائی"، با آن همه عنایت به شغل حسابرسی و با توجه به اصطلاح مورد علاقه شان ("حساب سرانگشتی")، می بایست این را بفهمد.

۵- البته این فراموشکاری جدید نیست، رفقای ام.ک.ا. در مقاله دیگری بنام "سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران"، منتشره در "بسوی سوسیالیسم" (ارگان شوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست، شماره ۳، مورخ سوم آبان ۵۹) هر چیز ممکن را بنام "منابع" و "اجزاء" "سوسیالیسم خلقی در ایران" معرفی می کنند: از "ماتریالیسم فوئرباخ" (صفحات ۵ و ۹) گرفته تا "دیدگاهی خرده بورژوازی و ناسیونالیستی، متکی بر نقد کائوتسکیستی از امپریالیسم" و "بقایای متعفن پرودونیسیم و کائوتسکیسم" (صفحه ۱۲)، بعنوان "ریشه های شوریک حاکم بر جنبش کمونیستی" (صفحه ۱۲) نام برده می شود و بالاخره، در يك عبارت ادیبانه معلوم می گردند که:

"... پوپولیسم پژواک این آوا در کریدورهای جنبش کمونیستی است."

با این حال هیچ اشاره ای به "سه منبع و سه جزء" اساسی آن "پوپولیسم خلقی در ایران" در ادبیات استالینیستی و مائوئیستی نمی شود.

۶- سال ها پیش از آن که رفقای "ام.ک.ا." به کشف اسطوره بورژوازی ملی و مترقی نائل شوند و جزوه ای با این نام در خرداد ۱۳۵۸ منتشر کنند، رفقای ما در مباحثات درونی خود با سازمان چریک های فدائی خلق (سال ۵۳) نوشته ای با عنوان "طرح تحقیقی درباره بورژوازی ملی ایران" تهیه کردند. این نوشته، بعد از سال ۱۳۵۶، بعنوان ضمیمه ای در جزوه "بحران سیاسی، اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" انتشار یافت. و رفقای "ام.ک.ا."، دو سال بعد، تزه های آن جزوه را - بدون ذکر ما خند - اقتباس کرده اند.

۷- "سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی برای وحدت کمونیستی تنها يك لباس است که در برخورد به بورژوازی و لیبرال ها آن را به آسانی و به قیمت کسب مقام شامخ مشاوران ها از تن بیرون می آورد، و به اصل خودش رجعت می کند." با زبان اصلی و لیبرالی خودش یا شورای ملی مقاومت سخن می گوید و به او پند و اندرز می دهد ("مقاله" "وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی"، "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه اول، مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۶۳).

"تشکیلات ما در انقلاب ایران بوجود آمد و در انقلاب ایران خود را شناخت و مثل بچه اردکی که در آب متولد شود و ابتدا فقط آب را می شناسد و وقتی

هم پایش به خشکی رسید با شرایط زمین خودش را وفق می‌دهد و بسزرگ می‌شود" (ت. یاشار، "سوی سوسیالیسم"، دوره اول، بهمن ۶۱، شماره ۵، صفحه ۳۰).

۹- نگاه کنید به "چه نباید کرد - نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده"، "نکاتی در باره پروسه تجانس"، "مشکلات و مسائل جنبش" که چاپ اول آن‌ها به ترتیب در تاریخ، بهمن ۵۶، بهار ۵۶ و پاییز ۵۶، انتشار یافته‌اند.

۱۰- مقاله نویس "اکتبر" از گذاشتن نام و امضاء خود در پایان مقاله "آموزنده" خود تحت عنوان "وحدت کمونیستی در آئینه تاریخ"، خود داری کرده است. چرا؟ معلوم نیست. بویژه این که رفقای "ا.م.ک." معتقد بوده و هستند که:

"این يك سنت پوپولیستی است که "عقاید" را از هویت فردی آن تهی می‌کند و هر نوشته و مقاله را بنام سازمان و فقط بنام سازمان منتشر می‌کند" ("سسسوی سوسیالیسم"، دوره اول، شماره ۵، تاکید از متن است).

زیرا:

"اولا جنبش ما را از شناختن و قضاوت رهبران سیاسی و فکری خود در هر مقطع محروم می‌کند و لاجرم بی مسئولیتی و نوسان در فکر را مجاز می‌کند. دامن می‌زند" (همانجا، تاکید‌ها از ماست).

در این حال، باید رفقا را بدلیل این مخفی کاری شدیداً ملامت کرد. چرا که، "اولا جنبش ما را از شناختن و قضاوت رهبران سیاسی و فکری خود محروم می‌کنند و بی مسئولیتی و نوسان در فکر را مجاز می‌کنند. ثانيا رفقا به دامن يك سنت "پوپولیستی" می‌افتند. ثالثا سابقه این نویسنده "توانا" و "دانشمند" را ناروشن می‌گذارند. بسا توجه به این که آقای منصور حکمت و آقای رضا مقدم هر دو از فعالین "ا.م.ک." بوده‌اند، امضاء دار بودن این مقاله "اکتبر" حداقل این حسن را داشت که روشن می‌کرد که منتقد "خارج از کشور" ما نیز "امکی" است یا نه؟

۱۱- از این نکته بگذریم که تقریباً تمامی "رهبران" "ا.م.ک." نه حتی در کردستان عراق، بلکه در لندن و پاریس بسر می‌برند.

۱۲- در جریان کودتای درونی سازمان مجاهدین در سال ۵۳ که تحت نام پیر طمطراق "تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" انجام گرفت، رفقای که بعد‌ها سازمان وحدت کمونیستی را بوجود آوردند و در آن مقطع تحت عنوان گروهی مارکسیستی در داخل "جبهه ملی خارج از کشور (بخش خاورمیانه)" فعالیت می‌کردند، بشدت بسا آن کودتای استالینیستی به مخالفت برخاستند. در این دوران مناسبات "گروه" با "سازمان چریک‌های فدائی خلق" نیز بدلیل روشن شدن عملکرد و تفکر استالینیستی بر آن سازمان به شدت به سردی گرائید. رفقای گروه، که تعدادشان در آن مقطع انگشت شمار بود، علاوه بر مبارزه سیاسی و عملی علیه رژیم شاه و رژیم‌های مرتجع منطقه، مجبور بودند که بسسه

مبارزه نظری و سیاسی علیه این دو گرایش انحرافی و گرایش انحرافی دیگری که خواهان ادامه کار جبهه ای بود، پردازند. طیف وسیعی از تمامی مخالفین سنتی، "فعالین سابق سازمان انقلابی"، "سازمان انقلابی"، "کادرها" و بسیاری از "شخصیت های" بسیار "دموکرات" امروزی به تحریک آن دو سازمان - بویژه مجاهدین "مارکسیست" - با تمام توان خود وارد "مبارزه ایدئولوژیک" علیه این گروه کوچک شدند. حتی مجاهدین "مارکسیست" شده - گروه تقی شهرام - کتاب قطور ۳۹۲ صفحه ای تحت عنوان "مسائل حاد جنبش ما"، مورخ اسفند ۱۳۵۵، منتشر کردند. "گروه اتحاد کمونیستی" با جزوه ای بنام "مسائل و مشکلات جنبش"، مورخ پائیز ۱۳۵۶، بدان پاسخ گفت. "مسائل حاد مجاهدین!" یا "مسائل حاد جنبش"، نام جزوه ای بود که از جانب "سازمان های جبهه ملی در خارج از کشور (بخش خاورمیانه)" منتشر شد. پیش از آن نیز در نوامبر ۶۷ (آبان ۵۵)، نظریات این گروه، "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق"، در جزوه ای با همین نام از طریق جبهه ملی بخش خاورمیانه منتشر گردید. برای کسانی که شاهد آن دوران بودند، جبهه کوچک طیف چپ مستقل معنی مشخص تری بخود می گیرد. ۱۳ - ستون "پاسخ به نامه ها" نشریه "کمونیست"، شماره ۱۵، صفحات ۲۵ و نیز ص ۹، در مقابل سئوالی که در باره خطوط مختلف سیاسی مطرح میشود، در مقام پاسخگویی بر می آید. در این نوشته نیز به منشا، واقعی این خطوط از نظر جهانی، اشاره ای نمی گردد.

۱۴ - "بسوی سوسیالیسم"، دوره اول، شماره ۵، صفحه ۳۰.

۱۵ - آقای حکمت یکباره خواب نما می شوند و "چپ سنتی" را مورد نکوهش قرار می دهند و در "حاشیه" نقد "سازمان وحدت" اضافه می کنند که "این دیدگاه [یعنی دیدگاه وحدت کمونیستی در باره انقلاب و سوسیالیسم] در تمام شاخه های چپ سنتی و رویزیونیسم ایران، از جمله همه کسانی که نسب خود را به استالین، تروتسکی و مائو می رسانند، مشتربك است" ("بسوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره يك، صفحه ۴۷، گروه از ماست).

۱۶ - نقد نسبتاً مفصلی در باره قطعنامه های دومین کنگره کومه له، در همان موقع در نشریه "رهائی" تحت عنوان "قطعنامه های کنگره دوم کومه له؛ جلوه ای از برخورد شماتیک" (در سه شماره پی در پی ۷۸، ۷۹، ۸۰، در نیمه دوم خرداد ۱۳۶۰) منتشر شد. این نقدها در خارج از کشور در جزوه ای تحت همین عنوان تکثیر شده است.

۱۷ - در باره خصوصیات شکل گیری "کومه له" و چشم اندازهای آن مراجعه کنید به مقاله: "کردستان، یادداشت های در باره جنگ مقاومت" در "رهائی" شماره ۱۶، دوره دوم، مورخ سه شنبه ۴ دیماه ۱۳۵۸. این مقاله به زبان کردی نیز انتشار یافته است.

۱۸ - باید روشن شده باشد که در این مقاله طرف عمده بحث ما نه "کومه له" بعنوان نیروی اصلی "حزب کمونیست ایران" بلکه مشی رهبری حاکم بر "حزب"، مشی "ام.ک." است. رفقای "ام.ک." به طرق مختلف و منجمله با یکسان جلوه دادن انتقادات ما به "ام.ک." با "انتقاد به حزب" - که شرح مفصل آن را در زیر نویس شماره چهار

داده ایم - با کوشش در نادیده گرفتن حمایت‌ها و همکاری‌های گذشته ما با کومه له (در کنار ایران و انتشار انتقادات اصولی نسبت به این سازمان) ، با بکارگیری انواع واقسام تردستی‌ها در " اسناد رسمی حزبی " ، سعی در این دارند که خود را در مقام " رهبری حزب " قرار دهند و " م.ک.ا " را مساوی " حزب " قلمداد کنند . یکی از این تردستی‌ها، مسئله " عمر " است .

در اولین عبارت اطلاعیه مربوط به کنگره مؤسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی " حزب کمونیست ایران " مورخ ۱۵ شهریور ۱۳۶۲ ، چنین می‌خوانیم :

" در ادامه قریب به پنج سال مبارزه پیگیر و هدفمند مارکسیسم انقلابی در رفیع موانع نظری و عملی ای که بر سر راه تشکیل حزب کمونیست در ایران قرار داشت . . . " (تاکید‌ها از ماست) .

بدین معنا که : مبارزه " مارکسیسم انقلابی " از " قریب به پنج سال " قبل ، یعنی از سال " ۵۷ " آغاز شده است . یعنی آن جایی که ، " م.ک.ا " در ۸ بهمن ۶۰ در نشریه " کارگر کمونیست " ، (شماره ۱ ، صفحه ۱۹) گفته بود :

" عمر سه ساله م.ک.ا که عمدتاً در مبارزه علیه انحرافات . . . " (تاکید از ماست) .
رفقای " م.ک.ا " دقت ریاضی عجیبی دارند ! با توجه به این که تاریخ تاسیس این گروه ، " آذرماه ۵۷ " است این رفقا (در شهریور ۱۳۶۲) حتی ماه‌ها را فراموش نمی‌کنند و می‌گویند " قریب به پنج سال " و بعد برای محکم کاری در " بیانیه پیوستن اتحاد مبارزان کمونیست به حزب کمونیست ایران " می‌نویسند که :

" با تشکیل حزب کمونیست ایران ، فعالیت ۵ ساله اتحاد مبارزان کمونیست بعنوان يك سازمان کمونیستی مستقل به فرجام پیروزمندان خود رسیده است " (" کمونیست " ، سال اول ، شماره يك ، مورخ ۱۵ مهر ۱۳۶۲ ، ص ۲۸ ، تاکید از ماست) .

در صورتی که تاریخ رسمی تشکیل کومه له ، به گفته خود رفقای کومه له در سال ۱۳۴۸ است :

" . . . کوشش پیگیرانه کومه له طی ۱۴ سال فعالیت ، چه در مبارزه ایدئولوژیک برای طرد گرایش‌ها و سیاست‌های غیر پرولتری از جمله مشی خرده بورژوازی چریکی از صفوف جنبش کمونیستی ایران و چه در فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در میان کارگران چه در کردستان و چه در دیگر نقاط ایران و بالاخره در دفاع از صف مستقل کارگری در جنبش انقلابی خلق کرد و رهبری پیگیرانه این جنبش ، همگی نشانگر عزم راسخ کومه له بمطابق يك سازمان کمونیستی ، برای تشکیل حزب پیشرو و طبقه کارگر ایران بوده است " (" بیانیه کمیته مرکزی کومه له به مناسبت اعلام پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران " (" کمونیست " ، سال اول ، مسورخ ۱۵ مهرماه ۱۳۶۲ ، صفحه ۲۴ ، تاکید‌ها از ماست) .

بعبارت خیلی ساده ، رفقای " م.ک.ا " ، سکه " حزب " را بنام خود زدند . مبارک

باشد . از طرف دیگر ، تا جایی که ما مطلع هستیم ، برخی از اعضاء و کادرهای کومه له با این نحوه برخورد حزب نسبت به سازمان های سیاسی ، بویژه نسبت به ما مخالفند . از این گذشته ، با توجه به سوابق قبلی همکاری های بین دو سازمان و نقش فراموش نشدنی رفیق ارزنده ما "ابو شاهین" ، در آموزش تعداد بیشماری از کادر نظامی در جنبش کردستان ، هدایت و رهبری بسیاری از مهمترین عملیات نظامی کردستان ، در خون غلطیدن در حین رهبری نبرد های سنندج ، و بالاخره مبارزه مشترک رفقای ما در سنگرهای دیگر مبارزات خلق کرد ، بر ایمان بسیار سؤال انگیز خواهد بود اگر مجموعه رفقای سازمانی کومه له ، با این برخورد "م.ک.ا" گونه موافق باشند .

با این حال مخاطب قرار دادن "م.ک.ا" در اینجا بدین معنا نیست که ما به "حزب" در کلیت آن انتقادی نداریم و یا رهبری کومه له مورد انتقاد ما نیست . بدیهی است تا زمانی که کومه له متحد امک بشمار رود و در قبال مانیپولاسیون های درونی و برونی آن سکوت اختیار کند و تا زمانی که حساب خود را از "م.ک.ا" جدا نسازد ، علی رغم احترامی که برای این سازمان رزمنده زحمتکش خلق کرد قائل بوده و هستیم ، انتقادات ما نمی تواند دامن این سازمان را نگیرد و خواه و ناخواه به اعتبار مبارزاتی آن لطمه نزند .

www.vahdatcommunisti.com

روایتی که می ماند



www.vahdatcommunisti.com

گزارشی از مسلخ اوین

نوشته يك دختر بارز

بیاد دارم زمانی در جایی خوانده بودم که "ققنوس وار باید گرد آتش چرخید" باشد که از خاکستر ما بشریتی نوین بر خیزد. " و من بدیدار ققنوس ها رفتم. به چشم خود دیدم ققنوس هایی را که نه در ادعا بلکه در فریاد پروازشان گرد آتش چرخیدند. و شنیدم وعده باد را به خاکستر که: بویت را به همه جهان خواهم برد. و در این بازی باد و خاکستر و عشق، من چند صباحی حاضر بودم. اما روایت عاشقان بی گنه: روایتی

است که تا چشم به هم زنی به دل می خزد و هرگز خانه خالی نمی کند . سرای قلب من نیز میزبان همیشه این حکایت است . من می خواهم به یاری بساد بر خیزم ، و این حکایت را تا توانگاه خویش بپراکنم . این نه قصه ، حدیثی است از زمزمه عشق ، از سرود حرکت و تداوم مبارزه ، از شقاوت و توحش ، از خون ، حماسه ، مرگ و زندگی . تصویر بی واسطه ای از واقعیت . ایمن بسیار کوتاه ، گوشه هایی است از آنچه در دنیای کوچک و بزرگ ، در زندان های رژیم جمهوری اسلامی می گذرد .

یاد واره ای است از يك سال زندگیم در پشت میله ها و خویش خالی کردنش است بیاد همه عزیزانی که شب هنگام ، از ما جداایشان کردند و هرگز باز نگشتند . توانم را برای ترسیم همه واقعیات ، اندک می بینم . امید که بخشیدنی است . و نیز ناگفته نگذارم که در این نوشته ، هرگز از هیچ گروه سیاسی بنام سخن نگفته ام که آرزوی همگامی و وحدت مردان و زنان در بند را بی پشواک نگذارم .

و دیگر چه بگویم جز این که گلبنوته آرزو بر خاک خون می شکند و ایمن نگرشی ناچیز به زندگی و مرگ خونین خاکان است .

روایت آغاز

چهارشنبه بود . ساعت ۴/۵ بعد از ظهر . برف تندی از آسمان می بارید . بر خلاف همیشه زیبائی برف را حس نمی کردم . برف اصلا زیبا نبود . روزهای سیاه بعد از سی خرداد ، روزهای سیاهی که برف هم سفیدش نمی کرد . گل های باغچه وسط خیابان انقلاب ، پشت برف قایم شده بودند . آنروز قرار بود رفیقی را ببینم . از صبح آن روز ، دلشوره داشتم . حال کسی را داشتم که منتظر شنیدن خبر بدی باشد و نداند چیست . سر ساعت رسیدم . رفیق ، پیش از من آمده بود . سلام و خوش و بشی . چه خبر؟ هنوز سر صحبت را باز نکرده و چند قدمی بیشتر نرفته بودیم . وضع به نظرم عادی نمی آمد . سنگینی چند نگاه غیر عادی را حس می کردم . چه نگاه های سنگینی ! یکباره نگاهی به پشت سر انداختم : ۵ نفر ، سه نفر ریشو و دو چادر بسر ، از يك شورلت ایران ، کمی پائین تر از محل قرار ما پیاده شده بودند

و ما را می‌پایندند • دلشوره عمیق شده بود • روبه رفیق کردم و گفتم : " تو
یه جوان مزاحمی و دنبال من به راه افتادی • داشتی حرفای ناجور می‌زدی •
ما اصلاً همدیگه رو نمی‌شناسیم • اسمای اصلی خود مونو می‌گیم " •

چند لحظه بعد ، هر پنج نفر به راه افتادند • ما سلانه سلانه
راه می‌رفتیم • رفیق شروع کرد به حرف‌های ناجور زدن • حواس ما همه جا
بود جز به خودمان • دهان رفیق به اکراه باز می‌شد • دهان اضطراب
داشت • پنج نفر به ما رسیده بودند • از کنار ما رد نشده ، صدایشان
در گوشمان پیچید :

— برین کنار دیوار!

سعی کردم خونسردی ام را حفظ کنم • سعی کردیم • یکی از ریشوها
پرسید :

— این آقا کیه ؟

— یه جوان مزاحم • دنبال راه افتاده •

یکی از دخترهای با حجاب پوزخندی زد :

— این حرف‌ها دیگه کهنه شده • خودتی • از این حرف‌ها زیاد شنیدیم •

— یعنی چه ؟ از کی زیاد شنیدین ؟

— از ضد انقلابیون مٹ شما • که آقا مزاحمن ! ؟

کمی آن طرف تر ، پسرهای ریشور رفیقم را سخت سؤال پیچ کرده بودند •
یکهوانگار با هم راهمان انداختند :

— سوارشید • تو اوین همه چیز روشن میشه •

اما یگراست به اوین نرفتیم • سر از یک کمیته در آوردیم • کمیته نزد یک
دانشگاه • حاج آقای ریشوئی که بنظر می‌آمد با نگاهی می‌خواهد آدم
را بخورد ، سؤال پیچ کرد : " اسم ، شهرت ، آدرس ، اونجا چکار
می‌کردی ••• " • از همه چیز پرسید • حدیث گفت ، آیات عربی بلغور کرد ،
تشریح ، تهدید کرد ، از ابولهب و جعفر کذاب داستان‌ها گفت ، از عاقبت
بدی که در انتظارمان بود ، ما را ترساند •

ساعت هفت شده بود • دوباره : " سوارشید ! " • حالا بطرف اوین

براه افتاده بودیم • یکی از پاسدارها به مزه پراکنی پرداخت :

” داریم به جزیره ای نزدیک می‌شیم که از صدای ناله میاد . بهش

میگن جزیره میو، میو، میو ” .

صدای خنده بیمار گونه اش در ماشین پیچید . و ادامه داد :

— یه دفعه بدجوری در جزیره به زمین خوردم . اگه گتی چرا ؟

— حتماً بد پیچیدی .

— نه خره ، میدونی که موتور سواری حاجیت حرف نداره .

— پس چرا زمین خوردی ؟

— نعش یه زنیکه سلیطه روانداخته بودن توی حیاط زندان . مام اصلاً

حواسمون نبود . استخوونش لای سپر موتور گیر کرد .

توی دلم گفتم : ” نعش شان هم به زمین تان می‌زند ” . و ادامه داد :

— باید ترتیبی داد که این مادر قحبه ها رو همین جوری نریزن وسط حیاط .

حالا در سربالائی اوین بودیم . در بزرگ با صدای چندش آوری باز شد . یکی

تشر زد :

— سر لای پا ، نگا نکنین !

جدا ایمان کردند . من ماندم تنها در میان آدمخواران وحشی .

از چند پیچ گذشتیم . یعنی بنظرم چنین می‌رسید . به محوطه

بسته ای وارد شدیم . محوطه ای که بعداً فهمیدم اتاق بازجوئی است . بوی

بدی به مشام می‌رسید . به چه بوئی می‌شود تشبیهش کرد ؟ چیزی مثل بسوی

خفگی ، بوی گرد و خاک ، بوی غربت . یک نفر داشت سؤال می‌کرد . بلند

حرف می‌زد . بازجوئی می‌کرد . بنظر می‌رسید که متهم بسیار جوان است .

معلوم نبود از او چه برگه ای بدست آورده اند . صدای ریز و نازکی داشت .

دختر بچه با احساسی بنظر می‌رسید . شعری را می‌خواند :

” در رثای تو ، خون می‌گیریم . . . ”

پس از گذشت چند دقیقه متوجه شدم که به چه جرمی دستگیرش کرده اند :

برای دوست اعدام شده اش شعری سروده بود . و یک ساعت دیگر سپری شد .

دخترك شعر خواند . حرف زد . پر خاش کرد . فحش داد و فحش خورد

و رفت . بردنش .

بعد از او نوبت من بود . اسمم را خواند . از يك در وارد محوطه

بسته دیگری شدیم. همان بوی خفگی، بوی گرد و خاک و بوی غربت. یکی بی مقدمه فرمان داد:

”گفشت را در بیار!“

با خودم فکر کردم می‌خواهند مرا به جایی ببرند که کف آن با موکت یا فرش پوشیده است. شاید هم می‌خواهند به من دم پائی بدهند. یک در هزار هم به فکر کتک خوردن و شکنجه نبودم. تصور نمی‌کردم که از همین اول شروع بشود. نوعی کنجکاو می‌بهم تمام ذهنم را فرا گرفته بود. با من چه می‌کنند؟

”جلوتر بیا!“

دستم را جلوی خودم گرفته بودم، کورمال کورمال به جلو می‌رفتم. بنظرم می‌آمد هر آن ممکنست به دیوار — یا به یک جای سخت — بخورم. مواظب دماغم بودم، سرم را به عقب نگه می‌داشتم و قدم‌های کوتاه بر می‌داشتم.

”بیا جلو تر!“

دو قدم دیگر برداشتم. زانوهایم ناگهان به چیزی خورد. چیزی مثل یک میله آهنی. لبه تخت بود.

”روی تخت، دم دراز بکش!“

پاهایم را به میله پائینی تخت بستند. سفت و سخت. چیزی مثل یک طناب تیز در پوست پاهایم فرو رفت. و می‌سوزاند. جای شیارها را در ذهنم مجسم می‌کردم. چیزی مثل جای کس جوراب، اما بسیار عمیق تر. کنجکاویم، ترس را بلعیده بود. اما نه همه آن را. از یک دقیقه دیگر خود خبیر نداشتم. ایکاش خبر داشتم. تقلا می‌کردم و غیر ارادی تکان می‌خوردم. چشم بندم کنار رفته بود. حالا اگر مردمک چشمهایم را تا پائین حد قسه می‌آوردم خیلی چیزها را می‌توانستم از نصفه ببینم. هنوز جز دیوار بی رنگ چیزی را ندیده بودم که ناگهان متکای بزرگی را بر سرم انداختند. صورتم توی پره‌های آن فرو رفت. حالت خفگی پیدا کردم. بطور کامل ناگهانی، یکی جست زد و نشست روی کمرم. خیلی بی رحمانه جست زده بود. مثل این که می‌خواست برای همیشه تنم را به زمین بدوزد. تمام سنگین‌اش را روی من رها کرده و بی هیچ دغدغه خاطر روی من لم داده بود. یک مرتبه کف پاهایم داغ شد. همه چیز ناگهانی اتفاق می‌افتاد، قبل از این که

بشود در باره اش فکر کرد • کابل بود که به پاهایم می خورد • شلاق • صدای
 صفیر • صدای شکافتن چیزی در هوا • و ضربه • آنقدر فکر مشغول - مشغول
 و مغشوش - بود که درد را حس نمی کردم • شاید هم خود را برای تحمل
 درد بیشتری آماده کرده بودم • چند ضربه اول را به سکوت گد راندم • مثل
 کسی که سرنوشت خویش را تحمل می کند • نمی دانم از درد بود یا این که
 پیش خودم فکر کردم شاید بهتر است سرو صدا راه بیندازم و سکوت را بشکنم •
 شروع به داد و بیداد کردم • دختری که روی کمرم لمیده بود هم زمان با
 داد و فریاد من به حرف آمد • نصیحت می کرد - مادرانه و تهدید آمیز •
 صدای خیلی کلفتی داشت • مثل زن های مسنی که همه ظرافت شان
 را از دست داده باشند • بنظرم می آمد که به همه اطرافش بی اعتناست • به
 نظرم می آمد که کارمند است که به محیط کار و اداره اش سخت مأ نوس است :
 " تو که بالاخره به حرف می آئی پس چرا دیگر شخصیت خودتو خرد می کنی • چرا
 اجازه می دی که کتکت بزین • غرور خودتو حفظ کن ، یه جو شخصیت هم آخسه
 خوب چیزیه • چرا خودتو خرد می کنی ، تو که بالاخره باید همه چیزو بگی ،
 چه بهتر که زود تر بگی • پیش از این که غرورت خرد بشه • منم یه زمانی مث تو
 بودم • با اصطلاح مقاومت می کردم • فکر دستام بودم و رفقام ، فکر زندگی
 اونا • از اینا گذشته ، دلم نمی خواست بشکنم • فکر کردم اگه وا بدم ، خیلی
 چیزا رو از دست می دم • به خودم می گفتم باید تا آخرش برم • خُب ، اعتقاد
 هم داشتم • اعتقاد به خیلی چیزا • بعدا به پوچی همه اینا پی بندردم •
 فهمیدم همماش کشکه • وقتی تو اب هسا رو دیدم که همه حرفاشونو می زنن
 و با جمهوری اسلامی همکاری می کنن ، به خودم گفتم توهم یکی مث اونا • آماده
 حرف زدن شدم • رُک و پوست کنده هر چه که می دونستم ، گفتم • هم خیال
 خودم موراحت کردم ، هم خیال برادرارو • • • •
 حرفش را قطع کردم ، خسته ام کرده بود •
 - من چیزی ندارم که بگم • کاری نکردم که بگم • اصلا نمی دونم واسه چی من
 گرفتن • تو لابد چیزی داشتی که گفتی • خُب ، اگه منم چیزی داشتم ، می گفتم •
 در تمام این مدت ، ضربات کابل همچنان به روی پاهایم فرود می آمد •
 فکری بنظرم رسید • باید چند دقیقه از دستشان خلاص شوم • داد زدم :

— می‌خوام برم دستشویی .

— زکی ! حالا چه وقت این حرفاست فاحشه خانوم !

دوباره داد زدم .

— بازش کنید مادر قحبه رو .

برای رسیدن به دستشویی باید از اتاق تعزیر رد می‌شدم . پاهایم یک جور بدی بی حس شده بودند . مثل حالت بعد از خواب رفتگی . پاهایم بنظرم عاریه می‌آمدند . دیگر مال خودم نبودند . لنگ می‌زدم . از زیر چشم، دور و برم را می‌پائیدم . انگار به یک سلاح خانه وارد شده بودم . سلاح — خانه ای که آدم‌ها را زنده زنده پوست می‌کنند . بوی خون می‌آمد . عده‌ای به دیوار تکیه داده و پاهایشان را دراز کرده بودند . پاها همه به یک رنگ بودند : رنگ خون . بعضی از این پاها ، ناشیانه باند پیچی شده بودند و خون ، از زیر باندها بیرون زده بود . همه مرد بودند . جوان بودند . زن یا دختری در بین شان نبود . سرها را به دیوار تکیه داده بودند . حالت خلسه داشتند ، حالت خواب و بیداری ، حالت غمگین یا حالت تصمیم . نمی‌دانم . یک حالتی مثل همه این‌ها . وحشت مرا فرا گرفته بود . تا آنوقت ، این همه آدم زخمی را یک جا ندیده بودم . این همه زخمی زیر یک سقف کوچک . یعنی با این‌ها چه می‌خواهند بکنند . بغض گلویم را فشار می‌داد . نفرت ، کینه ، بغض ؟ نمی‌دانم اسم آن حالت را چه بگذارم . ترس از فردای آدم‌های اسیر . خیلی وقت‌ها به این مسائل فکر کرده بودم ولی حالا که آن‌ها را می‌دیدم ، خیلی بهتر حس می‌کردم و می‌فهمیدم . درد و فداکاری را از دور نمی‌شنیدم ، از نزدیک می‌بوئیدم . بوی گل‌هایی که پر پر می‌گردند تا گل‌های دیگر شکوفا شوند . همان طوری که جلو می‌رفتم ، در ذهنم شعر می‌سرودم و در دلم حرف می‌زدم . از فاصله ۶-۵ متری آخرین پسری که به دیوار تکیه داده بود ، صف دخترهای نشسته شروع می‌شد . یک عده به دیوار تکیه داده ، بعضی‌ها هم روی زمین ولو شده بودند ، فقط سرشان به دیوار تکیه داشت . سرشان با تن شان یک زاویه ۹۰ درجه ساخته بود . بی حال و بی رمق بنظر می‌رسیدند . حالت کرختی داشتند . حالت شان را حس می‌کردم . یک سستی غریب .

از دستشویی که بیرون آمدم، دیگر به اتاق تعزیر برگشتم. حواس شان پرت بود و من هم خودم را به کوچه علی چپ زدم. انگار نه انگار. از دستشویی مرا به اتاقی بردند که همه خواب بودند. مثل يك سبد ساندویچ. ساندویچ — هائی که به زور پهلوی هم جا می دهند. تنگ هم، روی هم. جا برای من نبود. پاها را این طرف و آن طرف زدم. در این ازدحام — در جایی که با آدم ها مثل جذامی ها، مثل فراموش شده ها رفتار می کنند، در جایی که آدم ها را مثل آشغال، مثل نعش به روی هم تلنبار کرده بودند —، پاها را کنار می زدم تا جایی برای خوابیدن پیدا کنم. بعد ها فهمیدم که بسیاری از این ها همچنان انسان باقی مانده اند. رفتار پاسدارها، غرور و ایمان — شان را نمی شکست. زیبایی در درد بهتر شکفته می شود. روح های بزرگ را در سختی بهتر می توان شناخت. و من در آنجا، روح های بزرگ، زیاده دیدم.

در گوشه ای ولو شدم. چشم هایم تازه داشتند گرم می شدند. در مرز بین خواب و بیداری بودم که صدایم کردند. دلم نمی خواست باور کنم. دلم می خواست منصرف شوند. آنقدر صدایم کنند که خسته شوند. دلم می خواست بالاخره بگویند: "ولش کن، خسته است". اما نه، صدایم می کردند. در اتاق با صدای خشکی باز شد. همانی که مرا به دستشویی برده بود در مقابل در ظاهر شد.

— زنیکه سلیطه، کی گفته که بیای تو اتاق. تازه اولشه.
— شلاقم که خوردم. شلاق که تمام شده. او دم که بخوابم. خودتون منو آوردین.

— اولاً شلاق نیس، تعزیره. ثانياً تو هنوز راه درازی در پیش داری.
از نو مرا به همان اتاق بردند. به اتاق تعزیر. از نوروی تخت. از نو بستن پاها. از نو زوزه کابل در هوا. شلاق نیم ساعتی ادامه یافت. بعد بازم کردند. دیگر پائی برایم باقی نمانده بود. تمام استخوان هایم تیر تیر می کشید. دلم می خواست بنشینم. دلم می خواست روی هوا راه بروم. این از پاها. حالا نوبت دست هاست. نوبت دستبند قپانی. تا آن زمان هزار بار خودم را با دستبند قپانی مجسم کرده بودم. تا آن زمان هزار

باز دست‌هایم را ضربداری از پشت گرفته بودم، بدون این که چیزی بــــه
 آن ببندم. هزار بار بخودم گفته بودم که تحملش چندان دشوار نیست. حالا
 نوبت تجربه بود. "خوش بود گر محك تجربه آید به میان". دست‌هایم
 را از پشت به حالت ضربداری نگه داشتند و دستبند زدند. آنقدر درد داشت
 که دیگر نمی‌شد سرم را به چیزی گرم کنم. نمی‌شد به کودکی خود فکر کرد، یا
 به يك دوست خوب، یا به يك روز پر خاطره، یا به فردا، یا به توقعی که
 از من دارند و یا به يك لبخند بعد از بیرون آمدنم از زندان. به هیچ چیز
 نمی‌شد فکر کرد. درد طاقت را می‌گرفت و هرگونه امکان فکر کردنی را فلج
 می‌کرد. فقط باید به درد فکر می‌کردی. دردی تحمل ناپذیر و جانگسار.
 شنیده بودم که اگر این دستبند ۱۸ ساعت یا بیشتر به تو بسته باشد دست‌ها
 را فلج می‌کند. دیگر آن وقت نمی‌شود با يك دست، دست دیگر را گرفت.
 باید فکرم را به جای دیگری متمرکز می‌کردم. خودم را در حالت فلج شدن
 مجسم کردم. دوزنده بنام دست که هیچکدام در اختیار تو نیست. از فلج
 بودن خوشم نمی‌آمد، اما بالاخره از خیانت بهتر است. هر طور بود سعی
 کردم که درد را تحمل کنم. فکر می‌کردم که تحمل سخت‌ترین درد هــــا از
 خیانت یا خواری، راحت‌تر است. دقیقه‌ها چه کند می‌گذشت. احساس
 می‌کردم که لحظه‌ها با من لج کرده، متوقف شده‌اند و پیریر نگاهم می‌کنند.
 نمی‌دانم چقدر گذشت که صدائی شنیدم:

— بالاخره، حرف می‌زنی یا نه؟

— چیزی ندارم.

— زنا زاده کثیف!

از زیر چشم بندی که جابجا شده بود، صاحب‌صدار را نگاه کردم. پسرکی
 ۱۹-۱۸ ساله بود، بی ریش. با قیافه‌ای سرشار از بلاهت، با لپ‌های
 سرخ. از آن‌هایی که هیچ منطقی جز فتوی نمی‌شناسند. خود او نیز قطعا
 يك قربانی است.

او همانجا، پائین دستبند‌های قیانی دراز کشید و خوابید. بعــــسد
 از گذشت مدتی، بلند شد و با دختری که در کنار من دستبندش زده بودند
 شروع به بحث کرد:

" شما ها اگر قدرت داشتین بدتر از ماها می‌کردین . این چراغی که این جا می‌سوزه ، این یه لقمه نونی هم که بهتون می‌دن ، گناهه ، کار حرومه . شماها محاربین . هر که با آقا مخالفت کنه ، جزه کفاره . محارب و کفار ، مجازاتش مرگه . مرتد ، مجازاتش مرگه . تازه اگه شماها راست می‌گین ، اول خودتون با هم کنار بیائین "

دقایق ، هر چند به کندی ، سپری شدند . فکر می‌کنم که ساعت دیگری چهار صبح بود که پسرک بی ریش، دست‌هایم را باز کرد . بی هیچ حرفی به جلو هُکم داد . از یک راهرو گذشتیم . راهرو باریکی که در هر طرفش سه اتاق وجود داشت . یکی از درها را باز کرد و مرا به داخل آن هُل داد . همه را برای نماز بیدار کرده بودند . چشم‌بند های همواره بسته به چشم‌ها ، کنار رفته بودند . همه از زیر چشم نگاه می‌کردند . فضا مملو از پیچ‌پیچ بود . صدا مثل دودی بالا می‌رفت و بر می‌گشت . هر کس سخنی می‌گفت . تجمع برخورد های مخالف و موافق در زیر یک سقف . دنیای اتاق‌ها ، دنیای زندانی‌ها ، دنیای آدم‌های کوچک و بزرگ . دنیای دیدنی‌ها ، یسار گرفتنی‌ها - تجربه‌ها . عبور از دنیای شکنجه به دنیای تجربه . اتاق‌ها تنها چهار دیواری و سقف نیستند ، خود دنیای کوچکند . و من وارد این دنیای کوچک می‌شدم .

روایت نشاط و امید آوران

منیژه همواره سیاه پوش بود . قد بلندی داشت . به راحتی بسه دل می‌نشست . چهره‌ای آرام و مهربان داشت . با طمانینه خاصی راه می‌رفت . گوئی لبخند جزئی از چهره اش بود . اولین بار موقعی او را دیدم که بسه دستشوئی می‌رفتم . روزهای اول ، در فاصله اتاق تا دستشوئی ، تنها زمانی بود که اجازه باز کردن چشم‌بند را داشتیم . اصلاً بنظر نمی‌آمد که شکنجه شده باشد و رد پای از آن در حالات چهره اش دیده نمی‌شد . هر چه بود لطف بود و مهربانی . چه صفائی در خنده هایش! بنظر می‌رسید که بر دنیای پر غوغای درونش پرده‌ای از آرامش کشیده‌اند . گفتم :

- خیلی سر حالی .

خندید و اشاره به پاهایش کرد و گفت :

تا حالا ۱۴۰ ضربه شلاق خوردم، تا ۱۴۰ هزار تاش جا دارم .



فریبا موهای بوری داشت . بسیار لاغر اندام بود . يك نوع غم غریب در چهره اش موج می زد . يك نوع غم مومنانه ، يك نوع حسرت از این کسسه نمی ماند تا باز هم برود . هر دو کتفش در گچ بودند . از دستبند قیانی به پائین پرت شده بود . مچ هایش آنقدر لاغر بودند که از لای دستبند در رفته بودند . حالا هر دو کتفش در گچ بودند . پاهایش نیز وضع خوبی نداشتند . جا به جا ، چرك و خون از پاهایش بیرون زده بود . نمی توانست راه برود . خودش را با باسن ، روی زمین می کشید . خیلی راحت و خشوش روحیه بود . از سرنوشت خویش و از پایان راهی که انتخاب کرده بود ، خبر داشت . بیاد دارم که سه شنبه بود . هوا بسیار سرد بود . اسمش را برای بهداری خواندند . عصر همین روز بود که منیژه یکی از دوستانش را از دست داد . فریبا را اعدام کرده بودند .



شراره اطلاعات زیادی داشت . پایش را از خانه بیرون گذاشته نگذاشته او را دستگیر کردند . نتوانست از سیانورس استفاده کند . ۱۹ ساله بسود . موهای سیاه و بسیار کوتاهی داشت . خیلی تند و تیز راه می رفت و تند تند حرف می زد . يك گونی مدرك از او گرفته بودند . در باز جوئی گفته بود : " مال من نیست . اصلا نمی دونم کی آورده گذاشته خونه ما " . خود را با اسم مستعار معرفی کرده بود . با این که اسم اصلی اش را می دانستند ولی آنقدر به روی اسم مستعار خود تاکید داشت که ، کم کم بازجوها نیز باورشان شده و او را به اسم مستعار صدا می کردند . هر وقت از زیر شکنجه به اتساق می آمد ، مدتی می خندید . ندیده بودم که کسی بتواند این گونه بسسه درد و شکنجه ، ریشخند زند . ده روز پس از اولین باز جوئی اش ، دیگر بسسه اتساق باز نگشت . شراره را خیلی زود اعدام کردند . در يك شب برفی .



منیژه تنهائی را با روحیه قوی تحمل می کرد . ۱۵ روز بعد از ششراه ،

منیژه را از اتاق مان بیرون بردند . کسی نفهمید کجا رفت و چه شد .
بی تردید بدنبال فریبا و شراره ، رهسپار شده بود . او رفت و جای پسر
نشدنی سه انسان خوب در اتاق مان خالی ماند .

روایت دست‌های پینه بسته مهربان

حدود سه ماه از دستگیری ام می‌گذشت . در اتاق نشسته بودم . تو
فکر بودم . هنوز محاکمه ام آغاز نشده بود . چند وقتی بود که کتک نخورده
بودم . چیزی از من بیرون نیامده بود . در باز شد و یک نفر را بداخل هل
دادند . زنی مسن بود . موهای خاکستری اش از زیر روسری بیرون زده شده
بود . چهره‌ای نسبتاً چاق و آبله رو داشت . هین هین می‌کرد و یکریز فحش
می‌داد : "اسلامتون تو سرتون بخوره ، جانیا ، آدمکشا ! " . سعی کردم
او را بنشانم : "آروم باش مادر ، بشین ، آروم باش" . هق هق سوزناک گریه اش
مو به تن آدم سیخ می‌کرد . بغض‌گلویم را گرفته بود با این همه سعی کردم
به او روحیه بدهم : " چیزی نیس ، درست میشه ، بگو ببینم چه بلائی به سرت
آوردن . تعریف کردن آدمو سبک می‌کنه . بگو چه شده " . نگاه پرسوز ظنی
بطرفم انداخت .

— نه ، نترس مادر . بگو .

خیلی زود اطمینان کرد و گفت :

"به هزار بدبختی این دو تا بچه را بزرگ کردم . از سر راه که ورششون
نداشتم ، پیداشون که نکردم . خونه مون دروازه غاره . با رختشویی ، شیشه
پاک‌کنی ، خونه تکونی عید ، اینا رو بزرگ کردم . آخه پدرشون توی یسک
کوره پزخونه کار می‌کنه . خرج مون نمی‌رسید و منم مجبور بودم از صبح تا
شب توی خونه ، این و اون کار کنم . من و پدرش به خود مون می‌گفتیم : از ما
که گذشت ، اگه این بچه‌ها به عرصه برسند و سرو سامون بگیرند ، دیگه
آرزوئی نداریم . گذاشتیمشون مدرسه . گفتیم درس بخونن و برا خودشون
آدمی بشن . پسر نوزده سالشه . امسال دیپلم گرفته . سگ مصیبا این
دانشگاه رو هم تعطیل کردن و الا حتما می‌رفت دانشگاه . دلم میخواست
دکتر بشه . دخترم ۱۷ سالشه . سال سوم نظریه . اونم ماشاالله درسش

خوبه . توی همه محلمون دختری به این تجیبی نیس . بعض خودت نباشه ،
دختر خیلی خوبیه ”

زن لحظه ای مکث کرد . گوئی خاطرات گذشته نزدیک را مرور می کرد . گفت :

” پسر تو انقلاب خیلی فعالیت می کرد . ۱۶ سالش بیشتر نبود . از صبح تا
شب می دوید . تظاهرات می رفت . اعلامیه می چسبوند . با رفیقاش کتاب
می خوند . ده دفعه گلوله از بغل گوشش رد شد . یه بار هم خورد توپاش .
۲۲ بهمن گلوله خورد . بعد از انقلاب سه چهار ماهی طرف اینا بود .
خیلی ها طرف اینا بودن . اما کم کم برگشت . به اینا مرتب بد و بیسراه
می گفت . می گفت که اینا خائنن . می گفت که اینا انقلاب مردم دزدیدن . بهش
گفتم : ” ننه مواظب باش . این زنا زاده ها رحم سرشون نمیشه ” . می گفت : ” من
جونم کف دستمه . از اینام توقع رحم ندارم . همون جور که شاه رفت ، اینام
باید برن ” . بعد از سی خرداد دیگه خونه نمی اومد . فقط گاهی کسه
باباش شب کار بود ، ساعت نه - ده شب می اومد یه سری می زد و می رفت ” .

در حالی که اشک می ریخت ، ادامه داد :

” اتفاقا دیشبم اومد . ساعت ۹ بود . شامشو خورد ، به باباش سلام رسوند ،
منو ماچ کرد ، خواهرشو ماچ کرد و رفت . هر وقت می اومد و می رفت ، من یسه
گریه می کردم . مادر نشدی دخترم تا بدونی . بچه آدمه دیگه .
دیشبم خیلی گریه کردم . دخترم گریه کرد ، و همین جور که اشک می ریخت ،
جامو انداخت . منو خوابوند . لحافو کشیدم روم . با مهربانی گفتم چیزی
نمی خوای . آبو گذاشت بالا سرم . چراغو خاموش کرد و خودشم گرفت خوابید .
نمی دونم کی بود . یهو تو خواب دیدم که در می زنن . چشمامو که وا کردم ،
دیدم نه ، مث این که خواب نمی دیدم . یه جور بدی درو می زدن . مث این که
می خواستن اونواز جا بکنن . نمی دونم با چی می کوبیدن . دلم هری ریخت
پائین . پاشدم ، از شیشه نیگا کردم . دیدم که سه چهار تا ماشین بنز
ویه ماشین پیکان پشت سرهم تو کوچه تنگ ، جلوی خونه مون وایستادن .
شستم خبر دار شد که دنبال بهرام اومدن . یکی شون با بیسیم صحبت می کرد .
بقیه شون آماده شلیک و ایستاده بودن . یکی از اونا با ته کلتش محکم کسه
در می زد . چاره ای نبود . درو وا کردم . وا شده و وا نشده همونی کسه

در می زد با لگد محکم به در کوبید ، یهو جست زد تو . کلتشو واسه شلیک
 کردن آماده کرده بود . یه آرتیست بازی در می آورد که نگو .
 — هر دو تا ، دستاتون بالا! پشت به ما بچسبید به دیوار!
 تموم خونه رو به هم ریختن . رختخوابارو ، زیر گلیمارو ، حتی توی پرزای برقو
 گستن . هیچی گیر نیاوردن . يك ساعت بیشتر بود که من و دخترم همین جور
 سیخ و ایساده بودیم . خونه رو زیر و رو می کردن و فحش می دادن : ”بایسد
 همه شونو کشت . تخم و ترکه! تموم این مادر قحبه های کمونیست و مسادر
 جنده های منافقو باید از روی زمین برداشت . معلوم نیس اسلحه ها رو کجا
 قایم کردن . پیرسگ خجالت نمی کشه با اون بچه ای که بزرگ کرده . کجا
 قایم کردین ؟ بهرام کجاس؟“
 — من چه می دونم بهرام کجاس . توی جیبمه .
 — مزه نریز . اگه نشونش ندین ، جفتتونو می برم . هم خود تو ، هم دخترتسو .
 کسی ام که پاش به اوین برسه ، زنده بر نمی گرده . باید بگین بهرام کجاس .
 — اولاً از بهرام هیچ خبری ندارم . دومندش مگه بهرام چکار کرده ؟ سرش سو
 درس و مشقشه .
 — اروای ننه ت . خودت خوب می دونی که بهرام چکار می کنه .
 — چی چی رو می دونم؟
 — راسی نمی دونی . خیلی خُب ، برادر لاجوردی از تون در میاره . اما از تو
 چیزی در نیامد . از اون دخترت در میاریم .
 پاسدار کلت بدست رو به دخترم کرد و گفت :
 — خانم کوچولو بیرون ، سوار بنز!
 — چی چی سوار بنز؟ مگه از روی نعشم رد بشین . نمی دارم بچه مو ببرین .
 — بچه تو قنداقه . همین بچه هان که امثال آیت الله بهشتی رو شهید کردن .
 زود بیا سوار شو!
 — چی چیو سوار شو . مث این که حرف حالیتون نمیشه . من دخترم سو
 ول نمی کنم . تا حالا یه شب بیرون نخوابیده . اگه می خواین اونو ببرین ،
 منم میام .
 — نون خور اضافی نمی خوایم .

و با دست منو پرت کرد به گوشه ای .

دخترم را سوار بنز کرده بودن . پای یکی از پاسدارا رو گرفتم . با یه تـکـون پاشو بیرون کشید و به راه افتاد . پریدم از پشت کمرشو گرفتم و گفتم : " منو باید با دخترم ببرین " . پاسدار گفت :

— کرمو ول کن زنیکه پتیاره !

یه پاسدار دیگه گفت :

— چی میگی مادر؟

— هیچی ، میگم منم میام . باید بدونم دخترمو کجا میبرین .

بالاخره قبول کردن منو همراه خودشون ببرن ، یعنی گفتن : " اگه دلت میخواد شلاق بخوری ، خیلی خُب ، بیا " . سوالم کردن . دم در اینجا چشمامو بستن . از چند تا راهرو ردم کردن . بعدم هُلُم دادن این جا . دخترمو نمی دونم کجا بردن . نکنه بلائی سرش بیارن . ازین بی شرفا هرچی بگی برمیاد "



هیچ چیز مثل داد و بیداد و ضجه، بچه ها که از اتاق بغلی می آمد پیرزن را ناراحت نمی کرد . صورتش را در میان دست هایش پنهان می کرد . گوش هایش را می گرفت . گاهی وقت ها سرش را لای پاهایش قایم می کرد تا صداهـا را نشنود . صدای صغیر شلاق ، صدای فرود آمدن آن بر بدن ، صدای يك فریاد . پیرزن اصلا لب به غذا نمی زد . خوراکش شده بود گریه . همراه با فریاد بچه ها ، ناله می کرد . انگار شلاق را به تن خودش می زدند . اصلا کاش خود او را می زدند و این صداها را نمی شنید . برایش شنیدن این صداها بدتر از تحمل شلاق خوردن یا در زیر شکنجه مردن بود . فکر می کرد که دخترش هم زیر شکنجه است . فکر می کرد که فریاد اوست که می شنود . موهایش را می کند و مویه می کرد . دروضع خیلی بدی بود . هر کار می کردیم آرامش کنیم و یا چیزی به او بخورانیم که از گرسنگی نمیرد ، به خرجش نمی رفت . پیرزن با صدای شلاق ها و با صدای ضجه ها زندگی می کرد ولی به آن خونمی گرفت . روز به روز بیشتر تحلیل می رفت . مثل يك شمع آب می شد .

فکر می‌کنم روز جمعه بود و هوا خیلی سرد . بچه‌ها از زور سرما پاهاشان را بغل کرده و در خود جمع شده بودند . آن روز ناهار آش داشتیم . خیلی سعی کردیم که پیرزن اقلایک کم از آش بخورد تا جانسی بگیرد . هر کاری کردیم لب به آش نزد . بچه‌ها با ناراحتی آش شان را خوردند و سهم او را برای شبش گذاشتند ، به این امید که شب آشش را بخورد و حالش کمی بهتر شود . پیرزن بنظر می‌آمد که در حالت رخوت است . کرختی و سستی از گرسنگی . طاق باز یک گوشه افتاده بود . چشم‌هایش نیمه باز بود . شب هر کاری کردیم ، لب به غذا نزد . فکر می‌کردیم که در روز دیگر بگذرد ، پیرزن از دست خواهد رفت . پیرزن همان شب از دست رفت :

نیمه‌های شب بود . بچه‌ها خوابیده بودند . ناگهان سرو صدائی به گوشم خورد . یک نفر داشت دختری را که بغل دستم خوابیده بود ، بیدار می‌کرد . این دختر کم‌های اولیه را می‌دانست و به مسائل پزشکی اندکی آشنا بود . پیرزن حالش به هم خورده بود . رنگ صورتش سیاه سیاه شده بود . با سرو صدای " خانم دکتر " و بقیه بچه‌ها ، یک پرستار تواب به سراغ پیرزن آمد . پرستار از توابینی بود که در بهداری زندان کار راحتی داشت . رنگ پیرزن را که دید ، زد زیر خنده : " این فیلمشه ، هیچیش نیس . بیخودی شلوغ نکنین . حالش از من و شما هم بهتره . دروغ میگه . خود شوزده به موش بردگی . حالا واسه این که دروغش معلوم بشه ، یه آمپول حقیقت بهش می‌زنم تا بفهمین چه کلکیه " .

پرستار آمپول زد و رفت . چند دقیقه‌ای نگذشت که حال پیرزن بهتر شد . رنگش سر جا آمد و به آرامی به خواب رفت . بچه‌ها هم یکی یکی خوابیدند . ساعت پنج و نیم ، شش صبح بود . صبح شنبه . دختری که پهلوی پیرزن خوابیده بود " خانم دکتر " را با دستپاچگی صدا کرد :

" خانم دکتر ، خانم دکتر ، بدن مادر یخه ! "

خانم دکتر دستپاچه بلند شد و گوشش را روی سینه مادر گذاشت . سرش را بلند کرد . چشم‌هایش از اشک پر شده بود . آرام به من گفت : " تمام کرد . سعی کن بچه‌ها نفهمن " . غیر از دختری که پهلوی پیرزن خوابیده بود ، " خانم دکتر " و من ، هنوز هیچ کس از ماجرا خبر نداشت . برای این

که دیگر بچه ها متوجه نشوند ، هر سه با هم غم مان را فرو خوردیم و اشکمی به چشم نیاوردیم . ” خانم دکتر ” و دختری که پهلوی پیرزن خوابیده بود ، پاسدارها را صدا کردند . پاسدارها به محض ورود ، با سرو صدائی کسه به راه انداختند همه بچه ها را از خواب بیدار کردند :

” همه رو به دیوار بنشینین ! ”

پیرزن را لای پتو پیچیدند . یکی از آن ها گفت :

— همین جا از پنجره بیندازش بیرون پای پنجره . برف زیاده ، عفونت نمی کنه .
دیگری پاسخ داد :

— چرا بابا ، اینا بوی گندشان دنیا رو ور می داره ، بو میکنه و حال خود مونم گرفته میشه .

با همین چند کلمه به توافق رسیدند . هر کدام يك سر پتو را گرفتند و نعش را بیرون بردند . بچه ها سخت ناراحت بودند . همه فهمیده بودند کسه پیرزن مرده است .

پیرزن را بیرون نبرده دائی جلیل ، یکی از پاسدار های معروف زندان وارد سلول شد . درحالی که سعی می کرد خود را ناراحت و غمگین نشان دهد رو به ما کرد و گفت :

— هیچ کس حق نداره جریانو به دختر پیرزن بگه ، هیچ کس . شیر فهم شد !
این را گفت و رفت . صبح آن روز به هر ترتیبی بود ، گذشت . بچه ها با اکراه چیزی را که اسمش ناهار بود ، خوردند . انگار در هر گوشه ای پیرزن نشسته بود و به اصرار ما که می خواستیم به او آش بخورانیم ، محل نمی گذاشت .
همه جا بوی او می آمد . دم دمای غروب ، هوا دیگر تاریک شده بود . از دری که بطرف راهرو باز می شد — چند سلول دیگر هم درهایشان به این راهرو باز می شد — ، دختر پیرزن را به سلول ما آوردند . این اولین بار بود کسه دختر به سلول ما می آمد . چهره اش تکیده و رنگ پریده بود و بنظر می رسید که شکنجه های سختی را متحمل شده است . از پنجره سلول چشم هایش را در اتاق گرداند . و گفت :

— مادرم کو؟

کسی جواب نداد . دوباره پرسید :

— میگم مادر کو؟

بچه ها به هم نگاه کردند . مادر دیگری که در اتاق ما زندانی بود و به خاطر بچه اش او را گرفته بودند ، زد زیر گریه . در میان هق هق گریه گفت :
— مادرت مرد .

دختر يك مرتبه وا رفت . اشك به پهنای چهره اش سرازیر شد . بد جوری گریه می کرد و شیون می کشید . فحش می داد . پاسدارها بازویش را گرفتند و با زور می خواستند او را به اتاق خودش باز گردانند . او فریاد می زد :
— نعش مادرم کو ، بهم نشان بدین .

— برو تو ، بعدا نشون می دیم . حالا تو سرد خونه اوینه .
پاسدارها به هر ترتیبی بود ، دختر را به اتاقش باز گردانند .



دوشنبه ، یعنی پس فردای آن روز ، روز ملاقات بود . به هنگام ملاقات یکی از دخترهای اتاق ما ، دختر پیرزن را دیده بود که از پشت شیشه سعی می کرد با ایماء و اشاره به پدرش بفهماند که مادرش مرده است . هم بندمان تعریف می کرد : " هر کاری کرد که اینو به پدرش بفهمونه ، نتونست . پدرش گیج شده بود و منظورشو از ایماء و اشاره نمی فهمید . دستاشو بطور خاصی در هوا تگون می داد که : یعنی چی ، چی میگي ؟ پاسداری که کنار دختر ایستاده بود بالاخره کلافه شد . روی یه تکیه کاغذ نوشت : " زنت فوت کرد " و اونو روی شیشه گرفت . پیرمرد وا رفت . انگار زانوهایش تحمّل سنگینی بد نشو نداشت . ایستاده خم شد . همین طور که به کاغذ نیگاسا می کرد ، چشاش از اشك پر شد . سرشو فوری برگردوند . ملاقاتو نیمه کاره ول کرد و رفت . نمی خواست دخترش اشکشو ببینه . شاید فکر می کرد دخترش حالا حالا ها به روحیه احتیاج داره " .



روزها به تندی می گذشت . ۱۳ بهمن بود . ۱۳ بهمن ۶۰ . دوباره روز ملاقات . آن روز من ملاقاتی نداشتم . پدرم نتوانسته بود ——— را از شهرستان به تهران برساند . اسمم را برای ملاقاتی نخواندند . ساعات ملاقات بنظرم خیلی کند می گذشت . خیلی کشدار می آمد . شاید برای این

که خودم ملاقاتی نداشتم . شاید هم برای این که آن روز يك جور خاصی دلم گرفته بود . دلشوره داشتم . نمی دانم . بچه ها یکی یکی از ملاقاتات بر می گشتند . اتاق داشت کم کم پر می شد . معمولاً روزهای ملاقات بچه ها شاداب بودند . با دیدن عزیزان شان روحیه بهتری می گرفتند . بچه ها یکی یکی آمدند ، فقط یکی از بچه ها ، همانی که شاهد ملاقات دختر پیرزن با پدرش بود ، هنوز نیامده بود . بالاخره او هم از راه رسید . غمگین و با گام های لرزان وارد اتاق شد . له و درهم شکسته بنظر می رسید . يك جور گرد خستگی بر چهره اش نشسته و سیاهش کرده بود . پرسیدم :

— چی شده ؟

— هیچی ، ولم کن !

— بگو چی شده . آخه ما هم باید بدونیم ، شاید بهمون مربوط بشه .
— به کسی مربوط نمیشه .

دستی به موهایش کشیدم و گفتم :

— خواهش می کنم بگو .

او لحظه ای مکث کرد . و گفت :

— امروز شوهر پیرزن برای ملاقات دخترش آمده بود . هر چه منتظر موند دخترشو برای ملاقات نیاوردن . تعجب کرد . پاسداری هم که قرار بود موقع ملاقات کنار دخترش وایسه ، متعجب بود و نمی دونست جریان چیه . رفتم و برگشتم . وقتی که برگشتم با اشاره دست سعی کرد یه چیزی رو به پیرمرد بفهمونه . پیرمرد هم گویا یه چیزائی را حدس زده بود ولی خودش را بس نفهمیدن می زد . شاید دلش نمی خواست باور کنه . بالاخره ، مث دفعه پیش ، پاسدار روی یه تیکه کاغذ نوشت : " دخترت اعدام شده " و به روی شبشه گرفت . این بار پیرمرد به روی زمین نشست . اصلاً روی زمین ولو شد . بنظر می اومد که فریاد می زنه : " بی انصافا ، آخه او کاری نکرده بود . اون که تو برنامه ای نبود " . دو تا پاسدار زیر بغلشو گرفتن که ببرندش بیرون . خودشو شل کرده بود . پاهاشو می کشید روی زمین . اگه ولش می کردن پخشش زمین می شد . کمتر از دو هفته ، هم زنشواز دست داد هم دخترشو . آخه این چه زندگیه .

دختر هم بند ما به گریه افتاد . همه با هم گریه می کردیم . راستی اصلاً چکار کرده بود ؟ سؤال بی معنا بود . به راستی مرگ در زندان رژیم اسلامی چیزی نیست که فقط به سراغ کسانی بیاید که " کاری کرده اند " . مرگ در این جا ، در انتظار همه ماست . فاصله مرگ و زندگی ، در این جا، ملموس نیست .

روایت دغلکاران

دائی جلیل یکی از پاسداران معروف اوین بود . سی و پنج شش سال داشت با هیکلی بسیار درشت . ریش انبوهش به مهابت هیکلش می افزود . موهای سرش ریخته و نخ نما بود . علی رغم مخوف بودن هیکل و چهره اش، ظاهری مهربان داشت . سعی می کرد با همه با محبت پدرانه صحبت کند . در بندی که دخترها زندانی بودند پاسدارهای مرد کمتر رفت و آمد می کردند . دائی جلیل از این قاعده، مستثنی بود . غالباً در آستانه در ظاهر می شد، چند لحظه ای با بچه ها گپ می زد و دلسوزانه چند نصیحت را چاشنی آن می کرد . ضمن اعتراف به نارسائی ها و انتقاد از زیاده روی ها ، آینده شیرین زندگی در جامعه اسلامی را ترسیم می کرد . خلاصه این که در جهنم اسلامی اوین ، دائی جلیل ایفا گر نقش مسلمان رحیم و مهربان بود و " جانم ، جانم " يك لحظه از دهانش نمی افتاد . اولین باری که مهربانی اش خیلی توجه ام را جلب کرد ، بازی کردن با کودک هشت ماهه ای بود که در زندان زندگی می کرد . بچه را به آرامی به هوا می فرستاد ، برایش شكك در می آورد و به خنده اش می انداخت . بچه پدر نداشت . پدرش در يك درگیری کشته شده بود . زن و کودک هشت ماهه اش را به زندان آورده بودند . خانه شان محاصره شده بود ، پدر خود را از پنجره طبقه دوم به زیر پرت کرده بود و در حال تیراندازی ، قصد فرار داشت . زنش می گفت :

" من از پشت شیشه نگاه می کردم . اولین تیر به پایش خورد ، دومی به کمرش و سومی به مغزش " . نتوانسته بود فرار کند . در جا کشته شد . پاسدارها به خانه شان ریختند . زن و کودک هشت ماهه اش را به زندان آوردند . زن اصرار شدیدی داشت که جسد شوهرش را ببیند ، شاید می خواست مطمئن

شود که فرزندش به راستی یتیم شده است . زن روحیه بسیار خوبی داشت .
 روحیه ای پرخاشگر . دایه جلیل به این مادر و فرزند خیلی می رسید . لطف
 و مهربانی دایه جلیل بطور خاصی شامل حال يك نفر دیگر هم میشد : ستاره .
 ستاره از کسانی بود که اطلاعات بسیاری داشت و رژیم هم از این امر با خبر
 بود . شکنجه گران بچه هائی را که اطلاعات زیادی داشتند به تخت می بستند
 و کابل را نه فقط به پاها ، به تمام سر و صورت و به بند بند بدنشان می کوفتند .
 خیلی از بچه ها در زیر شکنجه جان باختند . خیلی ها ناقص العضم و
 زمین گیر شدند . پوست صورت ستاره آویزان شده بود . هیچ کس نمیتوانست
 قیافه او را پیش از خوردن کابل به سر و صورتش ، حدس بزند . ستاره يك
 روز در میان بازجوئی می شد و هر بار وضع صورتش بدتر از پیش . دست هایش
 دو برابر شده بود . تمام بدنش باد کرده بود .

هر بار قبل از این که اسمش را برای بازجوئی بخوانند ، دایه جلیل به
 سلول می آمد و سر صحبت و نصیحت را باز می کرد . به ستاره می گفت :
 "خواهر ، سفارشتو کردم . تو هم يك کم همراهی کن . بعضی از این برادرها
 تعصبشون زیاده . حالیشون نیست . آخه دلم برای تو خواهر کبابه . صد بار
 نصیحتت کردم یه کم کوتاه بیا . خواهر جون یه کم من سفارش می کنم ، یه کم تو
 کوتاه بیا . یه رحیمی به خودت بکن ، اقلا . برو نترس ، نترس . امروز فکـر
 می کنم که نزنندت . خیلی سفارش کردم . با بازجوت حرفم شده . خُب ، البته
 اونم حق داره . میگه همه چیزو ما می دونیم بازم دختره انکار میکنه . خیال
 کرده ما رو خر گیر آورده"

هر بار که ستاره از بازجوئی بر می گشت باز هم سر و کله دایه جلیل
 پیدا می شد :

"بازم که کله شقی کردی ! بابا جون اقلا یه ذره به فکر خودت باش . اعتراف
 کن ، اعتراف کن . ولی خُب این بازجوت هم شاید زیادی کله شقه . حرف
 ما رو نمی خونه . بد جوئی زدت . عیب نداره ، تموم میشه . باز جوئی کسه
 تموم بشه ، راحت میشی . صحبت می کنم که چند روزی بستریت کنن تا وضع سر
 و صورتت بهتر بشه"

و در باطلی از حرف های تکراری قبل و بعد از بازجوئی .



يك روز ستاره از بازجوئی برگشت ولی دای جلیل پیدایش نشد . ستاره در حالی که پوزخند می زد و سر تکان می داد به جای همیشگی اش نشست . طبق معمول ، همه سلول منتظر دای جلیل بود . انگار چیزی گم شده بود : برای اولین بار دای جلیل به زوی صحنه ظاهر نشده بود . ناگهان ، ستاره با صدای بلند ، بطوری که همه بشنوند ، گفت :

— منتظر دای جلیل نباشین . امشب نیاید . شاید دیگه هیچ وقت در سلول ما ظاهر نشه .

در میان حیرت همگان ، ادامه داد :

— آخه دستش بدجوری رو شده . امشب همین طور که شلاق می خوردم و تقلا می کردم ، چشم بندم عقب رفت . اگه گهتین کی رو دیدم ؟

زد زیر خنده و گفت :

— دای جلیل رو . دای جلیل دهنش کف کرده بود ، با خشم شلاق رو به سرو صورت می کوفت . بی اختیار گفتم : دای جلیل سلام ! یه لحظه دست دای جلیل در هوا خشک شد . وبعد ، با خشمی حیوانی شلاق رو به سرو صورت می کوبید .

نقش دای جلیل در اتاق ما عوض شده بود . ماسک در صحنه از روی چهره اش فرو افتاده بود . دای جلیل دیگر هرگز به اتاق ما قدم نگذاشت . در تمامی این مدت ، دای جلیل ، ستاره را می زد و بعد او را دلداری می داد . من آرام گرفتم . يك اعتقاد در من محکم تر شده بود .

روایتِ رفته ها و مانده ها

سرگدشت ستاره ، سرگدشت غم انگیزی است . سرگدشت مرز طاقت هاست . سرگدشت به نیمه راه مانده هاست . پس از تحمل آن همه شکنجه ها ، پس از آن که شب های طولانی بسیار ، تمامی تنش فرود گاه شلاق ها بود ، سرانجام يك شب ستاره به زمین فرو افتاد . به پایان رسید . پایان دردناکی که

ورود به دنیای دیگری را طلب می‌کرد: برای ماندن، دنیای دیگران را —
اسارت کشاندن • ستاره دیگر ستاره نبود • تواب شده بود •



ستاره همچنان در اتاق ما زندگی می‌کرد • با این تفاوت که دیگر بشدت
تنها بود • همه می‌دانستند که ستاره آنتن است • کسی با او جز به سبردی
سخن نمی‌گفت و این رنجش می‌داد •

یک شب به سراغش آمدند • گویا قرار بود که پاسداران را به خانسه
زن عمویش ببرد که مدتی او را پناه داده بود • ساعت ۷/۵ شب بود کسه
پاسداران بدنبال ستاره آمدند • قریب یک ساعت و نیم بعد، زنی حدوداً ۴۵
ساله را بدرون اتاق ما هل دادند • ستاره دیگر به اتاق ما باز نگشت • زن
بشدت مضطرب بود • به هنگام ورود با شگفتی در و دیوار را نگاه می‌کرد •
بچه‌ها سعی کردند به او نزدیک شوند • مقداری از شامی که برای میهمانان
ناخوانده کنار می‌گذاشتیم، جلویش قرار دادند • یا اگر چه چند لقمه‌ای خورد •
جائی برایش باز کردیم و خوابید •

فردا، صبح زود، زن را برای بازجویی بردند • وقتی که برگشت بشدت
برافروخته بود • پایش بشدت آس و لاش شده بود • از پمادی که در سلول
داشتیم بر زخم‌هایش مالیدیم • از او خواستیم جریان را تعریف کند • او گفت:
برادر زاده شوهرش را که طرفدار گروه‌ها بوده مدتی در خانه‌اش پناه
داده است و الان از او می‌خواهند که اسم او را لو بدهد • و اضافه کرد:
”سرم بره اسمشو نمی‌گم“ •

زن نمی‌دانست کسی که اسمش را لو نمی‌دهد، خود او را لو داده است •
من نیز چیزی به او نگفتم • نمی‌خواستم دنیایش را فرو بریزم • بعدها، بارها
و بارها او را به بازجویی بردند و تا روزی که از سلول ما رفت هیچ چیز نگفته
بود • او فقط ده روز در سلول ما بود و بعد از این که رفت هرگز نه او را دیدم
و نه چیزی از او شنیدم •



این زن تنها کسی نبود که، بی تعهد سیاسی مشخص، این چنین مقاومت

می کرد . زندان از این گونه زنان ، مملو بود . بیاد دارم هنگامی که به دستشویی می رفتم به زن سپیده موئی بر خوردم . به روی صندلی نشسته بود و از کف پاهایش بشدت خون می ریخت . بچه ها می گفتند که از او خواسته اند نام دوستان دخترش را - که دستگیر شده بود - ، بگویند . پس از مدت ها باز جوئی ، هیچ نگفته بود .

می گفتند در سلول بغلی ما نیز زنی هست که او را به همراه دخترش گرفته اند . دخترش اعلامیه به مستخدم بیمارستان داده بود . مستخدم را دستگیر کرده بودند و او دختر را لو داده بود . مادر که از خانواده مرفهی بود بشدت مقاومت کرده بود . از او نیز اسم دوستان دخترش را خواسته بودند . آنقدر به او کابل زده بودند که نسوج پاهایش از بین رفته بود . پاهایش عمل شده بود ، قسمتی از گوشت بدنش را به پاهایش پیوند زده بودند . با این همه ، او هیچ چیز نگفته بود . او را يك يار که به دستشویی می رفتم ، دیدم . چهره دلنشینی داشت . دلنشین اما خسته . برای نشان دادن احساسم فقط سلام کردم و او نیز پاسخ داد . همین . به دخترش به خاطر همان يك اعلامیه ، پنج سال داده بودند . مادر این را می دانست و سعی می کرد که به سرنوشت دخترش خو کند .



راستی چه خوب است در این جا از لادن نیز حرفی بزنم . یادش همیشه جانم را می سوزاند . چهره اش همواره در ذهنم حضور دارد . برخوردش آن چنان گرم و صمیمانه بود که احساس می کردی سال هاست او را می شناسی و یسا گاهی اوقات شك می کردی که او ترا شناسد . لادن یکی از ده ها دکتري یا پرستاری بود ، که به خاطر کمک به مبارزین در زندان بود . دکتريها و پرستارهای بسیاری به خاطر معالجه یا پناه دادن به مبارزین مسلح و غیر مسلح در زندان بودند و اکثر آن ها در ایمان خود مقاوم و استوار . یسا همه آن ها در ذهنم باقیست . لادن را بعنوان نمونه از این جهت انتخاب می کنم که بیش از همه به او نزدیک بودم . او ۲۵ سال بیشتر نداشت . با صورتی گرد و چشمانی سیاه . موهایش کوتاه بود . قد متوسطی داشت .

در برخورد اول ، جدی بنظر می‌رسید و حتی کمی خشک . اما هنگامی که شروع به صحبت می‌کرد ، مرتبا می‌خندید . و همراه هر کلمه ، گرمی منتقل می‌کرد و صمیمیت . خیلی خوب سخن می‌گفت و به مسائل سیاسی و وضعیت گروه های سیاسی بخوبی آشنائی داشت . امیدش به وحدت گروه ها بود و آرزویش ، فردای بهتر . بشدت از رژیم متنفر بود . برای مصاحبه ، شدیداً زیر فشار قرار داشت . و آنقدر مقاومت کرد که سرانجام اعدامش کردند . روزی که از سلول برای تیر باران برده می‌شد به گرمی از همه خدا حافظی کرد . خود می‌دانست به کجا می‌رود ولی انگار به سفری کوتاه رهسپار است و به زودی بر می‌گردد . با خونسردی رفت و دیگر هم باز نگفت . پرستار دردهای ما را از ما ربودند . یادش ، مقاومت و ایمانش و ایثارش همیشه در خاطره من زنده است .

اگر چه ستاره تواب شد ، اگر چه از جمع ما خود را کنار کشید و به دشمنان ما پیوست ، چه باک ! گل های زیادی در سلول ما روئیدند . حتی امروز که با شما سخن می‌گویم ، می‌دانم ، می‌دانم که همچنان در حال رویش اند . ستاره ماند ، لادن رفت . پیرزنی سپید موی ، ریشه در خاک دواند ، سر به آسمان سائید و نام دوستان فرزندش را به زبان جاری نکرد .

روایتِ مرزهای جسم و آرزوی پرواز

زندانی جمهوری اسلامی ، دنیای مخوفی است و مرگ هر لحظه در کمین . در هلیز انتخاب است و محک تجربه . در آنجا ، گاه برای نمردن باید مرگ را برگزید . و در این حال ، مرگ ، نه نشانه ضعف ، بل مظهر انتخاب آگاهانه است . اگر ماندن ، " نه ! " گفتن را به مخاطره می‌اندازد ، اگر ماندن تسو یعنی شکسته شدن ، اگر برای تو ، گور را بر خفت رجحان است ، زمانی فسرا می‌رسد که باید برای نمردن ، ساعت مرگ خود را انتخاب کنی . چرا که در نهایت مرز تحمل جسم ایستاده ای و باید بین خیانت و آرزوی پرواز ، یکی را برگزینی . هیچ کس نمی‌داند که در درون آن ها ، که در این لحظه مرگ را انتخاب می‌کنند ، چه می‌گذرد . نمی‌توان ایسن انتخاب را به محاکمه نشست چرا که این خود ، پرواز است . و از این رو ، اینان همچون قهرمانانند .

شکنجه در جمهوری اسلامی چیز است به نهایت وحشتناک . ابعاد شکنجه در زندان های اسلامی آن چنان گسترده و مخوف است که برای بعضی ها حتی تصور يك بار ديگر شکنجه شدن غير ممکن است . در زندان فرار از ايمن چشم انداز وحشت است که باعث خودکشی های بسیار میشود . پيدا است که اين خودکشی ها در نزد کسانیست که حتی يك لحظه حاضر به همکاری با رژیم نیستند و می بینند که ديگر قدرت تحمل شکنجه بیشتر را ندارند .

یکی از شب های بهار ۶۱ را بیا درم . زندان بسیار شلوغ بود . در های تمام سلول هائی که به راهرو باز می شد ، باز بود . تعداد زندانیان به حدی زیاد شده بود که بچه ها نه تنها در بندها و سلول ها بلکه در راهرو ها هم کیپ تا کیپ خوابیده بودند . ساعت دقيقا يك و نیم صبح بود که من با شنیدن سرو صدای غیر عادی و پیچ پیچ پاسدارها با یکی از دختر های تواب ، از خواب بیدار شدم . بچه ها تك و توك بیدار شده بودند ، سرك می کشیدند تا از چند و چون قضایا سردر بیاورند . دختری را حلق آویز دیدم که دختری تواب زیر پای او را گرفته بود . راهرو از پاسدارها پر شده بود . به سرعت ، جسد را لای پتو پیچیدند و بردند . جریان بعد ها روشن تر شد . در زندان همه چیز مثل برق می پیچد . علی رغم تلاش زندانبانان بندرت اتفاق می افتاد که بتوانند چیزی را از زندانیان پنهان کنند . جریان دختری که نیز خودکشی کرده بود به سرعت دهان به دهان گشت . قضیه از این قرار بود که دختر تواب هنگامی که نیمه شب برای رفتن به دستشویی بیدار شده بود ، در راهرو دختری را می بیند که خود را به سقف آویزان کرده بود . دختر تواب به فوریت زیر پاهایش را می گیرد که اگر هنوز زنده است ، نمیرد . تلاش او بی ثمر بود . دختری که خودکشی کرده بود بیشتر از ۱۸ سال نداشت . هوادار یکی از گروه ها بود که برای مصاحبه سخت تحت فشار قرار گرفته بود .

بچه ها تعریف می کردند که يك روز با صدای شکسته شدن شیشه در سالن شعبه [؟] همه از جا پریدند . پسری سرش را به شیشه در کوبیده و سپس گردنش را به تیزی شیشه شکسته کشیده بود . در زندان شایع بود که (. . .) یکی از بچه های با سابقه جنبش ،

مرگ دستش را زده، خونس را در شیشه کرده و گفته بود: "این هدیه منست به خمینی. از طرف من این شیشه را به خمینی بدهید که خون دوست دارد." او تمام اطلاعاتی را که از او داشتند، تکذیب کرده و خیلی زود اعدام شد. نکته ای که در همین رابطه به نظرم می آید اینست که همراه او یکی دیگر از بچه های با سابقه، جنبش - که البته در مصاحبه هم شرکت کرده بود - نیز اعدام شد. خواهر او که تواب شده بود، در جوخه اعدام شرکت داشت و به این امر افتخار هم می کرد.

اما شاید تکان دهنده ترین خودکشی ها، مرگ دردناک پسری بود که به سختی جان داد تا (۰۰۰) را حفظ کند. پدر و مادر این پسر، خانه خود را برای بزرگداشت یکی از گروه های سیاسی در اختیار آن گروه قرار داده و به این "جرم"، هر دو اعدام شده بودند. پسر را که از بچه های اصفهان بود دستگیر کرده و از او خواسته بودند به مصاحبه تن در دهد و از اعمال پدر و مادرش ابراز انزجار کند. پسر، شکنجه های شدیدی را متحمل شده و به هیچ وجه به مصاحبه تن نمی داد. می گفتند سرانجام یک روز می پذیرد که مصاحبه کند. از آن ها کاغذ و قلم می خواهد و یک سلول تنها برای تهیه متن مصاحبه. بازجویان و پاسداران قبول می کنند. می گفتند قبل از رفتن به سلول چند زیر پیراهن به روی هم می پوشد. آنجا، زیر پیراهن ها را پاره می کند و به هم گره می زند و خود را به میله های دریچه سلولش آویزان می کند. فاصله میله های دریچه با زمین کم بود و در نتیجه پاها ی او به روی زمین قرار می گرفت و مرگ غیر ممکن می شد. می گفتند او پاها ی خود را آنقدر به روی هوا نگاه داشته تا مرده است. مرگ او بدین نحو بی سابقه، تاثیر زیادی به روی آدم های زندان گذاشته بود. مرگ او حتی توابعین را نیز تکان داد.

روایت بازجویان و شکنجه گران

حکایت بازجویان و شکنجه گران جمهوری اسلامی هم حکایت غریبی است. شخصیت اجتماعی و اخلاقی این ها به راستی ملغمه ای است از عقده های روانی، سببیت ها، عقب ماندگی ها و تحجر فکری. اگر روزی بتوان این ها

را از جنبه روانی مورد بررسی های روانشناسی و روانکاوی قرار داد ، شاید بتوان به نتایج شگفت انگیزی رسید و دریافت که به راستی چه عواملی این ها را این چنین از خوی آدمیان بدور کرده است . این ها متعلق به لایه های لومپن و سنتی جامعه اند و در تصور ناپذیرترین حدی ، خصلت ضد اجتماعی دارند . گاه انسان باور می کند که ذات این ها با سنگدلی و شقاوت سرشته شده است . کینه و عداوتشان به هر نوع تفکر و اندیشه ، چنین بساوری را در ذهن هر کسی می تواند تقویت کند . یکی از برجسته ترین زمینه های شخصیتی این ها ، عقده جنسی مفرطشان است که در همان برخورد اول به روشنی توی چشم می زند . این ها که اصلا به زن بعنوان وسیله اطفاء شهوت می نگرند ؛ این حالت ، در برخورد با زنان و دختران زندانی مضاعف می گردد . چرا که این زنان و دختران مضافا اسراء حربی اند و چه چیزی مناسب تر از این برای توجیه شرعی عقده های جنسی شان . تاریخ باز جوئی از زنان و دختران زندانی ، همچنین تاریخ تجاوز به عنف است . من فقط نظاره گر گوشه ای از این تاریخ مملو از رنج و شقاوت بوده ام . شاید روزی آن چنان پرده ها فرو افتد که ابعاد این توحش ، بیش از این ها انسان ها را بلرزاند و خاطره اش نسل ها را عذاب دهد .

وقتی که نمایندگان بعنوان باز دید به زندان آمدند ، دختر لاغر اندامی در حالی که بشدت مرتعش بود و چهره تکیده اش مملو از درد ، بلند شد و گفت که : "در کمیته" مشترک ، سر بازجو به او تجاوز کرده است . او حتی اسم های مستعار پاسدارانی را که در این امر مشارکت داشتند ، اعلام کرد . نماینده ای از او پرسید :

— مطمئنی که راست می گوئی ؟

دختر در حالی که تمام بدنش می لرزید و می گریست ، جواب داد :

— فکر نمی کنم که چیز افتخار آمیزی باشه که یه انسان جلوسد نفر بگه که به من تجاوز شده . اگر چه برام مهم نیس که شما بدونین یا نه . به هیچ عنوان هم فکر نمی کنم که کاری بتونین یا بخواهین انجام بدین . اینو فقط برای رسوائی کسانی میگم که شرافتشونو فروختن و عنوان میکنن که رفتار بازجوها و پاسدارها با ما اسلامیه . فقط می خواستم که حقیقت را گفته باشم .

هنوز اولی نشستہ بود کہ زنی از جا بلند شد . او کہ عروس یکی از آدم های قدیمی جنبش است، گفت :

— بازجو هنگام بازجوئی ، با این کہ حاملہ بودم و شکم بزرگ بود ، لباس های زیرم را در آورد . آقای نمایندگان اینست معنای اسلام شما کہ از مادران آبستن ہم شرم نمیکنید . آری رفتار برادرها واقعا اسلامی است !
راستی تا یادم نرفته این را ہم بگویم کہ هادی غفاری ، در زندان بہ شهوت پرستی و تجاوز و زناالت شہرہ بود . بیاد دارم ، یک یار یا حالتی رزیلانہ سردختری را نوازش می کرد و می گفت :

— نه ، اصلا بہ تو نمیاد کہ منافق باشی !

او کہ برق شهوت بہ چشمانش دویدہ بود ، ادامہ داد :

— نه ، دختر بہ این خوبی ، غیر ممکنہ .

او می دانست کہ این دختر بہ خاطر آن کہ چیزی از اولو نرفته ، قادر بہ عکس العمل نیست و رزیلانہ از این ضعف او برای اطفاء شهوات حیوانی اش استفادہ می کرد .

با بیان دو نکتہ این بخش را می بندم . بازجویان اگر متوجہ می شدند زنی حاملہ است ، سعی می کردند او را آن چنان بزنند کہ بچہ اش سقط شود . موارد زیادی از سقط جنین در زندان وجود داشت . اعدام زنان حاملہ نیز رسم بود . تنها پس از تبلیغات شدیدی کہ علیہ اعدام زنان حاملہ در دنیا شد ، اعدام این زنان را بہ بعد از وضع حمل ، موکول می کردند .

و نکتہ دوم ، کہ شاید جایش اینجا نباشد ، اما جای دکتر شیخ الاسلام زادہ کجاست جز در ردیف بازجویان و تجاوزگران بہ عنف ؟ شیخ الاسلام زادہ ہمپالگی جدید رژیم ، دشمنی غریبی با انقلابیون دارد و این ، تعجب آور نیست . شیخ الاسلام زادہ امپولی اختراع کردہ کہ اثر سیانور را خنثی کند . دیگر چه می توان گفت جز این کہ رژیم می کہ بقولی ۵۰۰ زندان در اطراف و اکناف کشور دارد چه بسیار چیزها هنوز بازگو نشده و شاید ہم ہرگز بازگو نشود کہ بر پاک ترین فرزندان این مرز و بوم چه ہا کہ نرفته است . و چه چیز این پردہ ہا را خواہد درید جز فدائی دور یا نزدیک و بہ جز سرنگونی رژیم جمہوری اسلامی .

بیاد دارم روزی هادی خامنه ای و دعائی به همراه يك نفر دیگر از نمایندگان مجلس ملایان - که او را نمی‌شناختم و خودش را نیز معرفی نکرد -، برای بازدید به زندان آمدند . بچه ها را در حسینیه جمع کرده بودند . دعائی پرسید :

- کسانی که غیر از تعزیر کتک خورده اند ، بگویند .
هیچ کس منظور او را نفهمید و گویا خودش نیز متوجه نامفهوم بودن جمله اش شد چون بلافاصله توضیح داد :
- شلاق جزء تعزیر است . آیا غیر از شلاق کسی به شما لگدی ، مشتی ، چیزی زده یا نه ؟

سؤال دیگر او چنین بود : "چه کسانی نقص عضو دارند ؟"
عده ای اسم خود را نوشتند و دادند . دختری بود که توسط کمیته پل رومی دستگیر شده بود . اسمش توسط یکی از هم بندهایش داده شده بود . او خود اعتقادی به این حرف ها نداشت . وقتی دعائی اسـم او را خواند و از او پرسید که نقص عضو دارد یا نه ، او با بی اعتنائی پاسخ داد :
- نه .

دعائی گفت :

- جورابت را در بیاور .

او با طمانینه این کار را کرد . وضع پاهایش بقدری دلخراش بود که نمایندگان بی اختیار سرشان را برگرداندند . آن ها قول رسیدگی دادند . این دختر یکماه و نیم بعد اعدام شد . با زخم پاهایش اعدام شد . نمایندگان رفتند بودند رسیدگی کنند تا زخمش را درمانی باشند . و این چنین است رژیمي که ادعا بر عرضه کردن "انسانیتی نوین" به جهانیان دارد و این چنین است مهره های رنگارنگ رژیمي که حسبالمورد ، نقش های متفاوتی را بر عهده می گیرند ولی جملگی در زیر نقاب مقدس نمای خویش ، چهره مخوف ترین درندگان و آدم خواران را مخفی می کنند .



روایت پرواز

شاید برای عاشقان زندگی چیزی در ناک تراز مرگ وجود نداشته باشد .
شاید هیچ بیان و قلمی نتواند دقایعی را تصویر کند که می‌دانی قلب پسر
آرزویت لحظاتی دیگر از کار خواهد ایستاد . هیچ کس نمی‌داند که آدمی در آن
دقایق به چه می‌اندیشد . من اما به چشم خویش چه بسیاران را دیدم که بسا
لبخند مرگ را پذیرا شدند . من به چشم خود دیدم آرزو باختگانی را که
در آرزوی به شمر رسیدن آرزوهای دیگر ، سرفرازانه به میدان تیر ، روان شدند
و چه داشتم نثار کنم جز قطره اشکی که هر بار نثار کردم . و کجا دفن کنم این
خاطرات را جز در دلم که با یاد آنان می‌تپد .

آه ! از که سخن می‌گویم

آنان به چرا مرگ خویش آگاهانند *

من در چهره اینان ، به ایمان آدمی که در نهانگاه جان ریشه دارد ، ایمان
آوردم . من در وجود اینان ، توانائی انسان را باور کردم . و مرگ را در مقابل
استواری شان ، حقیر تر از هر حقیری یافتم . اینان زیبایی استواری و حقارت
مرگ را در کنار هم مجسم کردند و از اینروست که مرگشان ، تا قلبی در جهان
می‌تپد ، سرودی است و پروازی .

این ایستاده مردگان و این به چرا مرگ خویش آگاهان ، چه بسیار بودند
و من فقط گروهی از ایشان را سعادت دیدار یافتم . مستی از خروار
نمونه‌هایی اندک و انگشت شمار . اما ، عظمت بزرگواران در اندک نیست
دیدنی است .

فرزانه یکی از این ایستاده مردگان و به چرا مرگ خویش آگاهان بود . او
از بچه‌های مذهبی زندان بود و شوهرش نیز اعدام شده بود . هر شب بسا
آب سرد غسل می‌کرد و منتظر می‌خوابید . هشت ماه تمام چنین کرد و سرانجام
در دوم بهمن ۶۱ ، انتظارش به پایان رسید .

سهیلا از بچه‌های غیر مذهبی بند بود . او در باصطلاح دادگاه از
ایمانش سر سخنان دفاع کرد و به اعدام محکوم شد . بعد از " دادگاه " ، نظرش
در مورد سازمانی که هوادارش بود ، تغییر یافت . به او قول داده بودند

اگر از سازمانی که با آن همکاری می‌کرد ابراز انزجار کند ، اعدام نخواهد شد .
او با این که بر بسیاری از نظرات و عملکرد های سازمان خود انتقاد داشت ولی
از آنجا که فکر می‌کرد با این کار در نهایت به جنبش و مبارزه خیانت و به رژیم
خدمت می‌کند ، سرخوردگی از سازمان متبوعش را برای خود نگه داشت . و
اعدام شد .

ناهید دکتر داروساز بود . اندام بسیار لاغری داشت . هیچ وقت بدون
خنده دیده نشده بود . کشیده و موهای مشکی داشت . حدوداً بیست
و هشت ساله بود . پاهایش را عمل کرده بودند . نمی‌توانست راه بیرون
و پاهایش را به زمین بگذارد . با این همه ، خنده از لبانش دور نمی‌شد . موقع
دستگیری ، آدرس خانه ای را که سی نفر از مبارزین در آن به سر می‌بردند ،
خورده بود . هیچ يك از بازجوها متوجه نشده بودند که او چنین آدرسی
داشته است . تنها موقعی رژیم متوجه این امر می‌گردد که یکی از سی نفری که
در آن خانه بسر می‌برد ، دستگیر می‌شود و ناهید را لوم می‌دهد . او اعتراف
می‌کند که ناهید آدرس این خانه را داشته و کتمان کرده است . ناهید محکوم
به اعدام شد . هنگامی که بسوی مرگ می‌رفت ، بسیار خونسرد بود . حتی
در حدود روبرو شدن با يك ناشناخته ، اضطراب نداشت . آخرین جمله ای
که گفت هرگز فراموش نمی‌کنم : " می‌دونم به خاطر چی اعدام میشم . امیدوارم
همه کسانی که اینجا هستن نیز برایشان روشن باشد که بدنبال چی می‌گردن ،
فرشته نیز یکی دیگر از بچه هائی بود که بسیار استوار و سرفراز ، بسوی
محل تیرباران ، روان شد .

مریم به همراه فرشته و ناهید ، اعدام شده بود . من به شخصه مریم
را ندیده ام . او دختری از نمایندگان مجلس اسلامی بود . او و خواهرش
ظاهره برای مصاحبه بشدت تحت فشار بودند . هر دو بخوبی مقاومت
کرده بودند . مریم با فرشته و ناهید ، پرواز کرد . از سرنوشت ظاهره ،
اطلاعی ندارم .

روایت مسلخ آذمخواران

دلم می‌خواهد این نوشته را با ترسیمی کوتاه از يك کشتارگاه ، به پایان

بیرم . از مسلخ بهترین فرزندان این سرزمین . مسلخی که در آن نه به یك باره بلکه ذره ذره می‌گشند تا وادارت کنند دیگران را به کشتارگاه بکشی . این مسلخ را بند ۲۰۹ می‌گویند . شاید تنها سال های بعد ، هنگامی که بساط اهریمنی رژیم جمهوری اسلامی بر چیده شود ، بتوان تعداد واقعی قربانیان این بند را بر شمرد و دانست که چه تعداد خونشان بر کاشی های نفرین شده سلول های این بند ، جاری شده است . امروز فقط می‌توان اتاق هایش را شماره کرد و تذکرات به برادران بازجو و پاسدار را بر در و دیوارش خواند .

این بند ، شش اتاق دارد . چهار تای شان تا نیمه کاشی و دو تای دیگر ، تا سقف کاشی شده است . این اتاق ها مخصوص شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه هایند . هیچ موردی نیست که خون قربانی، کاشی ها را رنگین نکند . این بند در زیر زمین واقع است . روی در ورودی بنده تابلویی مقوایی به چشم می‌خورد که بر آن ، با خط درشت، موارد زیر به برادران بازجو تذکر داده شده است :

۱- برادران بازجو پس از استفاده از وسایل تعزیر، وسایل را سر جای خود قرار دهند .

۲- برادران موظفند پس از بازجویی ، محل را در صورت کثیف شدن ، تمیز نمایند .

۳- استفاده از نمک برای ضد عفونی محل ، ضروری است .

روایت پایان

و این کوتاه نیز بعنوان روایت پایان - که روایت پایان منسبت در زندان های رژیم اسلامی . از اقامت خونین يك ساله ، بسیار زود به زندانی فرآخ تریازگشتم . و در اینجا نیز دیدم مردان و زنانی را که همواره در راهند . در اینجا نیز دیدم که مقاومت مقهور شقاوت نگردیده است . و ایمان آوردم که پایان هرگز فرا نخواهد رسید ، مگر با آغاز يك روزگار نو .

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی يك ادعا ونكاتی پیرامون ساخت وترکیب درونی شورا

در شماره های پیشین ، پس از بررسی "مسئله آلترناتیو" به ذکر "نگاهی پیرامون موضوع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران" پرداخته و اساسی ترین ادعای "شورای ملی مقاومت" را به نقد کشیدیم . در مباحث مربوطه به امکانات خرد و بورژوازی و بورژوازی ایستادگی در تحقق دموکراسی ، گفتیم :

"... ادعای شورای ملی مقاومت و دیگر بدیل های خرد و بورژوازی و بورژوازی را در مورد ایجاد يك جامعه دموکراتیک در ایران مورد تردید قرار می دهیم و در مقاله این مقاله ، کوشش خواهیم کرد تا اشاره به پیکره سیاسی این "شورا" ، با توضیح جنبه هائی از برخورد غیر دموکراتیک آنان در مقطع فعلی ، ادعای غیر واقعی آنان را از نظر سیاسی سیرینایش بگذاریم ." ("اندیشه رهائی" ، شماره ۲ ، صفحه ۱۲۴)

در ادامه مباحث در شماره پیشین "اندیشه رهائی" و با بررسی توان مشخص شورای ملی مقاومت ، ادعای این شورا از زاویه دیگری ، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد .

لارم به تذکر است که در تهیه بخشی از مقاله ؛ این شماره (بجز "شورا از نظر اسلام" ، اریان داشت های چاپ شده یکی از رفقای چپ نیز بهره گرفته ایم .

اولین حکم خود را از مهمترین آن شروع می کنیم : از غیر دموکراتیک ترین آن ، از تعیین " دولت " - هر چند موقت - قبل از انقلاب و تعیین آلترناتیو سیاسی جامعه ، قبل از آن که جامعه خود آلترناتیو خویش را ارائه داده باشند ما در بخش اول این مقاله در شماره اول "اندیشه رهائی" به تفصیل به بررسی مسئله آلترناتیو پرداخته و نشان داده ایم که چگونه شورای ملی مقاومت ، صرفاً یکی از این "آلترناتیوها" ی ادعایی است . صرف نظر از آن که ائتسلاف آن روزی مجاهدین ، بنی صدر ، حزب دموکرات و غیره خود را آلترناتیو حکومتی می دانستند یا نمی دانستند ، صرف نظر از آن که نام دولت موقت بخود می دادند یا نمی دادند ، به هر حال یکی از آلترناتیوهای قدرت سیاسی بوده اند . یکی از پتانسیل های موجود در مقابل خمینی بشمار می رفتند و هنوز نیز با ضریب احتمالاتی کمتر ، جزء این آلترناتیوها هستند . اما همین که يك نیروی سیاسی - آن هم در جامعه ای که بشدت پولا ریزه است - با نیروهسای سیاسی متعدد (هر چند جز حزب دموکرات و مجاهدین ، باقی نیروهسای درون شورا را نمی توان جدی تر از يك دکور تلقی کرد) - را سا و قبل از آن که جامعه خود مسیر آلترناتیو خود را تعیین کند ، مسیر و آلترناتیو را تا حد تشکیل دولت موقت انتخاب می کنند ، اولین گام را در راه نقض دموکراسی

برداشته اند . این که جامعه ، از طریق کدام ارگان اجتماعی خاص خود ، این مسئولیت را به آقایان داده است ، روشن نیست . این که :

” این دولت مشروعیت خود را تماما از مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی کسب می کند ” . (فصل اول برنامه شورای ملی مقاومت - تاکید ها از ماست) .

نیز به تنهایی ، به اثبات این مسئله که شورای ملی مقاومت نماینده مردم ایران است ، کمکی نمی کند . این که دولت موقت ، خود را موقت می داند ، این که قول مجلس موسسان می دهد ، این که برای برقراری انتخابات آزاد حاضر به در نظر گرفتن ” هر گونه نظارت و تضمین لازم ” نیز می باشد ، هیچ يك از اهمیت این مسئله نمی گاهد که ” دولت ” خود را قیم مردم و قیم ” انقلاب ” دانسته است و از هم اکنون - که هنوز سیر تطور بسیاری از رویداد ها ناروشن است - ” مشروعیت ” آن را ناشی از ” مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن ” می داند . مشروعیتی که معلوم نیست کی و چگونه به قیام جدید مردم غویض شده است . این که عده زیادی از ” مجاهدین ” و ” مبارزین ” میهن ، در جریان یک مبارزه کشته شوند ، به تنهایی نمی تواند به دولت موقت ” مشروعیت بخشد .

این که سازمان مجاهدین خلق زمانی بزرگترین سازمان سیاسی ایران بود ، این که حزب دموکرات کردستان ، یکی از دو سازمان بزرگ جنبش ملی کردستان است ، نیز به هیچ عنوان به دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ، مشروعیت نمی بخشند . آن هم مشروعیت از جانب مردم ایران .

اما قبل از این که این بخش را تمام کنیم ، چند توضیح دیگر نیز

ضروری است :

الف - لفظ ” مشروعیت ” که ترجمه فارسی Legitimacy است (گاه قانونی نیز ترجمه می شود و در فرهنگ اسلامی مفهوم آن ” شرعی بودن ” است) ، در ادبیات سیاسی سازمان مجاهدین و از آنجا شورای ملی مقاومت به معنای مخصوصی بکار برده می شود . از یک سو تعیین کننده این مشروعیت ، منافع سازمانی مجاهدین است ، از سوی دیگر ” توده ” هایند . حکومت جمهوری

اسلامی تا ۳۰ خرداد کم یا بیش "مشروع" بوده است ، چون از يك سـو محاسبات مجاهدین اجازه نمی داد که رژیم خمینی را يك رژیم ضد انقلابی و یا ارتجاعی بدانند ، و از سوی دیگر توده های مردم پشت سر رژیم بودند . بنظر ما چنین محاسباتی هر دو پراگماتیستی و فاقد يك تحلیل اصولی از شرایط است . به اعتبار تلقی مجاهدین از "مسئله مشروعیت" می توان بسیاری از "دولت" ها را مشروع دانست و بسیاری از مبارزات علیه این دولت ها را "نامشروع" . "مشروعیت" بنظر ما نه يك لفظ مجرد ، بلکه لفظی است سیاسی و دارای بار تاریخی مشخص . و تنها به این اعتبار می توان از چنین لفظی در تحلیل ها استفاده کرد . به عبارت دیگر ، بنظر ما دولت جمهوری اسلامی ، حتی "اگر" "نود و هشت درصد" مردم متوهم و منجمله خیال هواداران سازمان مجاهدین خلق را در پشت سر خود داشت ، دولتی نبود فاقد "مشروعیت" سیاسی و تاریخی ، دولتی بود ارتجاعی ، و این را نه امروز بلکه پنج سال پیش از این گفته ایم .

ب- انتساب "مشروعیت" دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی به "مقاومت عادلانه مردم ایران" طبیعتاً و منطقاً این نتیجه را با خود به همراه دارد که مخالفین فعلی و یا آتی این دولت - صرف نظر از ماهیت شان - علیه "مقاومت عادلانه مردم ایران" موضع گیری کرده و خواهند کرد . و این اگر خط و نشان کشیدن برای نیروها نباشد ، مقدمه ای برای ضد انقلابی خواندن و سرکوب آنان ، در فردای بازگشت احتمالی "دولت موقت" به ایران است .

در دومین حکم خود به "اسلامی" بودن "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی" ، استناد می کنیم :

با این توضیح هنگامی که از اصرار سازمان مجاهدین خلق و برخی از موءتلفین آن در راه استقرار يك دولت دموکراتیک اسلامی صحبت می کنیم ، بر این امر واقف هستیم ، که این نهایت آرزو ، امکان و توانائی انطباق با يك شرایط مشخص ، حتی در شرایط ویژه ای ، با يك حکومت لائیک را نیز دارد .

الف - تاریخچه پیدایش دموکراسی به مفهوم مدرن کلمه عجین با مبارزه علیه دین است . دموکراسی در ادبیات سیاسی انقلاب کبیر فرانسه به مثابه مهمترین انقلاب بورژوازی جهان نه تنها به مفهوم حکومت مردم بر مردم بکار

گرفته شده است ، بلکه علاوه بر آن ، به مفهوم حکومت غیر مذهبی و در تعارض با حاکمیت دین نیز تعریف شده است . شعارهایی نظیر تفکیک دین از دولت و عدم دخالت کلیسا در دولت ، قبل از آن که يك شعار کمونیستی و کارگری باشد ، شعاری بورژوازی بوده است . این که برخی تحولات تا اواخر قرن ۱۷، حتی غالباً (عموماً) رنگ مذهبی بخود می‌گرفت و بنام کلیسا علیه کلیسا اقدام می‌شد و یا حتی مذاهب اصلاح طلب ، از دامان کلیسای کاتولیک سر بیرون می‌آورد ، به هیچ عنوان از اهمیت این مسئله نمی‌گاهد که مبارزه علیه سلطنت مطلقه در روند خود ، مبارزه علیه کلیسا و برای جدائی دین از دولت را نیز در برداشته است . این شعار ، این جدائی که کم و بیش در کشورهای پیشرفته حاصل شده است ، نه متعلق به بورژوازی و یا اروپائیان ، بلکه محصول مبارزات طولانی بشریت ستم‌دیده است . رُسانس، انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی ، شرایط این جدائی را ابتدا در اروپای پیشرفته و سپس در سطح جهان بوجود آورده‌اند . از این نظر تخطی از این دست‌آورد بشری نه تنها يك حرکت ارتجاعی است ، بلکه اساسی ترین درس این جنبش‌ها، مهمترین وجه تحقق دموکراسی را نادیده می‌گیرد، هر ادعائی مبنی بر دموکراتیک بودن نیروئی که به نحوی از انحاء یا مستقیماً شعار جدائی دین از دولت را ندهد و یا خواهان ترکیب دین و دولت باشد را به زیر سؤال می‌برد (۱) .

ب — نکته دیگری که دلالت بر ضد دموکراتیک بودن " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " می‌کند ، مسئله قضا در اسلام و سکوت سؤال برانگیز شورا در این مورد است . درست است که " دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی " بر موقت بودن خود ، تاکید و مدت آن را از قبل شش ماه تعیین می‌کند ، اما دولت " موقت اسلامی " ، که کوشش طبیعی مجاهدین و برخی از مؤلفین اسلامی آن را بدنبال خواهد داشت (چرا که امروز که در دولت نیستند و بر ماهیت اسلامی دولت تکیه می‌کنند ، فردا که در راس دولت باشند آیا از اهرم امکانات دولتی برای ابدی کردن آن سود نخواهند جست؟) ، در این مدت شش ماه احتیاج به استفاده از حقوق قضائی دارند . سه سند یاد شده شورا در این مورد سکوت می‌کند . آیا حداقل در این فاصله ، دولت

موقت اسلامی "مجبور" به استفاده از قوانین تصویبی جمهوری اسلامی (از جمله لایحه قصاص) نخواهد بود؟ آیا يك دولت (ولو موقت) اسلامی می تواند از قوانین اسلامی که بدنبال "جنبش اسلامی کردن قوانین" در رژیم خمینی بوجود آمده اند، چشم پوشی کنند؟ بهر حال مجاهدین و شورای ملی مقاومت ممکنست در باره این سکوت توجیهاتی داشته باشند. ولی آیا می توانند در باره غیر اسلامی بودن لایحه قصاص و دیگر اصول قضائی اسلام نیز استدلالاتی ارائه دهند؟ واقعیت این است که لایحه قصاص و اساساً قضا اسلامی، نه حاصل فعالیت مغزی عده ای متحجر و آخوند مستبد است بلکه ریشه در اسلام، ریشه در قرآن دارد و مشروعیت خود را از صدر اسلام کسب کرده است.

ج - این را نیز بگوئیم که مراجعه به برنامه و دیگر اسناد شورا نشان می دهد "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی"، به معنای اخص کلمه يك دولت مذهبی نیست. بلکه گرایشات ایدئولوژیک مذهبی و ملاحظات خاص سیاسی بانیان اولیه شورا (مجاهدین و بنی صدر) را وان داشت که در هنگام تشکیل "دولت موقت"، پسوند اسلامی را نیز بدان بیافزایند. امری که مسـئـورد مخالفت نیروهای درون شورا در آن مقطع و نیروهائی که پس از آن بسـدـان پیوستند، قرار نگرفت.

اگر تصور محاسبات "داخلی و بین المللی"، و "تاکتیکی" مجاهدین - بنی صدر با توجه به بافت مذهبی، طبقاتی و سیاسی آنان برای انتخاب چنین پسوندی در حکومت مورد نظرشان، امرچندان غیر قابل فهمی نباشد، تصور ملاحظات اپورتونیستی و ایضا تاکتیکی فرصت طلبان حرفه ای و چپ نما که وزارت و وکالت را در چند قدمی خود می دیدند، چندش آور است.

"محاسبات بین المللی" عمدتاً برای بی خطر جلوه دادن "آلترناتیو جدید"، در مقابل قدرتمداران جهانی و "محاسبات داخلی" عمدتاً بر پایه استفاده از اختلافات درونی "مراجع عظام" و همچنین استفاده از آنچیزیست که اینان خود "شور مذهبی مردم" می نامندش. از آنجـا که به جنبه هائی از "محاسبات" داخلی و بین المللی در "رهائی" مکرراً پرداخته شده است و در "اندیشه رهائی" شماره ۱ نیز - هنگام بررسی

مسئله آترناتیو - اشاراتی داشته ایم، از تکرار مجدد آنها در اینجسجا خود داری کرده و صرفا به توضیح جنبه های غیر واقعی و غیر دموکراتیک آن می پردازیم:

برخورد تاکتیکی آنان در این مورد یاد آور برخورد های " تاکتیکی " حزب توده است . همان قضیه هدف وسیله را توجیه می کند معروف است که بسا تقیه مذهبی و با شعوری های شبه مائوئیستی چپ نما ، رنگ آمیزی شده و نام " تاکتیک " و " حرکت از واقعیت " را بخود داده است .

مردم علیه نماینده خدا بروی زمین می شورند ، و قیمان که یا باور و بافت ذهنی شان مذهبی است و یا فعلا بین " اسلام " و " سوسیال دموکراسی " مورد نظرشان اختلافی نمی بینند (چون بوی قدرت می آید) ، در نمی یابند که این حرکت که در تعارض علیه یک حکومت مذهبی ، علیه قوانین و عملکرد آن حکومت و علیه شخصی است که زمانی محبوب ترین آیت الله تاریخ ایران بوده است . تعارضی که نه می تواند و نه واقعا از زاویه مذهبی انجام می گیرد . تعرضی است که در درون خود ، هر چند نا خود آگاه ، هسته های تعارض با مذهب - این مانع عظیم برای از بین بردن جهل و عقب ماندگی - را با خود دارد . گذشته از این ، هر نیروئی که خود را یک نیروی آگاه بداند ، هنگام طرح شعارهایی که بیان خواست عمومی و دموکراتیک مردم است ، همیشه راستای فرهنگی و وجه آموزشی شعار دموکراتیک را نیز مد نظر دارد . شعار دولت اسلامی نه شعار امروز مردم ایران است ، نه حتی شعار جنبش مردم در جریان انقلاب بود ، و نه اکنون در راستای تعمیق آگاهی فرهنگی است که مردم از عینیت شرایط زندگی و اوضاع جامعه خود و تضاد منافع و حقوق خود با حاکمیت دولت اسلامی بدست آورده اند . بلکه برعکس ، ارائه چنین شعاری چه از نظر دفاع از یک خواست عمومی و دموکراتیک مردم و چه از نظر توجه به راستای رشد فرهنگی ، علیه منافع مردم و علیه رشد فرهنگی جامعه است . اما اگر چنین برداشتی مضحك باشد برداشت تاکتیکی از آن ، مضحك تر است : اضافه کردن پسوند " اسلامی " ، بعنوان " تاکتیک " و مانور در قبال رژیم خمینی . " مانور " و " تاکتیک " ، آن هم برای رمالان و جن گیران حوزه علمیه قم و آیات عظام که هر یک به تنهایی به صد شیطان آموزش می دهند .

آیا برآستی با آن همه تجربه و خباثت و سالیان سال مکر و حيله مذهبی کسه در آن ها سراغ داریم، می توان با اضافه کردن يك پسوند ، يك آیه ، واقعا آن ها را گيج ، خنثی و یا حتی جذب کرد !؟ آیا واقعا نیروهای بین المللی با آن همه تجربه و ارتباط در عالم روحانیت و سیاست با چنین " تاکتیک " هائی آچمز خواهند شد و تضمین های لازم را خواهند داد یا آن که در ته دل خود به ریش و سبیل همه خواهند خندید ؟ اما این را قیماں در نمی یابند ، قیماں ما عادت دارند که تصویر خود از جهان را به تصویر مردم از جهان تبدیل کنند ، کسانی که در پی تعمیم داده های خود به دیگرانند ، این را در نمی یابند و به ناچار " آر - آر " خود را یا حتی حقیر تر از آن ، " تاکتیک " ها و " محاسبات " خویش را جهانشمول می نمایند .

این که مجاهدین و یا بنی صدر مرحوم ، و یا حتی جمعیت اقامه در باره " اسلام " و " جامعه اسلامی ایران " و " جنبش نوین مذهبی " چه می اندیشند ، و این که این " اندیشه " منطبق بر بافت عقیدتی شان هست یا نیست ، امری است که به خودی خود نمی توان بر آن ایراد گرفت . اینان آزادند ، هر آنچه را که می پندارند ، بیان کرده و در راه آن مبارزه کنند تا اینجا نه بر آنان ، و نه بر کسانی که " دیگر " می اندیشند ، حرجی نیست و نمی توان از این زاویه - که چرا اسلامی هستند - آنان را مورد انتقاد قرار داد . آنچه را که می توان و باید مورد انتقاد قرار داد ، نه اسلامی بودن آنان است بلکه از يك سو ، تطابق و یکسانی اسلام - و حتی " اسلام " آنان - با جاهلیت و عقب ماندگی است و از سوی دیگر ، کوشش سیستماتیک آنان برای تطبیق آن به يك سیستم حکومتی - کوششی که در " پیشرفته ترین " نوع آن یعنی " اسلام شورائی " مجاهدین و " پدر طالقانی " بچشم می خورد . با آن که زاویه انتقاد از " اسلام شورائی " را الزاما زاویه انتقاد از " دولت اسلامی " پیشنهادی این شورا نمی دانیم ، معهدا حتی برای این که پیوج بودن ادعاهای " جنبش نوین مذهبی " روشن تر گردد و کندی لبه ایمن شمشیر تبلیغاتی نشان داده شود ، بد نیست در حد يك مقدمه و بعنوان يك پراگماتیک به توصیف شورا از نظر اسلام بپردازیم ، و ببینیم که " ایدئولوژی رهائی بخش اسلام " تا چه اندازه اسارت بخش است .

شورا از نظر اسلام

اسلام با پیدایش در گهواره جاهلیت و به اعتبار آن که خود را آخرین و کامل ترین دین جهانی می داند ، یکی از موانع رشد در جوامع اسلامی است . دلایل این که جوامع اسلامی امروزی از جمله عقب مانده ترین جوامع بشری اند را می توان علاوه بر مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی ایسن جوامع در فرهنگ اسلامی دانست . از این جهت می توان اسلام را به اعتبار " کامل ترین ادیان " ، امروز بعنوان تحول نیافته ترین آن نیز خواند . این را که اسلام مانند هر دین دیگر با دموکراسی در تناقض است ، نه تنها می توان در عملکرد حکومت های اسلامی مشاهده کرد (هر چند بیان جنایات هر یک به خودی خود دلیل کافی برای متناقض خواندن اسلام و دموکراسی است) ، بلکه اسلام در تئوری نیز مدافع استبداد است . شاید هیچ چیز گویا تر از نام ایسن دین - اسلام - بیانگر ضد دموکراتیک بودن آن نباشد . اسلام به معنای تسلیم و بندگی است ، اسلام برای انسان هیچ وظیفه ای جز عبادت و بندگی نمی شناسد (۲) .

در نزد مسلمین و " پیروان شریعت جاوید الهی " ، علی القاعده هیچ رهنمودی و هیچ کتابی ، جامع تر از قرآن نیست . در نزد اینان ، قرآن ، آخرین کتاب نازل شده الهی ، کتابی است که خداوند از طریق وحی بسسه آخرین پیامبر خود ، محمد نازل کرده است . این کتاب تمامی دستورات و مفاهیم سیاسی و اجتماعی را در بر دارد . قرآن آخرین کتاب خداوند و آخرین شاهکار اوست .

این شاهکار که برای هر ردی ، درمانی و برای هر مسئله ای توضیحی دارد ، از هزار و چهارصد سال پیش برای مفاهیم مدرنی که امروزه - بر اثر رشد صنعت ، علم و مبارزه طبقاتی - بوجود آمده اند نیز تعاریفی جامع دارد . از جمله این تعاریف که معمولا با پرانتزهای توضیحی مفسرین مختلف ، جهانشمول می گردد و جاودانگی پیدا می کند لفظ شورا است . لفظی (و از آنجا مفهومی) ، که نه در طی مناسبات صدر اسلام معنای امروزی را داشته و نه اساسا دموکراتیک است .

۱- بر اساس ابتدائی ترین اعتقادات اسلامی ، هیچ رای و نظری جز

رای، نظر و حکم الهی که از طریق وحی به محمد ابلاغ شده، معتبر نیست.

اولین سطر قرآن (آیه اول از سوره بقره) می‌گوید:

”ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ“.

یعنی در این کتاب هیچ شک و تردیدی نیست. (این کتاب) هدایت
برای پرهیزکاران است (۳). متقین را قرآن این طور معنی می‌کند: کسانی
که به ”غیب“ یعنی به نادیدنی‌ها، یعنی به مجهولات، به نادانستی‌ها
قبل از هر کنکاشی ایمان دارند.

۲- در قرآن بارها به ترس از خداوند (۴)، عبادت خدا بعنوان محور تمام
افکار و اعمال انسان‌ها در مقابل دانای مطلق، کسی که بیده گُل شی (همه
چیز بدست اوست) و ما تُسْقِطُ مِنْ وَرْقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا (هیچ برگ درختی نمی‌افتد
مگر آن که خدا بخواهد) اشاره شده است.

”وَمَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا (پریان و آدمیان را جز برای

بندگی خود م‌نیافریدم) سوره و الذاریات، آیه ۵۶.

۳- در قرآن بیش از ۳۰ مورد خدا، ”ولی“ مومنین دانسته شده است و بر
اساس آیه ۱۱ سوره رعد:

”إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ“ (اگر

خدا بخواهد به قومی بدی برساند، هیچ مانعی برای او نیست و آن

قوم جز او هیچ والی دیگری ندارد).

و آیه ۵۵ از سوره مائده:

”إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ“ (ولی شما فقط خداست و پیامبر او).

به عبارت دیگر در اسلام، اساساً حقی جز عبادت و شکرگزاری، بچشم
نمی‌خورد که بتوان از آن حقوق انسانی به مفهوم مدرن کلمه - حقوق
دموکراتیک - و طرز کار شورایی را استنتاج کرد.

لفظ ”شورا“ که علاوه بر مجاهدین، ”پدر طالقانی“ (۵)، نیز در باره

آن تبلیغ فراوانی کرده است فقط در سه جای قرآن، آن هم با تفاسیری

اساساً متفاوت با معنای شورا در قرن بیستم بکار رفته است.

۱- آیه ۱۵۹ از آل عمران (۶):

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آن‌ها را ببخش

— عفوشان کن — و برای آن ها از خدا طلب آمرزش کن و در کارها
با آن ها مشورت کن) .

چنانچه از این بخش از آیه ۱۵۹ (وکل این آیه و آیات بلافاصله قبلی
آن) بخوبی روشن است، " مشورت " بعد از توبه کردن آن ها، بعد از مورد
بخشش قرار گرفتن و طلب آمرزش کردن از آنهاست . حتی مترجم (و مفسر)
قرآن چاپ مورد بحث یعنی الهی قمشه ای، عبارت " برای دلجوئی " را نیز
در ترجمه (و تفسیر) خود نقل می کند :

" . . . و برای دلجوئی آنها . . . مشورت نما " (ص ۵۵) .

نکته جالب دیگر اینست ، با توجه به آیات بلافاصله آیه مورد بحث (که
بحث آنها در باره جنگ است) و نیز با توجه به ترجمه و تفسیر الهی قمشه ای
معلوم است که موضوع بر سر مشورت " در کارها " و در تمام کارها نیست . فقط
در " کار جنگ " است :

" . . . پس چون امت بنادانی در باره تو بد کنند از آنان در گذر

و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجوئی آنها در کار جنگ

مشورت نما " (همانجا ، همان صفحه ، تاکید از ماست) .

و جالب تر اینکه بلافاصله بعد از عبارت فوق چنین می خوانیم :

" فاذا عزمتم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین " .

" لیکن آنچه خود تصمیم گرفتی با توکل بخدا انجام ده که خدا آنان

که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری کند " (همانجا ، همان

صفحه ، تاکید ها از ماست) .

بنابر این مشورت در کارها (یا در کارهای جنگ) فقط در حد استفاده

از اطلاعات ریز و درشت و تجربه آنان است و نه هرگز بمعنای شرکت در

تصمیم گیری . چرا که دنباله آیه هر گونه امکان مشارکت جمعی را بوضوح

منتهی می سازد :

" با آنها در کارها (ی جنگ) مشورت کن لیکن آنچه خود تصمیم

گرفتی . . . انجام ده " .

و بی جهت نیست که طالقانی و مجاهدین در تبلیغاتشان ، در مورد وجود

نهاد شورائی در اسلام، این بخش بلافاصله آیه را " فراموش " می کنند

و به تکرار: "و شاور هم فی الامر"، دلخوش می‌دارند.

۲- آیه ۳۸ از سوره شوری:

"و امر هم شوری بینهم و مما رزقنا هم ینفقون" (و کار آنها مسلمانان - بر اساس شور و مشورت است و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق و بخشش می‌کنند).

با توجه به دنباله آیه بخوبی معلوم می‌شود که شورا در حد راست و رییس کردن امور جزئی و محدود و انفاق و بخشش کردن است.

۳- آیه ۲۳۳ از سوره بقره:

"فان اراد افضالا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما" (اگر خواستند از سررضایت متقابل و مشورت متقابل جدا شوند بر آن ها خردی ای نمی‌توان گرفت).

در اینجا نیز اشاره به جدائی از سررضایت متقابل و مشورت متقابل می‌باشد، که یکی معنا و مفهومی متفاوت از معنا و مفهوم رایج در طرز کار شورائی دارد.

صرفنظر از تمام این شواهد، اساساً "تشیع سرخ علوی"، که مجاهدین و دیگر نیروهای اسلامی شورا خود را پیرو آن می‌دانند، بعنوان تشکیلی ضد شورائی و از آنجا غیر دموکراتیک پا گرفت. بزرگان اسلام پس از محمد، در جانشینی او به رای نشستند و از میان خود پس از مشورت کافی، ابوبکر را انتخاب کردند و علی که مخالف این انتخاب بود و انتصاب ادعائی خود از جانب محمد را کافی می‌دانست، در مقابل این تصمیم جمعی ایستاد. او در مقابل شورای مسلمانان و در مقابل انتخابات ایستاد و بر اساس این مخالفت یکی از انشعابات مهم در اسلام را بوجود آورد. این که چگونه پیروان سرخ همین تشیع علوی معتقد به سیستم شورائی و دموکراتیک باشند، امری است که نه ما بلکه مجاهدین و دیگر مؤلفین آن باید پاسخ دهند.



سومین حکم خود را از چگونگی ترکیب شورای ملی مقاومت، استنتاج می‌کنیم:

بررسی ترکیب شورای ملی مقاومت، دلیل دیگری بر ناتوانی شورا در تحقق

خود "بمثابه تنها آلترناتیو دموکراتیک" است . شورا خود را مرکب از چند سازمان و گروه و چندین شخصیت می‌داند . اما واقعیت اینست که شورای ملی مقاومت، بویژه پس از خروج بنی صدر، از دو بدنه اصلی - سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب دموکرات کردستان - تشکیل می‌گردد . باقی "نیروهسا" و "شخصیت" های آن را نباید چیزی جدی تر - حداقل در ظاهر - از دکور تلقی کرد . دکورهای قابل تعویض و متحرک . "سازمان ها" و "نیروهسا" و "شخصیت ها" ئی که عنداللزوم پیوستگی و وابستگی آنان به شورا اعلام می‌شود و باز اگر "صلاح" بود، از بردن نام آنان خودداری می‌شود (۷) . و جالب آن که خود آنان نیز آنقدر به اهمیت نقش خود واقف هستند که در این باره، لام از کام باز نمی‌کنند .

با اینحال برای این که آنچه در اینجا گفتیم در حد يك اتهام تلقی نشود، به بررسی عملکرد و حاکمیت تفکر دموکراتیک در مهمترین این سازمان ها ، یعنی سازمان مجاهدین به اعتبار نقش ویژه ای که در این شورا به عهده دارد (و نیز برخی از معروفترین این شخصیت ها) ، می‌پردازیم . اما قبل از این بررسی نکته ای را قابل توضیح می‌دانیم : غیر دموکراتیک خواندن عملکرد های يك مجموعه ، چه در آحاد تفکر و چه در مناسبات درونی و بیرونی اش، گر چه نشان از ماهیت و ظرفیت ضعیف دموکراتیک آن مجموعه دارد ، اما الزاما هنوز بمعنای به کمال رسیدن این ظرفیت در مقطع کنونی نیست . بسیاری از آحاد سیاسی و اجتماعی و منجمله چگونگی جنبش توده ای ، و صف بندی های سیاسی و شرایط مشخص مبارزاتی ، در چگونگی پیدائی لحظه ای و بروز و شکل گیری این "ماهیت" و "ظرفیت" تاریخی ، نقش ایفاء می‌کند . ماهیت درونی ، صرفا يك پدیده مجرد نیست و دارای انعکاس مشخص نیز می‌باشد . "ماهیت" و "عملکرد" گر چه دارای پیوند ارگانیک میباشند ، اما "عملکرد" همواره انطباق "واقعی" يك ایده مجرد را در بر ندارد . از طرف دیگر بسیاری از واقعیت های زمینی در چگونگی انعکاس ملموس (و نه تجریدی) "ماهیت درونی" تاثیر می‌گذارند . از این روست که می‌بینیم ، بسیاری از جریاناتی که بطور ماهوی ضد دموکراتیک هستند - و چپ استالینیست از آن جدا نیست - اینجا و آنجا از نظر

عملکردی، و حتی گاه علی رغم "ماهیت" خود، در یک مبارزه دموکراتیک (هر چند بشکل بسیار ناپیگیرانه) شرکت می‌کنند. از این نظر است که علی رغم آن که خواستار شرکت همه این نوع نیروها در مبارزه دموکراتیک هستیم و می‌دانیم که مبارزه است که به تعادل ظرفیت‌های ماهوی این نوع جریان‌ها کمک می‌کند، ولی در نهایت، در ضد دموکراتیک بودن آن‌ها - مگر آن‌که این ماهیت در اثر تلاطم‌های اجتماعی تغییر کند - شکی نداریم. و از این روست که همه این جریان‌ها را در مبارزه دموکراتیک غیر پیگیر می‌دانیم.

با این اشاره مقدماتی است که به توضیح عنصر ایدئولوژیک و اعمال ضد دموکراتیک مجاهدین خلق، بمثابه عمده‌ترین نیرو در رهبری شورامی‌پردازیم:

عنصر ایدئولوژیک - عنصر ایدئولوژیک بدلیل تقابل ایدئولوژی (ایدئولوژی کاذب) با تحول اجتماعی، همواره از آحاد ضد دموکراتیک برخوردار است.

ایدئولوژی در یک چهارچوب معین و از پیش تعیین شده - نه همچون علم که روزانه تغییر و تحول پیدا می‌کند - به جامعه می‌نگرد. قائل شدن چهارچوب در هر ایدئولوژی و ایضا آنچه که "ایدئولوژی پرولتری" نامیده می‌شود، اولین گام در راه ایستادن دیدن جامعه و تحولات آن و اولین قدم در سرایش سقوط به تفکر دکماتیک و از آنجا عمل غیر دموکراتیک است. علم نامیدن کمونیسم و نه ایدئولوژی خواندن آن از جانب بنیانگذاران مارکسیسم، خود از حقیقت ضد علمی بودن ایدئولوژی (به مفهوم کاذب)، نشأت می‌گیرد. در حقیقت مارکسیسم، بمثابه یک دستگاه تحلیل علمی از نقد ایدئولوژی مایه‌گرفت و عرض اندام علم در مقابل ایدئولوژی بود (۸).

دین بطور عام، و حتی ادیان راسیونل شده بطور مشخص و از آنجا "اسلام" راستین" مجاهدین از این مقوله جدا نیستند. عنصر قوی تفکر ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق، مذهبی بودن این سازمان، و قبول دکترین اسلامی از جانب آن، در تفکر این سازمان - در مناسبات درونی و بیرونی آن - در نحوه برخوردش با دیگر جریان‌ها تأثیرات عمیقی را بجا گذاشته است. این که مجاهدین - بعنوان نیروی اصلی شورای ملی مقاومت - خواستار دولت موقت دموکراتیک اسلامی در ایران می‌باشند، شاید بخودی خود دلیل کافی بر نحوه تأثیر این تفکر ضد دموکراتیک در عملکرد سیاسی این سازمان باشند.

اما از آنجا که این بخش از خواست سیاسی در قسمت های دیگر همین مقاله به نقد کشیده شده است ، در اینجا به آن نمی پردازیم . و برای نشان دادن ابعاد تفکر ضد دموکراتیک در این سازمان و چگونگی تاثیر آن از نظر سیاسی ، به بنیاد های دیگری اشاره می کنیم .

برای درك سنت غیر دموکراتیک در ایدئولوژی مجاهدین بهتر است در وهله اول ، اشاره کوتاهی به " مکتبی " بودن این سازمان بکنیم . موضوعی که از دیدگاه بسیاری از جریانات نادیده گرفته می شود . مجاهدین می گویند :

" بطوری که می دانیم یکی از اصلی ترین وجوه مشخصه سازمان ما از همان

ابتدا تکیه بر ضرورت مکتبی بوده است . چیزی که بنیانگذاران سازمان

از خلال تجارب عینی خود و تحلیل مبارزات گذشته میهن مان و بررسی

تجارب جهانی به آن پی برده اند و بر اساس آن رسالت مکتبی را برای

سازمان قائل شده اند . بنیانگذاران در جستجوی مکتبی که بتواند

به بهترین وجه از عهده کار کرده های يك مکتب جامع و انقلابی بر آید ،

اسلام را برگزیدند . (چگونه قرآن را بیاموزیم . تاکید ها از ما است) .

و در این مکتب رابطه فرد و رهبری - آحاد جامعه با آنچه که مرکزیت جامعه

می نامند - چگونه ای توضیح می دهند که می توان به جرات گفت از این نظر فرق

اساسی با دگم مذهبی خمینی ندارند :

" در حالی که قرآن و جهان بینی توحیدی دینامیسم بی وقفه ای دارد ،

و در نظام های مختلف اجتماعی - اقتصادی ، و در ادوار مختلف

تاریخ ، مصادیق توحیدی هدایت کننده خود را عرضه می کند ، برخی

دستور العمل ها و رهنمود های خاص را نیز بیان کرده است ، اما

پیاده کردن آن اصول و دیدگاه های عام و کلی ، در شرایط خاص ، به

عهده پیروان قرآن است که باید با تلاش و کوشش خود و با روش عینی

و علمی ، رهنمود های متناسب با شرایط را از آن استنتاج و در عمل

پیاده کنند . و این یعنی اجتهاد . روشن است که تمام افراد جامعه

نمی توانند به این کار بپردازند یعنی وظائف و فعالیت های بسیار

گسترده و متنوع اجتماعی ، و ضرورت تقسیم کار ، این امر را غیر ممکن

می گرداند . بنابراین اجتهاد وظیفه ارگان های رهبری و اداره کنند ه

جامعه و باصطلاح مرکزیت اجتماع است ، که طبعاً توده های مردم باید از دستور العمل های این رهبری اطاعت و پیروی کنند - یعنی تقلید * (چگونه قرآن بیا موزیم ، تاکید ها از ماست) .

با آنچه در فوق از زبان خود مجاهدین آورده ایم ، ناگفته پیداست که چنین جریانی نمی تواند مبلغ دموکراسی در جامعه باشد . باور اسلامی و یافتن ایدئولوژیک آن حکم می کند که این چنین نباشد . حال اگر برخی فرصت طلبانه این نکات را فراموش می کنند ، مسئله دیگری است که مربوط به داستان بوی " قدرت " و " شامه تیز " حضرات و یا بازی " از ما بهتران " می شود و ربطی به " اصول " ندارد .

از نوع اشاراتی که در فوق عنوان کردیم ، بوفور در ادبیات مجاهدین یافت می شود . تقریباً هیچ موردی نیست که مجاهدین درباره مسائل اجتماعی توضیح و یا نظر دهند و چگونگی جامعه " مکتبی " مورد نظر خود را با همین محتوی بیان نکنند . " اطاعت " ، " پیروی " و " تقلید " ، واژه های بیگانه با مفهوم دموکراسی ، متعلق به عهد عتیق است ، متعلق به هزار و چهار صد سال پیش است . و نیروئی که از آحاد جامعه انتظار " پیروی " ، " اطاعت " ، و " تقلید " داشته باشد و با این تفکر در " مرکزیت اجتماع " قرار بگیرد ، قادر به ارائه هیچ تضمینی برای دموکراسی نیست . غالب بودن عنصر ایدئولوژی مذهبی در تفکر مجاهدین فراتر از آن است که بتوان آنرا نادیده گرفت . اینگونه ابراز نظرها صرفاً در محدوده " تفکر " باقی نمی ماند و در عملکرد اجتماعی نیز بازتاب خود را به وضوح نشان می دهد و دارای تظاهر درونی و بیرونی است .

ابعاد درونی آن فقط تا سف انگیز نیست ، چندش آورا است . کافی است یک شماره از نشریه " مجاهد " را ورق زد ، تا ابعاد فاجعه دریافته شود . " کیش شخصیت " آقای رجوی ، که مجاهدین در گفتگوهای ظاهراً غیر فرمال خود او را " رهبر " خطاب می کنند ؛ به حدی پر دامنه و گسترده است ، که برای هیچ انسان اندیشمندی ، خوشایند نیست . در هر صفحه چند بار نام او در حروف بزرگ و کوچک ، با مناسبت و بی مناسبت تکرار می شود . در هر مورد از کوچکترین رهنمود تبلیغاتی گرفته تا رهنمود نظامی ، نقل قولی

از "برادر مجاهد مسعود رجوی" زیبنده آن است. "فرمانده" و "مسئول اول" از عادی ترین القاب وی است. "شکر و تهنیت، تسلیت و تبریک، در هر مناسبت به "او" داده می شود و "مسئول اول" نیز با بزرگواری خاص "رهبران" آن ها را می پذیرد و پاسخ می دهد. يك روز صفحات مجاهد پر از "تبریک و تسلیت" در باره شهادت همسر سابق اوست و روز بعد ازدواج مجدد با همین عناوین و تیتراها تبریک گفته می شود. اینگونه بخشش عناوین و القاب البته فقط خاص آقای رجوی نیست و با شدتی کمتر در تمام رده های سازمانی تکرار و باز تولید می شود. موقعیت های سازمانی بسا القاب مشخص می شوند و کار این لقب دهی و تعارفات بجائی کشیده می شود که "کاظم زالانوار" که توسط رژیم شاه به قتل رسید، امروز بعد از گذشت چندین سال تبدیل به "فرمانده کاظم زالانوار" می شود. مسئله کیس شخصیت و درجه بندی های نظامی در درون سازمان مجاهدین مسئله امروز نیست، مسئله صرف تبلیغ سیاسی نیز نیست. مسئله ایدئولوژیک است، جزء هستی سازمانی است. سازمان مجاهدین در مقطعی که هنوز به کنار آمدن با خمینی امید داشت، و آن هنگام که مبارزه نظامی اش آغاز نشده بود، بدنبال "کیس شخصیت" آقای رجوی بود تا جائی که دانش آموزان هوادار این سازمان، با توجه به بافت "کیس پرستانه" ای که از سازمان مجاهدین به آنان انتقال داده شده بود، تولد "فرزند زکور" آقای رجوی را با پخش شیرینی در مدارس جشن می گیرند. چرا که فرزند زکور آقای رجوی باید از "سرشت ویژه ای" برخوردار باشد.

روابط برونی مجاهدین نیز جز این نیست و نمی تواند باشد، چرا که نمی توان در خانه مستبد بود و در بیرون دموکرات، نمی توان در سازمان - که پیکره ای از آحاد اجتماعی است - مناسبات غیر دموکراتیک داشت و در بیرون از سازمان مدعی دموکراسی شد.

آیا می توان عنصر با ارزشی از دموکراسی در جریانی یافت که خمینی را "پدر بزرگوار" خود می دانست؟ آیا سکوت سازمان مجاهدین خلق در نقض بسیاری از آزادی های دموکراتیک قبل از ۳۰ خرداد را می توان پای دموکرات بودن این سازمان گذاشت؟ آیا "تقیه" مجاهدین و به عبارت مدرن

آن "تاکتیک" در قبال دو سال نقض مداوم حقوق دموکراتیک را می‌توان فراموش کرد؟ متأسفانه از حوصله این مقاله خارج است تا از روی اسناد خود سازمان مجاهدین و بررسی ۱۲۸ شماره "مجاهد" و دیگر انتشارات این سازمان سکوت‌های نابخشودنی آنان در باره جنگ کردستان، وقایع دانشگاه، حمله فالانژها به تظاهرات زنان و هر تجمع دموکراتیک دیگری را یک یک بازگو کنیم. • بخصوص که ما هر بار و به محض دیدن چنین برخوردهای فرصت طلبانه‌ای در همان زمان، برخلاف بسیاری از عافیت طلبان "دوران‌دیش"، سکوت نکرده و در نشریه "رهائی" مفصلاً به آنها برخورد کرده ایم (۹) •

"سکوت" مجاهدین در مقابل نقض آزادی‌های دموکراتیک در دو ساله اول بعد از قیام، در شکلی دیگر بعد از تشکیل شورای ملی مقاومت ظهور می‌کند. • این "سکوت" تبدیل به "پرخاش" می‌شود. • هر مخالف خسارچ از شورا، موصوف به شورا شکن حرفه‌ای می‌گردد. • هر که با ما نیست بر ما تلقی می‌شود.

"تقریباً تمامی (یا نزدیک به تمامی)" (۱۰) نیروهای چپ ایران که بدلیل متفاوت به شورا نپیوسته‌اند، در اشکال مختلف مورد حمله قرار می‌گیرند. • و شورا شکن حرفه‌ای کمترین لقب آنان است. • "در خدمت امپریالیسم" بودن، به "تثبیت رژیم خمینی" کمک کردن، "مجاهد زدا" وغیره جملات عادی مجاهدین در مقابله با مخالفان شورا است. • مجاهدین اکنون حتی از روانی خواندن مخالفین نیز ابائی ندارند.

شخصیت‌ها

در باره داستان "شخصیت‌ها" در جنبش ایران گفتنی بسیار است. • داستانی که روزی باید بدقت و با در نظر گرفتن تمام جوانب تاریخی، سیاسی، اجتماعی مسئله نگاشته شود. • "بدخواهانی" که در هر واقعه حضور دارند و در هر حادثه به شکل و شمایلی در می‌آیند. • اما در کنار این فرصت طلبان، بخت برگشتگانی نیز وجود دارند. • بی‌مایگانی که در ظل استبداد شاهنشاهی و حکومت ترور و اختناق جمهوری اسلامی، یا خود به اشتباه، خویش را "شخصیت" شمرند یا آن که جامعه آنان را از بد حادثه

بعنوان "شخصیت" نگریست . مردان کوچکی که ناگهان در يك شرايط بحرانی ، خود را بزرگ پنداشتند : كوچك مردان بزرگ .
 و امروز در درون و یا در کنار هر آلترناتیو، تعدادی از این فرصت طلبان و بخت برگشتگان به ریزه خواری مشغولند و نان "شخصیت" خویش را می‌خورند .
 بالطبع شورای ملی مقاومت نیز از این "خون گرم" بی بهره نیست . چنین "آلترناتیو" شدنی ، وجود این نوع "شخصیت‌ها" را نیز الزامی می‌کند .
 این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند .

آقای مسعود رجوی در مجاهد شماره ۱۶۱ نام و عنوان چند تن از این "شخصیت‌ها"ی عضو شورا که فعلاً "مجاز" به معرفی آن‌هاست ، اعلام می‌کند . چندین "شخصیت" با نام، و بی نام و نشان ، از آن جمله :
 "آقای احمد سلامتیان ، نماینده مردم اصفهان" و "يك تن از چهره‌های ملی پوش ورزشی" ، "يك تن از صاحبان صنایع و تولید کنندگان داخلی" و "يك تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" و "ستوان حمید زیرك باش" (۱۱) .

قبل از هر چیز از آقای مسعود رجوی ، بعنوان "مسئول شورای ملی مقاومت" و از دیگر نیروهای درون این شورا می‌پرسیم که آیا همین "ناشناس" بودن بسیاری از این "شخصیت‌ها" و انتساب آنان بعنوان نمایندگان بخش‌هایی از جامعه ، خود عمل ضد دموکراتیکی نیست ؟ آیا نباید مردم ایران و یا حتی سازمان‌های سیاسی ، در تجربه خود ، از گذشته ، لیاقت و کاردانی سیاسی "ورزشکار ملی پوش" ، "ستوان حمید زیرك باش" و "يك تن از صاحبان صنایع و تولید کنندگان داخلی" ، مطلع باشند تا سر نوشت خود را حتی برای مدت شش ماه بدست آنان بدهند ؟ ضمانت اجتماعی شناخت از آنان چیست ؟ وجود این چنین "شخصیت‌ها"ئی که دارای هیچ گونه سابقه سیاسی روشنی نیستند - اگر اساساً سابقه‌ای داشته باشند - در "رهبری" يك "انقلاب" و يك "دولت موقت" به شوخی دردناکی بیشتر شباهت دارد . حداقل اگر این "شخصیت‌ها" را با توجه به نزدیکی و حتی تقارب مواضع‌شان با سازمان مجاهدین ، جزء "رهبر" تراشی این سازمان ندانیم ، می‌توانیم مانور این سازمان برای داشتن رای بیشتری محسوب کنیم .

وجود اینان در کنار "یک تن" های دیگر و "نماینده مردم اصفهان" و آخوندی بنام "استاد جلال گنجه‌ای" (۱۲)، بعنوان "رهبران دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی"، پوزخندی است نسبت به کسانی که درك شان از "انقلاب" فرصت طلبانه نیست و به ایران بعنوان سرزمین فرصت‌ها نمی‌نگرند.

با طرح این پرسش‌است که بعنوان نمونه به معرفی یکی از ایستادگان "شخصیت‌ها" می‌پردازیم و در خلال این "معرفی"، سؤال فوق را مجدداً طرح خواهیم کرد:

ظاهراً آقای مسعود رجوی، در هنگام معرفی یکی از "شخصیت‌ها"ی شورا، برای رعایت مخفی‌کاری، از وی نام نبرده و به گفتن شغل سابق وی و ذکر اشتغال در "مطبوعات" اکتفا کرده است. آقای رجوی ایستادگان "شخصیت" را اینچنین معرفی می‌کند: "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات".

اما رعایت مخفی‌کاری، **صرفاً ظاهر قضیه** است. واقعیت چیز دیگری است:

۱- این "شخصیت" فعلاً در خارج از کشور بسر می‌برد و از دست‌سرس‌ها مأمورین رژیم دور است.

۲- سردمداران و مأمورین رژیم، بخوبی مطلع‌اند که این "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" کیست.

۳- کسانی که دست‌اندرکار مسائل سیاسی و مطبوعاتی‌اند نیز خوشبختانه یا بدبختانه این "یک تن" را بخوبی می‌شناسند و رد پای سیاسی، شخصیتی، و عملکردی او را دنبال کرده‌اند.

بنظر می‌رسد مسائل امنیتی صرفاً یک بهانه است و عدم افشای نام ایستادگان "شخصیت" گوهر بار توسط آقای رجوی بدلیل ملاحظات خاص سیاسی سازمان مجاهدین خلق و یا شورای ملی مقاومت بوده است. زیرا:

۱- سابقه سیاسی این "یک تن" به نهضت آزادی و داستان‌های حسینیه ارشاد بازمی‌گردد. ظاهراً به نفع "سازمان مجاهدین" و دیگر مؤلفین "شورای ملی مقاومت" نیست که سرپل ارتباط طبیعی خود و "نهضت آزادی" را از طریق این "یک تن" آشکار کنند.

۲- "يك تن" در میان زندانیان سیاسی ایران و زندانیان سیاسی سازمان مجاهدین، به علت سوء سابقه: نشان دادن ضعف در مقابل فشارهای رژیم شاه که منجر به لورفتن و کشته شدن یکی از کادرهای ارزشمند سازمان مجاهدین شد، از شهرت خوبی برخوردار نیست. انشاء نام این "يك تن"، از جانب آقای رجوی، سؤال های بسیاری را بر خواهد انگیخت.

۳- "يك تن"، از عوامل عمده نگارش لایحه ارتجاعی مطبوعات در رژیم جمهوری اسلامی است. "يك تن"، در کنار شمس‌آل احمد و اسلام کاظمیه (بلکه اسلام کاظمیه، یکی از نویسندگان هفته نامه "جنبش")، این لایحه ارتجاعی را به نگارش در آورده و در تصویب آن کوشش بسیار کرده است.

۴- "يك تن"، نقش مستقیم و موثری در بستن بسیاری از روزنامه ها، مانند "آیندگان"، "پیغام امروز" و "آهنگر" و ده ها نشریه سیاسی متعلق به سازمان های سیاسی ایفاء کرده است. "يك تن" قلم شکن حرفه‌های و سانسورچی با سابقه ای است.

۵- در زمان "يك تن"، کانون نویسندگان ایران اجازه نیافت که شب شعر و یا سخنرانی در باره "آزادی" و "ادبیات" برگزار کند.

آیا برآستی چنین "شخصیتی" و یا سازمان ها و جریاناتی که چنین "شخصیتی" را در کنار خود تحمل می کنند، می توانند مدعی دموکراسی در ایران باشند؟ آیا همین سکوت آقای رجوی، دلالت بر نقض دموکراسی از جانب ایشان ندارد؟ آیا خوشنام تر از این "شخصیت" را نمی شد پیدا کرد تا به این چنین توجیه کردن ها نیاز نیفتد!

صرف نظر از این نکته که این "شخصیت" و برخی "شخصیت های" کم و بیش مشابه که بدور شورای ملی مقاومت جمع شده اند، خود گویای بسیاری از مسائل است، مضافا باید پیش شرط های گرایش و مفاهیم جذب چنین "شخصیت" های به شورا را در خود شورا و محتوای آن جستجو کرد. آیا همین معیار ساده جذب، شاهدهی بر غیر دموکراتیک بودن این شورا نیست؟ آیا هنوز لازمست که ما سابقه واقعی سیاسی دیگر "شخصیت ها" و "نیروهای سیاسی" و عملکرد امروزی شان را بشکافیم؟ حتما آقای رجوی می داند که غریو شادی تعدادی از همین "شخصیت ها" و "نمایندگان سازمان های عضو شورا"، از تصفیه

ایدئولوژیک و اعدام های مجاهدین ، حداقل مایه شرمساری ما کمونیست هـما گردیده بود . ولی آیا صرفا ملاحظات " تاکتیکی و سیاسی " است که به ایشان اجازه نمی دهد که اگر نه همه مردم ، حداقل اعضا و هواداران سازمان مجاهدین را به سابقه سیاسی حضرات آگاه گرداند و یا آن که حقیقتا خود میدان جاذبه " شورا " چنین امکانی را در اختیار ایشان قرار نداده و این وظیفه را بدوش دیگران می نهد ؟ آیا نباید حدیث مفصل را از این مُجمُل خواند ؟ و آیا باید به چند قول و قرار اساسنامه ای دلخوش داشت و شورای ملی مقاومت را " تنها آلترناتیو دموکراتیک " دانست ؟



این چنین است ترکیب " شخصیت ها " و " نیروهای " که ادعای تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در ایران را دارند :

ملغمه ای هفت جوش از سربازان " گمنام " و شارلاتان های سیاسی و " شخصیت ها " ی حرفه ای شناخته شده که هر لحظه به رنگی در می آیند ، " جمعیت ها " و " نیروها " و " سازمان ها " ی که فقط بر روی کاغذ وجود دارند ، " چپ ها " ی که در هر حال همواره مدافع جناح غالب در جنبش بوده اند و جریاناتی که هنوز به قدرت نرسیده این چنین شاخ و شانه می کشند . چنین ترکیبی می خواهد در جامعه محنت زده ایران بعد از خمینی ، دموکراسی برقرار کند و حافظ حقوق دموکراتیک مردم باشد . نیروها و شخصیت هائی که آقای رجوی بعنوان مسئول اول شورای ملی مقاومت در توصیف شان چنین می گویند :

" از این حیث وظیفه خود می دانم بعنوان مسئول اول شورا در برابر تمامی مردم ایران خالصانه ترین سپاسمندی و تقدیرات مقاومت را به فرد فرد شخصیت ها و گروهها و احزاب و سازمان های عضو یا وابسته به شورا تقدیم کنم . بی گمان یک روز تاریخ ایران شهادت خواهد داد که چه شخصیت ها و یا نیروهای در بحبوحه خشن ترین و تاریک ترین و موحش ترین استبداد دینی حاکم بر میهن ما ، در چهار چوب تنها جانشین دموکراتیک موجود برای رژیم ضد بشری خمینی ، بدفاع از حریم آزادی و استقلال میهن خود قیام نموده و با تحمل همه

فشارها و ناملايمات ، در راستای استقرار حاکمیت ملی و مردمی به چند کوشیدند . بی تردید يك چنین " شخصیت ها و نیروهائی " پیوسته آرزو و دعای خیر همه آحاد ملت ایران و تمامی نیروهای رزمندگانه مقاومت آن را ، در قبال استواری و ایستادگی خود بدنبال خواهند داشت " . (مجاهد ۱۶۱ ، تاکید ها از ماست) .

نرگس اسفندیاری

توضیحات

۱- حکومت های ایدئولوژیک ، نیز نوعی حکومت های دینی هستند . بنظر ما نقد از دین ، اگر با نقد از ایدئولوژی به مفهوم گان ب آن همراه نشود ، نقد همه جانبه ای نیست . دین پنداری ، در تمام وجوه آن ، غیر علمی ، ضد علمی و از این رو ارتجاعی است .

۲- برخی اسلام را با *سَلْم* (صلح و سازش) و *سَلَام* (صلح) هم ریشه می دانند ولی اسلام و مسلم بمعنای دقیق قرآنی آن با تسلیم یعنی سر فرو آوردن و اطاعت هم ریشه است . در قرآن آیات بسیار متعددی در این زمینه وجود دارد که از *اسلام* بمعنای تسلیم مطلق مستفاد شده است . بعنوان نمونه در آیه ۱۱۲ سوره بقره می خوانیم :

" بلی اسلم وجهه الله (آری کسی که از هر جهت تسلیم حکم خدا گردید) " .
تاکید از ماست .

رهائی شماره ۵ (دوره جدید - تیرماه ۱۳۶۳) عبارتی از طالقانی نقل کرده است که تاکید مجددی است بر این امر :

" پدر طالقانی " در مقدمه ای بر کتاب " تنبیه الامه و تنزیه المله ، در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام ، تالیف آیت الله علامه مرحوم آقا شیخ محمد حسین نائینی " نوشته است ، در جایی می گوید :

" . . . تنها دعوت پیغمبران توحید در ذات و توحید در عبادت نبود ، توحید در ذات و در عبادت ، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت ، این سرالاسرار دعوت پیامبران در سعادت بشر است . . . این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر گونه مقاومت و مانعی . . . " .
(تاکیدها از رهائی ۵- و نیز از ما- است) .

۳- متقین = پرهیزگاران ، پروا پیشگان ، کسانی که دست از پا خطا نمی‌کنند .

۴- خشیه الله (ترس از خدا) و اخشون (از من بترسید) ، بارها در قرآن تکرار شده است .

۵- در وصف "دموکراتیک" بودن "پدر طالقانی" از سخنرانی معروف او که در آن به جریانات چپ بعنوان جوجه کمونیست‌ها برخورد کرد که بگذریم شاهکارش بسطی مجاهدین که او را "پدر" می‌نامند قابل صرف نظر کردن نیست . بازرگان در یکی از نوشته‌های خود به نقش "پدر طالقانی" در مراسم اولین سالگرد بزرگداشت مصدق بعد از انقلاب - ۱۴ اسفند ۵۷ - اشاره می‌کند . شورای انقلاب که از برگزاری این جلسه به وحشت افتاده بود ، و توانایی جلوگیری از آن را نداشت ، در جلسه‌ای قبل از ۱۴ اسفند به چاره‌جویی پرداخته بود . "پدر طالقانی" نیز در این جلسه حضور داشته است و بعد از آچمز شدن همه پیشنهادی می‌کنند . او پیشنهاد می‌کند که در این جلسه با یک سخنرانی بسیار طولانی ، جلوی سخنرانی دیگران و بخصوص رجوی را بگیرد و بعد از تصویب این پیشنهاد ، "پدر طالقانی" در مراسم شرکت می‌کند و بطوری که می‌دانیم چند ساعت به سخنرانی می‌پردازد .

۶- شماره‌های آیات قرآن در قرآن‌های چاپ ایران غالباً متفاوتند . مثلاً در چاپ قرآنی که ما در اختیار داریم (قرآن چاپ کتابفروشی اسلامیة و قرآن چاپ کتابفروشی عبدالرحیم علمی) ، شماره آیه نقل شده در اینجا (از سوره آل عمران) یکی (اولی) آیه ۱۵۴ است و در دیگری (دومی) ، ۱۵۹ . و این امر در مورد تمامی آیاتی که در اینجا نقل کرده‌ایم ، صادق است . بنابراین ناچاراً می‌بایست شماره‌های آیات یکی از این چاپ‌ها را انتخاب کنیم . و ما قرآن با ترجمه شیخ مهدی الهیسی قمشه‌ای (چاپ عبدالرحیم علمی) را که از معروفترین و گویا از معتبرترین چاپ‌های قرآن است ، انتخاب کرده‌ایم و شماره‌های آیات نقل شده همه جا منطبق با شماره‌های آیات این چاپ است . البته غالباً ترجمه آیات قرآنی به فارسی مستقیماً انجام گرفته است .

۷- آیا چنین اعمالی خود ناشی از عملکرد غیردموکراتیک شورای ملی مقاومت نیست : اتحادیه کمونیست‌های ایران در شورای چهارم خود ، فروردین ۱۳۶۲ ، از عضویت در شورای ملی مقاومت استعفا می‌دهد . خبر خروج اتحادیه از شورا ، در جزوه‌ای بنام "مصوبات چهارم اتحادیه کمونیست‌ها (فروردین ۱۳۶۲)" ، منتشر می‌شود . اما در ۳۰ تیرماه همان سال در مجاهد ۱۶۱ ، آقای رجوی ، مسئول اول شورای ملی مقاومت ، "اتحادیه کمونیست‌های ایران" را جزو نیروهای شورای ملی مقاومت اعلام می‌کند . پس از آن که "اخبار ایران شماره ۵" نشریه خبری هواداران سازمان

وحدت کمونیستی در اروپا مورخ آذر ۱۳۶۲ خبر مزبور را چاپ و نشریه "ایران‌شهر" بنقل از "اخبار ایران شماره ۵"، آنرا منتشر می‌کند، دبیر خانه شورای ملی مقاومت با صدور اطلاعیه‌ای (در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۲): "تأسف خود را از برخورد های تبلیغاتی مفرضانه" اعلام می‌کند و اظهار می‌دارد که باید تصمیم‌گیری درباره عضویت یا عدم عضویت "اتحادیه کمونیست‌ها" در شورای ملی مقاومت را در صلاحیت اجلاس دسته جمعی شورا شناخت که نتیجه آن متعاقباً برای اطلاع عموم اعلام خواهد شد" (مجاهد ۱۹۱). اما، بعداً بدون هیچگونه توضیحی، شورا در اطلاعیه دیگری بعد از خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت، منتشر می‌کند (مجاهد شماره ۱۸۹) و نام "اتحادیه کمونیست‌های ایران" در میان امضاء کنندگان اطلاعیه چشم نمی‌خورد. به عبارت دیگر درستی خبر مزبور و دروغین بودن اطلاعیه مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۲ دبیرخانه شورای ملی مقاومت را عملاً تأیید می‌کند.

همین داستان به نوع دیگری در مورد "گروه اتحاد برای آزادی کار" صادق است. در پیام آقای رجوی به مناسبت دومین سالگرد شورا (مجاهد ۱۶۱)، این گروه نیز جزء اعضاء شورای ملی مقاومت معرفی میشود. اما در اطلاعیه منتشر شده در مجاهد شماره ۱۸۹، تحت عنوان "بیانیه شورای ملی مقاومت" (مورخ ۲۱ فروردین ۶۳)، نام این گروه در میان نام دیگر اعضاء شورای ملی مقاومت چشم نمی‌خورد.

تضایعی مربوط به "شخصیت‌ها" نیز از این بهتر نیست. در مجاهد ۱۶۱ آقای "احمد سلامتیان، نماینده مردم اصفهان" و "یک تن از معاونان دولتی و دست‌اندرکاران مطبوعات" نیز به عنوان "شخصیت‌های" عضو شورا معرفی می‌شوند. اما از نام این دو تن در مجاهد شماره ۱۹۸ خبری نیست. در مجاهد ۱۹۹ نیز که به توضیح افتادگی امضاء آقای پاکدامن در لیست امضاءهای مجاز می‌پردازند، به این آقایان اشاره‌ای نمیشود. مسئله بنی صدر که جای خجسته را دارد. سکوت اولیه "ولایت شورا" و مطالبی که اخیراً برای خلق الله منتشر می‌کنند آنقدر گویا است که احتیاجی به توضیح ندارد. فقط باید کروکور بود و لال کسه چنین جریاناتی را دید و ادعای "دموکراتیک" بودن شورا را جدی گرفت.

۸- برای توضیح بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به ایدئولوژی آلمانی. رهائی شماره ۴ نیز توضیحات جالبی در این باب بدست داده است.

۹- خوانندگان علاقمند می‌توانند به مجموعه مقالات رهائی در باره سازمان مجاهدین که در خارج از کشور بصورت یک مجموعه توسط "هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا" منتشر شده است، مراجعه کنند.

۱۰- آقای رجوی برای اثبات حقانیت شورا، حتی منکر وجود و مبارزه نیروهای

سیاسی خارج از شورآ میشود . به این نقل قول توجه کنید :

” چنان که همه ایرانیان و جهانیان می دانند در ” میدان عمل ” تقریباً تمامی (یا نزدیک به تمامی) مقاومت واقعی و عادلانه و مشروع مردم ایران در نقاط مختلف کشور از اعضاء این شورآ جوشیده و بوسیله آنان نمایندگی و رهبری شده است ” . (پیام مسعود رجوی به مناسبت دومین سالگرد تاسیس شورآ . تاکید ها از ماست) .

۱۱- متأسفانه هنوز روشن نیست که برخی از این آقایان بعد از خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت ، در این شورآ هستند یا نه . با آن که شایعات متعددی در این باره وجود دارد ، شورای ملی مقاومت ، رسماً سکوت کرده است . از این نظر ، از نمونه احمد سلامتیان که بگذریم (نشریه مجاهد شماره ۲۱۲ ، در جریان دادگاه هواپیما ربایان در پاریس ، اشاره ای به احمد سلامتیان می کند ، این اشاره را می توان دلیلی بر جدائی وی از شورآ دانست) ، بهر حال مجبوریم تا اطلاع ثانوی شورآ ، بسیاری از این آقایان را جزء ” شخصیت ” های آن بر شماریم .

۱۲- ” استاد جلال الدین گنجه ای ” نماینده ” جمعیت اقامه ” در شورای ملی مقاومت ، يك آخوند بمعنای واقعی کلمه است . ایشان در پیامی که برای دومین سالگرد تاسیس شورآ می فرستند (چاپ شده در مجاهد ۱۶۱) ، برای برك کردن چهره اسلام با ” دموکراسی ” ، دست به تحریف کوچکی می زند . آیه ای را از قرآن انتخاب می کند و در ترجمه آن عمداً دستکاری می فرماید . اصل آیه و ترجمه منتشره در نشریه مجاهد چنین است :

” قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا لِيُكَلِّمَكُمُ اللّٰهُ
وَلَا تُشْرِكْ بِهٖ شَيْءًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ ” (آل عمران ۵۷) .

(یعنی : ای پیروان کتاب ، در جهت شعار مشترك ما و شما همراه ما شوید ، که جز خدا هیچ کس را بندگی نکنیم و هیچ چیز را خدا گانه و شریک خدا نشناسیم و از میان خود ما نیز یکی را به قدرتمندی خود گامه پذیرا نگردیم) .


در صورتی که ترجمه صحیح آن چنین است :

” ای اهل کتاب (منظور یهودیان و مسیحیان است) ، بیآئید بسوی شعار مشترك بین ما و شما که غیر از خدا را بندگی نکنیم و هیچ چیز را شریک او ندانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا پروردگار خود نگیرند ” .
همانگونه که ملاحظه می فرمائید ، ارباب جمعی عربی رب (پروردگار) بمعنای

قابل استفاده "اریاب" در زبان فارسی - آن هم با تغییراتی - بمعنای "قدرتمند خود گامه" ترجمه شده است . "من دُون الله" - بدون خداوند یا جز خدا - نیز در ترجمه "استاد" جا افتاده است . و نتیجتاً جمله قرآنی "لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دُون الله" بجای آن که "بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا، پروردگار خود نگیرد" تبدیل شده است به "از میان خود ما نیز یکی را به قدرتمندی خود گامه پذیرا نگریم" . واقعاً دست مریزاد !


لیست كمك های دریافتی

كمك های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله انتشار شماره دوم تا سوم و چهارم "اندیشه رهائی" :	
پلاتفرم چپ امریکا :	امریکا :
۱۷۷۳ دلار	ماجد :
۱۵۷۸ دلار	۶۲۵ دلار
رفیق رگ . س . ،	ك . ی . ۰ :
۳۰۶۵ فرانك فرانسه	۱۰۰ دلار
۳۵۲۰ فرانك فرانسه	۲۱ :
رفیق ح . سوئد :	۲۰۰ دلار
۲۰۰۰ فرانك فرانسه	ژوئیه ۸۴ :
	۱۰۰ دلار
آلمان :	
اشپارکاسه ۱۸۲۲ :	
۱۰۰۰ مارک	



بحران بانك های جهان سرمایه داری

جنبه هائی از يك مسئله



از : افراسیاب محشم

مقدمه

در طی ده سال اخیر بسیاری از بانك های امریکائی ورشکسته شده اند. چنین تعداد بزرگی از بانك های ورشکسته - امری بی سابقه پس از سقوط اقتصادی ۱۹۲۹ -، زنگ خطر است برای سیستم بانکی امریکا. اما این امر مختص به امریکا نیست، بسیاری از کشورهای سرمایه داری با آن مواجه اند. این امر صرفاً نشانه دهنده بحران کلی سیستم سرمایه داری نیست بلکه نمایانگر بحران مشخص سیستم بانکی نیز می باشد که در يك رابطه متقابل با بحران کلی در تولید و توزیع و یا بد عبارت بهتر با بحران در سود آوری، همسواره می تواند به يك سقوط اقتصادی دامن زند. برای پی بردن به این نکته می توان به سقوط های اقتصادی که در دو بیست سال اخیر در جهان

سرمایه داری رخ داده است رجوع کرد . بطور کلی می توان گفت که بحران اقتصادی زمانی به سقوط اقتصادی مندل می شود که سیستم بانکی سقوط کند .

مشکلی که امروز سیستم مالی جهان سرمایه داری با آن دست به گریبان است در اساس با سابق فرق چندانی ندارد . بطور ساده می توان گفت که بدهی بانک ها به مشتریان خود خیلی بیشتر از دارایی آن هاست که برای پرداخت بدهی های خود بتوانند درآمد کوتاهی به پول نقد تبدیل کنند (۱) .

بنابراین مشتریان بانک ها ، یعنی دارندگان حساب های جاری و پس انداز و با هر نوع سپرده دیگر در بانک ها ، اگر بخواهند در یک سطح وسیع پول خود را طلب کنند ، بانک ها در پرداخت آن عاجز خواهند بود و این امر می تواند به ورشکستگی بانک ها منجر شود . یک چنین وضعی عواقب اقتصادی وخیمی بدنبال خواهد داشت ، چرا که ارزش پول تنزل خواهد یافت . مگر این که دولت بطور موثر دخالت و دارایی بانک ها را ضمانت کند (۲) .

این که دولت همیشه توانایی یک چنین عملی را نداشته باشد خود اگر بزرگسی است . بحران مالی حاضر از اوائل دهه ۷۰ مورد توجه اقتصاد دانان و سرمایه گذاران امریکائی و اروپائی بوده است . بطور مثال آرتور بارنز (Arthur Burns) رئیس سابق فدرال رزرو امریکا (Federal Reserve) که عملاً بانک مرکزی امریکا است - در سال ۱۹۷۴ ابراز داشت :

"امسال ، بعد از چندین دهه برای اولین بار سئوالاتی در مورد توانایی سیستم بانکی کشور [امریکا] و در واقع ، سیستم بانکی جهان عنوان شده است " .

او در همین سخنرانی ادامه می دهد که در حال حاضر ، تنها علت اعتماد به سیستم بانکی در حمایت دولت از بانک ها ، و به عبارت دیگر در وجود دولت بعنوان وام دهنده نهائی (Lender of last resort) ، نهفته است .

نگاهی به جدول زیر نشان می دهد که تعداد بسیاری از بانک ها در چند سال اخیر ورشکسته شده اند . البته این تعداد قابل مقایسه با سقوط ۱۹۲۹ نیست . بطور مثال در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۳۰ ، در اوج سقوط مالی ، در حدود ۶۰۸ بانک اعلام ورشکستگی کردند .

جدول شماره ۱

تعداد ورشکستگی بانکی از سال ۱۹۷۹ ببعده

سال	بانک های تجاری	بانک های اعتباری و رهنر
۱۹۷۹	۱۰	در دست نیست
۱۹۸۰	۱۰	۱۱
۱۹۸۱	۱۰	۲۸
۱۹۸۲	۴۳	۷۲
۱۹۸۳	۴۸	۵۲

منبع: American Banker، ژانویه ۱۹۸۴.

بحران فعلی البته بخاطر عدم درایت بانکداران یا دولتمداران امریکا نیست بلکه بخاطر عملکرد خود سیستم و به دیگر سخن بخاطر دستیابی بسه سود هر چه بیشتر می باشد. دولت امریکا، در اواخر دهه ۷۰ مجبور شد که رشد حجم پول در گردش را محدود کند تا از حرکت تورمی اقتصاد کسسه سیستم مالی را بطور جدی مورد خطر قرار داده بود جلوگیری بعمل آورد. برنامه های اقتصادی دوره ریگان، که عملاً از اواخر دوره کارتر آغاز شده بودند، هدف کنترل تورم را داشت و علت در پیش گرفتن چنین برنامه هائی کمبود سود آوری در تولید نبود بلکه از سلب اعتماد سرمایه داران در سطح امریکا و اروپا نسبت به سیستم مالی امریکا ناشی می شد. این سلب اعتماد خود را بنحوی در سلب اعتماد نسبت به دلار نشان می داد بطوری که برخی از کشورهای اوپک تهدید کردند که قیمت نفت و خرید و فروش آن از این پس بوسیله دلار انجام نخواهد گرفت. اما برنامه های دولت امریکا اگر چه تا حدی اعتماد به دلار و سیستم مالی را افزایش داد ولی از مشکلات سیستم بانکی نگاهیید چرا که رکود اقتصادی را تشدید کرد و مشکلات جدیدی در پیش پای سیستم قرار داد. برخی از این مشکلات جدید عبارتند از ازدیاد کسر بودجه و عدم توانائی کشورهای توسعه نیافته در بازپرداخت وام های خود. لذا

خطر سقوط سیستم مالی هنوز جامعه آمریکا را تهدید می‌کند . بطور مثال اگر برزیل و مکزیک متفقا اعلام کنند که وام خود را نخواهند پرداخت ، وحشتی که این امر در بازار ایجاد خواهد کرد کافیهست که سیستم مالی را به زانو در آورد . در زمانی که رکود اقتصادی وجود دارد يك چنین بحرانی از هر گونه سرمایه گذاری مجدد جلوگیری می‌کند و عواقب اقتصادی يك چنین روندی نیز از قبل معلوم است . با این مقدمات می‌پردازیم به توضیح دقیق تر مطالب اشاره شده در فوق .

عملکرد سیستم بانکی

بانک عملا محل نگهداری پول های مردم است . مردم بجای پنهان یا حمل کردن دائم پول نقد ، ترجیح می‌دهند آن را در جای امنی نگهداری کنند . در سده اخیر، بانک ها بصورت یکی از منابع اساسی سرمایه در اقتصاد درآمد مانده و این نقش روز به روز عمده تر شده است . ما در اینجا به نقش پیچیده بانک در اقتصاد سرمایه داری کاری نداریم بلکه عمدتاً تکیه ما بر نقش بانک بعنوان نگاه دارنده سرمایه منقول مردم است . هر کسی که در بانک حساب باز می‌کند انتظار دارد هر لحظه که تصمیم گرفت (البته جز در مواقعی که حساب ها مدت دار باشند) ، پول خود را دریافت کند . ولی تا زمانی که مشتری چنین تصمیمی را اتخاذ نکند ، پول در اختیار بانکدار قرار دارد و وی آن را بصورت وام به دیگران می‌دهد و یا این که اوراق بهادار خرید و از روی آن بهره دریافت می‌کند . به عبارت دیگر بانکدار در مقابل تضمین امنیت و ایجاد تسهیلات و یا پرداخت کمی بهره از پول مردم جهت کسب سود، استفاده می‌کند . بانک ها عملکرد خود را بر مبنای این فرض قرار می‌دهند که تعداد زیادی از صاحبان حساب های بانکی هیچگاه همه پول خود را در يك زمان طلب نخواهند کرد بلکه فقط بعضی از آن ها بخشی از پول خود را در زمان های مختلف درخواست می‌کنند . در نتیجه بانک ها معمولاً بخشی از این پول سپرده شده را ذخیره می‌کنند و بقیه آن را وام می‌دهند . در ایالات متحده هر بانکی مجبور است حداقل درصد معینی از این پول را ذخیره کند بطوری که بخشی از این پول ذخیره شده را به بانک های " فدرال رزرو " میسپارد و بخش دیگر را روزانه در اختیار مشتریان قرار می‌دهد . درصدی که

باید در بانک های "فدرال رزرو" نگهداری شود برای بانک های شهرهای بزرگ ۱۸/۵ درصد، برای بانک های شهرهای کوچک بین ۸ تا ۱۳ درصد و برای بانک های پس انداز ۳ درصد است. همان طوری که در بالا به آن اشاره شد بانک ها بدو طریق سود کسب می کنند:

- ۱- خرید اوراق بهاء دار از دولت یا از شرکت های خصوصی و دریافت بهره بابت این اوراق.
- ۲- دادن وام های کوتاه مدت و یا بلند مدت به افراد، سازمان ها، شرکت ها و یا به دولت.

بنابراین، هر چه پول دریافت شده از مشتریان حساب های بانکی بیشتر در گردش بیفتد (بشکل وام یا غیره) سود بیشتری حاصل بانک ها می شود و این امر، عالی است اما تا زمانی که مسئله ای پیش نیاید که باعث شود تا عده زیادی از مردم خواهان بیرون آوردن پول خود از بانک شوند. پس می بینیم که رابطه بین پول دریافت شده از حساب ها و ذخیره واقعی که بانک ها در هر زمان دارند و همچنین رابطه بین وام ها و کل پول دریافت شده از حساب های بانکی روابطی هستند که بانکداران و اقتصاد دانان زیر نظر می گیرند. به همین دلیل ما دو جدول زیر را تهیه کرده ایم تا روند موجود بین نسبت ها را نشان دهیم.

جدول شماره ۲

نسبت کل سپرده های بانکی (حساب جاری و پس انداز) بکل وام های داده شده بانک های تجاری ایالات متحده (به میلیارد دلار)

سال	وام	سپرده	نسبت آن ها (وام به سپرده)
۱۹۴۵	۲۶/۱	۱۵۰/۲	٪۱۷
۱۹۵۰	۵۲/۲	۱۵۵/۳	٪۳۴
۱۹۵۵	۸۲/۸	۱۸۸/۳	٪۴۴
۱۹۶۰	۱۱۸/۲	۲۲۳/۴	٪۵۳
۱۹۶۵	۲۰۱/۰	۳۲۳/۸	٪۶۲
۱۹۷۰	۳۱۴/۳	۴۶۹/۹	٪۶۷
۱۹۷۵	۵۴۲/۱	۷۸۱/۸	٪۷۰

سال	وام	سپرده	نسبت آن ها (وام به سپرده)
۱۹۷۹	۹۱۷/۶	۱۰۶۲/۶	%۸۶
۱۹۸۲	۱۰۵۰/۴	۱۳۶۱/۸	%۸۰

منبع : Federal Reserve Bulletins

جدول شماره ۳

نسبت ذخیره بانك ها به كل سپرده های بانكي (جاری و پس انداز)
به میلیارد دلار

سال	ذخیره	سپرده	نسبت
۱۹۴۵	۱۳۵/۴	۱۵۰/۲	%۸۳
۱۹۵۰	۱۰۲/۳	۱۵۵/۳	%۶۶
۱۹۵۵	۱۰۵/۸	۱۸۸/۳	%۵۶
۱۹۶۰	۱۰۸/۵	۲۲۳/۴	%۴۹
۱۹۶۵	۱۷۵/۹	۳۲۳/۸	%۳۶
۱۹۷۰	۱۹۸/۲	۴۶۹/۹	%۳۲
۱۹۷۵	۲۱۲/۵	۷۸۱/۸	%۲۷
۱۹۷۹	۲۷۳/۰	۱۰۶۲/۶	%۲۶
۱۹۸۲	۴۱۱/۹	۱۲۸۹/۲	%۳۲

منبع : همانجا .

همانطوری که مشاهده می شود این روند در جدول اولی صعودی بوده و در جدول دومی نزولی و هر دو مورد نشان دهنده این واقعیت اند که بانك ها هر چه بیشتر از سرمایه خود را بصورت وام بپردازند سرمایه کمتری در اختیار دارند . نگاهی دقیق به این جدول ها روشن می کند که بعد از سال ۱۹۶۰ آهنگ وام دهی سریع تر گردیده است . علت این تغییر را می باید در جنگ ویتنام و بالا رفتن هزینه حفظ امپراطوری امریکا از یسك

طرف و تورم مالی، رشد اعتبارات و بورس بازی های (Speculation) مختلف جستجو کرد. البته ناگفته پیداست که بانک ها خود نیز به رشد این آهنگ دامن زده اند چرا که از طریق دادن وام است که يك بانک سود بدست می آورد. در شرایطی که رشد اقتصادی نسبتاً ثابت باشد و آینده با ثباتی را نتوان پیش بینی کرد بانکداران گرفتن وام را تشویق و حتی در بعضی موارد، مانند کشورهای توسعه نیافته، تحمیل می کنند. علاوه، وجود رقابت بانک ها را مجبور می سازد تا در دادن وام به مشتریان معتبر گوی سبقت را از یکدیگر برمایند چرا که هر کدام وام بیشتری بدهند سود بیشتری حاصل می کنند و در مسابقه سود ببری پیروز تر است. اگر چه این پیروزی در ادامه خویش می تواند به ضد خود تبدیل شود یعنی بانکداران با دادن هر چه بیشتر وام، بیشتر بصورت گروگان بدهکاران خود در می آیند.

شرکت های سهامی غیر مالی

شرکت های سهامی غیر مالی یکی از منابع عمده وام گیرنده در داخل کشور بشمار می روند (۳). این شرکت ها بطور قابل توجهی به بدهی های خود در پانزده سال اخیر افزوده اند. بدین معنا که در آمریکا، در پانزده سال اخیر، شرکت های سهامی هر چه بیشتر از سرمایه گذاری مجدد خود را بر مبنای فروش اوراق بها دار - که نوعی وام است - قرار داده اند. در اینجا لازمست توضیح داده شود که يك شرکت به دو نوع می تواند سرمایه بدست آورد:

۱- از طریق فروش سهام.

۲- از طریق فروش اوراق بها دار و یا وام های کوتاه مدت.

زمانی که بهره وام نسبت به سود شرکت پائین تر باشد شرکت ها ترجیح می دهند که وام بگیرند تا این که سهام بفروشند، بویژه در زمانی که تورم مالی بالا و یا رشد تورم سریع تر از رشد بهره بانکی است، بِنفع شرکت های غیر مالی است تا سرمایه خود را عمدتاً از طریق گرفتن وام - و آنهم وام های کوتاه مدت - تهیه کنند. بطور مثال در سال های ۵۴-۱۹۵۰ شرکت های سهامی غیر مالی ۲۲/۶ درصد از سرمایه خود را از طریق فروش سهام تهیه

می‌کردند و بقیه آن را توسط وام‌های کوتاه مدت و یا بلند مدت و یا فروش اوراق بهاء داران در صورتی که در سال‌های ۷۹-۱۹۷۵ فقط ۷/۲ درصد از سرمایه آن‌ها توسط فروش سهام سود (منبع: (Flow of Funds Accounts 1949-79).

واضح است که این وام‌های کوتاه مدت دریافتی توسط شرکت‌ها در امروری استفاده می‌شوند که سودآوری سریع داشته باشند از جمله در امر بورس بازی‌های مختلف. از آنجا که این وام‌ها در سرمایه‌گذاری تولیدی مصرف نمی‌شوند، به کل اقتصاد ضرر می‌زنند بدلیل این که تورم را هستند!

ولی چرا وام‌های کوتاه مدت؟ باین دلیل که با وجود رشد دائمی تورم مالی و در کنار آن، رشد نرخ بهره و آینده اقتصادی ناروشن، کمتر شرکتی حاضر است که از طریق دریافت وام‌های دراز مدت در یک سرمایه‌گذاری دراز مدت درگیر شود. چرا که پس از چند سال، اگر بهره مالی پائین آمده یا بهره ثابت مانده و تورم نزول کند به ضرر شرکت مزبور تمام خواهد شد. در نتیجه، در چنین شرایطی، گرفتن وام کوتاه مدت و یا فروش اوراق بهاء دار بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

در همین رابطه است که با رکود اقتصادی ۸۲-۸۱ و محدود شدن حجم پول در گردش و پائین آمدن تورم و بالا ماندن بهره مالی، عده زیادی به بازار سهام هجوم آوردند. این رشد خرید و فروش سهام قسماً بخاطر درگیری بسیاری از سرمایه‌گذاران در بورس سهام بمنظور بدست آوردن سودهای کوتاه مدت بوده است و قسماً باین خاطر که شرکت‌ها بیشتر سعی می‌کنند تا از طریق فروش سهام سرمایه خود را بدست آورند. بعلاوه، از سال ۸۱ به این طرف سودآوری سرمایه در بسیاری از بخش‌های تولیدی، عمدتاً بخاطر پائین نگاه داشتن دستمزدها، بالا رفته و این خود مشوقی بوده است برای خرید سهام در این شرکت‌ها.

اعتبارات شخصی و دولتی

اعتبارات شخصی در ۳۰ سال اخیر رشد قابل ملاحظه‌ای کرده است (۴). سیستم گسترده اعتبارات که قدرت خرید توده مردم را در این مدت افزایش داده، به شکوفایی اقتصادی از طریق ایجاد تقاضای مؤثر کمک بسزائی

کرده و در عین حال فشاری بوده است بروی سیستم مالی . بطور مثال در سال ۱۹۵۰ کل اعتبارات شخصی مانند وام های مسکن و غیره مطابق بود با ۷۱/۹ میلیارد دلار، که نسبت به تولید ناخالص ملی در آن سال ۲۵/۱ درصد می باشد . در صورتی که در سال ۱۹۸۲ آن اعتبارات مطابق بود با ۱۶۶۸/۳ میلیارد دلار، که ۵۳/۷ درصد تولید ناخالص ملی همین سال را تشکیل می دهد . اعتبارات دولتی، یعنی وام های که دولت از بانک های خصوصی دریافت می کند ، اگر چه بطور مطلق رشد کرده ولی نسبت به تولید ناخالص ملی کمتر شده است بطوری که در سال ۱۹۵۵ بدهی دولت (در تمام سطوح محلی ، ایالتی و کشوری) برابر بود با ۲۷۵/۹ میلیارد دلار که نسبت به تولید ناخالص ملی برابر است با ۶۷ درصد . در صورتی که در سال ۱۹۸۲ این نسبت به ۴۴/۴ درصد رسید، اگر چه مبلغ کل وام به ۱۳۸۱/۱ میلیارد افزایش یافت . (تمام آمار های فوق برای سال های مختلف از منبع زیر استخراج شده اند : Federal reserve system . Flow of funds . Accounts) . این رشد سرسام آور اعتبارات و وام های کوتاه مدت و دراز مدت است که امروزه سیستم بانکی را به خطر انداخته است . تازه ، این ارقام وام های خارجی را (که در زیر به آن ها اشاره خواهیم کرد) ، شامل نمی شود . نگاهی مجدد به جدول های ۲ و ۳ روند فوق را تأیید می کند .

نباید فراموش کرد که در یکی دو سال اخیر اعتماد مجددی به سیستم بانکی حداقل در ارتباط با بدهی های داخل کشور ایجاد شده است . این اعتماد عمدتاً از بالا رفتن بهره بانکی و پائین آمدن سطح اعتبارات جدید و تورم مالی و بالا رفتن خرید و فروش سهام و قیمت دلار در بازار بین المللی نشأت می گیرد . اما این تغییرات همانطوری که قبلاً نیز اشاره شد (رکود اقتصادی سال های اخیر این امر را تشدید نیز کرده) تاثیر معکوس بروی کشورهای توسعه نیافته گذاشته است . بطوری که تاثیر رکود اقتصادی بروی این کشورها بیشتر بوده و مشکلات اقتصادی فراوانی را برایشان ایجاد کرده است . بیکاری و تورم شدید از جمله مهمترین این مشکلات بشمار می روند . البته برخی از این کشورها ، مثل مکزیک ، برزیل ، آرژانتین و چند کشور دیگر مقدار هنگفتی به بانک های امریکائی مقروض اند و می باید هر سال مبلغ

سرسام آوری بعنوان بهره به این بانک‌ها پردازند . اما پرداخت يك چنین بهره ای (و نیز اقساط وام‌ها) بد و طریق انجام پذیر است :

۱- صادرات .

۲- گرفتن وام مجدد .

رکود اقتصادی راه حل اول را که صادرات باشد بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش داده است . و گرفتن وام نیز در زمانی که بدهی زیاد بوده ، شرایط بازپرداخت نیز زیاد مناسب نیست کار مشکلی است . بطور مثال در سال ۸۳ ، فقط بهره وام آرژانتین ، بیش از د و برابر کل درآمد این کشور از صادرات بود (۵) . لذا تضادها جدیست و سیستم بانکی به هیچ وجه در يك شرایط مطلوبی بسر نمی‌برد . بد نیست قدری بیشتر به مسئله وام‌های خارجی — — — — — پردازیم .

وام‌های خارجی

گرفتن وام توسط کشورهای توسعه نیافته دلائل متعددی می‌تواند داشته باشد ولی دلیل عمده وابستگی اقتصادیست . این کشورها وام می‌گیرند تا بتوانند هزینه واردات خود را تأمین کنند ، بدیگر سخن ، هزینه واردات بیش از درآمد حاصله از صادرات آن‌هاست . ولی طرق دیگری هم برای مقابله با این مشکل وجود دارد مانند دولتی کردن بازرگانی خارجی ، پائین آوردن قیمت ارز ، بالا بردن قیمت صادرات (مانند افزایش قیمت نفت کشورهای عضو اوپک) و غیره . ولی بخاطر وجود سیستم سرمایه داری وابسته در این کشورها گرفتن وام قبل از همه تشویق می‌شود چرا که این وام‌ها معمولا باید برای خرید کالا از کشورهای وام‌دهنده استفاده شود . بهر صورت این وام‌ها سبب هنگفتی را برای بانک‌های کشورهای مرکزبمراه دارد و وابستگی کشورهای توسعه نیافته آن‌ها را مجبور می‌سازد تا با گرفتن این وام‌ها مشکل موازنه پرداخت‌های (Balance of payments) خود را حل کنند .

در دهه ۷۰ رشد حجم واردات کشورهای توسعه نیافته بخصوص کشورهای امریکا لاتین مصادف شد با بالا رفتن قیمت این واردات بخاطر رشد تورم مالی در مرکز و نتیجه آن ، رشد کسری مبادله (Trade Deficit) بود . و ایمن کسری بطور دائم از طریق گرفتن وام از بانک‌های مرکز پرداخت می‌شد . تا

زمانی که رشد اقتصادی در این کشورها نسبتاً بالا بود مشکلی در پرداخت اقساط وام بچشم نمی خورد و بانک های متروپل خوشحال از این امر هر روزه جیب خود را از استثمار کارگران این کشورها پرتر می کردند . ولی این ضیاعت با رکود اقتصادی ۸۰ بی پایان رسید . در نیمه دوم دهه ۷۰، کشورهای که بخش عمده وام ها را دریافت می کردند سالانه بطور متوسط از رشد اقتصادی ۸ تا ۹ درصد برخوردار بودند . این رشد در سال ۱۹۸۲ به يك درصد تنزل یافت . در همین مدت قیمت کالاهای صادراتی این کشورها بطور متوسط حدود ۱۱ درصد کاهش یافت . و با اینهمه، این کشورها هنوز مجبورند به مقدار سابق کالا وارد کنند چرا که تولید عمده آن ها وابسته به وارد کردن تکنولوژی، متخصص و مواد اولیه و غیره از مرکز است . لذا نه تنها مشکل کسری مبادله از بین نرفته است بلکه مشکل پرداخت اقساط وام ها نیز به آن اضافه شده است .

جدول شماره ۴

بدهی خارجی کشورهای توسعه نیافته تا آخر سال ۱۹۸۲ و اقساط سالانه وام ها نسبت به کل صادرات (به میلیارد دلار)

اسامی کشورها	بدهی	نسبت اقساط به صادرات آن کشور در سال ۱۹۸۲
آرژانتین	۳۸	٪۱۵۴
برزیل	۸۵/۵	٪۱۱۷
شیلی	۱۷/۲	٪۱۰۴
مکزیک	۸۰/۱	٪۱۲۶
فیلیپین	۱۶/۶	٪۷۹
اسرائیل	۲۶/۷	٪۱۲۶
کره جنوبی	۳۶/۰	٪۴۹
ونزوئلا	۲۹/۵	٪۱۰۱
مراکش	۱۰/۳	٪۶۵

جدول فوق لیست برخی از کشورهای را در بر می‌گیرد که عمده بدهی را به بانک‌های جهانی و بانک‌های امریکائی دارند. بدهی کل کشورهای پیرامون برابر است با ۳۴۷/۵ دلار به مجموعه بانک‌های جهانی ۱۲۵/۵ میلیارد دلار به آن متعلق به بانک‌های امریکائیست. برابر این کشورها اقساط وام‌ها در سال ۱۹۷۵، ۳۷ درصد از کل صادراتشان را تشکیل می‌داد در صورتی که در سال‌های ۷۹ و ۸۲ این ارقام به ترتیب به ۵۰ و ۷۵ درصد رسیدند. در این میان خطر عمده متوجه کشورهای امریکائی لاتین است چرا که این کشورها درصد اقساط وام‌هایشان نسبت به صادراتشان از ۷۶ درصد در سال ۱۹۷۹ به ۱۲۵ درصد در سال ۱۹۸۲ افزایش یافته است. به همین ترتیب کسری مبادله آن‌ها در این سال‌ها از ۲۱ درصد به ۳۳ درصد کل صادراتشان بالغ گردیده است.

لازم است به این وام‌ها، وام‌های کشورهای بلوک شرق را نیز اضافه کنیم: لهستان ۲۵ میلیارد دلار، رومانی ۱۰ میلیارد، مجارستان ۹ میلیارد و شوروی ۱۸ میلیارد دلار (آمار برای سال ۱۹۸۲، منبع: همان منبع جدول شماره ۴) (۶).

بانک‌ها و کشورهای بدهکار به دو طریق می‌توانند با این مشکل برخورد کنند:

- ۱- کشور مقروض می‌تواند اعلام ورشکستگی کرده یا این که با پرداخت کامل وام و یا بخشی از آن مخالفت کند.
- ۲- بانک‌ها و کشورهای وام‌دهنده موافقت کنند تا پرداخت وام به تأخیر افتد به عبارت دیگر موعدهای جدیدی برای بازپرداخت وام‌ها تعیین کنند (Reschedule).

تا به امروز راه حل دوم در پیش گرفته شده است چرا که راه اول می‌تواند عواقب بسیار وخیم اقتصادی و سیاسی بدنبال داشته باشد. بسیاری از مفسران اقتصادی این تأخیر پرداخت را یکی از دستاوردهای عمده در سال ۱۹۸۳ ارزیابی می‌کنند. البته این دستاوردیست برای سرمایه‌داران چرا که راه اول برایشان کابوس مخوفی را بدنبال دارد. در این میان چند تضاد جلب توجه می‌کند: سرمایه‌دارانی که در

راس بانک‌ها قرار دارند خیلی دلشان می‌خواهد که با نرخ بالای بهره
 امروزی وام‌های هر چه بیشتری در اختیار این کشورها قرار دهند، ولی
 از عواقب این عمل می‌ترسند. در عین حال بخاطر رکود اقتصادی در مرکز،
 کم شدن صادرات به کشورهای پیرامون، بیکاری و رکود در مرکز را شدید می‌کند.
 لذا وام دادن هم به ضرر کشورهای مرکز است و هم به نفعشان. با این
 وجود اگر رکود اقتصادی بهبود نیابد و تقاضا برای صادرات در کشورهای
 جهان سوم رشد نکند، این کشورها کسری مبادله خود را همچنان حفظ
 خواهند کرد. و هر روز پرداخت اقساط وام‌ها برایشان مشکل‌تر خواهد شد.
 صندوق بین‌المللی پول (IMF) در سال اخیر پرداخت برخی از وام‌ها
 را به یک سلسله تغییرات در برنامه‌های اقتصادی کشورهای وام‌گیرنده
 موکول کرده است. سرلوحه این تغییرات پائین آوردن تورم، پائین آوردن
 دستمزدها و محدود کردن واردات و بالا بردن پیرانداز می‌باشد. این
 برنامه‌ها که به "برنامه‌های صرفه‌جویی" (Austerity Plans) معروف
 هستند تمام فشار را بر دوش طبقات زحمتکش می‌گذارد و درجه استثمار را باز
 هم بیشتر افزایش می‌دهد. ولی با فقر و بدبختی که در حال حاضر در این
 کشورها حاکم است، فشار بیشتر بر زحمتکشان می‌تواند عواقب سیاسی
 ناخوشایندی داشته باشد. تا حدی تاثیرات این امر، در یکسال اخیر،
 در شیلی، برزیل، آرژانتین و فیلیپین، دیده‌ایم. در نتیجه کشورهای
 مقروض با رضایت به این برنامه‌ها تن در نمی‌دهند. فراموش نشود که
 راه حل اول (که در بالا به آن اشاره کردیم) اگر چه بنفع کشورهای مقروض
 است ولی می‌تواند به کودکان در این کشورها و یا در حالت مستقیم نظامی از طرف
 آمریکا و اروپا بیانجامد. از این نظر است که طرفین کوشش می‌کنند تا از وقوع
 این حوادث جلوگیری کنند و بنوعی با هم کنار بیایند.

لازم به توضیح بیشتر نیست که تضادهای موجود در این زمینه متعادل
 است و راه حل‌های کوتاه مدت مسکنی بیش نیستند. همه چشم به بهبود
 و شکوفایی دوخته‌اند ولی وقوع آن در حال حاضر بعید بنظر می‌رسد.

پایان سخن

"من فشارها و ریسک‌هایی که در مقابل سیستم مالی بین‌المللی

قرار دارد را دست کم نمی‌گیرم. این ریسک‌ها در وحله اول اقتصادی و مالی اند اما بالقوه می‌توانند وسیع‌تر باشند، بطوری‌که بر کل روابط سیاسی و بر همبستگی دنیای غرب تاثیر بگذارند.” (Paul Volcker, Chairman, U.S. Federal Reserve System).

هدف از این مقاله کوتاه هم تکیه بر همین مطلب است: مشکلات سیستم مالی را نباید دست کم گرفت. در عین حال، ما نمی‌خواهیم این تصور را ایجاد کنیم که یک سقوط اقتصادی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. یک چنین تقدیرگرایی با شیوه تحلیل ما بیگانه است. با اینهمه، می‌خواهیم بروی این نکته تکیه کنیم که تضادها جدیست و راه‌حل‌ها دیر یا زود باید ساختاری باشند و نه به شکل تعمیر خرابی‌های قدیمی. سرمایه بین‌المللی هنوز منابع بسیار وسیعی را در اختیار دارد و سیستم کنترل پیچیده‌ای را ترتیب داده است. لذا این مشکلات نمی‌توانند بدون یک انقلاب اجتماعی حل شوند. بر عکس کسانی که سقوط اقتصادی ۱۹۲۹ را، تقدیرگرایانه، پایان عمر سرمایه‌داری می‌دیدند، ما این بحران فعلی را حتی اگر به سقوط اقتصادی نیز بیانجامد **لزوماً** بعنوان پایان عمر سرمایه‌داری در سطح جهان معرفی نمی‌کنیم. راه‌حل‌هایی در چهارچوب سیستم برای گریز از این مشکلات هنوز موجود است، با اینهمه، این مشکلات می‌توانند نابسامانی سیاسی برای سرمایه جهانی به‌مراه داشته است. و لذا موقعیتی است برای نیروهای آگاه تا کمال استفاده را از این شرایط بکنند. مشروط بر این‌که با آموزش از گذشته به تکرار اشتباهات نپردازند و نخواهند قالب‌های از پیش ساخته را بر شرایط مشخص تحمیل کنند.

توضیحات

۱- و مهم‌تر از این، بدهی غالب بانک‌های بزرگ امریکائی، خیلی بیشتر از دارائی سهام‌داران آن‌هاست. ژیل کوتور در مقاله‌ای تحت عنوان “مسئولیت بانک‌های امریکائی در بدهی‌های بیش از پیش سنگین کشور‌های جهان سوم” (لوموند دیپلماتیک، فوریه ۸۵) در این زمینه چنین می‌نویسد:

”بانک‌ها معمولاً عادت ندارند از محتوای پرونده وام‌های خود پرده

بردارند . با اینحال ، در سال ۱۹۸۳ ، انستیتوی اقتصاد بین المللی واشنگتن ، مطالعاتی در مورد سیزده بانک از بزرگترین بانک های امریکائی بعمل آورد (در امریکا حدود چهارده هزار و پانصد بانک وجود دارد) ، تعهدات آن ها از نظر وام های تجاری و صنعتی در پنج کشور امریکای لاتین (آرژانتین ، برزیل ، مکزیک ، ونزوئلا و شیلی) و اهمیت اعتبارات ارائه شده نسبت رقم سرمایه شان را مورد بررسی قرار داد . حیلی کلی می توان گفت : بسیاری مانند سیتی کورپ (Citicorp) وامی که فقط به برزیل داده بالغ بر ۷۳/۵ درصد دارائی سهامداران آنست ، همین بانک وامی که به پنج کشور فوق الذکر پرداخته ، معادل ۱۷۴ درصد دارائی سهامداران آن می باشد . این نسبت [میزان وام به نسبت دارائی سهامداران] در مورد بانک های بزرگ دیگر نیز مضطرب کننده است :

بانک آف امریکا (Barik of America) ، ۱۵۸ درصد ؛ چیس مانهاتن (Chase Manhattan) ، ۱۵۴ درصد ؛ مسورگان گارانتی (Morgan Guaranty) ، ۱۴۰ درصد ؛ مانوفاکچررز هانووور (Manufacturers Hanover) ، ۲۶۲ درصد ؛ کیمیکال (Chemical) ، ۱۷۰ درصد ؛ کنتینتال ایلینویز (Continental Illinois) ، ۱۰۷ درصد ؛ شیکاگو (Chicago) ، ۱۳۴ درصد ؛ سکورتی پاسیفیک (Security Pacific) ، ۸۳ درصد ؛ ولز فارگو (Wells Fargo) ، ۱۲۶ درصد ؛ کروکر ناسیونال (Crocker National) ، ۱۹۶ درصد و فرست اینتر استیت (Frist Interstate) ، ۱۳۶ درصد .

۲- کاری که برای نمونه دولت امریکا چند ماه پیش درباره بانک کونتینانتال ایلینویز (Continental Illinois) بعمل آورد و از اعلام ورشکستگی آن که می توانست عواقب وخیمی در سیستم بانکی امریکا داشته باشد ، جلوگیری کرد . البته دولت سرمایه داری امریکا برای بازگرداندن اعتماد به سیستم بانکی سرمایه داری در مورد یک یا چند بانک می تواند دخالت کند ولی وقتی که مانند سال های ۱۹۲۹-۳۰ ، صد ها بانک بظهور زنجیره ای اعلام ورشکستگی کنند هیچ قدرتی قادر به مهار آن نیست بویژه این که توجه کنیم که دولت امریکا ، خود یکی از بزرگترین بدهکاران به سیستم بانکی امریکاست . و در چنین حالتی ، پیدا است که کوری عصا کش کور دگر

نمی‌شود بدهی دولت آمریکا به بانک‌های آمریکائی قریب و برادر کسب بدهی های کشورهای توسعه نیافته و کشورهای بلوک شرق (از جمله شوروی) است.

۳- درباره سیر صعودی بدهی های شرکت‌های خصوصی، دولت و حاکمات حاکمانه های آمریکائی به بانک‌ها، مراجعه کنید به تابلوی ضمیمه شماره ۱.

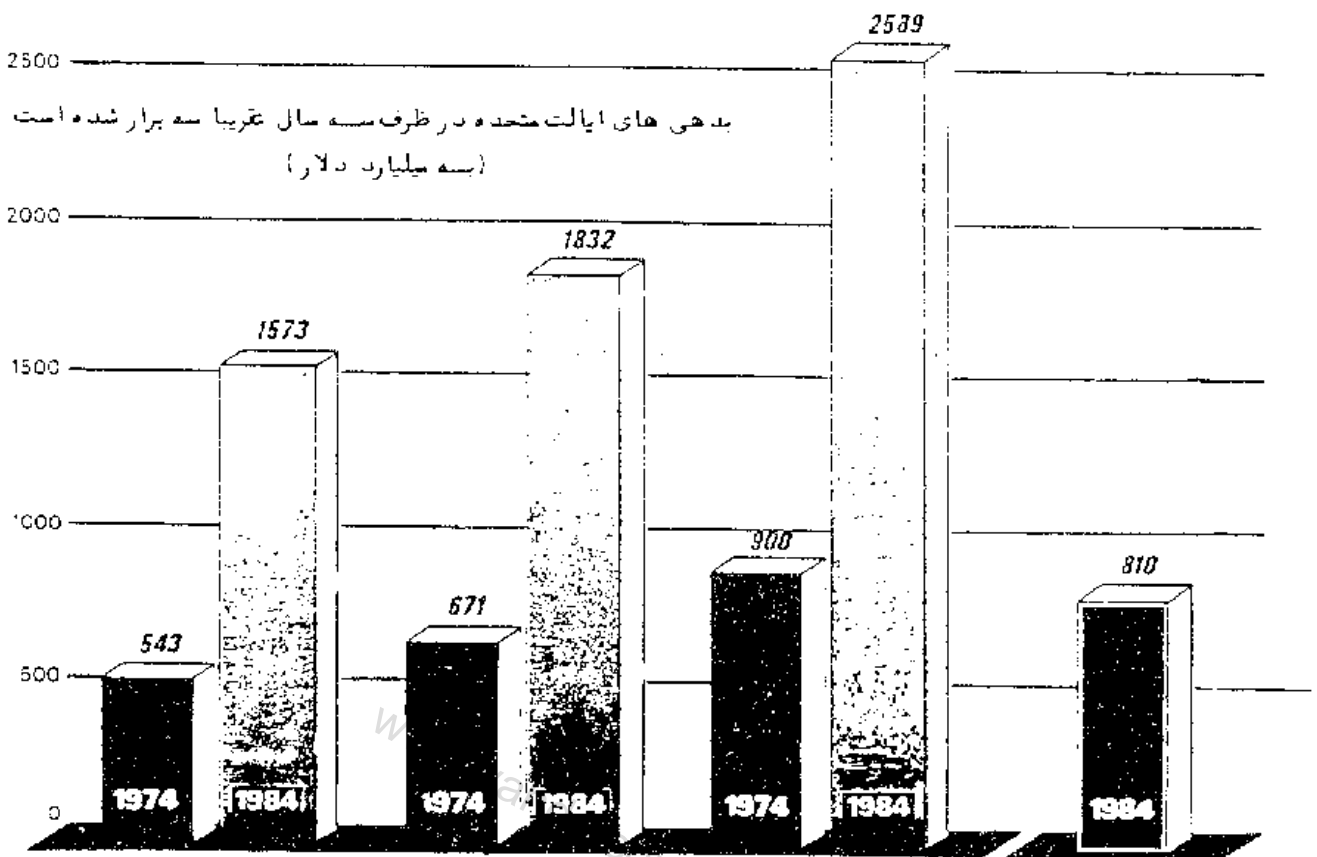
۴- درباره رشد شدید اعتبارات شخصی و دولتی یا بدهی های دولتی آمریکا و حاکمات حاکمانه های آمریکائی به بانک‌ها، مراجعه کنید به تابلوی ضمیمه شماره ۱.

۵- نمونه دیگر: وام‌های خارجی مکزیک که ۹۰ میلیارد دلار است، بهره آن در سال ۱۹۸۴ به ۱۷ میلیارد دلار می‌رسید در حالی که ارزش کسب صادرات این کشور عمدتاً نفت) در همین سال به ۲۲ میلیارد هم نخواهند رسید.

انجلوس انجلو پولوس، رئیس سابق بانک ملی یونان

لوموند ۸ فوریه ۱۹۸۴

۶- گرچه این آمار و جدول شماره ۴ مربوط به سال ۸۲ است ولی بدهی کشورهای توسعه نیافته و نیز بلوک شرق و شوروی، به مراتب بیشتر از مجموع ارتقا م فوق، و در حال حاضر، حداقل، در حدود ۸۱۰ میلیارد دلار است (بعضی از منابع این رقم را به ۹۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌دانند). در این زمینه مراجعه کنید به تابلوهای ضمیمه (شماره های ۱ و ۲).



بدهی کشورهای توسعه نیافته و بلوک شرق (به استثنای چین) بدهی خانوارهای آمریکائی بدهی شرکتها و موسسات آمریکائی بدهی دولت آمریکا (دولت فدرال، ایالات شهرداری ها و غیره)

منابع: Federal Reserve Board, Department of Commerce et US News and World Report, 21 mai 1984.

درباره تابلوی فوق چند توضیح ضروری است:

درست است که بدهی های کشورهای توسعه نیافته و نیز کشورهای بلوک شرق به بانک های غرب به رقم شگفت آور ۸۱۰ میلیارد دلار رسیده است ولی بطوری که تابلوی فوق بخوبی نشان می دهد بدهی آمریکا به سیستم بانکی آمریکا با رقم ۵۹۹۴ میلیارد دلار بیش از هفت برابر رقم کل (۸۱۰ میلیارد دلار) آن بدهی هاست: بدهی دولت آمریکا، قریب دو برابر، بدهی خانواده های آمریکائی بیش از دو برابر و بدهی موسسات آمریکائی بیست و یک برابر از سه برابر ۰ کلون ژولین در مقاله "امپراطوری دلار - شکنندگی یک پول با قدرت" (لوموند دیپلماتیک، فوریه ۸۵) بدرستی اشاره می کند اگر صندوق بین المللی پول، چهار چشمی مواظب بدهی های کشورهای توسعه نیافته به بانک های غربی و باز پرداخت اصل و بهره آن وام هاست ولی هیچ

ارگانیزم بین المللی وجود ندارد که بدهی های امریکا را کنترل کند . کلور
ژولین اضافه می کند :

"وزرای دارائی و روسای بانک های مرکزی پنج کشور شروتمند
جهان (ایالات متحده ، انگلستان ، آلمان غربی ، فرانسه و ژاپن)
در ۱۷ ژانویه [۸۵] ، به هنگام گرد همائی خود در واشنگتن
در مورد میزان بدهی های امریکا اظهار نگرانی کردند و لیسئی
امریکائی ها اجازه مجاب کردن خود را به آن ها ندادند ."

(رجوع کنید به "Europeans Ministers Fear Strang Dollar
Will Lead to Trade curls", 18 Janvier 1985,

و نیز مقاله "دلارهچنان ایالات متحده را در مقابل دیگر کشورهای بزرگ غربی
قرار می دهد" در Tribune de l'economie ، ۱۹ ژانویه ۱۹۸۵) .

در باره بدهی های کشورهای توسعه نیافته به بانک های
جهان سرمایه داری سرو صدا و هائپوی بسیاری براه می افتد ولی مثلاً
در باره بدهی موسسات و شرکت های امریکائی به بانک های امریکا (که بیش
از سه برابر آن بدهی هاست) کمتر صدائی شنیده می شود و این در حالتی
است که وام هائی بانک های تجاری امریکا به پنج کشور امریکای لاتین پرداخت
کرده اند بیش از سپرده های این بانک هاست (مراجعه کنید به همان
مقاله لوموند دیپلماتیک) .

حتی بانکدار بسیار محتاطی نظیر ویلارد باچر (Willard Butcher) -

که در سال ۱۹۸۱ بجای داوید راکفلر در راس بانک چیس مانهتاتان
(Chase Manhatan) قرار گرفت ، در مورد سرنوشت سیستم بانکی امریکا
اظهار نگرانی می کند و می افزاید : "بویژه این که برخی از صنایع ما با
مشکلات بسیار بسیار جدی مواجه اند" (مصاحبه آقای ویلارد باچس
با مجله US News and World Report ، ۲۴ سپتامبر ۱۹۸۴ ، با
عنوان "We've Got to Attack High Interest Rates" - به
نقل از همان لوموند دیپلماتیک) .

موتیمر . ب . زاگرن (Mortimer.B.Zuckerman) ، ناشر

Atlantic Monthly و مدیر US News and World Report ، باحزم

و احتیاط کمتری سخن می گوید :

"هر بانک بزرگ [امریکائی] بروی يك بمب ساعتی نشسته است :

وام هائی با ریسک بالا به موسسات امریکائی بویژه به موسسات
 کشاورزی و صنایع نفتی داده شده است .
 و زنگ خطر را بدین گونه صدا در می آورد :

"هیچ چیزی نمی تواند سریع تر از این به حرکت در آید که یک
 سرمایه گذار حیلہ گرد چار وحشت شود . مسابقه دو سرعت بطرف
 بانک ها نامرئی خواهد بود : به صفوف انتظار مشتریان در مقابل
 بانک ها برای بیرون کشیدن سپرده هایشان نیازی نیست ، فقط
 ارسال پیام هائی از طریق تلکس برای انتقال موجودی
 کافیست ."

(مراجعه کنید به :

"There Are Land Mines Under America's Big Banks",
 انترناشنال هرالڈ تریبون ، ۱۵ ژانویه ۱۹۸۵ ، بنقل از همان مقاله لوموند
 دیپلماتیک) .



۵۹۹۹ میلیارد دلار

۲ میلیارد و ۶۰۰ میلیون جمعیت



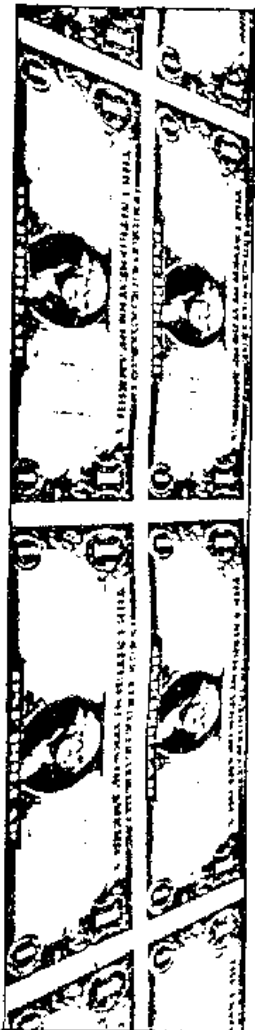
جمعیت ایالات متحده از کشورهای توسعه نیافته و بلوک شرق (به استثنای چین) دوازده بار کمتر و بدهی های آن هفت بار بیشتر از بدهی های آنهاست *

www.vahdatcommunisti

۸۱۰ میلیارد دلار



۲۶۰ میلیون جمعیت



وام خارجی
جمعیت کشورهای توسعه نیافته و بلوک شرق*

وام داخلی
جمعیت ایالات متحده

* به استثنای چین

منابع: نازک جهانی به نقل از: لوموند دیپلماتیک، فوریه ۱۹۸۵



ملاحظاتى در بزم انترناسيونال سوم و مسئله شرق

۲ - در فاصله بين دور كنگره اول و دوم كميترون

خلاصه اى از مهمترين مباحث بخش پيشين

پيروى انقلاب اكتر در شوروى به تغيير موازنه قدرت در صحنه بين المللى انجاميد . روسيه انقلابى پاى گاه بسيارى از انقلابيون گرديد و موجى از مبارزات ضد سرمايه دارى و ضد امپرياليستى در جهان در گرفت . موانع تاريخى كه بر سر راه ايجاد يك انترناسيونال جديد . فرا راه مبارزات جهانى بود به تدريج از ميان برداشته شد . با شكل گيرى احزاب و جريانات مختلف ، اولين كنگره انترناسيونال سوم (كميترون) در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسكو برگزار گرديد . رهبرى اين تشكيلات جديد بين المللى در دست حزب بلشويك بود . سرنوشت انقلاب جهانى و انقلاب روسيه به يكديگر خورده بود . از اولين اقدامات مهم بين المللى دولت سوسياليستى . الغاء قرارداد هاى روسيه تزارى با ملل شرق بود . اما سابقه روابط تاريخى مبارزات ملت هاى شرق با جنبش هاى سوسياليستى

د موکراتیک د زروسید به سال های قبل از انقلاب اکثراً به دوران مبارزات اولین سالهای ۱۹۰۰ باز می‌گردد. ارتباطی که سرزمین طبیعی علائق مشترک سیاسی و فرهنگی و مسلکی مللی که هم در روسید تزاری و هم در کشورهای همجوار، بویژه در بخش های آسیای آن می‌زیستند، استوار بود.

"حزب سوسیال د موکرات مسلمان همت"، یکی از قدیمی ترین و موثرترین محافظان سوسیال د موکراسی در شرق بود. "همت" با توجه به موقعیت ویژه خود در شرق نمی‌توانست خصالت های منفی خود را (خصالت های ناسیونالیستی و مذهبی) به جنبش های دیگر جوامع شرقی، منتقل نکند. این انحرافات، بعد ها تاثیرات منفی خویش را بر روی جنبش های سیاسی و اجتماعی این مناطق می‌گذازد.

بعد از انقلاب اکثراً در میان مهاجرین (حسگی و اقتصادی) و اسراء نظامی و مردم مناطق جنوبی و شرقی روسید، جنبشی نسبتاً وسیع پدید می‌گیرد. ارتباط بلشویک ها با مبارزان کشورهای همجوار روسید و با گروه های مهاجر از طریق کمک و فعالیت های مشترک حربی و کمیساریای امور ملیت ها انجام می‌پذیرفت. در ایمن ایام (نوامبر ۱۹۱۸) دفتر مرکزی بنام "دفتر مرکزی سازمان های کمونیست مسلمان" به رهبری استالین بوجود می‌آید.

عقب ماندگی تاریخی جوامع شرقی، عدم وجود سنت یا تجربه غنی در بر خورند به مسائل مبارزاتی اینگونه جوامع، و ابهام های شوریک ناشی از آن با توجه به وجود نوعی ارتباط با مبارزین شرق از طریق "کمیساریای امور ملیت ها" به رهبری استالین از جمله عواملی بود که به مسائل شوریک و عملی در ارتباط با شرق، در ایمن دوران تا کنگره دوم انترناسیونال، عمدتاً از طریق "کمیساریای امور ملیت ها"، عنوان می‌شد بیانی احزابی می‌بخشید.

در آستانه کنگره اول انترناسیونال و برگزاری جلسات مفدماتی هشتمین کنگره حزب بلشویک، "دفتر مرکزی سازمان های کمونیست مسلمان" به "دفتر مرکزی سازمان های کمونیست خلق های خاور" تغییر نام می‌دهد. در کنگره اول کمینترن نمایندگان "دفتر مرکزی سازمان های کمونیست خلق های خاور" - برخی - با رای اصلی و برخی با رای مشورتی - شرکت می‌کنند. در این کنگره، ارزیابی نسبتاً خوشبینانه ای از اوضاع جهانی ارائه می‌گردد. و به نظر شرق در انقلاب بطوریکه جانب دنگریسته می‌تواند. فاصله بین کنگره اول و دوم، شاهد حوادث مهم و شکل گیری نظرات کامل تری در باره شرق است.

آنچه در پی خواهد آمد، ملاحظاتی در باره این - ورد است.

احمد پورمنند - فرهاد سرداری

برگزاری دومین کنگره " سازمان های کمونیست خلق های خاور "

در فاصله بین کنگره اول و دوم کمینترن، مسئله شرق اهمیت بیشتری یافت. شکست های مرحله ای برخی از جنبش های کارگری در غرب و پاگیری جنبش های توده ای در شرق، شرایط جدائی احزاب و سازمان های شرق از " دفتر مرکزی سازمان های کمونیست خلق های خاور " و ایجاد احزاب کمونیست در شرق را فراهم آورد. این جدائی از " دفتر مرکزی سازمان های کمونیست خلق های خاور " نشانگر آن بود که مسائل انقلاب در شرق می رفت تا اهمیت بیشتری یابد.

در چنین شرایطی بود که کنگره دوم " سازمان های کمونیست خلق های خاور " در نوامبر ۱۹۱۹ در مسکو برگزار گردید. این کنگره در قیاس با کنگره اول (" سازمان های مسلمانان کمونیست ")، دارای اهمیت بیشتری بوده است. " مصوبات " این کنگره و شرکت لنین در آن، نشان از این اهمیت دارد. گردانندگان اصلی این کنگره استالین و سلطان گالیف بودند (۱). در باره تعداد شرکت کنندگان در این کنگره آمارهای متفاوتی وجود دارد. تعداد آن ها بین ۸۰ تا ۱۰۰ نفر تخمین زده می شود. نکته قابل توجه در باب کنگره مزبور این است که نمایندگان همگی بعنوان نمایندگان بخش هایی از حزب کمونیست روسیه در آن شرکت کرده اند (۲). در حالی که بخش مهمی از مصوبات این کنگره در باره کشورهای شرق بوده است.

و نیز باید متذکر شد که با وجود تغییر نام " سازمان های مسلمانان کمونیست " به " سازمان های کمونیست خلق های خاور " قبل از کنگره اول کمینترن (مارس ۱۹۱۹) و مصوبات کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه مبنی بر " تبلیغات ضد مذهبی " (۳)، استالین در سخنرانی خود در این کنگره از اصطلاح " سازمان های مسلمانان کمونیست " استفاده کرده است. لنین نیز در گزارش خود به کنگره (یکبار به هنگام خطاب به نمایندگان شرق) این اصطلاح را بکار برده است (۴).

استالین به نیابت از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه سخنران آغازین کنگره بود (۴). لنین در جلسه اول کنگره شرکت و سخنان نسبتاً مهمی

ایراد می‌کند (۵) . این سخنرانی را می‌توان مهمترین و کامل ترین نظر لنین پیرامون مسئله ملی و مستعمراتی تا قبل از ارائه تزه‌های پیشنهادی اش به کنگره دوم کمینترن دانست . قبل از بررسی نظرات لنین ، بهتر است نگاهی به جنبه‌هایی از نظرات کمونیست‌های شرق روسیه بیاندازیم . متأسفانه به علت عدم دسترسی به صورت جلسه، این کنگره ، داوری در باره تمامی نقطه نظرات بیان شده میسر نیست . از این رو ارزیابی ما صرفاً می‌تواند بر اساس بخشی از مقاله سلطان گالیف (از رهبران " کمونیست‌های مسلمان تاتار ") یکی از گردانندگان اصلی این کنگره بنام " انقلاب اجتماعی در شرق " (۶) - که یک ماه قبل از کنگره در ارگان " کمیساریای اموریلیت‌ها " به چاپ رسیده بود - و بخشی از مصوبات کنگره (ماده ۹) بیان گردد .

نکات اساسی مواضع سلطان گالیف چنین است :

- " سمت‌گیری انحصاری انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی به جانب غرب، یک اشتباه بود " .

- " بورژوازی بین‌المللی و جهانی است ، و برای نابودی اش، اراده و نیروی انقلابی مجموعه پرولتاریای بین‌المللی از جمله پرولتاریای شرق لازم است " .

- " با قرار دادن پرولتاریای اروپای غربی به تنهایی در برابر امپریالیسم جهانی ، آزادی کامل عمل و مانور در شرق را در اختیارش [امپریالیسم] قرار می‌دهیم " .

- " حتی اگر [طبقه] کارگر اروپای غربی ، موفق به مغلوب کردن بورژوازی خود می‌شد ما بطور اجتناب‌ناپذیری در شرق با آن مواجه می‌شدیم " .

- " شرق عمده ترین مواد اولیه صنعت غرب را فراهم می‌کند و به همین خاطر، برای ما نیز ماده‌ای است غنی و بسیار " سریع‌الاشغال " (۷) .

سلطان گالیف اهمیتی بیش از اندازه برای انقلاب در شرق قائل است . وی نه تنها تا بد انجا پیش می‌رود که در اواخر دهه اول قرن بیستم برای این انقلاب خصلتی سوسیالیستی قائل می‌شود ، بلکه ، علاوه بر آن ، تأکیدات افراطی او بدان حد می‌باشد که مبارزات پرولتاریای اروپا را ثانوی می‌داند . این نقل قول از او در مقاله فوق‌الذکر توجه کنید :

" ۰۰۰ آنچه در نمود های مجرد خود می‌توانست مهم جلوه گر

شود (جنبش اسپارتاکیستی در آلمان، انقلاب مجارستان و غیره)
در محتوی کلی فقط ثانوی بود

این که کنگره اول کمینترن نتوانست اهمیت واقعی " انقلاب در شرق " را
در یابد و یا تأکیدات یک جانبه بر غرب ، نتوانست موقعیت واقعی شرق
(مستعمره و نیمه مستعمره) - با تمام عقب ماندگی های تاریخی آن -
را در مبارزه جهانی تعیین کند ، نباید موجب آن می شد که کمونیست های
جوامع شرق و در اینجا سلطان گالیف به مواضعی چنین افراطی دست یابند .
واقعیت این بود که جوامع شرق در آن مقطع تاریخی می توانستند نقشی بسیار
مهم در سرنوشت مبارزه جهانی ایفاء کنند ، ولی این نقش مهم ، بدان اندازه
نبود که سلطان گالیف ترسیم می کرده است .

لنین در سخنرانی خود در کنگره - از آنجا که قاعدتا از قبل و از طریق
انتشار مقاله سلطان گالیف از نظرات کمونیست های شرق روسیه (تاتار) با خبر
بود - هنگام اشاره به نقش انقلاب در مستعمرات ، گامی از کنگره اول کمینترن به
پیش می نهد و به طرح مسئله اهمیت انقلاب شرق از نقطه نظر جهانی می پردازد ،
و از جمله می گوید :

" ۱۰۰۰ انقلاب سوسیالیستی - نه صرفاً، نه عمدتاً - ، مبارزه پرولتاریای
انقلابی در کشور خود علیه بورژوازی خود نخواهد بود ؛ نه ، این
[انقلاب سوسیالیستی] مبارزه تمامی مستعمرات و تمامی کشورهای تحت
ستم امپریالیسم ، تمامی کشورهای وابسته ، علیه امپریالیسم جهانی
خواهد بود . با حرکت از خصلت بندی کردن ، نحوه برخورد بسبب
انقلاب جهانی سوسیالیستی در برنامه حزبی در ماه مارس [کنگره هشتم]
بیان داشته ایم که جنگ داخلی زحمتکشان علیه امپریالیست ها
و استعمار کنندگان در کشورهای پیشرفته ، با جنگ های ملی علیه
امپریالیسم بین المللی آغاز به ترکیب شدن کرده است (۸) . این
[ترها] بوسیله حرکت پیش رونده انقلاب تأیید شده و بیش از پیش مسورد
تأیید قرار خواهد گرفت . در شرق نیز این چنین خواهد بود " (تأکید
- و کرشده ها نیز مثل همه جا - از ماست) (۹) .

بدین ترتیب ، لنین پیروزی انقلاب جهانی را در ترکیبی از مبارزات

زحمتکشان شرق و غرب می‌داند . با این همه ، او بر خلاف سلطان گالیف ، تاکید بیشتر را بر روی جنبش کارگری اروپای غربی می‌گذارد و پیروزی قطعی انقلاب جهانی را منوط به انقلاب در کشورهای پیشرفته می‌داند :

”بخودی خود واضح است که پیروزی نهائی صرفاً بوسیله پرولتاریای تمام کشورهای پیشرفته بدست می‌آید ، و ما ، روس‌ها ، کاری را آغاز کرده ایم که پرولتاریای انگلیسی ، فرانسوی یا آلمانی آنرا به اتمام خواهند رساند ، اما می‌بینیم که آنان نخواهند توانست بدون کمک توده های زحمتکش تمام خلق های مستعمره تحت ستم — و قبل از همه ، خلق های شرق — پیروز شوند . ما باید در نظر داشته باشیم کسه گذار به کمونیسم به تنهایی نمی‌تواند توسط پيشاهنگ سرانجام یابد ” (۱۰) .

لنین با اشاره به لزوم ” کاربرد شوری و پراتیک کمونیستی ” در شرایط ویژه شرق می‌گوید :

” . . . اکثریت این خلق ها [ی شرق] ، نمایندگان نمونه توده های زحمتکش می‌باشند ، نه کارگرانی که مکتب کارخانه های سرمایه داری را پشت سر گذاشته اند ، بلکه نمایندگان نمونه توده دهقانان زحمتکش و تحت استثمار و قربانی سرکوب قرون وسطائی . . . ”

و در همان سخنرانی :

” در این ارتباط است که شما با وظایفی مواجه هستید که قبلاً کمونیست های جهان با آن مواجه نبودند : شما باید با تکیه بر شوری و پراتیک عمومی کمونیستی ، با انطباق خود با شرایط مشخص که [همانند آن] در اروپا وجود ندارند باید قادر به کاربرد آن شوری و پراتیک در شرایطی باشید که قسمت عمده جمعیت را دهقانان تشکیل می‌دهند و مقصود مبارزه علیه بقایای قرون وسطائی و نه علیه سرمایه داری (Capitalism) * است . . . ”

و باز با آن که در پایان سخنرانی اش می‌گوید :

” شما باید بر روی ناسیونالیسم بورژوازی که — تاریخاً قابل توجیه

* در ترجمه فرانسوی سخنرانی بجای Capitalism ، سرمایه (Capital) آمده است .

است - بیدار می‌شود و نمی‌تواند بیدار نشود، تکیه کنید " .
ولی بلافاصله اضافه می‌کند :

"بموازات آن ، باید بمیان توده های استثمار شده و زحمتکش هر کشور راه بیابید و به آن ها در زبانی قابل فهم بگوئید که تنها امید رهائی شان در پیروزی انقلاب جهانی نهفته است ؛ پرولتاریای بین المللی تنها متحد صدها میلیون مردم زحمتکش و در حال استثمار شرق می‌باشد " .

لنین حتی در بخش های پایانی همین سخنرانی اشاره می‌کند که :
" این ها مسائلی هستند که راه حل شان را جز در مبارزه ای مشترک که روسیه آغاز کرده ، در هیچ کتاب کمونیستی ، نخواهید یافت . شما باید این مسائل را طرح کنید و آن ها را از طریق تجربه مستقیم خود حل کنید " .

تزه های ارائه شده از جانب لنین را نباید نظرات نهائی وی پیرامون مسائل انقلاب در کشورهای شرقی تلقی کرد . این تزه ها چنان که بعدا خواهیم دید از بعضی جهات تکمیل می‌گردند ؛ مثلا در مورد لزوم " مبارزه علیه بقایسای قرون وسطائی و نه علیه سرمایه داری " در جوامع شرق که در خطوط بسیار بدان اشاره رفت ، و شاید بتوان لزوم پشتیبانی از مبارزات بورژوازی را از آن استنتاج کرد . لنین در کنگره دوم کمینترن و در " گزارشی به کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی " در باره موضع در قبسال بورژوازی جوامع شرق توضیح می‌دهد که :

" ما کمونیست ها فقط زمانی باید از جنبش های بورژوا - آزاد بیخس در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبش ها حقیقتا انقلابی باشند و نمایندگان آن ها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده های استثمار شونده نگیرند . اگر این شرایط وجود نداشته باشد ، کمونیست های این کشورها باید با بورژوازی فرمیست ، که رهبران انترناسیونال دوم نیز از آن جمله اند ، مبارزه کنند " (۱۱) .
ما در ادامه مقاله به چگونگی شکل گیری تزه های لنین در باره " مسائل

ملی و مستعمراتی " بین کنگره، دوم " سازمان های کمونیست خلق های خاور" و کنگره دوم کمینترن و مفاد آن و همچنین " تزه های پیشنهادی " وی به کنگره دوم کمینترن و تغییراتی که در آن به هنگام مباحث مربوط به کنگره پیش آمد ، به تفصیل خواهیم پرداخت و نقطه نظرات لنین را در تقابل یا توافق با نظرات سلطانزاده و کمونیست هندی روی مورد بررسی قرار خواهیم داد .

نگاهی به مصوبات کنگره - نحوه تشکیل احزاب کمونیستی شرق

مصوبات این کنگره، بیش از کنگره اول انترناسیونال سوم به مسئله ششرق در ارتباط با انقلاب جهانی اهمیت می دهد ، و حتی برای انترناسیونال رهنمود صادر می کند . یکی از موازین پیشنهادی که توسط هیئت نمایندگی ترکستان ارائه گردید و بصورت ماده نهم مصوبات این کنگره تصویب شد ، صراحتاً می گویند :

" ۹- برای هماهنگ کردن اقدامات مبارزاتی ملیت های تحت ستم شرق با اقدامات مبارزاتی پرولتاریای انقلابی غرب، انترناسیونال سوم باید اعلام کند که جنبش آزاد بیخش ملی در شرق و انقلاب اجتماعی [در غرب] هدفی یکسان و عمومی را دنبال می کنند و آن نابود کردن بندهای سرمایه داری - امپریالیست ها می باشد . انترناسیونال سوم همچنین باید اعلام کند که هند ، مصر ، ترکیه و دولت های دیگری که زیر یوغ امپریالیسم هستند از این به بعد [از طرف بین الملل] بعنوان دولت های حاکم و مستقل شناخته می شوند . این اعلامیه روحیه انقلابی [این خلق های تحت ستم] را رشد و به آنها نشان می دهد که هدف شان مورد حمایت پرولتاریای انقلابی غرب قرار خواهد گرفت . " (۱۲) .

ماده اول مصوبه این کنگره نیز بر اهمیت انقلاب شرق تاکید دارد :

" ۱- کنگره معتقد است که مسئله انقلاب سوسیالیستی جهانی بدون شرکت شرق بعنوان نیروی اجتماعی و اقتصادی مشخص راه حل ندارد " (۱۳) .

ماده دوم مصوبه به توضیح وظیفه حزب کمونیست روسیه در مورد ششرق

" ۲- حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ، که در حال حاضر بدلیل موقعیت بین المللی اش در مقام رهبری جنبش کمونیستی جهانی قرار دارد ، باید تدابیر مشخص و عملی برای انقلابی کردن شرق اتخاذ کند " (۱۴) .

ماده سوم در واقع تدقیق وظیفه مندرج در ماده دوم و تعیین چگونگی برخورد حزب کمونیست روسیه به " جنبش های ملی و ضد امپریالیستی " بشمار می رود :

" ۳- کار انقلابی حزب کمونیست [روسیه] در شرق باید در دو جهت انجام پذیرد . جهت اول بوسیله برنامه اساسی انقلابی طبقاتی حزب تعیین می گردد که [این برنامه] بنوبه خود ، لزوم شکل گیری تدریجی احزاب کمونیست در کشورهای شرق بعنوان بخش های اساسی از انترناسیونال کمونیستی را ایجاب می کند . جهت دوم بوسیله اوضاع کنونی سیاسی و طبیعتا تاریخی ، اجتماعی و اقتصادی شرق تعیین می گردد [این شرایط] حمایت از جنبش ملی را که خواستار براندازی حاکمیت امپریالیسم اروپای غربی در شرق می باشد - در صورتی که این جنبش با تمایلات انقلابی طبقاتی پرولتاریای بین المللی که در صد بر اندازی امپریالیست بین المللی است ، در تناقض نباشد - ، برای مدتی الزام آور می کند " (تاکید ها و گروه ها ها از ماست) (۱۵) .

مواد ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ و ۸ مصوبه بشرح زیر اند :

" ۴- با در نظر گرفتن این اهداف ، الزام آور است که فوراً جدی ترین و وسیع ترین فعالیت ها از یکسویه سمت سازماندهی کار حزبی در شرق و از سوی دیگر در جهت سازماندهی تبلیغات ضد امپریالیستی توسعه داده شود " .

" ۵- این کار [فعالیت] باید توسط ارگان مرکزی سازمان های کمونیست خلق های شرق انجام پذیرد . سازمان های خلق های شرق باید از میان خود بخش های اقلیمی (Territorial sections)

و دوائر اجرائی (Functional Departements) جداگانه ای
ایجاد کنند ، و باید تحت رهبری مستقیم کمیته مرکزی حزب کمونیست
روسیه فعالیت کنند " (تاکید ها از ماست) .

" ۶- برای متمرکز کردن آن انرژی انقلابی که باید به شرق انتقال
داده شود و ۰۰۰ بیدار کردن غرایز انقلابی آن الزام آور است که
فعالیت های انقلابی در شرق در جمهوری های شورائی بالقوه
و موجود خلق های شرق (ترکستان ، قیرقزستان و غیره ۰۰۰) ، متمرکز
گردد و از این [جمهوری ها] مراکز اصلی فعالیت انقلابی در شرق
ایجاد شود " .

" ۷- با در نظر گرفتن این منظور ، الزام آور است که ارائه طرح های
فوری و مشخص برای مشارکت (Association) و همکاری که
مابین این جمهوری ها - اگر قرار است که آنجا نقطه آغازین
انقلاب در شرق باشد - آغاز گردد " .

" ۸- برای انجام تمام این وظایف ، کنگره الزام آور می بیند که :

الف - آموزش کارگران حزب شوروی برای شرق ، تشدید یابد .

ب - آماده کردن کادرهای شرق شناس شوروی برای شرق آغاز گردد .

ج - سازماندهی ارتش سرخ شرق [از میان زحمتکشان] بعنوان بخشی
از ارتش سرخ بین المللی ، آغاز گردد .

د - آموزش فرماندهان ارتش سرخ که از میان صفوف پرولتاریای خلق های
شرق جذب شده اند ، تشدید یابد " (۱۶) .



رهبری د و فاکتوی حزب کمونیست روسیه در جنبش جهانی که به هنگام
اشاره به پیدایش انترناسیونال سوم در باره آن سخن گفتیم ، در شرق بگونه ای
دیگر عمل می کرد . اگر در غرب در سال های اول بعد از انقلاب اکتبر ، این
رهبری عمدتاً از طریق اعتبار انقلاب پیروزمند اکتبر و رهبران آن بازتاب عینی
می یافت ، در شرق از همان آغاز از طریق ارگان های تشکیلاتی ویژه ، در ابتداء
از طریق " کمیساریای امور ملیت ها " و سپس از طریق " دفتر مرکزی سازمان های
کمونیست مسلمان حزب کمونیست روسیه " و بعد ها " دفتر مرکزی سازمان های

کمونیست خلق های خاور" و بالاخره از طریق " احزاب کمونیستی" که عملاً توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه رهبری می شدند ، اعمال می گردید . اهمیت اصلی کنگره دوم " سازمان های کمونیست خلق های خاور" در این بود که برای اولین بار تصمیم به تشکیل " احزاب کمونیستی" در شرق گرفته شد . تا قبل از این کنگره یعنی تا قبل از آغاز سال های ۱۹۲۰ احزاب و سازمان های مربوط به شرق نام " حزب کمونیست" بر خود نداشتند . شکل گیری این احزاب گرچه بطور جداگانه در هر یک از کشورهای خاور انجام گرفت ولی در حقیقت تحت رهبری مستقیم حزب کمونیست روسیه بود (۱۷) .

البته این را متذکر می شویم ، وقتی که در اینجا از تفاوت برخورد حزب کمونیست روسیه در مورد غرب و شرق صحبت می کنیم ، به یک واقعیت عینی بی توجه نیستیم : در غرب ، احزاب قوی و متشکل کارگری (سوسیال دموکراسی) وجود داشتند ، در شرق ، سوسیال دموکراسی یا عملاً وجود نداشت و یساً آنچه تحت این عنوان وجود داشت ، ناقص الخلقه بود (نمونه ایران) و این خود از یک واقعیت عینی دیگری نشأت می گرفت : در غرب ، کارگران بودند که در احزاب سوسیال دموکرات متشکل شده بودند . در شرق ، این روشنفکران انقلابی بودند که طبقه کارگر (که در آن زمان یا در آینده پا به عرصه آن جوامع می گذاشت ، و یا بعنوان طبقه — نه بعنوان کارگران متفرق و عمدتاً غیر صنعتی — هنوز شکل نگرفته بود) را نمایندگی می کردند . در غرب تمامی یا اکثریت و یا اقلیتی از سوسیال دموکراسی نام حزب کمونیست به خود می نهند . بدین معنا که تمامی یا بخشی از تشکیلات با پایه های توده ای خود تحت نام دیگری به فعالیت ادامه می دهند ، مثلاً در کنگره تور Tour ، (۲۵-۳۱ دسامبر ۱۹۲۰) ، اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه در طرفداری از انترناسیونال سوم نام حزب کمونیست بخود می گیرد و اقلیت طرفدار انترناسیونال دوم همچنان با نام حزب سوسیالیست فرانسه (S.F.I.O) را برای خود حفظ می کند ، در حالی که در شرق پس از کنگره دوم " سازمان های کمونیست خلق های خاور" ، تصمیم به " ایجاد " یا " تاسیس " سازمان های کمونیستی و متقابلاً احزاب کمونیستی گرفته می شود . این امر که تشکیل حزب کارگری یعنی حزب کمونیست ، در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره ، در حالت

شکل نیافتگی یا واقعا ناموجود بودن طبقه کارگر توسط روشنفکران انقلابی با حمایت حزب کمونیست روسیه، در آن شرایط مشخص تاریخی، امری درست است و ولونتاریستی (اراده گرایانه) نیست، شدیداً قابل تردید است. اما آنچه نباید انکار کرد این است که در چنین شرایطی، احزاب کمونیستی در شرق نمی توانستند از آزادی نظری، سیاسی و عملی ۰۰۰ کامل برخوردار باشند و می بایست خود را با رهنمودهای حزب کمونیست روسیه وفق دهند. فی المثل در مطالعه تاریخ حزب کمونیست ایران ما شاهد این نحوه انطباق هستیم. حزب کمونیست ایران بعد از این کنگره (کنگره دوم "سازمان های کمونیست خلق های خاور") کنگره موسس خود را با حضور نمایندگان روسیه شوروی در بندرانزلی برپا می کند. حزب کمونیست ایران، طبق رهنمود کنگره، فوق الذکر به ایجاد ارتش سرخ می پردازد.

سلطانزاده بعنوان رهبر حزب کمونیست ایران، هنگام بحث در بساطه نیروهای محرك انقلاب اختلافات شدیدی با نمایندگان فرستاده شده از روسیه و آذربایجان شوروی (مانند نانشویلی و ابوکف) پیدا می کند و به ناچار مجبور به نوعی تفاهم می شوند (۱۸).

مقدمات برگزاری کنگره دوم کمینترن و شکل گیری تزه های لتین

قبل از بررسی مباحث و تزه های کنگره دوم کمینترن (در مقاله بعدی)، پیرامون مسائل مستمراتی که در قیاس با کنگره اول اهمیت بیشتری برای آن قائل بود، بد نیست که نگاهی کوتاه به اوضاع جهانی بین این دو کنگره بیفکنیم. در مقاله مندرج در شماره قبل نشریه دیده ایم که کنگره اول کمینترن تحلیلی خوشبینانه نسبت به پیروزی انقلاب در غرب داشت. این خوشبینی تا حدی بود که نقش مهم شرق در مبارزه جهانی بدقت ارزیابی نشد. حال پیش بینی ها و ارزیابی های کنگره اول را با توجه به این حوادث مورد بررسی مجدد قرار می دهیم.

در آلمان اولین امواج جنبش انقلابی در ماه های مارس و آوریل ۱۹۱۹ سرکوب شدند. معروف ترین رهبران انقلابی کمونیست آلمان در برلین به قتل رسیدند. جمهوری شوراهای باواریا (مونیخ) در اوائل ماه اوت با

شکست مواجه شد. در مارس ۱۹۲۰ تنی چند از سران ارتجاعی ارتش شورشی کردند. حزب کمونیست آلمان نتوانست از این موقعیت آنطور که باید استفاده کند و تظاهرات عمومی افشاگرانه ای را سازمان دهد. یک ماه بعد، ارتش آلمان، قیام مسلحانه کارگران آلمان در "روهر" Ruhr را درهم شکست.

در مجارستان حزب سوسیالیست و حزب کمونیست این کشور در ۲۱ مارس سال ۱۹۱۹ - دو هفته پس از کنگره اول بین الملل - وحدت کرده و متفقاً قدرت را در این کشور بدست می‌گیرند. بلاکون (۱۹)، از رهبران حزب کمونیست این کشور، از درون زندان، اعلام جمهوری شورائی می‌کند. چند ماه بعد در اوت همان سال، ارتش رومانی، جمهوری شورائی مجارستان را درهم می‌شکند. روسیه و لهستان وارد جنگ می‌شوند. لهستان شهر "کیف" - Kiev را تسخیر می‌کند، اما در مقابل حمله بعدی ارتش سرخ "ورشو" عقب می‌نشیند. فرانسه به کمک لهستان می‌آید و ارتش سرخ را عقب می‌راند و قرارداد صلحی در سال ۱۹۲۱ بین طرفین به امضاء می‌رسد. در جبهه جنوب پیروزی نصیب ارتش سرخ می‌شود و در نتیجه به جز ژاپنی‌ها همه متجاوزین از اتحاد جماهیر شوروی بیرون رانده شدند. با آن که ژنرال‌های سفید چون "کولتساک" و "دنیکین" از حمایت تسلیحاتی انگلستان برخوردار بودند، پیروزی با ارتش سرخ می‌بود. فرانسه شاهد اعتصابات عظیم کارگری بود.

انترناسیونال سوم قدرت بیشتری می‌یافت. احزاب متعددی در شرق و غرب تشکیل شده بودند: حزب کمونیست اندونزی و ایران به ترتیب در ماه مه و ژوئن سال ۱۹۲۰ تاسیس می‌شوند. حزب سوسیالیست ایتالیا به کمینترن می‌پیوندد. حزب سوسیالیست فرانسه، حزب مستقل کارگری انگلستان و حزب متحده سوسیالیست آلمان، از انترناسیونال دوم جدا شده و مسئله پیوستن به کمینترن را در دستور مطالعه قرار می‌دهند. حزب کمونیست اسپانیا و هلند قبل از کنگره دوم تاسیس می‌شوند (۲۰).

برتیل هسل، در مقدمه خود بر کتاب "تزاها، قطعنامه‌ها، بیانیه‌های چهار کنگره اول بین الملل سوم، با اشاره به شکست جنبش‌های کارگری در اروپا

و پیروزی های داخلی و خارجی شوروی، اوضاع جنبش بین المللی کمونیستی در آستانه برگزاری کنگره دوم را این چنین ارزیابی می کند :

” از نظر سیاسی، انقلابیون در کشورهای دیگر، بدنبال کپی کردن انقلاب روسیه و دنبال کردن مسیر پیموده شده توسط بلشویک ها بودند .

” از نظر سازمانی بنظر می رسید که حزب بلشویک به تنهایی قادر به فراهم کردن يك دستگاه متمرکز و سازمانی سرسخت برای انترناسیونال است .

” و از نظر نظامی، در اذهان بسیاری از انقلابیون، امیدها برای انقلاب جهانی، با توسعه قدرت شوروی [ارتش سرخ] از روسیه در هم آمیخته شد

” و کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، در همان ماه اوت ۱۹۲۰ منعقد گردید . تصور جو هیجانی غالب بر کنگره زیاد مشکل بنظر نمی رسد، بخصوص آن که بدانیم هر روز نمایندگان، پیشرفت ارتش سرخ بسوی سمت غرب را بر روی نقشه دیواری بزرگی دنبال می کردند ” (۲۱) .

بر این ارزیابی، ارزیابی های دیگری نیز می توان افزود . پیش بینی کمینترن در باره انقلاب جهانی حد و نا به شکست انجامیده بود . شکست جنبش در آلمان و مجارستان - اگر چه در مورد آلمان قطعی نبود و امواج انقلابی تا سال ۱۹۲۳ ادامه پیدا کردند - شکست های لحظه ای و کوچکی نبودند که تاثیرات تعیین کننده بر انقلاب جهانی نگذارند . نقش آلمان در سیاست جهانی و نقش مجارستان در اروپای شرقی تعیین کننده تر از آن بود که بتوان آن را در قبال حوادث دیگر ناچیز شمرد .

از سوی دیگر بازسازی اقتصادی کشورهای درگیر در جنگ اول، آغاز شده بود . این بازسازی ها - که نتایجش بزودی در سال های بعد آشکار شدند - بخوبی نشان دادند که امپریالیسم از زیر ضربات پرولتاریای جهانی جان سالم بدر برده است و هنوز امکانات رشد و حفظ خود را دارد . جنگ صرفاً زمینه مساعد برای انقلاب را فراهم نکرده، بلکه علاوه بر آن پیش شرط های مناسب شکوفائی مجدد سرمایه داری را نیز مهیا کرده بود . روسیه، شاید

حتی علی رغم تصور رهبران خود، در عمل از کمک پرولتاریای غرب سود و مانده بود.

همچنین، بدنبال پیروزی بلشویک‌ها در جنگ داخلی و شکست انقلاب آلمان، عملاً موقعیت بلشویک‌ها در کمینترن بیش از پیش تقویت شد و راه برای رهبری بلا منازع این حزب در کمینترن هموار گردید. در آستانه کنگره دوم از جهات نظری و سیاسی و تشکیلاتی، حزب بلشویک در موقعیتی بسیار تعیین کننده قرار می‌گیرد. موقعیتی که بعدها با در نظر گرفتن شکست مرحله‌ای جنبش جهانی در درون خود نطفه‌های دفاع از منافع روسیه - امری که بعدها به روسیفیکاسیون انترناسیونال انجامید - را در بر داشت. این مسئله را بعد از دنبال کردن مباحث مربوط به شرق در کنگره دوم، در مقالات بعدی، حتی المقدور خواهیم شکافت.

اما تحول انقلابی در شرق شدت می‌گرفت و "بیداری آسیا" در حال شکل‌گیری بود. "انقلاب جنگل" دست‌آورد هائی را با خود داشت. جمهوری گیلان بر پا گردیده بود. ارتش سرخ، باکو و انزلی را به تصرف در آورده بود. امپریالیسم انگلیس مجبور به عقب‌نشینی هائی در شرق شده بود. در هند وستان و ترکیه نیز جنبش انقلابی به تحرك در آمده بود. چین با آغاز "جنبش ۴ مه ۱۹۲۰" وارد مرحله جدیدی از مبارزات انقلابی خود می‌شد (۲۲).

شدت تحولات انقلابی در شرق از یکسو و شکست مرحله‌ای جنبش کارگری در غرب از سوی دیگر - با توجه به دلائل و توضیحاتی که رفت - به نقش شرق در روند انقلاب جهانی اهمیت بیشتری می‌بخشید. اما اهمیت یافتن بیشتر این مسئله، هنوز به معنی روشن شدن مواضع تئوریک حزب بلشویک و کمینترن نسبت به مسئله شرق نبود. در شش ماه اول سال ۱۹۲۰ - یعنی تا قبل از شکل‌گیری تره‌های لنین - احزاب کمونیست و کمینترن تز روشنی در این باره نداشتند، و تفسیرهای گوناگونی از "انقلاب در شرق"، "همکاری با بورژوازی" و "مسئله دهقانی" بچشم می‌خورد. یکی از مظاهر بارز این اختلاف نظرها، بحث‌های بین نانیسویلی و ابوکف، نمایندگان روسیه از یکسو و سلطانه‌زاده از سوی دیگر در کنگره موسس حزب کمونیست

ایران - اندك زمانى قبل از برگزاری کنگره دوم انترناسیونال - بود .
نهمین کنگره حزب کمونیست شوروی نیز که بین ۲۹ مارس تا ۵ آوریل سال
۱۹۲۰ برگزار گردید به بحث گسترده ای پیرامون " مسئله شرق "
نپرداخت (۲۳) .

لنین در روزهای اول ماه ژوئن ، نوشتن تزه‌های مقدماتی در مورد
ملی و مستعمراتی را به هنگام تدارك کنگره دوم آغاز کرد . او سپس این
تزه‌های مقدماتی را برای نظر خواهی به تنی چند از کمونیست‌های روسی
و يك کمونیست بلغاری - قبل از برگزاری کنگره - فرستاد و از آنان خواست
که نظراتشان را مختصراً ، و بویژه در باره موارد زیر بنویسند :

" تجربه اطریش

تجربه لهستانی یهود و تجربه اوکراین

آلزاس - لورن و بلژیک

ایرلند

روابط دانمارك - آلمان ، ایتالیا - فرانسه و ایتالیا - اسلاو

تجربه بالکان

خلق‌های شرق

مبارزه بر علیه پان اسلام

موقعیت در قفقاز

جمهوری‌های بشقیر و تاتار

قیرقزستان

ترکستان و تجربه اش

سیاه پوستان در امریکا

مستعمرات

چین - کره - ژاپن " (۲۴) .

از میان کسانی که لنین با آن‌ها مشورت کرده ، چیچرین ، پروبراژنسکی
و استالین (که عمدتاً دارای مسئولیت‌های اجرایی بودند ، تا از نظریه
پردازان جنبش کارگری) با تزه‌های پیشنهادی لنین مخالفت‌هایی داشتند .
از آنجا که مخالفت چیچرین ، کمیسر امور خارجه ، بیشتر به مطالب مورد

بحث در این نوشته مرتبط است، صرفاً به نقل اظهار نظر وی و جواب
لنین به او اکتفا می‌کنیم (۲۵) .

چیچرین - که بعدها ، او را مدافع رضاخان و مخالف میرزا کوچک خان
می‌بینیم - بدون در نظر گرفتن تفاوتی که در تزه‌های پیشنهادی لنین بین
"دهقانان" و "بورژوازی" ملحوظ است ، نظرات خود را چنین ابراز می‌کند :
"اتحاد با بورژوازی کاملاً صحیح است ، اما صرفاً در میان خلق های
تحت ستم ، مانند ایران ، که وظیفه نابودی فئودالیسم خانه زاد ، که
بوسیله سر نیزه يك ملت ستمگر پشتیبانی می‌شوند ، در مقابلشان
قرار دارد . بویژه در میان ایرانیان ، کاملاً مناسب است که کارگزاران
و بورژوازی نیروهای خود را به یکدیگر متصل کرده ، تا از یوغ غیبر
قابل تحمل خان های فئودال که همه چیز را به انگلیس واگذار کرده اند ،
رهايي یابند " (۲۶) .

بحثی که مورد مخالفت لنین قرار می‌گیرد :

"من بر روی اتحاد با دهقانان (که کاملاً به معنی بورژوازی نیست)
تاکید بیشتری قرار می‌دهم " (۲۷) (تاکید از متن است) .

تزه‌های پیشنهادی لنین مورد بحث فراوان کمونیست های شرق در جریان
جلسات کنگره دوم کمینترن قرار گرفتند . در نتیجه این بحث ها تغییرات
و اصلاحاتی در تزه‌های پیشنهادی لنین انجام گرفت . در بخش بعدی ایمن
نوشته به بررسی این مباحث و مسائل طرح شده در ارتباط با شرق ، خواهیم
پرداخت .

ادامه دارد

توضیحات

۱۹۱۸ ، رئیس کمیساریای مرکزی مد رسنه
نظامی "مسلمانان" شد . وی از شخصیت‌های
مهم "کمونیست های مسلمان" روسیه بود
و خواهان خود مختاری "کمونیست های
مسلمان" و "ارتش سرخ مسلمان" و
"شوراهای خود مختار مسلمانان"

۱- سلطان گلیف ، در سال ۱۸۸۰ در
روسیه بدنیا آمد . در اواخر سال ۱۹۱۲ به
کمونیسم روی آورد . در اواسط سال
۱۹۱۸ از همکاران نزدیک استالین
در کمیساریای امور ملیت ها گردید . او یکی
از رهبران کمونیست تاتار بود و در سامبر

در جمهوری ولگا - آزال بود . گالیف مخالف استراتژی کمینترن مبنی بر اهمیت بیشتر قائل شدن برای انقلاب در غرب بود . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ضمیمه شماره ۱۰ .

گالیف در سال ۱۹۲۱ خواستار تشکیل بین الملل کشورهای مستعمره شد . او برای جنبش اسلامی حلق های حاور خاصیتی سوسیالیستی قائل بود ، و خواستار برقراری نوعی رابطه بین کمونیسم و فرهنگ اسلامی بود . در سال ۱۹۲۳ توسط استالین متهم به انحرافات ناسیونالیستی اسلامی گشت . در این سال از حزب طرد و به زندان افکنده شد و در سال ۱۹۳۰ ناپدید شد .

۲- در تاریخ های رسمی شوروی ، هرچند از برگزاری جلسات ، کنگره ها و کنفرانس های احزاب ، سازمان ها ، یوا شورا های روسیه سخن می رود ، لفظ **All-Russia** که ترجمه تحت لفظی آن " تمام روسیه " و ترجمه معمول آن " روسیه سرتاسری " است ، بکار برده می شود . این اشاره در اسناد مربوط به آن دوره صرفاً مربوط به گرد همائی های درون کشوری در روسیه است . اشاره به این کنگره نیز در ادبیات مربوط به آن دوره با این لفظ همراه است :

THE SECOND ALL-RUSSIA CONGRESS OF COMMUNIST ORGANISATIONS OF THE PEOPLES OF THE EAST.

علاوه بر آن ناشران انتشارات " پروگرس " اشاره می کنند که " این کنگره وظایف حزب

و دولت در شرق را روشن کرد " (توضیح شماره ۵۱ ، مجموعه آثار لنین به انگلیسی جلد ۳۰ ، صفحات ۵۴۶-۵۴۵) .

۳- این بخش از مصوبه کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) را بدلیل اهمیتی که دارد عیناً به نقل از " مصوبات و تصمیمات حزب کمونیست اتحاد شوروی " جلد دوم ۱۹۲۹-۱۹۱۷ ، (در باره مشخصات این کتاب مراجعه کنید به شماره ۲ " اندیشه رهائی " ، ص ۶۵) ، ترجمه می کنیم .

در حوزه روابط دینی :

۱۳- در ارتباط با دین ، حزب کمونیست روسیه خود را با جدائی هم اکنون حاصل شده کلیسا از دولت ، و مدارس از کلیسا - یعنی آن ضوابطی که دموکراسی بورژوازی در برنامه خود گنجانده اما هرگز بدلیل پیوند های متعددی که سرمایه را به تبلیغات مذهبی مرتبط می کند ، به مورد اجراء در نیاورده - محدود نمی کند .

حزب کمونیست روسیه با این اعتقاد که نابودی کامل پیشداوری دینی در گرو به سرانجام رساندن فعالیت آگاهانه ، سیستماتیک اجتماعی و اقتصادی توده ها است ، رهنمون می گردد . هدف حزب نابودی کامل پیوند های طبقاتی استثمارگر و سازمان تبلیغات مذهبی و در عین حال کمک به توده های زحمتکش در رهانیدن واقعی عقائد خود از پیشداوری های مذهبی و در یک مقیاس وسیع سازماندهی ، تبلیغات علمی - آموزشی و تبلیغات ضد مذهبی می باشد .

هر چند الزام آور است، که با نقیست از آزر ن حساسیت های معتقدین بـ مذهب که صرفاً منجر به سخت جان تر شدن فئاتیسم مذهبی می شود، خودداری گردد.

۴- در مورد سخنرانی استالین مراجعه کنید به سند شماره ۲۸ کتاب: "روسیه شورایی و شرق (۱۹۲۷-۱۹۲۰)", صفحات ۱۶۳-۱۶۴ (در باره مشخصات این کتاب مراجعه کنید به شماره ۲ اندیشه رهائی، ص ۶۳).

در مورد گزارش لنین نیز رجوع کنید به منتخب آثار لنین (فرانسه) جلد سوم ص ۲۹۲، یا مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد ۳۰، صفحه ۱۵۱.

۵- پیام به دومین کنگره سراسری سازمان های کمونیست خلق های خاور ۲۲ نوامبر ۱۹۲۲. این سخنرانی در مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد ۳۰ (صفحات ۱۶۲-۱۵۱) و در منتخب آثار لنین به فرانسه، جلد سوم (صفحات ۳۰۱-۲۹۲) منتشر شده است. نظر به اهمیت سخنرانی، متن چهار صفحه آخر آن را که در برگرفته، مواضع نظری لنین است - با استفاده از ترجمه های فرانسوی و انگلیسی به فارسی برگرداننده و بعنوان ضمیمه شماره ۲ در انتهای این بخش از مقاله آورده ایم.

۶- ترجمه بخشی از این مقاله بعنوان ضمیمه شماره ۱ در خاتمه این بخش از مقاله آمده است. این ترجمه از بخش "اسناد" (صفحات ۲۴۲-۲۳۹)، کتاب "مارکسیسم

و آسیا"، ۱۹۶۴-۱۸۵۳، هلن کارر دانکوس و استوارت شرم، پاریس ۱۹۶۵، انتشارات آرمان کولن، انجام گرفته است. LE MARXISME et l'ASIE, 1853 - 1964. HELENE CARRERE D'EN CAUSSE, STUART SCHRAM, PARIS. 1965, Ed. ARMAND COLIN.

در کتاب "لنین و کمینترن" جلد اول، نوشته برانکو لازیچ و م. م. دراشکویچ (ص ۳۷۹)، به نقل از منبع روسی: M.A Pesits, "vostochnye internationalisty v Rossii i nekotorye voprosy natsional no osvoboditel'nogodvi zheniia" in Komintern i vostok, Moscow, 1969, P.96.

جمله ای از سلطان گالیف آورده می شود که در کنگره ایراد شده و مواضع افراطی وی در باره اهمیت انقلاب در شرق را تأیید می کند: "شرق آشفشان انقلابی است که قادر خواهد بود که مشعل انقلابی را بر [فراز] تمام اروپای غربی قرار دهد".

(در باره مشخصات کتاب "لنین و کمینترن"، مراجعه کنید به شماره ۲ اندیشه رهائی، ص ۶۳).

۷- مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۱.

۸- در این مورد در مصوبات کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه می خوانیم:

"اینها همه بطور اجتناب ناپذیری موجب آن می شود که جنگ داخلی هر کشور با جنگ های دفاعی کشورهای انقلابی،

ومبارزات ملت های تحت ستم علیـــه
یوغ قدرت های امپریالیستی ، ترکیب
شوند " . (رجوع کنید به کتاب
" مصوبات و تصمیمات حزب کمونیست اتحاد
شوروی " جلد دوم ، ۱۹۲۹-۱۹۱۷ ، صفحه
۵۷) .

۹- منتخب آثار لنین به فرانسه ، جلد سوم ،
ص ۲۹۹ و یا مجموعه آثار لنین به انگلیسی ،
جلد ۳۰ ، ص ۱۵۱ ، و نیز ، رجوع کنید
به ضمیمه شماره ۲ .

۱۰- این نقل قول (و نیز پنج نقل قول
زیر) ، همه از گزارش لنین به دومیســــن
کنگره " سازمان های کمونیست شرق " (۲۲
نوامبر ۱۹۱۹) انتخاب شده اند .
مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۲ که در پایان
این بخش از نوشته آمده است .

۱۱- لنین ، مجموعه سخنرانی هــــا ، در
کنگره های انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) ،
ترجمه " م " ت " پرتو ، ص ۷۱ .

۱۲- " در روسیه شورائی و شرق " ، ص ۷۰۰ ، صفحه
۱۶۵ . تاکید ها از ما و گروه ها از متن
همین کتاب است . قطعنامه های ایــــن
کنگره که ترجمه های انگلیسی و فرانسوی
به ترتیب در کتاب " روسیه شورائی و
شرق " ، ص ۱۶۵-۱۶۴) (به

(2, P. Dec 14, 1919, (55) تحت عنوان
" خطوطی برای فعالیت انقلابی حزب
کمونیست در شرق " و در کتاب " مارکسیسم
و آسیا " ، ص ۲۲۷-۲۲۶) تحت
عنوان " قطعنامه در زمینه مسئله شرق " آمده
است ، غالباً تفاوت های فاحشی با همسم
دارند (مضافاً همین ماده ۹ قطعنامه که

در متن مقاله نقل کرده ایم در ترجمه
فرانسوی آن وجود ندارد . بدین معنا که
قطعنامه در ترجمه انگلیسی دارای ۹ ماده
و در ترجمه فرانسوی دارای ۸ ماده است) .
بعلمت عدم دسترسی به متن روسی قطعنامه ،
مقایسه در مورد این تفاوت ها برایمان
دشوار است . از آن جا که ترجمه انگلیسی
مواد قطعنامه بیشتر قابل اعتماد بنظر
می رسد (نبودن ماده ۹ در ترجمه فرانسوی
از متن قطعنامه نمی تواند اعتماد خواننده
را جلب کند) ، برگردان فارسی آنرا
در متن مقاله نقل می کنیم . با این حال ،
در هر مورد برگردان فارسی از روی ترجمه
فرانسوی را در زیر نویس مربوطه ارائه
می دهیم .

۱۳- ترجمه فرانسوی ماده ۱ :

" ارزیابی کنگره بر این است که بدون
شرکت شرق بعنوان نیروی اجتماعی
و اقتصادی انکار ناپذیر ، مسئله انقلاب
سوسیالیستی جهانی را نمی توان
حل کرد " .

۱۴- ترجمه فرانسوی ماده ۲ :

" حزب کمونیست روسیه (بلشویک) که
در حال حاضر بخاطر موقعیت
جهانی اش در مقام رهبری جنبش
کمونیستی جهانی قرار دارد ، باید
تدابیر مشخص در جهت گسترش
انقلاب در شرق اتخاذ کند " .

۱۵- ترجمه فرانسوی ماده ۳ :

" کار انقلابی حزب کمونیست [روسیه]
در شرق باید در دو جهت صورت
پذیرد :

جهت اول منتج از برنامه انقلابی طبقاتی حزب است که به آن توصیه می‌کند احزاب کمونیستی - بعنوان بخش‌های (Sections) انترناسیونال کمونیستی سوم - را در شرق ایجاد کند ، جهت دوم منتج از موقعیت سیاسی ، تاریخی ، اجتماعی و اقتصادی [خود] شرق است ، که آن را ملزم می‌کند که چند وقتی از جنبش‌های ملی ضد امپریالیستی تحت رهبری بورژوازی حمایت کند . البته به شرطی که این جنبش‌ها در مقابل اراده ، انقلابی پرولتاریای جهانی قرار نگیرند (تاکیدها و گروه‌ها از ماست) .

در همین جا توضیحا متذکر شویم که ترجمه انگلیسی و فرانسوی این ماده صرف نظر از اختلافات در ترکیب جمله بندی از نظر مفهومی نیز اختلافات فاحشی دارند . از جمله در ترجمه انگلیسی صحبت از " لزوم شکل گیری تدریجی احزاب کمونیست در کشورهای شرق " است ، در حالی که در ترجمه فرانسوی بحث بر سر " ایجاد " احزاب کمونیستی است . در ترجمه انگلیسی صحبت بر سر " حمایت از جنبش ملی را که خواستار براندازی حاکمیت امپریالیسم اروپای غربی در شرق می‌باشد " . و در ترجمه فرانسوی بجای این همه از " حمایت " از " جنبش‌های ملی ضد امپریالیستی تحت رهبری بورژوازی " سخن می‌رود . بهتر حال بخاطر در دست نبودن متن روسی این ماده ، قضاوت نهائی مقدور نیست ولی همانطوری که قبلا نیز اشاره شد، ترجمه

انگلیسی این ماده بیشتر قابل اعتماد بنظر می‌رسد .

۱۶- مواد ۴ تا ۸ قطعنامه بر اساس ترجمه فرانسوی آن بشرح زیرند :

۴- " برای دستیابی به این اهداف [مندرج در مواد ۲ و ۳] باید تبلیغات ضد امپریالیستی را سازماندهی کرد و بطور جدی به روشنگری کمونیستی ، در شرق پرداخت (گروشه از ماست) .

۵- " این کار باید تحت رهبری ارگان مرکزی سازمان های کمونیستی خلقهای شرق انجام پذیرد که [خود] بخشهای اقلیمی و سازمان هائی را بوجود خواهد آورد که تحت اتوریته کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه قرار می‌گیرند " .

۶- " بمنظور بدور هم گرد آوردن نیروهای که غریزه انقلابی [ملل] شرق را بیدار خواهند کرد ، لازمست که کار انقلابی را در جمهوری های شورائی شرقی که تا کنون بوجود آمده اند و یا قریبا بوجود خواهند آمد (ترکستان ، قیرقزستان و غیره) ، متمرکز کرد " .

۷- " برای دستیابی به این اهداف لازمست که به فوریت اشکال مشخص کار را تهیه و تنظیم و مناسبات بین این جمهوری ها [یعنی] کانون های آتی انقلابی شرق را تعیین کرد " .

۸- ارزیابی کنگره بر این است که در وهله اول لازمست که تدابیر زیر

اتخاذ گردد :

الف - تسريع در کار آماده کردن زحمتکشان [عضو] حزب و شوراها برای [مبارزه در] شرق ،

ب - آموزش و تربیت شرق شناسان شوروی ،

ج - ایجاد ارتش سرخ پرولتاریائی شرق بعنوان بخشی از ارتش سرخ بین المللی ،

د - تشدید در کار آماده کردن فرماندهان ارتش سرخ ۰۰۰

(گروه ها از ماست ، - علامت سه نقطه نقطه (۰۰۰) از مترجمان فرانسوی ، نویسندگان کتاب "مارکسیسم و آسیا ۰۰۰" است) .

۱۷ - تاریخ تاسیس احزاب کمونیست شرق تاکید بر این مطلب دارد که احزاب کمونیست شرق بعد از خاتمه کار این کنگره تدریجا بوجود آمدند .

حزب تاریخ تاسیس

حزب کمونیست اندونزی : مه سال ۱۹۲۰

حزب کمونیست ایران : ژوئن سال ۱۹۲۰

حزب کمونیست چین : سال ۱۹۲۰

حزب کمونیست کره : سال ۱۹۲۱

حزب کمونیست ژاپن : سال ۱۹۲۲

و غیره .

۱۸ - رفقای نویسندگان کتاب "دو بینش در حزب کمونیست ایران" (در باره مشخصات این کتاب مراجعه شود به شماره ۲ "اندیشه رهائی" ، ص ۶۳) ، به جنبه ای از این مسائل اشاره می کنند . در حقیقت وجود "دو بینش" ، چنانکه با مطالعه اسناد

مربوط به مسائل شرق و کمینترن دیده ایم ، صرفا مربوط به ایران نبوده و در میان تمام کمونیست های آن دوره وجود داشته است .

در باره تشکیل ارتش سرخ نیز اسناد متعددی هست . رفقا نیز در همسان نوشته (صفحات ۱۳ و ۱۴ و زیر نویس ۲۰) با توجه به جلد اول "اسناد جنبش کارگری ۰۰۰" ، ص ۷۵ و همچنین صفحات ۱۹ و ۲۰ کتاب "جنبش کمونیستی ایران" اشاراتی داشته اند . همچنین به تفصیل به مسئله اختلافات سلطانزاده با نمایندگان روسیه شوروی هنگام بحث بر سر "مسئله ارضی" و "نهاد شورائی" پرداخته اند (صفحات ۱۵ تا ۳۰) .

۱۹ - **بلا کون** - **Bela-Kun** (۱۸۸۱-۱۹۳۹) : در سال ۱۹۰۲ جزو سوسیال دموکرات های مجارستان بود و بکار روزنامه نگاری میپرداخت . در جریان جنگ جهانی اول به اسارت روس ها در آمد و در سال ۱۹۱۷ به بلشویک ها پیوست . در اواخر سال ۱۹۱۸ حزب کمونیست مجارستان را تاسیس کرد . در سال ۱۹۱۹ پس از بازگشت به مجارستان دستگیر و زندانی شد . در دوران حیات چند ماهه جمهوری شورائی مجارستان ، ریاست حکومت را در دست داشت . بعد از شکست این جمهوری به روسیه رفت و کمیسر سیاسی ارتش سرخ شد . در سال ۱۹۲۰ در کنگره دوم کمینترن و کنگره اول خلق های خاور در باکو شرکت کرد . در آستانه "آکسیون مارس سال ۱۹۲۱" که

موجب ضربه خوردن جنبش کارگری آلمان شد به این کشور رفت . او تا سال ۱۹۳۶ بکار خود در بین الملل ادامه داد . در سال ۱۹۳۷ در دوران تصفیه های استالینی دستگیر و اعدام میشود . در سال ۱۹۵۶ ، از او اعاده حیثیت به عمل می آید .

۲۰- در این مورد از منابع زیر استفاده شده است :

۲۱- "ترها ، قطعنامه ها ، بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوم" (مشخصات این کتاب در شماره ۲ "اندیشه رهائی" ، ص ۶۲ ، ذکر شده است) مقدمه برتیل هسل ، ص ۲۰ .

۲۲- " تاریخ بین الملل کمونیستی " (در باره مشخصات این کتاب مراجعه کنید به "اندیشه رهائی" ، شماره ۲ ، ص ۶۶) ، جلد اول ، صفحات ۷۱ تا ۸۹ .

۲۳- "انقلاب در آلمان ، ۱۹۲۳-۱۹۱۷" ، پیر بروئه ، انتشارات دومی نوئی ، پاریس ، صفحات ۸۸۳-۸۷۹ .

Révolution en Allemagne 1917 - 1923, Pierre Broué, Les éditions de Minuit, Paris 1971, PP. 879 - 883.

۲۱- "ترها و قطعنامه ها ۰۰۰" ، مقدمه ص ۲۰ .

۲۲- این جنبش توسط دانشجویان کسبه بیشتر تحت تاثیر افکار ناسیونالیستی بودند ، آغاز شد . تظاهرات علیه دولت و سلطه ژاپن بود . با وجود این که این تظاهرات توسط دولت سرکوب شد و عده ای از دانشجویان نیز کشته شدند ، می توان

آن را بعنوان سرآغاز جنبش انقلابی چین بشمار آورد .

۲۳- مصوبات این کنگره در کتاب "مصوبات و تصمیمات حزب کمونیست اتحاد شوروی" جلد دوم ، صفحات ۱۰۵-۹۸ ، موجود است .

۲۴- "آثار منتخب لنین" به فرانسه ، جلد سوم ، ص ۴۲۶ .

۲۵- انتقادات پروبرازنسکی نزدیک به نظرات چیچرین است . استالین نیز ماده هفتم ترهای لنین که "فدراسیون" را "شکل موقتی جهت اتحاد کامل زحمتکشان کشورهای مختلف" در نظر می گرفت ، را ناکامل دانسته و معتقد بود که برای ملت هایی که جزو روسیه قدیم نیستند ، باید اصطلاح "کنفدراسیون" که اتحاد دولت های مستقل می باشد) را بکار برد . در مورد نظرات استالین پیرامون ترهای مقدماتی مسئله ملی و مستعمراتی لنین ، نگاه کنید به "روسیه شورائی و شرق ۰۰۰" سند شماره ۲۰ ، صفحات ۶۸-۶۷ .

۲۶- "لنین و کمینترن" ، ص ۳۸۴ کسبه از منبع زیر نقل کرده است :

Komunist Moscow, N^o5-March 1968 P.40

۲۷- تاکید از متن است . مراجعه کنید به یادداشت (۵۱) در مجموعه آشار لنین (انگلیسی) جلد ۳۱ ، ص ۵۵۵ ، که خود از منبع زیر آمده است :

"آرشیو مرکزی انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم ، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی" .



ضمائم

ضمیمه شماره ۱ :

" انقلاب اجتماعی در شرق "

این متن در ۱۹۱۹ توسط سلطان گالیف، رهبر کمونیست های تاتار، در آن هنگام عضو حزب کمونیست روسیه، در زمانی نگاشته شد که او بسیار فعالانه با حکومت شوروی همکاری داشت. این مقاله در ارگان کمیساریای ملیت ها :

Zizen' Natis-nal'nostej, 38(46):5 octobre 1919, 39(47) :
11 octobre 1919, 42(50):2 novembre 1919.

به چاپ رسیده است.

... نظام شورایی، [و] کمونیسم مخالف دولت سرمایه داری بورژوازی اند. این دو نظام نه قادر به همزیستی اند و نه می توانند در کنار یک دیگر در صلح و صفا بسر برند. این دو یک دیگر را فقط تا زمانی بطور موقت تحمل خواهند کرد که یکی از طرفین حاضر، نوعی برتری پیدا کند یا آورده باشد. امری که بطور اجتناب ناپذیر او را به حمله به طرف مقابل ضعیف تر هدایت خواهد کرد. بر حسب این قانون اساسی و غیر قابل بحث تکامل انقلاب اجتماعی، انقلاب روسیه می بایست از همان روزهای اولیه به انقلاب جهانی تبدیل می شد، در غیر این صورت، شوراها در روسیه چیزی جز واحد کوچکی در دریای مطلق امپریالیسم نخواهد بود که هر لحظه در خطر این قرار خواهد داشت که توسط امپریالیسم فاسد جهانی از روی زمین محو گردند.

رهبران انقلاب اکتبر با درک کاملا درست از این قانون، سعی کردند که انقلاب روسیه را به انقلاب جهانی تبدیل کنند. غیر از این نیز نمی توانست باشد چرا که اگر جز این بود، انقلاب سوسیالیستی روسیه، تمامی مفهوم خود را از دست می داد. با این حال، انقلاب از نقطه نظر تاکتیکی به هدایت شده بود: آنچه در نمودهای مجرد خود می توانست مهم جلوه گر شود (جنبش اسپارتاکیستی در آلمان، انقلاب مجارستان و غیره) در محتوای کلی فقط ثانوی بود. این امر از آن ناشی می شد که توجه رهبران انقلابی بطور کامل به غرب معضوف بود. تبدیل انقلاب اکتبر به یک انقلاب سوسیالیستی جهانی محضرا از طریق انتقال نیروی انقلابی روسیه به جانب غرب - یعنی به جانب بخشی از کره زمین که ظاهرا در آنجا تضادها بین منافع پرولتاریا و بورژوازی از همه جا حادث تر بودند و بدین خاطر، بنظر می رسد که زمینسه، مساعدتری برای گسترش انقلاب دارند -، درک می شد.

برعکس شرق با یک میلیارد و نیم سکنه خود که تحت ستم بورژوازی اروپای غربی قرار دارد، غریباً بطور کامل به فراموشی سپرده شده بود. جریان مبارزه، بین المللی طبقاتی، شرق را دور می زد و مسئله انقلاب در شرق فقط در ذهن چند فرد منزوی محو شده همچون قطرات آب در دریای مطلق انقلاب، وجود داشت. بدلیل غفلت و نادانی شرق و ترسی را که بر می انگیخت، از پذیرفتن این امر امتناع می شد که شرق بتواند در انقلاب جهانی مشارکت داشته باشد.

باری، سمت گیری انحصاری انقلاب سوسیالیستی بین المللی به جانب غرب، یک اشتباه بود. درست

است که دولت اروپایی عربی و متحدشان، آمریکا، دزهای مستحکمی هستند که تمامی نیروهای مادی و "معنوی" امپریالیسم جهانی در آنجا متمرکزند. بنظر می‌رسد که این دولت آن قلمرو اصلی را تشکیل می‌دهند که یورش همه جانبه ما باید متوجه آن باشد. اطمینان بر این نداریم، نیروی پرولتاریای اروپای غربی به تنهایی برای درهم شکستن بورژوازی اروپای غربی کافی باشد، به این دلیل ساده که این بورژوازی بین المللی و جهانی است و برای نابودی اش، اراده و نیروی انقلابی مجموعه پرولتاریای بین المللی - ار جسد پرولتاریای شرق لازم است.

با قرار دادن پرولتاریای اروپای غربی به تنهایی در برابر امپریالیسم جهانی، آزادی کامل عمل و مانور در شرق را در اختیارش قرار می‌دهیم. امپریالیسم جهانی تا زمانی که در قالب حُسن غفاهم فرو می‌رود، شرق - مستعمراتی که بر تمامی ثروت‌های طبیعی اش مالکیت مطلق دارد - را حفظ خواهد کرد و خواهد توانست از نتایج مساعد کلیه نیروهای اقتصادی مغرب با توده های کارگر متروپل اطمینان خاطر داشته باشد، چرا که این امکان را در اختیار دارد که با برآوردن مطالبات اقتصادی شان، "دهان آن‌ها را بسته نگه دارد".

انتظار بهبوده مان طی نخستین سال های انقلاب روسیه از یاری غرب، به وضوح موهید تر ماست. حتی اگر [طبقه] کارگر اروپای غربی موفق به مغلوب کردن بورژوازی خود می‌شد، ما بطور اجتناب ناپذیری در شرق با آن مواجه می‌شدیم چرا که بورژوازی اروپای غربی، همچون بورژوازی روسیه می‌تواند، تمامی نیروهایش را در آن سوی "مرزها" و در درجه اول، در شرق متمرکز کند. در هم شکستن انقلاب اجتماعی در اروپای غربی، در استفاده از انزجار دیرینه ملی و اجتماعی شرق نسبت به عرب - کانون سرکوب امپریالیستی - تردیدی به خود راه نخواهد داد و ارتشی از بردگان را به جانب اروپا گسیل خواهد داشت. ما نه تنها این احتمال را قبول داریم بلکه به آن معتقدیم چرا که تجربه، دو ساله مبارزه پرولتاریای روسیه علیه بورژوازی بسیار چیزها در این زمینه به ما آموخته است. اگر شرق را از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی مورد مطالعه قرار دهیم در می‌یابیم که سر تا پای آن مورد استثمار سرمایه داری اروپای غربی است. شرق عمده ترین مواد اولیه صنعت عرب را فراهم می‌کند و به همین خاطر، برای ما نیز ماده ای است غنی و بسیار "سریع الاشتعال".

ترجمه از:

Marxisme et l'Asie 1853-1964. Héléne CARRERE D'ENCAUSSE et STUART SCHRAM, Collection U-Armand Colin, pp. 239-242.



ضمیمه شماره ۲:

ترجمه بخش پایانی:

گزارش لنین به دومین کنگره سازمان های کمونیست خلق های شرق

۲۲ نوامبر ۱۹۱۹

چنین است، موقعیت امروز روسیه و [اوضاع] جهانی، که من در سخنرانی خود، بطور خلاصه جمع بندی کرده ام. در پایان اجازه دهید، نکاتی در باره موقعیت در حال حاضر ملیت های شرق بگویم. شما، در اینجا، سازمان ها و احزاب کمونیست خلق های مختلف شرق را نمایندگی می‌کنید. باید

بگویم که بلشویک های روسیه، با عبودیت گرفتن وظیفه بی نهایت دشوار ولی به منتهی درجه شریف، ایجاد منفذی در [دژ] امپریالیسم کهن توفیق یافته اند، [ولی] وظائف عظیم تر و نوین تر گشودن مسیر انقلاب در انتظار شما، که توده های زحمتکش شرق را نمایندگی می کنید، قرار دارد. کاملاً واضح است که فرا رسیدن انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان، صرفاً پیروزی پرولتاریای هر کشور بر بورژوازی خودی نخواهد بود. اگر انقلاب ها به آسانی و با سرعت بوجود می آمدند، چنین امری امکان پذیر بود ما می دانیم که امپریالیسم اجازه چنین امری را نخواهد داد و تمام کشورها علیه بلشویسم بومی خود مسلح اند و تنها فکر آن ها چگونه شکست بلشویسم در کشور خود است. بدین دلیل است که در هر کشور، یک جنگ داخلی در حال نضج گیری است، و سوسیالیست های پیر سازشکار بطرف بورژوازی کشیده شده اند. انقلاب سوسیالیستی - نه صرفاً، نه عمدتاً - مبارزه، پرولتاریای انقلابی در کشور خود علیه بورژوازی خود نخواهد بود، نه، این [انقلاب سوسیالیستی] مبارزه، تمامی مستعمرات و تمامی کشورهای تحت ستم امپریالیسم، تمامی کشورهای وابسته، علیه امپریالیسم جهانی خواهد بود. با حرکت از خصمت بندی کردن نحوه برخورد به انقلاب جهانی سوسیالیستی در برنامه حزبی در ماه مارس [کنگره هشتم]، بیان داشته ایم که جنگ داخلی زحمتکشان علیه امپریالیست ها و استعمار کنندگان در کشورهای پیشرفت با جنگ های ملی علیه امپریالیسم بین المللی آغاز به ترکیب شدن کرده است. این [ترها] بوسیله حرکت پیشرونده انقلاب تأیید شده و بیش از پیش مورد تأیید قرار خواهد گرفت. در شرق نیز این چنین خواهد بود.

ما می دانیم که توده های مردم شرق بعنوان شرکت کنندگان مستقل، سازندگان یک زندگی جدید، بپا خواهند خاست، زیرا صدها میلیون از این مردم متعلق به ملت های محروم و وابسته می باشند که تاکنون در معرض سیاست های بین المللی امپریالیسم قرار نداشته و صرفاً بعنوان وسیله ای در خدمت باوروری فرهنگ و تمدن سرمایه داری در نظر گرفته شده اند. هنگامی که امپریالیست ها از تقسیم وظائف در مورد مستعمرات سخن می گویند ماحیلی خوب می دانیم منظورشان تقسیم وظائف برای غارت و چپاول است، تقسیم حق استثمار اکثریت جهان بین بخش ناچیزی از آن است. این اکثریت که تا کنون، کاملاً خارج از دایره پیشرفت تاریخی قرار داشته است، چرا که نمی توانست یک نیروی انقلابی مستقل را تشکیل دهد، تا جایی که ما می دانیم در اوایل قرن بیستم به ایفاء نقش غیر فعال خود خاتمه داده است. ما می دانیم که بعد از ۱۹۰۵، انقلاب هائی در ترکیه، ایران و چین رخ داد و یک جنبش انقلابی در هند وستان رشد کرد. جنگ امپریالیستی [۱۹۱۸-۱۹۱۴] نیز به رشد جنبش انقلابی کمک کرد، زیرا که امپریالیست های اروپائی مجبور به شرکت دادن تمامی جنگ های خسوف در مستعمرات در مبارزه بین امپریالیست های اروپائی شدند. جنگ امپریالیستی همچنین، شش سرق را از حالت رجوع خود بدر آورد و خلق هایش را به [عرضه] سیاست بین المللی کشاند. انگلستان و فرانس، خلق های مستعمرات را مسلح کرده و به آشنا شدن آن ها با آلات جنگی و ماشین های مجهز، [ناخواسته] کمک کردند. آن ها این آشنائی ها را علیه آقایان امپریالیست بکار خواهند برد. مرحله بیداری شرق، مرحله ای را در انقلاب کنونی - بدنیال می آورد که تمامی خلق های شرق در تعیین سرنوشت جهان سهیم خواهند شد. با این هدف که از آن پس منبع تحول [دیگران] نباشند. خلق های شرق برای اقدام عظمی و برای این بیدار می شوند که هر خلقی در مورد سرنوشت تمامی بشریت تصمیم بگیرد. به این دلیل است که من فکر می کنم که در جریان انقلاب جهانی - اگر آغازش بتواند محک قضاوت باشد، سال ها ادامه خواهد داشت و محتاج کوشش های فراوان خواهد بود - در مبارزه انقلابی، در جنبش انقلابی، از شما خواسته خواهد شد که نقش مهمی را ایفاء کنید و در کنار ما در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی قرار بگیرید. شرکت شما در انقلاب جهانی، شما را با وظائف پیچیده و مشکلی

روبرو خواهد کرد که تحقق آن بعنوان پایه، موفقیت مشترک ما به خدمت گرفته خواهند شد، زیرا اولیست بار است که اکثریت مردم به فعالیت مستقل پرداخته و این عامل فعالی در مبارزه برای برانگیختن امریالیسم بین المللی محسوب خواهد شد.

بیشتر خلق های شرق، در شرائط بدتری از روسیه - [یعنی] عقب مانده ترین کشور در اروپا - قرار دارند، اما در مبارزه ما علیه بقایای فئودالیسم و سرمایه داری، ما در گرد هم آوردن دهقانان و کارگران روسیه، موفق بوده ایم و اگر مبارزه ما چنین آسان بود باین دلیل است که کارگران و دهقانان علیه سرمایه داری و فئودالیسم متحد شدند. در اینجا ما با خلق های شرق بویژه مهمم است، زیرا اکثریت این خلق ها، نمایندگان نمونه، توده های زحمتکش می باشد؛ نه کارگرانی که مکتب کارخانه های سرمایه داری را پشت سر گذاشته اند، بلکه نمایندگان نمونه، توده دهقانان زحمتکش و تحت استثمار و قربانی سرکوب قرون وسطائی. انقلاب روسیه نشان داد که چگونه پرولتاریا بعد از شکست سرمایه داری و اتحاد میلیون ها دهقان زحمتکش و پراکنده، علیه سرکوب قرون وسطائی بپا خاست و سر آن پیروز شد. جمهوری شورائی ما در حال حاضر باید تمام خلق های در حال بیداری شرق را گسرد خود آورد تا به همراه آنان، مبارزه علیه امریالیسم جهانی را به پیش برد.

در این ارتباط است که شما با وظایف مواجه هستید که قتل کومنیست های جهان با آن مواجه بودند. شما باید با تکیه بر شوری و پراچیک عمومی کومیستی، در انطاق خود با شرایط مشخص که [هماستد آن] در اروپا وجود ندارد باید قادر به کاربرد آن شوری و پراچیک در شرایطی باشید که قسمت عمده جمعیت را دهقانان تشکیل می دهند و مقصود مبارزه علیه بقایای قرون وسطائی و سرمایه داری (Capitalism) است. این وظیفه ای مشکل و بدیع ولی بطور ویژه شمر بخش است، زیرا توده ای که تا کون در مبارزه شرکت نداشته است، بدان کشیده می شود. از طرف دیگر به یمن سازماندهی سلول های کومیستی در شرق، شما امکان دارید که ارتباط تنگ تنگ با انترناسیونال سوم برقرار کنید. شما باید اشکال ویژه ای برای اتحاد پرولتاریای پیشرفت جهان و توده های زحمتکش و استثمار شده شرق، که در بسیاری از موارد در شرایط قرون وسطائی بسر می برند، پیدا کنید. ما در کشورمان آنچه را که در یک سطح کوچک متحقق کرده ایم شما در سطح وسیعتر و در کشورهای بزرگ به انجام خواهید رساند، و امید داریم که از عهده این وظیفه اخیر الذکر با موفقیت برآئید. به یمن [وجود] سازمان های کومیستی در شرق، که شما آن ها را در اینجا نمایندگی می کنید، با پرولتاریای انقلابی پیشاهنگ تماس دارید. وظیفه ای که بر عهده شماست، ایمن است که بی وقفه مراقب باشید بر این که تبلیغات کومیستی در هر کشور بزبان قابل فهم برای مردم بسسه پیش برده شود.

به خودی خود واضح است که پیروزی نهائی صرفاً بوسیله پرولتاریای تمام کشورهای پیشرفته بدست می آید، و ما، روس ها، کاری را آغاز کرده ایم، که پرولتاریای انگلیسی، فرانسوی یا آلمانی آن را به اتمام خواهند رساند، اما می بینیم که آنان نخواهند توانست بدون کاد توده های زحمتکش تمام خلق های منعمره و تحت ستم - و قبل از همه، خلق های شرق - پیروز شوند. باید در نظر داشته باشیم که گذار به کومنیسم به تنهایی نمی تواند توسط پیشاهنگ سازمان یابد. مسئله عبارت است از: برانگیختن فعالیت انقلابی توده های زحمتکش در هر سطحی که باشند. به منظور هدایت آن ها در نشان دادن ابتکار عمل و خود سازماندهی؛ ترجمه کردن دکترین واقعی کومیستی - که مخاطب آن [دکترین، در حقیقت]، کومیست های کشورهای پیشرفت است - بزبان هر خلق؛ متحقق کردن وظائف عملی که بی درنگ بایستد

* در ترجمه فرانسوی سخنرانی بجای Capitalism، سرمایه (Capital) آمده است.

اجام پذیرند و [بالاخره]، ملحق شدن به پرولتاریای کشورهای دیگر در يك مبارزه مشترك .
این ها سائلی هستند که راه حل شان را، جز در مبارزه ای مشترك که روسیه آغاز کرده، در هیچ
کتاب کمونیستی نخواهید یافت . شما باید این مسائل را طرح کنید و آن ها را به کمک تجربه مستقیم
خودتان حل کنید . از يك سو، اتحاد نزدیک با پیشاهنگ تمامی زحمتکشان کشورهای دیگر و از سوی
دیگر، مهارت [بیدا کردن روش صحیح در] برخورد با خلق های شرق - که آن ها را در اینجا
نمایندگی می کنید - مدد کار شما خواهد بود . باید بروی ناسیونالیسم بورژوازی که - تاریخی قابل توجهه
است - بیدار می شود و نمی تواند بیدار نشود، تکیه کنید . به موازات آن باید به میان توده های
استعمار شده و زحمتکش هر کشور راه بیابید و به آن ها در زبانی قابل فهم بگوئید که تنها امید رهائی شان
در پیروزی انقلاب جهانی نهفته است، و پرولتاریای بین العنلی تنها متحد صد ها میلیون مردم زحمتکش
و در حال استعمار شده شرق می باشند .

این ها وظائف بسیار عظیمی می باشند که در مقابل شما قرار دارد، به یمن این عصر انقلاب و توسعه
جنبش انقلابی، تردیدی نمی توان داشت که تلاش های مشترك سارمان های کمونیست شرق، آن [انقلاب
و جنبش انقلابی] را بخوبی به پیش خواهد برد و به پیروزی کامل بر امپریالیسم جهانی خواهد انجامید*.

www.vahdatcommunisti.com

* ترجمه این بخش از گزارش با استفاده از "منتخب آثار لنین"، به فرانسه، جلد سوم،
صفحات ۳۰۱-۲۹۸ و "مجموعه آثار لنین"، به انگلیسی، جلد سی ام، صفحات
۱۶۲-۱۵۸، انجام گرفته است .

سیمرغ های زمانه

برای دیدنت
مردمان را چشماسی باید
بد ریائی شکنتن عشق .

سرای دیدنت
مرا اندیشدای باید
به ژرفای راز گونه تاریخ ،
— و شهامتی
تا رنج شکند ه جدائی جان را
از همرا دگان سرگشته اش
تاب آورم .

www.vahdatcommunisti.com
برای دیدنت
مردمان را گذرگاهی هست پیش رو
تا پشت شکست
— شکست مرز بیگانگی
در تابش دیگر گونه ای از خورشید .

لوح زمین
آئینه جاودانه اسطوره بشر
ترانه وحدت آدمیانی را می سراید
که همرا د سیمرغ های زمانه خویشند .

وباشتی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۲

پل سوئیزی به ارنست مندل پاسخ میدهد

عنوان مقاله اصلی من این بود که "آیا در شوروی طبقه حاکمی وجود دارد؟" و ارنست مندل آن را با مقاله ای تحت عنوان "چرا بوروکراسی شوروی يك طبقه حاکم نیست" پاسخ می دهد. او سخن خود را با این استدلال آغاز می کند که استفاده من از مقاله سال ۱۹۳۹ تروتسکی ("شوروی در جنگ") مبتنی بر تفسیر بسیار محدودی از نظرات آن زمان تروتسکی است. به نظر مندل "وصیت نامه سیاسی واقعی" او (تروتسکی) "بیانیه کنفرانس اضطراری بین المللی چهارم" در مه ۱۹۴۰ بود، که تروتسکی در آن دوره ای که در خلال آن پرولتاریا خود را برای بسته دست گرفتن قدرت و استقرار سوسیالیسم قاعدتا در محدوده اروپا، آماده می کرد. پس این واقعیت که چهل سال سپری شده است بی آن که يك انقلاب پرولتری در غرب رخ دهد، واقعا مهم نیست؟

لیکن مندل پس از آن تصدیق می کند که می توان پرسید: "این مسائل چه ربطی به ماهیت طبقاتی بوروکراسی شوروی دارد؟" خود من هم در این فکر بودم، و در نتیجه طبیعتا علاقه داشتم ببینم پاسخ چیست. او ادامه می دهد: "در اینجا ما به قلب تاریخی "تروتسکیسم"، یعنی مارکسیسم انقلابی معاصر می رسیم. این ادعای نسبتا بزرگ قابل بحث است، ولی بحث درباره آن ما را از موضوع خودمان منحرف خواهد کرد: این موضوع چه ربطی به ماهیت طبقاتی بوروکراسی شوروی دارد؟ پاسخ مندل اساسا تکرار آن چیزی است که قبلا گفته شده یا به روشنی به آن اشاره شده است:

"اگر پرولتاریای جهانی شکست قطعی بخورد، در آن صورت بوروکراسی به يك طبقه حاکم تبدیل خواهد شد. از سوی دیگر اگر انقلاب سوسیالیستی در غرب یا انقلاب سیاسی در اروپای شرقی پیروز شود، آنگاه طولی نخواهد کشید که پرولتاریای شوروی، پیش از آن که بوروکراسی فرصت یابد به چنین طبقه حاکمی تبدیل شود، حاکمیت بوروکراتیک را سرنگون کند."

ولی متأسفانه فکر می‌کنم این بیان چیزی جز مسلم فرض کردن موضوع مورد بحث نیست. استدلال من اینست که صرف نظر از این که مبارزات طبقه کارگر در غرب در دوره پس از جنگ جهانی دوم را چگونه ارزیابی کنیم، (ومن مسلما اهمیت این مبارزات را انکار نمی‌کنم)، بیش از پنجاه سالی که از انقلاب اکتبر سپری شده، زمان کاملا کافی در اختیار "بوروکراسی" گذاشته تا به چنین طبقه حاکمی تبدیل شود، و بوروکراسی هم عملا چنین کرده است.

بنظر من مسئله اساسی اینست: در سرمایه داری، و نیز، با تعدیلات مناسب، در نظام های دیگری که در آن ها ابزار تولید تحت مالکیت خصوصی است - طبقه حاکم از مالکان (واقعی) (۱) - بورژوازی - تشکیل می‌شود. دولت علی رغم "استقلال نسبی" آن که برای برخی از نظریه پردازان پیشرفته تر ما این قدر عزیز است، به این طبقه حاکم "تعلق دارد"، کارکرد اساسی آن عبارتست از حفظ و حمایت از این نظام مالکیت و حاکمیت طبقاتی ویژه به هر وسیله ای که در دسترس و ضروری باشد (امتیازات، فشار و اجبار، تشویق و غیره) (۲). انقلابی رخ می‌دهد و بدنبال آن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید لغو می‌شود. بورژوازی ناپدید می‌گردد (البته با مبارزه). حالا دولت به چه کسی "تعلق دارد"؟ اگر بیان مشهور مارکس را بکار ببریم، "این ها شرایط مسئله هستند Hic Rhodus, hic salta!" - تقریبا معادل: این گوی و این میدان! (۳).

نخستین پاسخ ممکن: دولت اکنون به پرولتاریا تعلق دارد - پاسخی که اگر مانند مورد روسیه، پرولتاریا طبقه رهبر انقلاب باشد، بیش از پیش موجه به نظر می‌رسد. بدیهی است چنین پاسخی منجر به این نتیجه می‌شود که پرولتاریا طبقه ی حاکم نوین است. و این در واقع سال های سال دکتترین رسمی دولت شوروی بود، تا آن که رسماً اعلام شد که دیگر تضاد های طبقاتی در اتحاد شوروی وجود ندارد و از این پس دولت، "دولت تمام خلقی" است. فکسر نمی‌کنم بحث مفصل در باره پوچی این نظریه رسمی ضروری باشد، اما این حسن را دارد که نشان می‌دهد که خصلت دولت بعد از انقلاب را نمی‌توان خود به خود از خصلت انقلابی که آن را بوجود آورده استنتاج کرد. پس چگونه باید تحقیق کنیم که دولت به پرولتاریا تعلق دارد؟ بدیهی است که پاسخ ساده ای وجود ندارد و در اینجا امکان آن نیست که بگوئیم تا پیچیدگی های مسئله را تحلیل کنیم. اما من فکر می‌کنم بیان برخی شرایط که برای نتیجه گیری مثبت لازمند، حتی اگر کافی نباشند، کار دشواری نیست. کمترین چیزی که در این مورد می‌توان گفت اینست که کارگران باید آزاد باشند تا از مشکلات موثر بر زندگی شان آگساز شوند و در باره آن ها بحث کنند، و خود را از لحاظ اقتصادی و سیاسی سازماندهی کنند تا بتوانند بصورت دسته جمعی بر یکدیگر و بر ارگان های دولتی تاثیر بگذارند. در جایی که این آزادی ها مطلقا وجود نداشته باشند، مانند شوروی، بدیهی است که دولت به پرولتاریا تعلق ندارد.

دومین پاسخ ممکن: دولت به کسانی تعلق دارد که در بخش‌ها و دستگاه‌های گوناگون دولتی جای می‌گیرند و معمولاً (نه فقط در سنت تروتسکیستی) با عنوان "بوروکراسی" به آن‌ها اشاره می‌شود. در یک معنای عوامانه این پاسخ چیزی نیست جز توضیح واضح‌تر و ابهامات، و این که بسیاری از نویسندگان اصطلاح "بوروکراسی" را با سهل‌انگاری بکار می‌برند، اغلب موجب این تعبیر می‌شود. مندل با تعریف بوروکراسی که "شامل ۰۰۰ تمام لایه‌هایی از جامعه شوروی می‌شود که به نحوی از انحاء از امتیازات ویژه برخوردارند" این مشکل را از سر‌باز می‌کند و اضافه می‌کند که این بدان معنی است که:

"بحث از میلیون‌ها نفر مطرح است، بین ۵ تا ۱۰ میلیون و شاید بیشتر. این رقم مجموعه‌ی بوروکراسی اتحادیه کارگری، همه‌ی افسران نیروهای مسلح، نه فقط ژنرال‌ها و مارشال‌ها، بلکه همچنین افسران جز، تمام سلسله‌مراتب تصمیم‌گیرنده در کار تولید، نه تنها مدیران بلکه همچنین مهندسان، و اکثریت بزرگ روشنفکران (به جز آموزگاران که نسبت به کارگران حقوق کمتری می‌گیرند و هیچ مزایای مادی ندارند) را در بر می‌گیرد." در باره‌ی ماهیت دولت شوروی نیولفت ریویو ۱۰۸، ص ۴۰ (ترجمه فارسی همان مقاله، کند و گاو دوره‌ی دوم شماره‌ی ۱، ص ۹۲ - مترجم).

البته من شك ندارم کسانی که دولت شوروی را کنترل می‌کنند جزء اقلیت صاحب امتیازات ویژه جامعه هستند، اما نمی‌فهمم یک کاسه کردن همه این گروه‌های نامتجانس - که بدون تردید بر سر تقسیم مزایا تضاد منافع بسیاری دارند - در مجموعه‌ای بنام "بوروکراسی" که قرار است نقشی را که نظریه مندل به آن واگذار کرده ایفا نماید، چه مفهومی دارد. اگر کسی بخواهد پاسخ دهد که این گروه‌ها به وسیله حزب دولت را کنترل می‌کنند، باید نشان بدهد که نوعی ارتباط منظم بین آن‌ها و حزب وجود دارد، مثلاً به این شکل که اعضای حزب بر اساس حق رأی انتخاب می‌شوند که عملاً به اقلیت دارای امتیازات ویژه محدود می‌شود. ولی البته چنین ارتباطی وجود ندارد: حزب سازمانی است که خود را بازتولید می‌کند و هیچ وقت، چه در شوروی و چه در عمل، تحت هیچ گونه کنترل خارجی نبوده است. معیناً اگر بتوان گفت که حزب، اقلیت صاحب امتیاز و مزایا را "نماینده‌گی" می‌کند، این کار را به اختیار خود و به شیوه‌ی خاص خود انجام می‌دهد، مسلماً نمی‌توان گفت که حزب ابزاری است در دست این اقلیت، تحت چنین شرایطی، من فکر نمی‌کنم که مندل با گسترش دادن مفهوم بوروکراسی، مفهوم با معنایی از حاکمیت بوروکراتیک را در اختیار ما می‌گذارد.

سومین پاسخ ممکن: دولت شوروی را طبقه حاکمی کنترل می‌کند، به همان مفهوم - ولی نه به همان طریق - که یک طبقه حاکم، دولت سرمایه‌داری را کنترل می‌کند. من در مقاله خود برای اثبات همین موضع استدلال کردم و پاسخ مندل متوجه این دیدگاه است؛ ولی در آن جا تلاش نکردم این استدلال را بسط دهم و صرفاً اشاره کردم که به نظر من موضعی که در اصل

توسط تروتسکی اتخاذ شده و مندل در مقاله نیولفت ریویو - که در بالا نقل شد - از آن دفاع کرده است ، یعنی موضعی که می‌گوید که شوروی تحت حاکمیت یک بوروکراسی است که از نظر عینی ، به عنوان جانشینی پرولتاریا عمل می‌کند ، دارای چه ضعف‌های اساسی است . اگر مسلم شود که پرولتاریا طبقه حاکم نیست ، و اگر حاکمیت " بوروکراسی " مفهومی عوامانه یا بسی معنا باشد ، آنگاه تنها بدیلی که به جای می‌ماند این است که طبقه حاکم نوینی در شوروی وجود دارد .

در این جا نمی‌توانم بیش از مقاله اصلی به بررسی دقیق این مسئله بپردازم . فقط ذکر خواهم کرد که این امر دارای دو جنبه است : نظری و تجربی . مانیار به نظریه ای دقیق و روشن درباره طبقات داریم که از این دیدگاه آشنای مارکسیستی فراتر برود (بیان زیر از لنین است) که " طبقات عبارتند از گروه‌های بزرگی از مردم که به وسیله جایگاهی که در یک نظام تاریخی معین تولید اجتماعی اشغال می‌کنند به وسیله رابطه شان ... با وسایل تولید ، به وسیله نقشی که در سازمان اجتماعی کار به عهده دارند ، و به وسیله شیوه‌های به دست آوردن و اهمیت سهمی که از ثروت اجتماعی می‌برند ، متمایز می‌شوند " (۴) . چنین نظریه ای باید حداقل عوامل زیر را نیز در بر بگیرد : تشکیل طبقات در تعارض با طبقات دیگر ، ویژگی و میزان خود آگاهی آن‌ها ، ساختارهای سازمانی درونی شان ، روش‌هایی که برای تولید و بکار بردن ایدئولوژی به منظور پیشبرد منافعشان در پیش می‌گیرند ، و شیوه‌های تجدید تولید و خود - جاودان کردن نشان (۵) ، و البته وظیفه تجربی عبارتست از استفاده از تئوری به عنوان پایه ای برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات موجود در باره صورتبندی طبقاتی و مبارزات طبقاتی در شوروی از زمان انقلاب اکتبر به بعد .

اما به نظر می‌رسد که مندل به این قبیل مسائل علاقه ای ندارد . اگر درست فهمیده باشم ، نکته اصلی استدلال مندل اینست که اگر با این فرض شروع کنیم که طبقه حاکمی در شوروی وجود دارد ، ضرورتاً به دام مهملات ، سردرگمی‌ها و اشتباهات می‌افتیم ، او می‌گوید اگر این فرضیه را بپذیریم که طبقه حاکم نوینی در شوروی وجود دارد و بنا بر این وجه تولید استثمارگری جدیدی در آن کشور پدیدار شده ، " برای نخستین بار در تاریخ با یک " طبقه حاکم " مواجه هستیم که رفتار عمومی و منافع خصوصیش ... با نیازها و منطق درونی نظام اجتماعی - اقتصادی موجود در تضاد قرار می‌گیرد " .

به نظر من خیلی عجیب می‌آید که یک مارکسیست به چنین شیوه ای استدلال کند . آیا مارکسیست‌ها همیشه بر این عقیده نبوده‌اند که عام‌ترین تضاد سرمایه داری ، تضاد میان تملک خصوصی (۶) (رفتار و منافع خصوصی سرمایه داران) و تولید بیش از پیش اجتماعی شده (منطق درونی نظام) است ؟ مارکس چه چیز دیگری می‌خواست بگوید که نوشت :

" مانع واقعی تولید سرمایه داری ، خود سرمایه داری است . واقعیت این است که

سرمایه و خود - گستری آن (۷) به عنوان نقطه‌ی شروع و پایان و به مثابه‌ی انگیزه و هدف تولید ظاهر می‌شوند؛ و تولید، صرفاً تولید برای سرمایه است و نه برعکس که وسایل تولید صرفاً ابزاری باشند برای یک نظام پیوسته گسترش‌یابنده‌ی رونق‌ساز زندگی برای استفاده‌ی جامعه‌ی تولید کنندگان. موانعی که در چهارچوب آن‌ها فقط نگهداری و خود - گستری ارزش سرمایه‌ی متکی بر سلب مالکیت و فقر توده‌ی عظیم تولید کنندگان می‌تواند حرکت کند. این موانع پیوسته با روش‌های تولیدی برخوردار می‌کنند که سرمایه باید برای مقاصد خود بکار گیرد، روش‌های تولیدی که مستقیماً بسوی گسترش نامحدود تولید، به سمت تولید برای خود تولید و بسوی توسعه‌ی بی‌قید و شرط نیروهای مولد جامعه، پیش می‌روند. وسیله این توسعه‌ی بی‌قید و شرط نیروهای مولد جامعه پیوسته با هدف محدود، یعنی خود - گستری سرمایه‌ی موجود در تعارض قرار می‌گیرد. بدین ترتیب در حالی که وجه تولید سرمایه‌داری یکی از ابزارهای تاریخی است که به وسیله‌ی آن‌ها نیروهای مادی تولید توسعه می‌یابند و بازار جهانی مورد نیاز آن‌ها ایجاد می‌شود، در عین حال با این وظیفه‌ی تاریخی و شرایط تولید اجتماعی مطابق با آن، در تعارض دائم قرار می‌گیرد. (سرمایه، ویراسته‌ی کرفر، ج ۳، ص ۲۹۳).

بنا بر این نمونه‌ی شوروی مطمئناً "نخستین بار در تاریخ" نیست که رفتار طبقه حاکم با منطق نظامی که در اختیار دارد در تعارض قرار گرفته است. اما باید بلافاصله اضافه کنیم که روش مندل در توصیف این تعارض در مورد شوروی به هیچ وجه برای من مفهوم نیست. هنگامی که او از "امکان ناپذیری وفق نیازهای برنامه ریزی و مطلوب ساختن رشد اقتصادی (نظام از دیدگاه "مطلق" بلکه در چهارچوب منطق خود نظام) با منافع مادی بوروکراسی" صحبت می‌کند، اصلاً نمی‌فهمد چه می‌گوید. سبب این نیست که من نمی‌توانم معنائی برای مقوله منافع مادی اقشار صاحب امتیازات ویژه (تعریف مندل از بوروکراسی) قائل باشم، بلکه علت اینست که هرگز به توضیح منسجمی از "منطق خود نظام" بر نخوردم و مسلماً مندل نیز چنین چپسری را ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد او فرض می‌کند که این "منطق" را می‌توان از واقعیت‌های مالکیت دولتی وسایل تولید و برنامه ریزی متمرکز اقتصادی استنتاج کرد و مشکلات و دردسرهای نظام نیز از ناتوانی خود خواهانه "بوروکراسی" در زمینه‌ی پیروی از این منطق ناشی می‌شود. طبیعتاً نتیجه این می‌شود که اگر فقط مدیریت کارگری مطابق با تعریف مندل جای "مسدودیت بوروکراتیک" را بگیرد، همه مشکلات و تضادها خود به خود ناپدید خواهند شد. (در بسیاری از استدلال‌های مندل این اندیشه یا زمینه استدلال است و یا در آن نهفته است). اینک این چنین ساده بودند!

در برابر این شیوه بسیار مجرد بررسی نظام شوروی، باید شیوه دیگری را مطرح کرد که

فکر می‌کنم هم واقعی تر است و هم به تحقیق، سودمند علمی کمک بیشتری می‌کند، بدین معنا که: مالکیت دولتی و برنامه ریزی متمرکز، هیچ گونه "منطق" ویژه‌ای به وجود نمی‌آورد، بلکه با صورتبندی های اجتماعی اساساً متفاوتی کاملاً سازگارند. یکی از این صورتبندی ها متضمن سلطه طبقاتی و استثمار طبقاتی است، در حالی که دیگری سوسیالیستی است، در مفهوم حرکت به سوی محدودتینا همین ویژگی ها، ویژگی هائی که هر دو شان مشخصه جامعه قبیله از انقلاب هستند و پس از انقلاب گرایش نیرومندی برای باز تولید خود در اشکال جدید دارند. دو تا از استدلال های مندل را می‌توان به اختصار بررسی کرد: یکی اعتقاد او به این که اگر وجود طبقه حاکمی را در شوروی تصدیق کنیم، "باز برای نخستین بار در تاریخ ۰۰۰ طبقه حاکمی فاقد ظرفیت دائمی کردن خود از طریق عملکرد خود نظام اجتماعی - اقتصادی" خواهد بود، و دیگر پافشاری او (یک اولین مورد تاریخی دیگر) (۸)، بر این موضوع که این طبقه، طبقه حاکمی خواهد بود که "سرنگونی" آن ساخت بنیادی اقتصاد را دست نخورده خواهند گذاشت. نکته دوم استنتاجی قیاسی است از یکسان شمردن ساخت بنیادی اقتصاد با مالکیت دولتی و برنامه ریزی اقتصادی به اضافه این فرض ضمنی که به استثنای حالتی که یک ضد انقلاب آشکار رخ دهد، سرنگون کنندگان رژیم این ویژگی های نظام موجود را حفظ خواهند کرد، بنابراین در این جا صرفاً با شکل تازه‌ای از تکرار موضوعی که براندیشه مندل غلبه دارد مواجه هستیم، یعنی مسئله تقدم شکل مالکیت در تعیین خصلت کلی صورتبندی های اجتماعی، دیگران، که من خود را جزء آن ها می‌دانم، استدلال می‌کنند که سرنگونی طبقه حاکم شوروی تنها از قیام ها و خیزش های گسترده اجتماعی می‌تواند ناشی شود، قیام هائی که نفس مفهوم مالکیت دولتی را تغییر خواهند داد و ساخت بنیادی اقتصاد را دست کم دست نخورده باقی نخواهند گذاشت.

این مسئله که آیا طبقه حاکم شوروی توانائی دائمی کردن خود را دارد یا نه، بدون شک دارای اهمیت تعیین کننده ای است. من حتی تا آن جا پیش می‌روم که بگویم تجدید تولید خود (۹) ویژگی اساسی یک طبقه به مثابه وجه تمایز آن از یک قشر صرف است. بنابراین اگر می‌شد نشان داد که گروه حاکم فاقد این ویژگی است می‌بایست با مندل در باره این که طبقه حاکمی در شوروی وجود ندارد موافقت کنم، ولی تنها دلیل و شاهدهی که مندل ارائه می‌کند اینست که "هیچ تضمینی برای یک بوروکرات نیست که یک بوروکرات باقی بماند. حتی تضمین کمتری هست که فرزندان او بوروکرات باقی بمانند." این درست، ولی باید بیساز او بیاورم که من بوروکرات را (چه در معنای محدود و چه در معنای گسترده یک شخص صاحب امتیازات ویژه) با عضوی از طبقه حاکم یکی نمی‌دانم. من در طبقه حاکم تنها رده های بالائی دستگاه های حزبی، دولتی، اقتصادی و نظامی را قرار می‌دهم، و استدلال می‌کنم که منشاء آن ها از یک گروه نسبتاً متجانس است با تمام ویژگی های اساسی یک طبقه، از جمله، توانائی

تجدید تولید خود از طریق روشی که فرزندانشان را وارد اجتماع می‌کنند، از طریق دسترسی به آموزش و پرورش بهتر، از طریق شبکه های "پارتی بازی" و حتی از طریق وسیله رسمی "نومنگلاتورا" (۱۰). البته این گفته درست است که مبنای آمار و ارقام این اظهارات مطابق میل و انتظار مستند نیست. جوامعی مانند شوروی که رسماً کنترل می‌شوند، در عین حالی که با مطالعات جامعه شناسی نوع‌غریبی در باره لایه های میانی خود مخالفتی ندارند، هنگامی که این بررسی ها به نهایت های بالا و پائین (جامعه) می‌رسند، سخت راز نگه‌دار می‌شوند (۱۱). با وجود این می‌توان تصویر کلی نسبتاً روشنی از انواع گوناگون شواهد (مطبوعات و ادبیات شوروی، گفته های ناراضیان، مشاهدات گزارشگران و مبعوثان خارجی) فراهم نمود و این تصویر بدون تردید اشاره دارد به وجود جامعه ای عمیقاً طبقاتی که در آن آگاهی از تقسیم بندی "ما-آن ها" در هر دو طرف طبقات حداقل به همان اندازه جوامع سرمایه داری غرب نیرومند است. (آیا لازم است اضافه کنیم که تقسیم بندی جامعه‌سسه به طبقات چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ تاریخی، از تحرك طبقاتی به بالا و پائین جلوگیری نمی‌کند؟ در حقیقت همان طور که مارکس تاکید فراوان داشت نیرومندترین و خطرناک‌ترین طبقات حاکم، دقیقاً طبقاتی هستند که بهتر از همه می‌دانند که چگونه تواناترین و فعال‌ترین اعضای طبقات تحت سلطه را انتخاب و در صفوف خود ادغام کنند).

آخرین موضوعی که میل دارم در باره اش اظهار نظر کنم مسئله ای است که مندل در بخش سوم مقاله خود (در ص ۴۰، مقاله "چرا بوروکراسی" شروع می‌شود) عنوان می‌کند. به عقیده من، و فکر می‌کنم از نظر مندل نیز، این مسئله اهمیت فوق العاده دارد. ولی هر دوی ما آن را به يك شیوه مطرح نمی‌کنیم، و این امر موجب می‌شود که بحث دشوار و حتی آشفته شود. به این دلیل فکر می‌کنم مفیدترین روش این باشد که عبارات او را نقل کنم و سپس بیان خود را در برابر آن مطرح سازم. به زعم مندل:

"این نظر که بوروکراسی شوروی مانند بوروکراسی اتحادیه کارگری غرب) بند نسیاف خود را با طبقه کارگر قطع نکرده است، و منافع و تصمیمات سیاسی مشخص آنسرا می‌توان در چهارچوب آن رابطه خاص - انگلی - با پرولتاریا ملاحظه کرد، این نتیجه را به دست می‌دهد که مبارزه طبقاتی در کشورهای سرمایه داری همچنان فرآیندی دو قطبی است: سرمایه در مقابل کار (بوروکراسی بطور کلی به عنوان "دستیار کارگری سرمایه" عمل می‌کند).

"این اندیشه که بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی است و نتیجه ای اجتناب ناپذیر آن که احزاب کمونیست خارج از قدرت را - حداقل تا آن جا که به دستگاه های مرکزی مربوط می‌شود - می‌توان هسته ی يك طبقه ی بالقوه استثمارگر نوین به حساب آورد، ضرورتاً ایجاب می‌کند که در روش بررسی کل تاریخ قرن بیستم تجدید نظر کاملی

به عمل آوریم. مبارزه ی طبقاتی بدین ترتیب به امری سه قطبی تبدیل می شود:
سرمایه در مقابل کار در مقابل "طبقه" بالقوه "استثمارگر نوین"، این امر، صرفاً
مسئله ی اصلاح تحلیل تاریخی نیست (کاری که به خودی خود تکان دهنده است
و حداقل تا آن جا که به شواهد در اختیار ما مربوط می شود، وظیفه ای امکان ناپذیر
جلوه می کند) این امر دارای بزرگترین و خطرناکترین تضمینات سیاسی است.

فکر می کنم اشکال این بیان در این است که فرض می کند از تحلیل تحولات شوروی می توان مستقیماً
نتایجی را استنباط کرد که برای کشورهای پیشرفته سرمایه داری کاربرد داشته باشند. این
واقعیت - و من معتقدم این امر یک واقعیت است - که طبقه حاکم نوینی در شوروی وجود
دارد، مبارزه طبقاتی در غرب را از جریانی دو قطبی به سه قطبی تغییر نمی دهد و نمی تواند
تغییر دهد. طبقات اصلی سرمایه داری همان هائی هستند که همیشه بوده اند، و مبارزه
طبقاتی و اصلی همچنان بین سرمایه و کار است. احزاب کمونیست خارج از قدرت، احزاب
رفرمیست طبقه کارگر و در این مورد درست مانند احزاب سوسیال دموکرات هستند. این که
آیا دستگاه های مرکزی هر یک یا هر دو این احزاب ممکن است بعد از یک انقلاب موفق هستند
طبقه حاکم نوینی را تشکیل دهند، به شیوه وقوع انقلاب و وضعیت موجود در آن زمان بستگی
دارد. اگر، چنان که اکنون محتمل به نظر می رسد، هنوز وقت زیادی تا آن زمان باقی مانده
باشد، بهتر این خواهد بود که فرض کنیم که انقلاب را حزبی رهبری خواهد کرد که در حال
حاضر وجود ندارد، و یا هنوز حمایت قابل ملاحظه طبقه کارگر را جلب نکرده است (فرضی که
باید موافق میل مندل باشد). در آن صورت ممکن است این حزب انقلابی "نوین" هسته
طبقه حاکم جدید را تشکیل دهد، یا ممکن است این حزب مبارزه بر علیه ظهور طبقه حاکم
نوین را رهبری کند، و یا ممکن است (همان طور که واقعاً در شوروی اتفاق افتاد) با شرکت
خود در هر دو طرف این مبارزه، پاره پاره شود و تغییر شکل دهد.

مسئله اینست که طبقه ی حاکم نوین، اگر در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری ظاهر
شود (که به هیچ وجه تصور نمی کنیم اجتناب ناپذیر باشد)، در موقعیت پس از انقلاب شکل
خواهد گرفت و این موقعیت هر چه که باشد، مسلماً تکرار وضعیت روسیه پس از انقلاب نخواهد
بود. این که طبقه استثمارگر جدید از درون موقعیت انقلابی سر بر می آورد نکته ای است که
به ویژه در مقاله اصلی ام بر آن تاکید کردم، ولی مندل یا آن را نمی فهمد یا سخت
آن مخالفت می کند. گمان می کنم سبب این نیست که این اظهار با حقایق تاریخی اخیر در تناقض
است، بلکه اینست که با نظریه ای که تروتسکی در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مطرح کرد،
و هنوز هسته اصلی تحلیل بین الملل چهارم را از نیای معاصر تشکیل می دهد، در تضاد
است. در خاتمه به دو نکته اشاره می کنیم:

۱- مندل معتقد است که اگر کسی بگوید طبقه حاکم نوینی در شوروی وجود دارد، باید

نتیجه بگیرد که این طبقه در مقایسه با طبقه سرمایه دار یا مترقی است یا ارتجاعی و مطابق با این استنتاج موضع سیاسی بگیرد، و از یکی از آن دو "حمایت توأم با انتقاد" کند. و اگر کسی به این نتیجه برسد که این طبقه در قیاس با طبقه سرمایه دار مترقی است، در نهایت به توجیه آن خواهد پرداخت، "اگر که به توجیه کننده صریح تمام جنایات آن تبدیل نشود". اما چرا انسان خود را این چنین گرفتار یک ثوری انعطاف ناپذیر کند؟ چرا اوضاع را بطور مشخص و با در نظر گرفتن تمام ملاحظات مربوط و اتخاذ نتایج از شواهدی که بدین ترتیب به دست می آید تحلیل نکنیم؟ اگر طبقه حاکم شوروی تمام فعالیت های مستقل طبقه کارگر را به سختی سرکوب کند، نمی توانیم بگوئیم که در این مورد از همتهای سرمایه دار خود در غرب بدتر است؟ و اگر پشتیبانی این طبقه (البته بنا به دلایل خاص خودش) برای بقای انقلاب کوبا اساسی و ضروری است، نمی توانیم تا حدی حمایت انتقادی از آن بکنیم، بدون آن که به توجیه جنایات آن بپردازیم؟ به نظر من معمای مندل در این مورد کاملا ساخته و پرداخته خود اوست.

۲- مندل، مانند تروتسکی پیش از او، به امکان توسعه سوسیالیستی جز در کشورهای پیشرفته سرمایه داری اعتقادی ندارد و انتظار او از این کشورها اینست که (بعبارت از سوسیالیستی شدن) پشتیبانی اقتصادی و سیاسی لازم را فراهم کنند تا نه فقط شوروی بلکه همه جهان سوم نیز بتواند در راه سوسیالیسم گام بگذارد، بسته به این که شانس وقوع انقلاب در غرب در آینده قابل پیش بینی را چگونه ارزیابی کنیم، این چشم انداز می تواند خوش بینانه یا بد بینانه باشد. مندل که فردی است خوشبین این شانس را به راستی بسیار زیاد ارزیابی می کند، و حتی تا آن جا پیش می رود که مبارزات طبقه کارگر غرب "ضمن تقریبا صد سال گذشته" را "کوشش های خود به خودی و متناوب پرولتاریا برای بازسازی جامعه به روش سوسیالیستی" تعبیر کند (ص ۷۵ (۱۲) مقاله مندل). به نظر من این تفسیر خاص از تاریخ قرن گذشته ستایشی است از توانائی ذهن بشر بر باور داشتن به آنچه که می خواهد، علی رغم شواهد انکار ناپذیری که خلاف آن را نشان می دهند. ولی بی گیری این موضوع، آشکارا ما را از حدود یک اظهار نظر کوتاه خارج می کند و همچنین کمکی به منظور فعلی من نمی کند. قصد من صرفا اشاره به این نکته است که تروتسکیسم حداقل در سبک مندلی آن، کاملا پیرو سنت تفکر غرب محور (۱۳) است، تفکری که جریانات پر بار و گوناگونی از جمله رنسانس، جنبش اصلاح طلبی (۱۴)، جنبش روشنگری (۱۵) و اخیرا نژاد پرستی و امپریالیسم از آن زائیده شده اند. آنچه در این جریانات مشترک است، اعتقاد به خلاقیت بی نظیر اروپا و در نتیجه برتری تمدن آن است. کاملا بسط درستی می توان گفت که مارکسیسم نیز محصولی از تفکر غرب - محور است. ولی این اختلاف هست که مارکسیسم، به ویژه آن گونه که خود مارکس در سال های آخر عمرش آن را شکل می داد، این توانائی را داشت که از منشاء اروپائی خود فراتر رود و به راستی به جهان بینی جهان شمولی تبدیل شود (۱۶). درست است که مارکسیسم در دوره بین مرگ مارکس و انقلاب روسیه

تا حد زیادی جنبشی غرب محور باقی ماند ، حقیقتی که بازتاب واقعیت های اقتصادی وحتسی بیشتر سیاسی آن زمان بود ، ولی بعد از انقلاب اکتبر، همان طور که لنین در میان روشنفکران بزرگ مارکسیست آن نسل احساس کرد ، مارکسیسم بطور فزاینده ای از مرزهای اروپائی خود فراتر رفت تا به آن جا برسد که رسالت جهانی خود را انجام دهد (۱۷) . و بعد از جنگ جهانی دوم با پیروزی انقلاب چین و شکوفائی فکر مارکسیستی در آسیا و نیز امریکای لاتین و افریقا، مارکسیسم به عنوان جهان بینی انقلابی استعمار شده ترین کارگران و دهقانان در مقیاس جهانی به رشد و بلوغ کامل دست یافت . هم زمان ، و در یک رابطه علت و معلولی مرتبط با این فرایند، تکامل سرمایه داری صورت گرفت ، نه به صورت یک مجموعه از جوامع متمایز سرمایه داری کسسه در مراحل مختلف تکامل هستند ، بلکه به صورت یک نظام کاملا ادغام شده جهانی که بس در آن دیالکتیک دو جانبه مرکز / پیرامون و توسعه / توسعه نیافتگی حاکم است .

هنوز تمام تصمنات این تحولات تاریخی عظیم واضح نیستند کاملا برعکس . و توانائی ما در تحلیل و درک آن هنوز در مرحله ای ابتدائی است . ولی فکر می کنم که به هر حال یک چیز بسیار روشن است ، که مارکسیسم غرب محور، مثل تفکر غرب - محور به طور کلی ، به جای کمک سریعا به مانعی در مقابل انجام این وظیفه بسیار مهم تبدیل می گردد . *

توضیحات

۱- Substantial

۲- دولت برای اجرای این کار کرد ، همیشه باید اموالی (Property) از آن خود داشته باشد و حجم این اموال مطابق اوضاع و احوال و بسته به آنچه طبقه ی حاکم تشخیص دهد برای حفظ کل نظام مفید یا ضروری است ، می تواند بسیار متغیر باشد .

۳- اگر زیر نویس ویراستار ترجمه ی اخیر جلد اول سرمایه (توسط بن فوکس Ben Fowkes و از انتشارات پنگوئن) را نقل کنیم : " یکی از افسانه های ایزوپ (Aesop) این پاسخی است به شخص لاف زنی که ادعا می کرد در رودس (Rhodes) پرش فوق العاده ای انجام داده است . " رودس این جاست ، همین جا و همین الان بیر " . ولی این عبارت ، همچنین اشاره ای است به دیباچه ی فلسفه ی حق هگ ، که هگل در آن جا این نقل را بکار می برد تا نظر خود را درباره ی وظیفه ی فلسفه توضیح دهد : " دریافت و فهم آنچه هست ، نه آنچه باید باشد " . (صفحه ی ۲۶۹) .

۴- تعریف طبقه از مقاله " ابتکار عظیم " لنین (۱۹۱۹) است . مترجم .

۵- Self-perprtuation

۶- Private appropriation

۷- Self- expansion

۸- به نظر می رسد که مندل با تکرار موضوع نخستین موارد تاریخی می خواهد بگوید که هر است لالی که فرض کند یا به طور ضمنی دلالت داشته باشد بر این که چیزی " برای نخستین بار در تاریخ " رخ می دهد ، اگر آشکارا بوج و نامعتبر نباشد لااقل به خودی خود مورد تردید است . من برعکس

استدلال می‌کنم که نخستین های تاریخی مهم (ونیز جزئی) فراوان رخ می‌دهند و همیشه باید منتظر
و مراقب آن‌ها بود .

Self-reproduction_۹

۱۰. Nomenklatura : این واژه دارای دو معناست : از یک سو فهرستی است از پست های
برجسته که تنها با معرفی مرکز حزبی می‌توانند اشغال شوند و از سوی دیگر فهرست افرادی است
که مرکز حزبی نگهداری می‌کند (غالباً ولی نه تماماً از اعضای حزبی) و این افراد می‌توانند بسـرای
پر کردن این پست‌ها نامزد شوند . با این شیوه ، آن بخش از طبقه ی حاکم که فعالانه مشغول
خدمت و وظیفه است - اگر چنین چیزی بتوان گفت - کاملاً خود را تجدید تولید می‌کند و خود را بسـ
دقت از فشار ناخواسته ی بوروکرات‌های ستون پائین در معنای معمول این اصطلاح و نیز از توده‌های
حزبی دور نگاه می‌دارد .

۱۱. موری یانویچ (Murray Yanowitch) در تـك نگاری عالی خود که بر اساس مطالعات
جامعه شناسی شوروی‌ها تهیه شده ، اظهار می‌دارد : "چندان نیازی به گفتن نیست که جستجو
برای مطالعات شوروی‌ها در باره ی حرکت به داخل یا خارج يك "طبقه ی حاکم" ، "برگزیدگان
بوروکرات" ، يك گروه "کنترل کنندگان" یا يك "زیر طبقه" (Underclass) بهبود خواهد بود .
نابرابری اقتصادی و اجتماعی در اتحاد شوروی : شش بررسی ، انتشارات شارپ ۱۹۷۷ .

(Social and Economic Inequality in the Soviet Union: Six
Studies [White Plains, N.Y.: M.E. Sharpe Publisher, 1977],
P. 104).

اما گهگاه کروکودیل ، مجله ی طنز شوروی نگاه های تیزی به موضوعات ممنوعه می‌اندازد : برای مثال ،
نیویورک تایمز در شماره ی ۶ مارس ۱۹۷۸ کاریکاتوری از کروکودیل چاپ کرده که پسر بچه ی متکبری
را نشان می‌دهد که در حالی که سیگار بر لب دارد "در اتاق بچه ها در يك قرارگاه ارتشی" سه
سخنرانی (مانفوق م) گوش می‌دهد . شرح کاریکاتور ، به نقل از تایمز چنین است : "آهای سخت
نگیر! فراموش نکن با پسر چه کسی داری صحبت می‌کنی!" .
۱۲ - ص ۴۹ .

Western-centered _۱۳

Reformation_۱۴

Enlightenment _۱۵

۱۶ - در این رابطه به "مارکس و توسعه نیافتگی" نوشته ی کنزوموری Kenzo Mohri در مانپی
ریویو (آوریل ۱۹۷۹) رجوع کنید .

۱۷ - به خصوص مقاله ی لنین "بهتر است کمتر، ولی بهتر باشد" در پراودا (۲ مارس ۱۹۲۳)،
آخرین اثر منتشر شده ی وی قبل از ضربه ی نهایی فلج کننده ، مهم (و بیان کننده ی علائم بیماری)
بود .

از علی اکبر دهخدا

متنی را که در زیر می آوریم از مجموعه "چرند و پرند"، چاپ شده توسط "بنیاد نشر کتاب"، انتخاب شده است. در پیشگفتار "اندیشه رهائسی"، اشاراتی در باره این نوشته داشته ایم و در اینجا فقط اضافه کنیم که: در این متن چند اشتباه چاپی وجود دارد. ما در اینجا، از چند "اشتباه چاپی" سخن می گوئیم چرا که از مولف آثار سترگی چون "لفت نامه" و "امثال و حکم"، بروز چنین لغزش های قلمی، غیر ممکنست. این چند اشتباه چاپی هم کوچکند، هم خواننده می تواند بد وجود آن ها پی ببرد و هم از گیرائی و زیبائی این طنز چیزی نمی گاهند.

متن زیر را از روی فتوکپی صفحات ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ چاپ مذکور در فوق تهیه و (با کمی بزرگ کردن صفحات آن چاپ بمنظور ایجاد تناسب با عسرسرض مطالب چاپ شده در نشریه) تنظیم کرده ایم. انتخاب عنوان نوشته (نشر آخوندی) از ماست.

برای آدم بدبخت از در و دیوار میبارد چند روز پیش
کاغذی از پستخانه رسید و باز کردیم دیدیم بزبان عربی نوشته شده،
عربی را هم که غیر از آقایان علمای گرام هیچکس نمیداند چه کنیم؟
چه نکنیم؟ آخرش عقلمان باین جا قد داد که ببریم خدمت
يك آقا شیخ جلیل القدر فاضلی که با ما از قدیمها دوست بود، بردیم
دادیم و خواهش کردیم که زحمت نباشد آقا این را برای ما بفارسی
ترجمه کن، آقا فرمود حالا من مباحثه دارم برو عصری من ترجمه
می کنم می آورم اداره.

عصری آقا آمد صورت ترجمه را داد بمن، چنانکه بعضی
از آقایان مسبوقند من از اول يك كوره سوادى داشتم، اول يك
قدری نگاه کردم دیدم هیچ سرنمی افتم، عینک گذاشتم دیدم سر
نمی افتم، بردم دم آفتاب نگاه داشتم دیدم سرنمی افتم، هر چه
کردم دیدم يك كلمه اش را سرنمی افتم، مشهدی او یار قلی حاضر
بود، آقا فرمود نمیتوانی بخوانی بده مشهدی بخواند، مشهدی
گرفت يك قدری نگاه کرد، گفت آقا ما را دست انداختی من زبان

فارسی را هم بزحمت میخوانم تو بمن زبان عبری میگویی بخوان
آقا فرمود مؤمن زبان عبری کدامست ؟

این اصلش بزبان عربی بود کبلایی دخوداد بمن بفارسی
ترجمه کردم ، او یارقلی کمی مات مات بصورت آقا نگاه کرد گفت
آقا اختیار دارید راست است که ما عوامیم اما ریشمان را در آسیاب
سفید نکرده ایم ، بنده خودم در جوانی کمی از زبان عبری سررشته
داشتم این زبان عبری است .

آقا فرمود مؤمن این زبان عبری کجا بود این زبان فارسی
است ، او یارقلی گفت مرا کشتید که این زبان عبری است . آقا
فرمود خیر زبان فارسی است ، او یارقلی گفت از دو گوشه ایم التزام
میدهیم که این زبان عبری است .

آقا فرمود خیر تو نمیفهمی این زبان فارسی است . دیدم
الان است که او یارقلی با آقا بگوید شما خودتان نمی فهمید و آنوقت
نزاع در بگیرد . گفتم مشهدی من و شما عوامیم ما چه می فهمیم آقا
لابد علمش از ما زیاد ترست بهتر از ما می فهمد .

او یارقلی گفت خیر شما ملتفت نیستید این زبان عبری است
من خودم کمی آنوقت که پیناس یهودی بده آمده بود پیشش درس
خوانده ام . یکدفعه دیدم رگهای گردن آقا درشت شد ، سردو کند
زانو نشسته ، عصار استون دست کرده و صدایش را کلفت کرده باتغیر
تمام فرمود مؤمن تو از موضوع مطلب دور افتاده ای صنعت ترجمه
در علم عروض فصلی علیحده دارد و گذشته از اینکه دلالت بنا بعقیده
بعضی تابع اراده است و خیلی عبارتهای عربی دیگر هم گفت که
من هیچ ملتفت نشدم ، اما همینقدر فهمیدم الان است که آقا سر
او یارقلی را با عصا خرد کند ، از ترس اینکه مبادا خدای نکرده یک
شری راست بشود رو کردم با او یارقلی گفتم مرد حیا کن ، هیچ
میفهمی باکی حرف میزنی ؟ کوتاه کن ، حیا هم خوب چیز است !!
قیاحت دارد !! مرده شور اصل این کاغذ را هم ببرد چه خبرست
مگر ، هزارتا ازین کاغذها قربان آقا ، حیف است ، دعوا چه معنی

دارد ۱۹ دیدم آقا روش را بمن کرده تبسمی فرموده گفت کبلا بی چرا
 نمیگذاری مباحثه ما را بکنیم مطلب بفهمیم ، من همینکه دیدم
 آقا خندید قدری جرئت پیدا کرده گفتم : آقا قربان علمت برم
 تو نزدیک بود زهله مرا آب کنی مباحثات که اینطور باشد پس
 دعوات چه جورست ؟ آقا بقیه هه بنا کرد خندیدن فرمود مؤمن تو
 از مباحثه ما ترسیدی گفتم په ماشاء الله !! بمرگه خودت نباشد چهارتا
 فرزندانم بمیرد پاک خودم را باخته بودم . فرمود خیلی خوب پس
 دیگر مباحثه نمی کنیم تو همین ترجمه مرا در روزنامه ات بنویس
 اهل فضل هستند خودشان میخوانند گفتم بچشم اما بشرطی که تا
 در اداره هستید دیگر دعوا نکنید .

اینست صورت ترجمه :

ای کاتبین صور اسرافیل، چه چیز است مر شمارا که نمی نویسید
 جریده خودتان را همچنانی که سزاوارست مر شمارا که بنویسید
 آنرا و چه چیز است مر شمارا با کاغذ لوق و امردان و تمتع از غیر
 یا نسات در صورت تیقن بعدم حفظ مرگه مر عده خود را و در صورت
 دیدن ما آنان را که الان از حجره دیگر خارج شده اند ، حال کونی
 که میتوانید بنویسید مطالبی عدای آنها را .

پس بتحقیق ثابت شد ما را بدلائل قویمه بدرستی که آن
 چنان اشخاصی که مینویسند جرائم خود را مثل شما آنانند عدوما ،
 و عدوهای ما آنانند البته عدو خدا .

پس حالا میگوییم مر شمارا که اگر هر آینه مداومت کنند
 باشید شما بر توهین اعمال ما یعنی اشاعه کفر و زندقه پس زود است
 که می بینید باس ما را هر آینه تهدید میکنیم شمارا اولاً تهدید
 کردنی ، و هر آینه می زنیم شمارا در ثانی زدن شدیدی ، و هر آینه
 تکفیر میکنیم و میکشیم شمارا در ثالث و رابع کشتن کلاب و خنازیر ،
 و هر آینه آویزان میکنیم شمارا بر شاخه های درخت توت آن چنانی
 که در مدرسه ماست تا بدانید که نیست مر عامیان را بر عالمین سبیلی
 والسلام .

درباره دین

اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟

مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

۲

در شماره دوم "اندیشه‌های" ، پیرامون معرفی مختصر ماکسیم رودنسون و ارائه فهرست آثار او - چه در رابطه با مسئله اعراب و فلسطین و چه بویژه در رابطه با اسلام و فرهنگ عرب - ، بطور اخص ، توجه خود را به کتاب "محمد" او معطوف داشته‌ایم . در آنجا ، ضمن اشاره به علت انتخاب این کتاب برای معرفی و نقد و طحیص و به علت انتخاب شیوه آن و گامی در جهت مطالب آن ، ارزیابی کلی خود را - با ذکر نکات منفی و مثبت - درباره کتاب "محمد" و نویسندگان آن ، و نیز در باره تفاوت‌ها و شیوه تحلیل او در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی بیان داشته‌ایم . همانجا ، صفحات ۱۶۲-۱۵۴ .

سپس بحث‌هایی از پیشگفتار رودنسون بر کتاب "محمد" را چه بطور مستقیم - با ترجمه دقیق - و چه بطور غیر مستقیم - با نقل به مفهوم - آورده‌ایم . در باره علت انتخاب این شیوه و گامی در جهت مطالب کتاب "محمد" مراجعه شود به همانجا ، صفحات ۱۵۷-۱۵۶ . تا خواننده با شیوه بررسی و تحقیق و متد تحلیل نویسنده ، با منابع مورد استفاده اش در گزارش زندگی‌نامه محمد - و نیز با اشکالات موجود آن منابع - با محدودیت‌هایشان - با غیر قابل اعتماد بودن غالب آن‌ها و غیره - آشنا شود . مراجعه شود به همانجا ، صفحات ۱۶۶-۱۶۲ .



در این شماره ، قسمت عمده مباحث ، چه در متن و چه در زیرنویس‌ها ، در رابطه با این مسئله است که یک دین - و در اینجا ، دین اسلام - ، در بستر چه شرایط تاریخی - جهانی ، در یک سرزمین معین ، ظاهر و مستقر می‌شود ؟ و در این نوشته ، بحث بر سر ظهور و استقرار اولیه یک دین در یک جامعه معین است و نه تداوم و استمرار سلطه آن در طی قرون متعادی - که این خود از مکانیسم‌های دیگری پیروی می‌کند و پرداختن به آن ، فرصت جداگانه‌ای می‌طلبد . و در رابطه با ظهور و استقرار اولیه یک دین در یک جامعه ، بعنوان نمونه ، نگاهی گذرا به ظهور و استقرار اسلام در ایران انداخته‌ایم - و در همانجا وعده داده‌ایم که در

شماره های آینده، در باره پیدایش و استقرار اسلام در عربستان، با تفصیل بیشتر سخن بگوئیم. بالاخره، چند صفحه از صفحات پایانی این نوشته را به معرفی، نقد و تلخیص فصل اول کتاب "محمد" رودسون تحت عنوان "معرفی يك جهان اختصاص داده ایسم."



در شماره آینده خواهیم دید که اسلام در سترچه شرایط اجتماعی، در عربستان، ظاهر شد و در آنجا، بر خلاف شماره حاضر، قلم را عمدتاً بدست ماکسیم رودسون خواهیم سپرد، چرا که او با اطلاعات گسترده و شناخت عمیق خود از جامعه عربستان، ویژگی های سرزمینی را بخوبی ترسیم می کند که موطن اسلام نام گرفت، چرا که بر این تصویر جامع او جبرریادی نمی توان افزود.

هـ - سیمائی

فصل اول کتاب "محمد" با معرفی يك جهان - جهان آنروز - آغاز می شود. در این فصل نویسنده می کوشد که به اختصار، حتی بیش از حد لزوم، مختصراً، وضع عمومی جهان قبل از پیدایش و گسترش اسلام را تصویر کند. این که اسلام در چه موقعیت اجتماعی مشخص بوجود آمد و امکان رشد یافت، در فصل دوم کتاب "معرفی يك سرزمین" (به آن پرداخته شده است ولی این مسئله بهمان اندازه مهم است که بدانیم، پس از ادعای پیغمبری محمد، اسلام در سترچه موقعیت عمومی جهانی توانست هم در عربستان بعنوان يك دولت استقرار یابد و هم پس از مرگ محمد بعنوان يك امپراطوری بخش وسیعی از آسیا، آفریقا و اروپا را تحت سلطه خود در آورد. دو امپراطوری بزرگ جهان در آن ایام، امپراطوری ایران و روم شرقی، اگر هم از رون نیوسیده و هم بخاطر جنگ های پایان ناپذیر بی رمق نشده بودند، با توجه به برخورد خشن شان نسبت به پیروان ادیان دیگر در کشورهای مربوطه خود؛ پادشاهان ساسانی در خاک خود، مانویان، مزدکیان را سرکوب و گاهی قتل عام می کردند و پادشاهان بیزانس که خود را "خد متگزار مسیح پادشاه، صاحب برحق جهان" می نامیدند و در سرزمین های تحت تسلط خود نه تنها به سرکوب و آزار یهودیان و غیر مسیحیان بلکه همچنین به آزار و سرکوب مسیحیان غیر ارتودوکس می پرداختند) چگونه ممکن بود که پیدایش يك دین جدید و يك حکومت دینی را در مرزهای خود تحمل کنند؟

پیدایش يك دين در يك گوشه دور افتاده جهان (اینگونه ادیان و پیامبران در شرق، در عربستان، قبل و بعد از محمد، صدها و هزاران پیدا شدند)، حتی استقرار اولیه آن در يك سرزمین مشخص، يك جنبه از قضیه است و لسی برخورد یا عدم برخورد، توانائی یا عدم توانائی برخورد (بدلائل عدیده) قدرتهای موجود جهانی با آن، جنبه دیگر قضیه . کم اهمیت ترین جنبه آن هم نیست .

ظهور و استقرار يك دين فقط ناشی از شرایط اجتماعی يك سرزمین معین نیست . شرایط جهانی هم در ظهور و استقرار آن نقش مهمی دارند . مسیحیت و اسلام دقیقا بصورت دين حاکم درآمدند نه فقط از این رو کفنه در زمان خود افکار نوینی ارائه می دادند و نه فقط از این رو که شرایط ویژه جامعه حضور آن ها را طلب می کرد بلکه همچنین بخاطر این که قدرت دولتی را تسخیر کردند (دين بدون قدرت دولتی و اهرم های آن، چرخ پنجم در شکه است) و بلکه همچنین بخاطر این که شرایط عمومی جهانی، وجود آن ها را خواسته یا ناخواسته، تحمل کرد و با پیش شرط های حضور شان را در عرصه جهانی فراهم آورد (۱) . تا آنجا که ما اطلاع داریم به عامل مهمی که تا کنون، در مورد ظهور و استقرار ادیان در مرزهای ملی و جهانی، توجه نشده، عامل زور (یعنی قهر + تداوم اعمال سلطه) است . این عامل دقیقا در مورد مسیحیت و اسلام و بصورت قدرت جهانی درآمدن آن ها (به ترتیب از قرن چهارم و هفتم میلادی به بعد) نقش بسیار مهمی داشت . ایده های مذهبی و ایدئولوژی مذهبی (مانند هسپر ایدئولوژی دیگر)، وقتی در قالب سیستم ایده ها (۲) متحقق می شوند که عامل زور در آن ها وارد شود يك دين وقتی بصورت دين حاکم در می آید که اهرم های قدرت را بدست گیرد و سرکوب، آزار، شکنجه، محرومیت هسا از حقوق و انواع و اقسام فشارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی را بدنبال آورد و در يك کلمه، با حربه زور، خود را حفظ و تجدید تولید کند .

کسانی که فرصت مطالعات تاریخی کم و بیش گسترده در باره تاریخ جهان (و ایران و سایر کشورهای اسلامی) در رابطه با ظهور و استقرار

ادیان (و اسلام) و بویژه نحوه شکل گیری و شیوه های عملکردی حکومت دینی را ندارند می توانند نحوه شکل گیری و شیوه های عملکردی حکومت اسلامی در ایران کنونی را (که روتوشی از نحوه شکل گیری و شیوه های عملکردی حکومت محمد در عربستان است) از نظر بگردانند . البته با توجه به این تفاوت که رویاروگان کنونی سوراخ دعا را گم کرده اند، و جامعه ایران و جهان امروز را با ایران و جهان در چهارده قرن پیش عوضی گرفته اند . پیاده کردن حکومت صدر اسلام در ایران و صدور آن به سراسر جهان ، لااقل امروز، بیشتر به شوخی شباهت یافته است .

در آغاز استقرار رژیم اسلامی در ایران ، از جمله شعارهای حزب اللهی ها در میتینگ ها و راهپیمائی ها ، شعار زیر بود : "جهان را سراسر به منطق مسلمان کنیم" : در آن ایام ، توده های عظیم متوهم ، زحمتکشان متوهم و بدتر از این ها ، سازمان های سیاسی متوهم و بویژه سازمان های چپ متوهم ، با این "منطق" آشنائی درست نداشتند چرا که این آشنائی ، ابزارهای متعددی می طلبید ، که گروه ها و عناصر چپ ایران تقریباً در مجموع فاقد آن بودند، از جمله : قابلیت تحلیل از مسائل پیچیده اجتماعی ، شناخت درست از شکلی انقلابی در زمینه ماهیت طبقات و اقشار اجتماعی ، شناخت از جامعه ، از تاریخ جامعه ، از تجربیات تاریخ جامعه و از تجربیات تاریخ عمومی جامعه جهانی . . . زیرا که بدون این ها هرگز نه تنها قادر به دگرگونی جامعه ای نخواهیم بود که مدعی آنیم بلکه قادر به دگرگونی خود نیز نخواهیم شد و هر بار ، بدام تازه ای خواهیم افتاد . البته شعارهای تند انقلابی خواهیم داد ولی هر بار (پس از بروز واقعه) به خود (نه به دیگران) خواهیم گفت که : باز فریب خورده ایم . . .

باری امروز توده های عظیم مردم ، سازمان های سیاسی چپ و بویژه کارگران و سایر زحمتکشان جامعه ، متوجه شده اند که مفهوم واقعی آن "منطق" چیست . چطور و از طریق چه ابزاری يك جامعه می تواند اسلامی و یا صد درصد اسلامی شود . در اینجا نیاز به گسترش بیشتر این امر (امروز پیش پا افتاده) نیست . "معما" ، حل شده است - لااقل برای يك روایت از اسلام و یا يك روایت از جامعه اسلامی یا صد درصد اسلامی . مردم

جهان نیز - مدت ها قبل از مردم ما و بویژه سازمان های چپ ما - دریافته بودند که با چه "منطقی" می توان سراسر جهان را مسلمان و انقلاب اسلامی را صادر کرد : جنگ با عراق (۲) ، صدور تروریست به اقصی نقاط جهان .

مسلمان کردن سر تا سر جهان ، پیشکش ! پس از رسوائی و بی آبرویی رژیم اسلامی در سر تا سر جهان ، پس از عجز و ناتوانی رژیم ولایت فقیه - و در هم شکسته شدن تمام تلاش های آن ظرف مدت پنج شش سال در اسلامی کردن يك کشور کوچک و عقب مانده مانند عراق (بعنوان نقطه حرکت صدور انقلاب) و در گل ماندن پای آخوندها در این کشور ، امروزه حتی سردمداران رژیم ، دیگر از آن سخن نمی گویند و یا مفلوکانه تعبیرات (و یا توجیهات) جدید و نوظهوری از آن ارائه می دهند .

اگر مردم جهان هرگز با کابوس مخوف اسلامی شدن جامعه خود مواجهه نخواهند شد و اگر بسیاری از مردم نمی دانند که محمد چگونه عربستان را اسلامی کرد ، لااقل مردم کشور ما با گوشت و پوست و رگ های خود حس کردند که يك جامعه با چه شیوه هائی اسلامی می شود . گفتیم و بر این گفته تاکید بسیار داریم (و در طی این سلسله مطالب نشان خواهیم داد) که شیوه اسلامی کردن عربستان بسیار شبیه به شیوه اسلامی کردن ایران توسط خمینی است و یا دقیق تر این که محمد نیز جامعه عربستان را به همین شکل خمینی ، اسلامی کرد . این تاکید (و متعاقبا نشان دادن آن) یعنی شباهت اسلام خمینی و اسلام صدر اسلام ، اسلام محمد و قرآن ، بسرای برچیدن دکان کسانی که (علی رغم همکاری های آغازین خود با رژیم) یا صادقانه ولی خوشباورانه و یا ریاکارانه ، ضمن رد اسلام خمینی و توجیهات مربوط به تفاوت آن با اسلام محمد ، خواب های تازه ای برای جامعه ایران دیده اند ، بسیار اساسی است . اینجا به اشاره و متعاقبا به تفصیل خواهیم دید که اسلام در عربستان در چهارده قرن پیش ، چگونه به قدرت رسید . بر خلاف افسانه های ساخته و پرداخته شده ، مردم عربستان " با آغوش باز به استقبال اسلام و محمد " نشناختند . محمد در کنار فریب و تحمیق محرومان (بویژه قبل از " هجرت " خود به مدینه و در سوره های مکی) ، عمدتاً از طریق سرکوب ، مکر و حيله ، توسل به ناجوانمردانه ترین و زشت ترین وسایل ،

با ساخت و پاخت با سران قریش و ثروتمندان مکه (" مستکبرین " - که در آغاز جنبش خود را با قیام علیه آن ها سامان داده بود) ، با رشوه و تطمیع از طریق تقسیم غنائم حاصله از شبیخون ها (غزوات) (۴) ، به قدرت رسیدند . در يك كلمه ، در قدرت یابی محمد ، عامل زور نقش مهمی داشت (۵) . متأسفانه در این سلسله مقالات فرصت باز کردن نقش عامل زور (به مفهومی که قبلاً عنوان کردیم : قهر + تداوم اعمال سلطه) در استقرار اسلام در عربستان و بعد از مرگ محمد در متصرفات وسیع جانشینان او را نخواهیم داشت ولی در همین جا در رابطه با ایران در زمان حمله اعراب (که در مورد تمام سرزمین های متصرفی اعراب نیز صادق است) ، چند اشاره کوتاه بعمل می آوریم .

مورخان و نویسندگان اسلامی (عرب و ایرانی) این دروغ بزرگ را عنوان و مرتباً تکرار می کنند که مردم در همه جا (از جمله در ایران) ، بخاطر وجود فساد و نفرت از رژیم های حاکم ، " دین نجات بخش اسلام را با آغوش باز " پذیرفتند . و به این نکته اساسی ادا اشاره نمی کنند که اسلام همه جا از طریق اعمال قهر ، از طریق کشتارهای وحشیانه و ایجاد رعب و وحشت ، از طریق انواع و اقسام فشارهای سیاسی و اجتماعی و بویژه اقتصادی (مانند جزیه که زحمتکشان قادر به پرداخت آن نبوده و چاره ای جز تسلیم نداشته اند) و غیره حاکمیت خود را مستقر کرد . همانطوری که گفتیم در اینجا امکان بحث درباره این که چگونه " در همه جا " ، مردم " به آغوش باز " اسلام را پذیرفته اند ، وجود ندارد و فقط به نمونه ایران نگاه می گذاریم .

درست است که فساد ، خوش گذرانی ، تجمل پرستی و بی توجهی به سرنوشت توده ها ، در دستگاه پادشاهان ساسانی ، بویژه در زمان آخرین پادشاهان این سلسله ، ابعاد وحشتناکی داشت و بخش اعظم جامعه و اقشار زحمتکش تحت فشار و استثمار شدید بسر می بردند . درست است که جنگ های پایان ناپذیر ایران و روم که بار آن چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ نیروی انسانی بدوش توده های محروم بود ، زندگی را برای این توده ها به حد طاقت فرسائی در آورده بود و بر مشکلات زندگی مشقت بار آن ها بیش از پیش

می‌افزود: «بر این‌ها باید بی‌لیاقتی‌های آخرین پادشاهان ساسانی، اختلافات بالائی‌ها (ناشی از فشار و مقاومت پائینی‌ها)، چند دستگویی بین فرماندهان نظامی، تضعیف قدرت مرکزی را اضافه کرد که در آستانه پیدایش اسلام، از امپراطوری قدرتمند ایران چیزی جز يك نام باقی نمانده بود. نویسندگان «تاریخ ایران»، در فصل «ایران در عهد آخرین پادشاهان ساسانی» می‌نویسند:

«قباد دوم یا شیرویه قبل از این که حتی ۶ ماه پادشاهی کند، درگذشت. تاج و تخت شاهان ایران بازیچه دستجات گوناگون اعیان و بزرگان شد که به هوس و میل خویش، شاهی را معزول و دیگری را منصوب می‌کردند و به تحریکات خونین به نفع فلان یا بهمان مدعی شاهی می‌پرداختند. در ظرف چهار سال تا سال ۶۳۲ میلادی [در آستانه مرگ محمد] قریب ده نفر به پادشاهی رسیدند. برخی ایالات رابطه خویش را با مرکز از دست دادند» (۶).

اگر از امپراطوری ایران چیزی جز نام باقی نمانده بود ولی غرور ابلهانه

پادشاهان ساسانی همچنان پا بر جا بود:

«... هیچکس در حدود سال‌های بیستم و سی ام قرن هفتم میلادی گمان نمی‌برد که خطر جدی استقلال ایران را نه از سوی روم و یا ترکان آسیای میانه بلکه از طرف تازیان - که ساسانیان آن‌ها را حریف جدی نمی‌شمردند -، تهدید می‌سسی‌کند. ایران، تازیان را همسایگان چادر نشین ناراحتی می‌شمرد و اگر هم بیمی از ایشان می‌رفت فقط از لحاظ اخلاق نظم و آرامش نواحی مرزی بود که ممکن بود در مسدودت کوتاهی به غارت و تاراج آن نواحی دست بزنند ولی با این حال اعراب چنان ضرتی به ایران وارد آوردند که از زمان حمله اسکندر مقدونی به این طرف سابقه نداشت.»

«مقدمه تهاجم نیرومند اعراب نبردی بود که در حدود سال ۶۱۱ میلادی در نوقار نزدیک کوفه کنونی وقوع یافت و چند هزار بدوی مهاجم تازی که قبيله بکر در راس ایشان قرار داشت لشکریان ایران را تار و مار کردند. این واقعه، همزمان دوره نخستین جنگ‌های ایران و روم که از ۶۰۴ تا ۶۲۸ ادامه داشت و در آن دوره بُرد بی‌ایرانیان بود، اغتاق افتاد.»

«زمانداران ایران اهمیت‌آزیر خطری را که در نبرد نوقار نواخته شد، درک نکردند و هیچ اقدامی برای دفاع از ایران در برابر تازیان بعمل نیاوردند» (۷).

این «آزیر خطر» در زمانی نواخته شد که امپراطوری ایران، همان‌طوری

که نویسندگان "تاریخ ایران" اشاره می‌کنند، در اوج قدرت بود و پیروزی های بزرگ - هر چند کم دوام - در برابر رقیب خود، روم شرقی بدست آورده بود. در همین سال ۶۱۱ میلادی، ارتش ایران انطاکیه را تسخیر کرد، سه سال بعد (در ۶۱۴) شهر اورشلیم و در سال های ۱۹-۶۱۷، مصر را به تصرف خود در آورده بود (۸).

آغاز پیروزی های ایران بر روم شرقی و اولین آذیر خطر یا حمله اعراب به ایران حدوداً مصادف اند با آغاز ادعای پیغمبری محمد (۹). از این "آذیر خطر" که بگذریم، طرح حمله به ایران بیست سال بعد، در زمان حیات محمد ریخته شد و اولین حملات نیز در زمان او آغاز گردید ولی مرگ او (در سال ۶۳۲) مهلت پیاده کردن نقشه هایش را نداد. ابوبکر، که سرگرم اختلافات داخلی بویژه دسیسه های علی بود، فرصت جدی بسرای دنبال کردن نقشه های محمد در فتح ایران و بدست آوردن ثروت های آن را نداشت. در زمان عمر بود که بالاخره بعد از نبرد قادسیه، سپاهیان اعراب ارتش ایران را در نبرد نهاوند (۶۴۲ میلادی) شکست قطعی دادند. با این همه تصرف ایران توسط اعراب قریب بیست سال (۶۵۱-۶۳۲) طول کشید (۱۰). برخی از مناطق سیستان و تخارستان (۱۱) تا سال ۷۰۷ میلادی بارها بین تازیان و ایرانیان دست بدست گشت (۱۲) و برخی از مناطق کوهستانی گیلان هیچگاه به تصرف آنان در نیامد:

"ایران پس از مرگ یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ میلادی ۱۳ هجری دیگر همچون دولتی مستقل وجود نداشت. عملیات جنگی اعراب در سرزمین های شمالی و کوهستانی ایران که مجاور دریای خزر بود (طبرستان و دیلم و گیلان) و مردم آزادی دوست آن در مقابل فاتحان لجوجانده پایداری کرده مدت مدیدی حیاسات سیاسی خویش را با استقلال ادامه دادند - با مشکلات بی سابقه ای مواجه گشت و حتی بخش کوهستانی گیلان یعنی دیلم هیچگاه بدست اعراب مسخر نگشت و پشای ایشان به آنجا نرسید" (۱۳).

علاوه بر نقش عوامل مهمی که در زمینه پیروزی اعراب بر ایران در صفحات قبل اشاره شد، باید خیانت مرزبانان (۱۴)، فرماندهان نظامی، حاکمان ایالات و مالکان را اضافه کرد که برای حفظ جان و موقعیت و مال و اراضی خود با مهاجمان عرب عقد پیمان بستند و با آن ها همکاری می‌کردند (۱۵).

توده های مردم در همه جا ، علیه مهاجمان مسلمان و توحش زاید الوصف آن ها مقاومت کردند ، هیچ نقطه ای از ایران نبود که بدون سرکوب تسلیم شود و یا آنطور که ادعا می شود به "پیشواز" اسلام بروند . علاوه بر سرکوب ، اعراب از وسائل دیگری هم استفاده می کردند :

"شایعاتی به گوش دهقانان رسیده بود که اگر سر به اطاعت اعراب فرو آورند ایشان به شهرها تجاوز نمی کنند و اموال خصوصی و حیات افراد را به شرط پرداخت جزیه محترم می شمارند " (۱۶) .

با این همه در سرتاسر ایران ، نمونه زیر بوفور اتفاق افتاد :
"اعراب استخر را محاصره کردند و پس از تسخیر آن ویرانش ساختند و در شهر اطراف چهل هزار نفر را کشتند و زنان و کودکان را به بردگی بردند . بخشی از بزرگان و اعیان پارس سر به اطاعت اعراب فرو آورده اراضی و دژهای خویش را حفظ کردند " (۱۷) .

پس از نبرد تعیین کننده قادسیه و حتی پس از پیروزی قاطع اعراب در نهاوند ("فتح الفتوح" - در سال ۶۴۲ میلادی) ، هیچ منطقه ای از ایران به راحتی تسلیم نشد . مسلمانان به هر جا که می رسیدند می کشتند ، غارت می کردند و باقی مانده را به آتش می کشیدند :

"اعراب در طیسفون غنایم فراوان بدست آوردند که عبارت بود از مقادیر زیادی ظروف طلا و نقره منقوش به صورت انسان و حیوان ، سنگ های قیمتی ، پارچه های ابریشمی ، زربفت ، قالی های زیبا ، بردگان بسیار از زن و مرد ، اسلحه و امسوال فراوان دیگر . شهر طیسفون ویران شد ، سوخته شد ، غارت شد و خلوت شد و دیگر در هیچ عهدی احیاء نگشت . بخشی از ساکنان شهر که نتوانسته بودند فرار کنند کشته شدند و بخشی به اسیری و بردگی برده شدند " (۱۸) .

قیام و مقاومت ایرانیان چه در زمان خلفای راشدین و چه در تمام دوران خلفای اسلامی (۱۹) و دست نشاندهان و دست پروردگان آن هـمـا همواره به اشکال مختلف ادامه داشت که فقط ذکر فهرست این قیام ها به چندین صفحه نیازمند است و تاریخ گذشته ایران سرشار از این قیام ها و جنبش ها و مقاومت هاست .

همانطوری که قبلا نیز گفته ایم ، چه در زمان محمد و چه در زمان خلفای راشدین ، انگیزه اصلی "غازیان" نه جهاد در راه خدا و نشر "افکار نجات بخش اسلام" بلکه عمدتاً بدست آوردن غنایم بوده است (۲۰) . در مورد حمله

به ایران نیز دقیقا همین مسئله مورد توجه اصلی عمر و هم محرك مهاجمان عرب بود . حتی نویسنده ای مانند عبدالحسین زرین کوب (۲۱) ، با این که بجای تاریخ نگاری ، افسانه می بافت ، واقعیت های تاریخی را وارونه جلوه می دهد ، چاره ای جز تأیید آن ها ندارد :

” وقتی عمر بن خطاب - خلیفه دوم - اهل مدینه را به کار عراق تحریک کرد و وعده پیروزی و غنیمت داد مردم در قبول این جنگ در تردید بودند به سبب وحشت از مقابله با ایرانی ها . خلیفه در خطبه ای که خواند گفت خداوند مسلمانان را وعده ملك قیصران و گنج خسروان داده است ، برخیزید و جنگ با ایران را ساز کنید . مردم چون اسم ایران را شنیدند ساکت شدند و کسی داوطلب نشد . می گویند در این حال مثنی (۲۲) برای مردم صحبت کرد : ضعف و فتوری را که در کار ایرانی ها پیش آمده بود بیان داشت و جنگ با ایران را آسان و خوار مایه فرا نمود . خلیفه هم تأیید ها کرد و وعده های خوب داد . با این همه چند روزی طول کشید تا عده ای برای این اقدام آماده شوند ” (۲۳) .

نویسندگان ” تاریخ ایران ” در همین زمینه (انگیزه اصلی اعراب در تصرف و غارت کشورهای دیگر) ، چنین می نویسند :

” در آغاز امر اعراب بیش از همه در این کشور مغلوب [ایران] به چه چیز علاقه داشتند ؟ پاسخ این پرسش را در سخنانی که تازیان سده هشتم به عمر نسبت داده اند می توان یافت :

” مسلمانان آن ها (مغلوبان) را تا زنده اند می خورند و وقتی که ما آن ها را مردیم کودکان ما آنان را تا زنده اند می خورند ” (۲۴) . این سخنان تفسیر لازم ندارد . هدف فتوحات این بود که سران خلفا در دولت خلفا بتوانند به حساب ملل مغلوب : قبطیان و سوریان و ایرانیان و سفدیان و خوارزمیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران زندگی کنند و از لذایذ دنیوی بهره مند گردند . ایسرا ن کشوری بود ثروتمند و می بایست تا بتوانند ثروت های مادی آن را تصاحب کنند . در زمان جنگ این ثروت ها را بنام غنیمت می بردند . وقتی لشکریان عرب به غزای می رفتند تنها سرداران جنگی همراهشان نبودند بلکه ما موران ویژه ای نیز بودند که کارشان منحصرآ تنسیم اموال غارتی بود ” (۲۵) .

در این سلسله مقالات خواهیم دید که اسلام چگونه در زمان محمد در عربستان استقرار یافت و برای اولین بار دولتی بوجود آمد و این دولت با چه عملکرد ها و شیوه هایی اعمال حاکمیت می کرد . خواهیم دید که محمد بر عربستان حاکم شد نه فقط بخاطر این که ” افکار نجات بخشی ” برای

آن جامعه ارائه می‌داد، دقیق‌ترین که نه فقط بخاطر این که دینی به قامت مرد عرب ساخته بود بلکه این حاکمیت همانطوری که قبلاً اشاره کرده ایم و بعداً مطلب را به تفصیل باز خواهیم کرد، در کنار فریب و تحمیق محرومان، عمدتاً از طریق سرکوب و کشتار، مکر و حيله، توسل به ناجوانمردانه‌ترین و زشت‌ترین وسیله‌ها، با ساخت و پاخت‌های سیاسی با دشمنان خود، با رشوه و تطمیع و غیره تحقق یافت. مضافاً این حاکمیت حتی در زمان محمد در همان عربستان بسیار متزلزل بود. پس از مرگ محمد، تقریباً در سرتاسر عربستان علیه دین جدید، شورش و عصیان برپا شد و مردم به "ارتداد" و "دوران جاهلیت" تمایل پیدا کردند. باز برای این که مردم عربستان "دین نجات بخش اسلام" را "با آغوش باز" بپذیرند، برای این که در آتش دوزخ نسوزند، چاره‌ای جز همان ابزار واقعی استقرار اسلام در عربستان (و در همه جا) یعنی عامل زور باقی نماند (۲۶). تازه اسلام و قرآن محمد، در زمان خود، برای جامعه بدوی عربستان، تحولی انقلابی بشمار می‌رفت، قوانین آن برای جامعه آن روز عربستان مترقی بود و مرحله‌ای از تکامل تاریخی این سرزمین را نمایندگی می‌کرد. این امر برای تقریباً تمامی متصرفات اعراب بویژه ایران صائب نبود چرا که فی‌المثل ایرانیان در آن دوره از فرهنگ و تمدن درخشان و غیر قابل قیاس با مردمان نیمه وحشی عربستان (اگر بتوان برای اعراب بدوی و چادر نشین زمان محمد "تمدن" و "فرهنگی" قائل شد) برخوردار بود.

نمونه زیر نمایشگر جلوه کوچکی از این امر است:

"سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران بزرگ ایشان بقدری نازل بود که از درك ارزش‌اشیائی که با چنان هنرمندی و چیره دستی ساخته شده بودند و در طیسفون به دست آورده بودند عجز داشتند و طبق سوره مربوطه غنایم را تقسیم کردند، بدین سبب بود که ظروف زیبای نقره و طلا را که از لحاظ هنری بی‌بدیل بودند نابود نموده به شمش طلا مبدل ساختند و زربفت و پارچه‌های زیبا را قطعه قطعه کردند. مورخان عرب نقل می‌کنند که تازیان قالی بزرگ شاهی را که از لحاظ هنری فوق‌العاده و در تالار پذیرائی کاخ طیسفون گسترده و سراسر آن با سنگ‌های قیمتی مزین شده بود تکه تکه کرده میان خود تقسیم کردند و تنها يك قطعه آن که سهم علی (ع) شده بود به بیست هزار درهم تقویم گشت" (۲۷).

و نویسندگان همین کتاب در جای دیگری می‌نویسند :

"در آن زمان اعراب فاتح از لحاظ فرهنگ و تربیت پست تر از ایرانیان مغلوب بودند به این معنی که چه از حیث مرحله تکامل اجتماعی و چه از جهت فرهنگ مادی و معنوی در درجه نازل تری قرار داشتند ۰۰۰ اعراب فاتح که برای اداره يك دولت بزرگ فاقد تجربه و ماموران کاردان بودند ناگزیر نظامات و سنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفتند با احتیاجات خویش سازش دادند * (۲۸) .

و ایران عصر ساسانی از نقطه نظر تکامل تاریخی نیز صرفنظر از اینست که مناسبات تولیدی حاکم راجه نامگذاری کنیم (و با نظر محققان شوروی و برخی از صاحب نظران غربی و ایرانی در مورد فتودالیزم دانستن مناسبات تولیدی حاکم در دوره ساسانیان مخالف باشیم یا موافق) ، به مراتب پیشرفته تر از شبه الجزیره عربستان در زمان پیدایش اسلام بود (۲۹) . علاوه بر این ها با اصلاحاتی که در زمینه های اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ، اداری و نظامی در زمان آخرین پادشاهان ساسانی بویژه قباد (که زمانی طرفدار مزدک بود) و پس از او ، خسرو انوشیروان و غیره به عمل آمد ، سیمای اقتصادی و اجتماعی ایران ، دگرگونی های فراوانی یافت (۳۰) .

نویسندگان "تاریخ ایران" می‌نویسند که فاتحان عرب "شکل های نوین اجتماعی" با خود به ایران نیاوردند ، البته گرایش غالب ساخت اجتماعی موجود در ایران را بطئی کردند (از طریق بکارگیری اسیمران و بردگان در کشاورزی و آبیاری و دام چرانی و پیشه‌وری و معادن دولتی و غیره ، مهاجمان عرب ، "اراضی دهقانانی که برضد اعراب جنگ کردند بودند و اراضی سابق دولت ساسانی و سلاله مزبور و اراضی متعلق به معابد زرتشتیان به ملکیت اجتماعی مسلمین (فی) درآمد " و اسیمران و بردگان در آن ها بکارگمارده شدند) ، و قادر به از بین بردن آن مناسبات نشدند بلکه کم‌کم خود را با آن مناسبات مسلط جامعیه تطبیق دادند (۳۱) .

نزدیک ترین تجربه در این زمینه ، در زمان حاکمیت جمهوری اسلامی است . چه شعارها و چه سرو صداهائی در زمینه "اقتصاد توحیدی" ، "اقتصاد اسلامی" ، "اقتصاد نه شرقی نه غربی" که براه نیفتاد و بالاخره پنج شش سال بیشتر طول نکشید تا معلوم شود تمامی آن ها جز شعارهای توخالی

وادعاهای پوچ چیز دیگری نیست ، حاکمان رژیم ولایت فقیه کم کم خود را بسا
اقتصاد آریامهری انطباق دادند . این مسئله نه عجیب است و نه غیر منتظره
چرا که گفته ایم و تکرار کنیم اگر اسلام و قوانین قرآن برای جامعه آن روز عربستان
یک تحول انقلابی بشمار می رفت ولی نه تنها در همان ایام ، برای جوامع
پیشرفته (نظیر ایران در قرن هفتم میلادی) و هزار البته برای جامعه
ایران (در اواخر قرن بیستم میلادی) در هیچ زمینه اقتصادی ، اجتماعی ،
سیاسی ، فرهنگی ، مدنی و غیره کمترین طرح یا برنامه ای ندارد و هرگز
نمی تواند داشته باشد . از روشن شدن دست رژیم ولایت فقیه در این زمینه که
بگذریم ، هرچه این یا آن روایت از اسلام ادعا کند ، یا دروغ است ، یا
عوام فریبی و یا جهالت و خوش خیالی . چرا که حرف آخر ، با ساخت اقتصادی
و با مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه است .



با این مقدمات مفصل و ضروری برگردیم به فصل اول کتاب " محمد " ، اثر
ماکسیم رود نسون تحت عنوان " معرفی یک جهان " . نویسندگانه کاملاً محقق است
که به شرایط جهانی یا بقول خودش به " معرفی یک جهان " بپردازد . ولی
متأسفانه به مسائلی که در صفحات فوق اشاره کردیم یا اصلاً نمی پردازد و یا
بطور بسیار گذرا عنوان می کند . البته این امر ، شاید تا حدی قابل فهم
باشد : او زندگی محمد را مورد بررسی قرار می دهد ، نه پیش شرط های
تاریخی پس از مرگ او را .

بهر تقدیر ، رود نسون می نویسد :

سیزده قرن از زمانی که بنظر می رسد روم بنا شده ، کمی بیش از ۵ قرن از تولد
مسیح ، دو بیست سال و اندی از زمانی که کنستانتین از قسطنطنیه ، بیزانس را بساز
پا داشت ، سپری می شد . مسیحیت به پیروزی دست یافته بود . همه جا کلیسا ها
در ستایش از خدا در وجود سه شخص ، استقرار می یافت . میسیونرها به همه جا ،
به دور دست ترین نقاط ، در جنگل ها ، در استپ ها و در کناره دریا های گرم
تا هند و چین سر می کشیدند و مردم را به مسیحیت فرا می خواندند . روم شکوه
گذشته خود را از دست داده بود ولی بیزانس هنوز به نحو درخشانی مقاومت
نشان می داد .

امپراطوری ساسانی ، دومین قدرت جهانی بود . از رودخانه فرات تا

این دو سال (۳۲) را در تصرف خود داشت. پایتختش مجموعه ای از هفت شهر بود که در کنار دجله، نه چندان دور از شهر قدیمی بابل و بغداد کنونی قرار داشت که آن را مداین (شهرها) می نامیدند. مهمترین این شهرها، تیسفون بود. نویسندگان آن گاه به نقل از کریستینسن به توصیف شکوه افسانه ای دربار ساسانی و کاخ های فوق مجلل آن می پردازد. پس از اشاره به شکل تشکیلاتی ارتش ایران، سرکوب قیام مزدک، اشغال سوریه و تصرف و نابودی کاملاً انطاکیه توسط امپراطوری ایران و عقد صلحی پنجاه ساله با بیزانس در سال ۵۶۱ میلادی (که ده سال بیشتر دوام نیافت)، اضافه می کند که:

نبرد طولانی و بی وقعه بین دو امپراطوری، برای قدرت بود. این دو همچنین در بینش از جهان را نمایندگی می کردند و دو دین مغایر هم داشتند. مسیحیت در بیزانس حاکم بود و دین رسمی ایرانیان، مزدیسنی بود که توسط زرتشت بر پایه اصول نیک و بد برپا شده بود و انسان می بایست از طریق رفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک، جانب نیکی را برگزیند.

بنظر رود نسون:

“سایرادیان به راحتی تحمل میشد حتی مورد حمایت و عزت و احترام قرار داشتند. موبدان به کشاندن دیگران به دین خود تلاش نمی کردند، سرکوب های گذرای دیگرادیان، نه علل مذهبی بلکه قبل از همه علل سیاسی داشت. غالباً پیروان این ادیان همدیگر را قتل عام می کردند و یا هر یک در نزد حکومت از دیگری بی سعات می پرداخت.”

نکات ارائه شده در اینجا بنظر ما غیر دقیق و در نتیجه نادرست است (۳۳). مضافاً تفکیک “علل مذهبی” و “علل سیاسی” یک تفکیک مکانیکی است بویژه در مورد جوامعی (از جمله جامعه ایران در عصر ساسانی) که دین و رهبران دینی مشارکت مستقیم و یا نقش کم و بیش تعیین کننده داشته باشند. این امر، یعنی نقش تعیین کننده و یا مشارکت مستقیم دین در حاکمیت، تقریباً همه جا در نظام های ماقبل سرمایه داری وجود داشته است. فقط در جامعه سرمایه داری (پیشرفته) است که این نقش کنار زده شده است. توجه کنید بحث ما در اینجا “مشارکت مستقیم” و یا “نقش کم و بیش تعیین کننده” دین و رهبران دینی در حاکمیت است و نه تاثیر گذاری های آن ها در عملکرد دولت سرمایه داری (پیشرفته) و گر نه ما نیز می دانیم که نقش دین و رهبران دینی نه فقط در جوامع سرمایه داری (پیشرفته) بلکه حتی در کشورهای

با اصطلاح سوسیالیستی نیز خاتمه نیافته است (نمونه اش لهستان) .
 اما ماکسیم رود نسون بدنبال پاراگراف نقل شده در فوق ، اشاره می‌کند
 که نستوریان و یهودیان در امپراطوری ایران بخوبی پذیرفته شدند .
 در اینجا ، بحث رود نسون (در زمینه " علل سیاسی " ، آنها هم
 همانطوری که ذکرش رفت ، در دوره ای مشخص) البته درست است چرا که
 پذیرفتن یهودیان و نستوریان از طرف امپراطوری ساسانی در واقع نه بخاطر
 تحمل دینی پادشاهان آن سلسله بلکه محاسبات سیاسی شان بوده است .
 یهودیان و نستوریان در واقع پناهندگان سیاسی بوده اند . جنگ های
 طولانی و پایان ناپذیر ایران و روم (بعدا روم شرقی - بیزانس) و رقابت های
 این دو قدرت بزرگ جهانی ، در این محاسبات سیاسی امپراطوری ایران ،
 نقش اساسی داشته است . در قرن پنجم میلادی ، کلیسای قسطنطنیه ،
 نستوریان را مرتد شناخت و به آزار و سرکوب شدید آنان پرداخت . یهودیان
 نیز همچنان (و اکنون با شدت بیشتر) مورد آزار و سرکوب امپراطوری بیزانس
 قرار داشتند .

نویسنده کتاب " محمد " می‌نویسد :
 با این که ثروت های شگفت آور و تمدن های درخشانی مانند **تانگ ها** در چین ،
 در قلمرو پادشاهی هند ، برمه ، اندونزی و در امپراطوری خمر و ژاپن و غیره وجود
 داشت ولی از دیدگاه بخش مهمی از مردم جهان آن روز ، امپراطوری رومی بیزانس
 و امپراطوری ایرانی ساسانیان به تنهایی مجموعه جهان تمدن را تشکیل می‌دادند .
 و در منطقه وسیع مابین این دو امپراطوری ، اقوامی بربر زندگی می‌کردند : **ترك ها**
 در شمال ، عرب ها در جنوب . و وقتی که انسان به خاک این اقوام پا می‌گذاشت ،
 به نوعی به پایان يك جهان می‌رسید .

رود نسون که در این فصل از کتاب خود (" معرفی يك جهان ") بدفعات
 از خاطرات **يك راهبه اسپانیایی بنام اتیریا** که در قرن هفتم میلادی برای
 " زیارت اماکن مقدسه " مسیحیت در شرق ، همه جا را پیاده زیر پا گذاشته
 و نیز **يك بازرگان مصری معروف به کوسماس** " که سفر بسیار می‌کرد و در اواخر عمر
 کشیش شده بود " ، در همان زمان به شرق سفر کرده بود ، مطالبی نقل می‌کند
 و ما در اینجا کوتاه شده مطلبی که در پایان فصل اول کتاب (صفحات ۲۹-۳۰)
 آمده نقل می‌کنیم :

ماورا، سوریه و فلسطین، به نقطه ای منتهی می‌شود که در آنجا هر چه جلوتر می‌رفتیم سلسله جبال از یکدیگر جدا می‌شدند، دره ای بی انتها، کاملاً مسطح و بی نهایت زیبا را تشکیل می‌دادند، بر فراز دره کوه مقدس خداوند، کوه سینا (طور) ظاهر می‌شد ۰۰۰۰ صعود به این سلسله جبال با عذابی عظیم همراه بود "چسرا که این کوه ها مانند يك دیوار صاف بود و صعود به آن ها مانند بالا رفتن از يك دیوار هموار بود و فرود آمدن از آن ها نیز به همین نحو و کوه طور بمعنای اخص کلمه در وسط این ها قرار داشت ۰" و بنابراین، بدین گونه، بنا به اراده پروردگار ما، مسیح، با یاری دعا‌های قدیسین که ما را همراهی می‌کرد، من بسا عذابی عظیم با پاهای برهنه (زیرا که انجام آن با پاپوش مطلقاً محال بود)، مجبور به صعود بودم ۰ با اینهمه عذاب خود را حس نمی‌کردم و اگر عذاب خود را حس نمی‌کردم از این نظر بود که خواست خود را، طبق اراده پروردگار، تحقق یافته مشاهده می‌کردم ۰

در بالای قله، " کلیسائی بسیار بزرگ و لی بسیار زیبا " وجود داشت و کشیش ها به زوار، چشم انداز مناظر اطراف را نشان می‌دادند: " در زیر پای خود سلسله جبالی را می‌دیدم که از آن ها با عذاب صعود کرده بودیم، با این حال در مقام مقایسه با کوهی که بر قله آن ایستاده بودیم، به تپه های کوچکی شباهت داشتند ۰۰۰ مصر، فلسطین، دریای سرخ، دریای مدیترانه شرقی که بطرف اسکندریه می‌رفت و بالاخره کشور چادر نشین ها (۳۴) که تا چشم کنار می‌کرد ادامه داشت ۰۰۰ " سرزمین چادر نشین ها ۰۰۰ قومی بربر و اضطراب انگیز ۰۰۰ قریب صد سال بعد از اتیریا، کلیسای کوچک متروک شده و گویا خانه اجنه و ارواح گردیده بود ۰۰۰ ژوستینین (امپراطور بیزانس)، بجای آن، در نقطه ای بسیار پائین تر، برای " مادر پروردگار "، کلیسائی زیبا و نیزز برج و باروشی محکم با پادگانی مهم بنا کرده بود " بنوعی که بربرهای چادر نشین (Saracènes) از غیر مسکونی بودن منطقه سوء استفاده نکنند تا بنحوی کاملاً نهائی آن کلیسا را بعنوان پایگاهی برای اشغال نواحی فلسطین بکار نگیرند ۰

فصل اول کتاب " محمد " رود نسون، با عبارت سئوالی زیر خاتمه می‌یابد: " این مردان چه کسانی بودند که این همه هراس بر می‌انگیختند و در این سرزمین محنت زده، در مجاورت جهان متمدن، سکونت داشتند؟ " ۰ نویسنده در فصل دوم کتاب خود (" معرفی يك سرزمین " - صفحات ۵۹-۳۱) می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد ۰ و ما این پاسخ او را، در کنار مطالب بسیار جالب دیگرش در رابطه با این امر که اسلام در بستر چه شرایط

اجتماعی مشخص متولد شده است ، در شماره آینده " اندیشه رهائی " ،
دنبال خواهیم کرد .

توضیحات

۱- بعنوان مثال همین موقعیت جهانی بود که پس از جنگ دوم جهانی - نه قبل از آن - ، در پیدایش دولت یهود در فلسطین نقش اساسی ایفاء کرد .

۲- و این ، یکی از مفاهیم عام ایدئولوژی است . و ایدئولوژی بمفهوم خاص ، مانند هر مفهوم دیگر ، در جامعه طبقاتی ، در تحلیل نهائی ، یک مقوله طبقاتی است و جز به مفهوم ایدئولوژی طبقه حاکم ، معنای دیگری ندارد . به این مفهوم خاص ، " ایدئولوژی " های گوناگون (از جمله " ایدئولوژی مذهبی ") ، جزئی از اجزاء و بُعدی از ابعاد ایدئولوژی طبقات جامعه ، در یک دوره مشخص تاریخی اند . امحاء ایدئولوژی ها (به مفهوم عام و خاص) ، با زوال طبقات و امحاء جامعه طبقاتی ، تحقق پذیر است .

۳- در باره جنگ دوم رژیم ارتجاعی ایران و عراق (در باره این که چرا و به چه دلیل و بر اساس چه فاکت هائی جنگ نه در ۳۱ شهریور ۵۹ - " تاریخ رسمی " آغاز آن - بلکه در همان اول قدرت یابی رژیم اسلامی ، توسط بخششی از حاکمیت آنروز - و در راس آن خمینی - ، شروع شد ، چرا و به چه دلیل رژیم ولایت فقیه امروز در کلیت خود ، به جنگ ادامه می دهد و چاره ای جز آن ندارد ، آینده ایسن جنگ چیست و سرنوشت رژیم کدامست ؟) ، مراجعه کنید به " رهائی " ، دوره جدید ، شماره اول ، دیماه ۱۳۶۱ .

لازم به تذکر است که هیچده ماه بعد از چاپ این مقاله " رهائی " ، فدائیان خلق (اقلیت) در نشریه خود (" کار " ، مورخ ۱۴ شهریور ۶۳) مقاله ای منتشر کردند تحت عنوان " چرا جنگ آغاز شد ؟ " . و در این مقاله ، رفقای اقلیت ، بنا " صداقت انقلابی " ، چند ترازوهای اساسی آن مقاله " رهائی " را ، بدون ذکر ماخذ ، اقتباس می کنند :

- " تاریخ رسمی " جنگ نه ۳۱ شهریور ۵۹ بلکه " ۱۵ ماه قبل از آن " است .

- رژیم خمینی چرا به این جنگ نیاز داشت و به چه منظوری به آن دست زد .

- چرا و به چه دلیل به پایان این جنگ تمایل ندارد .

ضمناً رفقای اقلیت ، با آن که در سرتاسر مقاله شان بخوبی پیداست که

رژیم خمینی را مسئول آغاز جنگ می‌دانند ولی هنوز آن را به صراحت "رهائی" اعلام نمی‌کنند و نتیجه گیری را به عهده خواننده می‌گذارند یعنی مفهوم آن را دقیقاً القاء می‌کنند ولی اسمش را نمی‌برند!

علاوه بر این ها ، اقلیت ، امروز - بیش از پنج سال از آغاز جنگ ، تازه متوجه می‌شود که آغاز گر جنگ لزوماً طرفی نیست که اولین گلوله را شلیک کرد بلکه [بِقَسول کلازویتز] ، جنگ در واقع ادامه سیاست است از طریق وسایل دیگر - بدیگر سخن ، اقتباس یکی دیگر از تزهائی "رهائی" که هیجده ماه قبل از نگارش این مقاله "کار" انتشار یافته بود .

۴- غزوات جمع غزو و غزوه است . اگر اصطلاحات و تعابیر و توجیحات فقهی آن (جنگ با کفار و غیره که پیغمبر همراه آن باشد و اگر نباشد آن را "سریعه" و "بعث" گویند و غیره) را کنار بگذاریم ، معنای واقعی آن عبارت است از شبیخون ، حمله های غافلگیر کننده بمنظور غارت و چپاول ، راهزنی و نظایر این ها .
واژه فرانسوی Razzia (رزیا یا رزیا) از همین واژه عربی غزوه گرفته شده است . در فرهنگ روبر آمده است :

"Razzia (با تلفظ Razja) ، اسم مؤنث . در ۱۸۴۱ وارد زبان فرانسه شده . در عربی الجزایری Rhāzya و در عربی کلاسیک Rhāzāwa (بمعنای "حمله") تلفظ می‌شود . حمله ایست که یک گروه به یک قبیله ، یک واحه و یک قصبه بمنظور ربودن گله ها و محصولات و غیره انجام می‌دهد .
از غزوه خندق که (به ابتکار سلمان فارسی انجام شد و او تاکتیک بکار برده شده در این نبرد - کندن خندق بندور مدینه - را از جنگ های نظامی ایران وام گرفته بود) بگذریم ، غزوات محمد ، غالباً به مفهوم نظامی واژه ، "جنگ" نبود ، غزوه یا Razzia یعنی شبیخون ، حمله های غافلگیر کننده ، به منظور غارت و چپاول بود . این را ما ادعا نمی‌کنیم حتی عبدالحسین زرین کوب ، یکی از پر شور ترین ستایشگران محمد و "اهل بیت" او (علی رغم تفسیرها یا توجیحات جانب دارانه خود) ، در کتاب "بامداد اسلام" مجبور به اعتراف است (در باره این کتساب در یاد داشت ۲۱ توضیح بیشتری می‌دهیم) :

"این جنگ ها چند ماه بعد از هجرت آغاز شد و در ابتدا جز همان زد و خورد همسای همیشگی - از قدیم - بین قبایل عرب روی می‌داد چیزی نبود . . . وقتی از نزدیک شدن قافله قریش به حوالی مدینه خبر می‌رسید پیغمبر یک دسته چهل پنجاه نفری از مسلمین را تجهیز می‌کرد ، پارچه لوایی بر نوک نیزه سر دسته شان می‌بست و آن ها را از مدینه بیرون می‌فرستاد تا در خارج شهر در مسافت دو یا سه روز راه بر سر چاه های گسسه معمولاً توقفگاه کاروان ها بود در انتظار قافله قریش بنشینند . از آن میان کسانی هم بعنوان

طلایه جدا می‌شدند و برای کسب خیر- از مسیر کاروان و موقعیت کاروانیان - پنهانی به استقبال قافله می‌رفتند . بعضی اوقات معلوم میشد که کاروان رفته است و از دستبرد سُرّیه مسلمین ایمن مانده . گاه نیز عُدّت و قوت کاروان مانع از حمله مسلمین می‌شد . با این همه پاره‌یی اوقات نیز زد و خورد روی می‌داد و غالباً به کاروان قریش لطمه وارد میشد . در مواردی که جنگ اهمیت داشت پیغمبر خود نیز در معرکه حاضر میشد از بین این جنگ‌ها که غزوه خوانده میشد مخصوصاً دو وقعه در سال‌های نخست شهرت و آوازه بسیار یافت : بدر واحد^۲ (بامداد اسلام - دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، صفحات ۳۳-۳۲) .
مثلاً در باره غزوه بدر چنین می‌نویسد :

" غزوه بدر در سال دوم هجرت روی داد . قضیه از این قرار بود که مسلمین در صدد برآمدند بر یک کاروان قریش که از شام می‌آمد و ابوسفیان ابن حرب از شیوخ بنی امیه [همدست بعدی محمد]، سرپرست آن بود دستبرد بزنند . " (همانجا، ص ۳۳) .
حملات اولیه اعراب به ایران نیز در زمره همین غزوات (razzia) بود . اعراب کم‌کم به فنون نظامی آن دوره آشنائی یافتند و آن را در جنگ‌های خود چه علیه ایران و چه در مورد سایر کشورها بکار بردند . در باره غزوات و انگیزه‌های اصلی اعراب بدوی در شرکت در آن‌ها، همچنین مراجعه کنید به یادداشت شماره (۲۰) .

۵- می‌گوئیم که "عامل زور، نقش مهمی داشت" ، نه این که تنها عامل بود . چرا همان‌طوری که در صفحات قبل نیز اشاره کرده ایم برای این که یک دین بصورت دین حاکم در آید عوامل دیگری هم لازمست از جمله مهمترین آن‌ها : شرایط خاص یک جامعه حضور آن را طلب کند و نیز موقعیت عمومی جهانی، حضور و استقرار آنرا، خواسته یا ناخواسته، تحمل کند .

۶- " تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی " ، نوشته ن . و . پیگولوسکیا، آ . یو . یا کوبوسکی، ای . پ . پطروشفسکی، آ . م . بلنیتسکی، ل . و . استرویوا، چاپ چهارم، انتشارات پیام، زمستان ۱۳۵۴، ص ۱۱۹ .
کتاب " تاریخ ایران " که در این بخش از نوشته حاضر بدفعات به آن استناد خواهیم کرد، توسط مترجم دانشمند، کریم کشاورز، به فارسی ترجمه شده و برای اولین بار، در سال ۱۳۴۸ توسط " مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی "، بچاپ رسید . این کتاب یک تحقیق سترگ در باره تاریخ گذشته ایران، اثریست که هیچ محقق و پژوهنده تاریخ ایران، حتی کسانی که در برخی از زمینه‌ها (خصوصاً در زمینه ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران)، با ارزیابی‌های نویسندگان این کتاب موافق نباشند، از مراجعه و استناد به آن بی‌نیاز نتوانند بود .

۹- در مورد تاریخ تولد محمد ، اختلاف نظر فراوان وجود دارد . رود نسون در کتاب "محمد" (ص ۶۱) در این باره می نویسد :

"هیچکس بدرستی نمی داند محمد ، که می بایست پیغمبر الله بشود ، چه وقت متولد شده است . تصور می رود که در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان یعنی قبل از ۷۵۹ متولد شده باشد ، امری که محتمل است . گفته می شود که در سال فیل یعنی سالی که پرنده گان آسمان ، لشکر ابرهه (Abraha) را در مقابل مکه مضمحل کردند ، بدنیا آمده باشند [به موجب روایت مشهور ، در سالی که ابرهه سردار حبشی با فیل و لشکر به مکه آمد] و به قولی چند سال بعد ۰۰۰ نوزادی بدنیا آمد که محمد نام گرفت " ("بامداد اسلام" زرین کوب ، ص ۲۰) ، امری که قطعاً ساختگی است . تاریخ های دقیق عنوان شده بر اساس محاسبات بسیار مشکوک ، بین سال های ۵۷۳-۵۶۷ قرار دارد . غالباً تاریخ ۵۷۱ را مورد تأیید قرار داده اند ."

اگر تاریخ تولد محمد را همین سال ۵۷۱ بدانیم ، نظر به این که گفته می شود محمد در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد ، در نتیجه ، بر اساس يك تصادف تاریخی (لابد مذهبیون خواهند گمت: " بنا به مشیت الهی ") ، اولین یورش اعراب به ایران ، آغاز پیروزی های بزرگ ایران بر روم شرقی و ادعای پیغمبری محمد ، همه در سال ۶۱۱ با هم مقارن شده اند . البته باید توجه داشت که حمله اعراب به ایران که نویسندگان "تاریخ ایران" از آن بعنوان "آزیر خطر" یاد می کنند هیچ ربطی به محمد و اسلام و ادعای پیغمبری او ندارد چرا بطوری که می دانیم محمد حتی سال های متعدد بعد از "مبعوث شدن به پیغمبری" ، جدی گرفته نمی شدند و مورد ریشخند و مسخره مردم مکه قرار داشت . پس از "هجرت" (یا در واقع فرار مخفیانه او) به مدینه ، در سال ۶۲۲ میلادی (مطابق با سال اول هجری) است که ستاره اقبال او کم کم درخشیدن می گیرد . و اولین "غزوه" او - غزوه بدر - در سال ۶۲۳ میلادی (سال دوم هجری) انجام شد ، آن هم در اطراف مدینه .

۱۰- تاریخ ایران ، ص ۱۵۱ و ص ۱۵۷ .

۱۱- "ایالتی بین بلخ و بدخشان . در زمان ساسانیان و تسلط عرب ، این ایالت از ساحل جیحون تا معابر هند و کش وسعت داشته است" (فرهنگ معین ، محمد معین ، ص ۳۸۰) .

۱۲- تاریخ ایران ، ص ۱۵۸ .

۱۳- همانجا ، همان صفحه .

۱۴- "در آن موقع یزدگرد سوم که از يك ایالت به ایالت دیگر می رفت به مرو ، شهر

عمده خراسان آن روز رسید . صاحب و مرزبان آن شهر، ماهوی نام داشت . ماهوی به یزدگرد خیانت ورزید و دروازه شهر را بروی او بست و سپس به اعراب تسلیم شد " ("تاریخ ایران" ، ص ۱۵۷) .

۱۵- همانجا ، همان صفحات ۱۵۶-۱۵۴ .

۱۶- همانجا ، ص ۱۵۶ .

۱۷- همانجا ، صفحات ۱۵۷-۱۵۶ .

۱۸- همانجا ، ص ۱۵۵ .

۱۹- بعنوان نمونه در زمان امویان :

" فشار سران عرب بر روستائیان باعث فرار آن ها از روستاها گردید و خلفای عرب به شکل های مختلف و از جمله آویختن گردنبندهای سربی به گردن روستائیان از حرکت آن ها به شهرها و نقاط دیگر ممانعت آوردند . در بسیاری از نقاط ایران نیز مردم بارها از پرداخت خراج سر باز زدند . " ، "تکامل فتوح الیسم در ایران" ، نوشته فرهاد نعمانی ، جلد اول ، انتشارات خوارزمی ، سال ۱۳۵۸ ، فصل " نهضت های مردم در دوره های تسلط اعراب و سلسله های محلی " ، ص ۳۸۹ (به نقل از "فتوح اللبیدان" ، نوشته احمد بن یحیی البلاذری ترجمه آذر تاش آذر نوش ، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۷۲) .

۲۰- در اینجا بحث ما بر سر محرك اصلی و اولیه غازیان عرب و مهمترین انگیزه اعراب بدوی چه در زمان محمد و چه در زمان خلفای راشدین است ، البته عامل غیر مادی یعنی وعده بهشت و مواهب آن بشرحی که در قرآن آمده است بویژه برای مردم ساده لوح و محروم عربستان نادیده گرفته نیست . سلطان زاده نویسنده کتاب "اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای آسیای دور و نزدیک" ، مسکو ، ۱۹۲۲) در فصل هشتم کتاب ، تصویر درخشانی از آن بدست می دهد (و این تصویر درخشان ، حتی از ورای نثر الکن و معیوب مترجم فارسی این فصل از کتاب سلطان زاده ، بخوبی نمایان است . بهر تقدیر ، بخاطر در دست نداشتن ترجمه فرانسوی این کتاب سلطان زاده - که ترجمه فصل هشتم آن از روی همین ترجمه فرانسوی صورت گرفته است - ، مجبوریم که عبارات زیر را از روی صفحات ۶۵ - ۶۴ مجموعه ای که مشخصات آن متعاقبا خواهد آمد نقل کنیم) :

" در مورد بهشت او هیچ چیز را از قلم نیانداخته است . تخیل عنان گسیخته او آنچنان بهشت را جذاب و قابل فهم توصیف کرد که موفقیت دین جدید را تضمین می کند . در بهشت فرد مومن تمام آن چیزهایی را می یابد که در صحرای وحشی ، در فقر و کمبودهای آن هرگز نداشته است . و فقط در رویاهای خود می بیند . فرد ثروتمند هم چند برابر آنچه در روی زمین صاحب است در بهشت خواهد یافت .

گرمای طاقت فرسای عربستان آرزوی يك باغ مشجر را به صورت رویا در می آورد . بهشت

به مثابه يك باغ بزرگ توصیف می شود که بسیار مجلل است . آرزوی آن وقت، کافی و مستمر به صورت غذاهای لذیذ و بهترین شراب ها در بهشت تحقق می یابد . اعراب رنگ های تند و لباس های براق را دوست دارند . در بهشت لباس های براق از ابریشم نازک و مملو از سنگ های گرانبه، مروارید و الماس و تاج های زرین مزین به سنگ های قیمتی انتظارشان را می کشند . اعراب ار کار طاقت فرسا بیزارند ، و برای کار خود به خرید و به کارگزارگان می پردازند . بهشت به آنان صد برده و مستخدم می دهد ، بردگان تمام امیال آن ها بر می آورند ، غذایشان می دهند و آنان را لباس می پوشانند ، غذا را در ظروف طلائی و آشامیدنی را در تنگ های زرین به پیششان می آورند . غذا و آشامیدنی در معده ساکنان بهشت از طریق يك عرق نامرئی هضم می شود .

اما بزرگترین خوشبختی فرد مومن در آغوش زنان بهشتی تحقق می یابد . فرد مومن می تواند زنان خود در این دنیا را همراه خود بیاورد . لیکن علاوه بر آنان فرد مومن را هفتاد و دو حوری زیبا با چشمان درخشان انتظار می کشند . این حوریان زیبا و جوان به هیچ روی نقطه ضعف زنان زمینی را نداشته ، بلکه تمام محسنات آنان را در خود دارند . حوریان ، زیبا رویان چشم سیاه یا سینه های گلآیین ، با سپید بدنی مروارید گونه و مرعانه رنگ هستند . ما دخترانی در بهشت آفریدیم که از سرشت ویژه ای هستند ، و بیایان زنان زمینی قابل مقایسه نیستند ، ما به آنان نصیحت بگارت ابدی داده ایم . " حوریسان ملبس به کمر بند های طلائی و لباس های زمینی اطلسی هستند و بر روی پشتی ها می ایستند . چه پاداش دلپذیری !

برای این که از لذایذ خود بهره مند شوند ، مومنان با تمام نیروی جسمانی خود به زندگی بهشتی باز می گردند . با نیروی حواسی سی ساله در زمان حیات زمینی و هرگز پیر نمی شوند . آنانی که خواهان تشکیل خانواده هستند صاحبان کودکان خواهند شد که نه می گیرند و نه فریاد بر می آورند . زندگی مومنان در بهشت خانی از هر گونه نگرانی است و در میان جویبار های شیر و عسل چشمه های شراب و آب زلال ، که هم چون یخ سرد است ، خواهند زیست . آنان بر روی جاده های مملو از مروارید ، در باغ ها و باغستان سبز که از مرط بار سر خمیده کرده اند ، به سیاحت خواهند پرداخت . برای استراحت و خواب صاحب قصر های با فرش های گرانبه بر روی زمین و دیوار خواهند بود . و در بسترهای لطیف ابریشمین و لحاف های نو خواهند خوابید . پریان بیایان اوراد الهی گوشه های آنان را نوازش خواهند داد ، تمام این نعمات ، زنان ، اغذیه ، حور هرگز فرد مومن را خسته نخواهند کرد . این است تصویر خوشبختی در بهشت که به غیر از چادر نشینان دیگران را نیز به اسلام نزدیکتر می کند . (به نقل از " اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (۲۰) " ، آثار آویس سلطمان زاده (۳) ، صفحات ۶۵-۶۴ ، انتشارات یاد رهبر ، پاریس ۱۹۸۴ - که تلخیصی از فصل هشتم کتاب قتل نامبرده شده . تحت عنوان " اسلام و پان اسلامیم " در مجموعه فوق الذکر

به فارسی ترجمه شده است) .

تردیدی نیست که باغ‌های مشجر، درختان سرسبز، میوه‌های گوناگون، چشمه‌های آب زلال و سرد همچون یخ، پریان زیبا روی و با چشمان درخشان، لباس‌های نرم، غذاها خوب و دلپذیر و ده‌ها وعده دیگر برای اعراب بسدوی چادر نشین که در صحاری سوزان و بی‌آب و علف عربستان، مدام با شتر خود برای نمرن در جستجوی غذائی اولیه و آب باریکه‌ای سرگردان بودند بسیار خیال انگیز بوده است . ولی همانطوری که گفته ایم، آنچه انگیزه اصلی و اولیه این مسردم محروم را تشکیل می‌داده، بدست آوردن لذات بلافاصله، مادی (زن و شـروت) در همین دنیای " فانی " بود . محمد زیرکانه، از طریق آیه‌های مختلف قرآن در باره تقسیم غنائم (اموال و زنان اسیران) این نیاز را بر طرف می‌کرد و این امر نه فقط برای مردم محروم عربستان بلکه حتی برای ثروتمندان حریص نیز گیرائی فراوان داشت . علاوه بر این، محمد چیزهایی را در مورد " زندگی جاودانی " در بهشت تصویر می‌کرد که مرد عرب در بهترین حالات نیز از آن‌ها محروم بود . در اینجا فرصت باز کردن این موضوع را نداریم که محمد، بهشت (ونیز جهنم) خود را بطور کامل از بهشت (وجهنم) سایر ادیان شرق، بویژه مسیحیت، اقتباس کرده است، ادیان مردمانی دیگر که در شرایط جغرافیائی کم و بیش مشابه زندگی می‌کردند .

در زمان محمد حمله به کاروان‌ها، حمله به یهودیان مدینه، تصرف اموال آن‌ها (و بیرون راندنشان از مدینه)، حمله به ثروتمندان قریش و در زمان خلفای راشدین حمله به کشورهای ثروتمند ایران و شام و مصر و غیره، عمدتاً محرك مادی داشت و همانطوری که گفته ایم محمد و نیز جانشینان او هوشمندانه از این محرك برای ترغیب و تحریص مرد عرب برای یورش‌ها و شبیخون‌ها و جنگ‌ها استفاده می‌کردند . این نکته ایست که کلیه مورخان و محققان غیر اسلامی در مورد آن متفق القول اند و حتی نویسندگان اسلامی (بطوری که در صفحات بعد در مونسسه کتاب " بامداد اسلام " خواهیم دید) غالباً مجبور به تأیید آن شده‌اند چرا که آیات قرآن در باره غنائم و تقسیم آن را نمی‌توان نادیده گرفت . در حالی که در قرآن تقسیم غنائم مشخص شده است یعنی يك پنجم غنائم به محمد می‌رسید با این حال بخاطر " دبه " در آوردن های محمد، این امر چه جدال‌ها و نفاق‌هایی بین محمد و غازیان که بوجود نیامد . نمونه اش مزارع حاصلخیز " فدک " بود که پس از بیرون راندن یهودیان بدست مسلمانان افتاد و محمد بدون توجه به قاعده‌ای که خود وضع کرده بود، تمام آن را به دخترش فاطمه بخشید و یا در تقسیم زنان

اسیر، غالباً زیباترین آن‌ها را برای خود انتخاب می‌کرد، نمونه‌اش زن زیبای مسیحی مصری بنام ماریا *Mârya* که پس از به قتل رساندن شوهرش، محمد — اورا برای خود انتخاب کرد. این زن (مانند ریحانه بنت زیاد، زن یهسودی که محمد پس از کشتن شوهرش اورا به حرمسرای خود وارد کرد، رجوع کنید به "محمد" اثر رودنسون ص ۲۴۷ و ص ۳۷۰)، چند بار اقدام به مسموم کردن محمد کرد و لسی محمد هر بار، گناهش را به جمالش بخشید.

بهر تقدیر این یاد داشت را با ذکر نقل قولی از کتاب "تاریخ ایران"، درباره غزوات و جهاد و تقسیم غنائم و نحوه تقسیم آن، پایان می‌دهیم:

"اسلام مسلمانان را تشویق می‌کرد تا در لشکرکشی‌های بنام جهاد بخاطر تسخیر و فتح کشورهای دیگر و تصرف اموال کفار حریبی شرکت جویند. در قرآن سوره ویژه هشتم درباره "غنائم جنگی" وجود دارد که مسلمانان را تحریص به شرکت در این جنگ‌ها می‌نموده. به گفته قرآن، غزایان اسلام که وارد خاک کفار می‌شوند حق دارند زنان و مردان غیر نظامی را بکشند و یا به بردگی بگیرند (به استثنای راهبان)، زنان و کودکان را بنده سازند و هر مال منقولی از قبیل طلا و نقره و منسوج و دام را تصاحب کنند. اسیران — برده از زن و مرد نیز جزو غنائم جنگی شمرده می‌شدند. خمس (یک پنجم) مجموع غنائم در اختیار امام — یعنی رئیس دولت عربی گذاشته می‌شد و چهار پنجم غنائم میان سپاهیان تقسیم می‌شد: یک سهم پیاده می‌برد و دو سهم سوار. جهاد برای غازی عرب نبود — سسروت و مکنت بود. از مرگ به هنگام جهاد نیز بیمی نداشت زیرا اسلام به "شهید راه دین" تمام موهبات بهشت را وعده داده بود" (صفحات ۱۵۱-۱۵۰).

۲۱- "بامداد اسلام"، "تالیف دکتر عبدالحسین زرین کوب"، انتشارات امیرکبیر، "چاپ اول ۱۳۴۵، چاپ دوم ۱۳۵۶، چاپ سوم ۱۳۵۵، چاپ چهارم ۱۳۶۱، چاپ پنجم ۱۳۶۲".

بررسی این کتاب فرصت جداگانه‌ای می‌طلبد و در اینجا فقط چند نکته را بطور گذرا اشاره می‌کنیم:

۱- تاریخ چاپ‌های اول و سوم قطعاً اشتباه است: مقدمه چاپ اول به تاریخ اردیبهشت ۴۶ است و چاپ اول کتاب نمی‌تواند در سال ۱۳۴۵ بوده باشد. چاپ سوم نیز باید بعد از ۱۳۵۶ باشد نه "۱۳۵۵".

۲- آیا از چاپ دوم به بعد کتاب (از سال ۵۶ به بعد) تغییرات اساسی در متن چاپ اول داده نشده است؟ (این سؤال است نه اتهام). چرا که چاپ اول آن را در اختیار نداریم). بهر حال مقایسه چاپ اول و چاپ‌های بعدی بنظر می‌رسد که در زمینه شناخت شخصیت نویسنده نکات آموزنده‌ای بدست دهد.

۳- نویسنده، کتابش را به "برادر شاعر" خود خلیل تقدیم کرده است. و این

کتاب را "بخاطر شوق و اصراری پایان" "برادر از دست رفته" اش در مورد "داستان مرد حماسه آفرین" یعنی محمد، بعد از مرگ او و برای رضای خاطر او نوشته است.

۴- فهرست کتاب به شرح زیر است: "یاد داشت" اعراب و کعبه • پیغمبر (ص) در مکه • پیغمبر (ص) در مدینه • محمد (ص) فاتح مکه • پیام محمد (ص) • یادگار محمد (ص) • یاران پیغمبر (ص) • دو پیر • شام و اسکندریه • اسلام در ایران • دوره آشوب • در باره علی (ع) • آغاز حکومت عربی • کارنامه یزید • خاندان پیغمبر (ص) • مروانیان • انحطاط و سقوط دولت عربی • گزیده فهرست ماخذ • فهرست اعلام"

۵- نویسنده خود را مورخ می داند (در ص ۹۷) ولی در واقع، "مورخ" است یعنی بجای تحقیق تاریخی و حتی واقعه نگاری، افسانه می یابد، به توجیه می نشیند و دروغ های دیگران را در باره محمد، اسلام، علی، "دو پیر"، "خاندان پیغمبر" و غیره تکرار می کند فقط تکرار نمی کند بلکه با شیوه شبه تحقیق خود بسه آن ها آب و رنگ می زند و شاخ و برگ می دهد.

۶- فهرست بلند بالائی بعنوان "گزیده فهرست ماخذ" به زبان های فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی در پایان کتاب خود نقل می کند. وقتی به متن و زیرنویس ها مراجعه می کنید، جز قرآن، مقداری منابع عربی، یکی دو کتاب از نویسندگان ناشناس آلمانی و یک کشیش لبنانی (تازه در مورد فرد اخیر الذکر می نویسد: "هسر چند در باب تحقیقات وی سخنها هست" زیر نویس ص ۱۰)، نشانی نمی یابید. فهرست منابع فارسی و عربی هم واقعا دیدنی است: بحار الانوار، اخبار الطوال، تفصیل آیات القرآن الحکیم، سیره النبویه، شرح نهج البلاغه، صحیح الامام، علی و نبوة، و غیره. از فهرست بلند بالا به "زبان های دیگر" جز چند عبارت دستچین شده از چند مورد فوق الذکر، در متن و زیرنویس ها اثری نیست بعنوان سیاه سی لشکر و فریب خواننده آورده شده. فقط یک نمونه از میان نمونه های بسیار فراوان: از کتاب دو جلدی "محمد در مکه"، "محمد در مدینه" نوشته مونتگمری وات کسبه در فهرست آمده، کمترین اثری در هیچ جای کتاب (جز در همان فهرست) بچشم نمی خورد.

۷- در مورد حملات و یورش های وحشیانه اعراب، قتل عام ها، غارت ها، ویرانی ها و آتش سوزی ها در سرزمین های اشغالی و حتی ایران (خصوصا برای کسی که بنا به مصلحت: دوستدار ایران و اسلام یا اسلام و ایران است)، بی هیچ احساس شرمی علنا اظهار خشنودی می کند، دست به توجیه می زند، واقعیت ها را واروند جلسوه

می دهد ، افسانه می بافتد .

خلاصه این که زرین کوب برای خشنودی روح برادر از دست رفته اش ، حیثیت خود ، اعتبار برخی از آثار خوب خود و شرافت قلم را به مزایده می گذارد :

۲۲- مثنی بن حارثه شیبانی ، یکی از سران قبیله بدوی عرب در حوالی ایران کسسه از مدت ها قبل یعنی در زمان خسرو پرویز ، غزوات یعنی شیبحون هائی علیه ایران انجام می داد و وقتی مورد تعقیب قرار می گرفت به صحاری پناهنده میشد . مثنی یکی از راهزنان فرصت طلبی بود که با درخشیدن ستاره اقبال اسلام ، مسلمان شد . حتی زرین کوب می نویسد :

” با قبول اسلام مثنی خود را به مسلمین بست تا در تاخت و تازها و راهزنی های خویش مدینه را پشت سر خود داشته باشد . ابوبکر هم که او را به جنگ [با ایران] رخصت داد و در دنبال او خالد بن ولید را روانه کرد و به مثنی نوشت که در برخورد با ایرانیان از خالد فرمانبرداری کند ” (بامداد اسلام ، ص ۸۸) .

۲۳- همانجا ، ص ۹۰ .

۲۴- عمر در زمان بیان این سخنان هنوز خبر نداشت که کودك یکی از همین مغلوبان کف به اسارت به مدینه فرستاده شده و در آنجا بزرگ شده بود بنام فیروز (معروف به ”ابولولو“) ، چند سال بعد ، خود او را ”می خورد“ و به انتقام جنایات بیشمار سپاهیان عرب در ایران ، دومین خلیفه مسلمین و فاتح ایران را به قتل می رساند .

۲۵- ” تاریخ ایران “ ، ص ۱۵۹ .

۲۶- این را ما ادعا نمی کنیم بلکه یکی از ستایشگران و شیفتگان محمد ، اهل بیست و دین او یعنی عبدالحسین زرین کوب می نویسد :

” اما خلافت ابوبکر از اولین روزهای شروع مواجهه شد با ارتداد اعراب . ارتداد کسانی که ادای زکات را با نوعی باج به مدینه تلقی کردند و از به جا آوردن نماز و خاکسپاری و ستایشگری که در آن نسبت به الله و رسول می شد ، ابا داشتند و ظاهر هر دو کار - زکات و نماز - را برای خویش نوعی ذلت و به هر حال هر دو را خلاف مقتضای مروت عربی خویش می شمردند . ظهور و قوت مدعیان نبوت هم که مخصوصا از اواخر حیات پیغمبر عربستان را برآشفته بود تکیه گاه این مرتدان شد . بعضی از مرتدان نزد خلیفه پیغام فرستادند که نماز می خوانند اما زکات نمی دهند . بعضی دیگر گرد مدعیان نبوت فراز آمدند و از آنین محمد بیرون شدند . . . در مقارن اوایل خلافت در شش جا این اهل رده در مقابل مدینه صف آرائی کردند . . . جاهای دیگر هم اهل رده اگر چه برای اسلام مدعی جدید نتراشیدند لیکن از پرداخت زکات و از قبول کسانی که از مدینه جهت ”جبایت“ [باج گرفتن] آن فرستاده می شدند ، خود داری کردند . سرکشی در برابر قدرت مدینه در واقع از اواخر عهد پیغمبر شروع شده بود لیکن با وفات پیغمبر این روح عصیان تقریبا

در سراسر عربستان مجال جلوه یافت . بدین گونه ابوبکر در آغاز خلافت از همه سوی با فتنه و عصیان مواجه شد . بسیاری از مسلمانان در آن روزها نگرانی و نومیندی خود را نشان می دادند اما خلیفه با وجود دشواری ها که در پیش داشت خود را نباخت و خونسردی و آرامش خویش را از دست نداد با آن که حتی در مدینه در معرض تجاوز و غارت بود و لسی بی تردید و تزلزل اسامه بن زید را به شام فرستاد مدینه مورد تهدید طوایف غطفان و اسد شد اما خلیفه پیر از دشواری موقع نیندیشید و غطفان و اسد را که در صد د هجوم به مدینه و نزدیک مدینه بودند در دوالقصه مغلوب کرد . بعد از بازگشت اسامه هم در دفع اهل رده به جد اهتمام نمود . بعضی مشاورانش مصلحت چنان دیدند که سه سه خاطر زکات با اعراب جنگ نکنند اما او نپذیرفت و گفت اگر حتی از آنچه در زمان پیغمبر می داده اند زانو بند شتری کم کنند برای گرفتن آن با آن ها جنگ خواهیم کسرد . سردار او خالد بن ولید - که پیغمبر هم وقتی او را سیف الله خوانده بود - در دفع اهل رده خدمات درخشانی کرد . هم ظلیحه مغلوب شد هم سبحاح متواری . مسیلمه نیز در طی جنگی خونین کشته شد و بعد از زد و خورد ها و کشتارهای سخت باز در جزیره العرب وحدت و صلح استقراری یافت ("بامداد اسلام" ، صفحات ۷۳-۷۱) .

۲۷- "تاریخ ایران" ، ص ۱۵۵ .

۲۸- همانجا ، ص ۱۵۹ .

۲۹- جامعه ایران در زمان آخرین پادشاهان ساسانی و اوایل پیدایش اسلام هر چه بود (فتووالی بود نظام آسیائی بود ملوک الطوائفی بود تلفیقی از همه این ها بود هیچیک از این ها نبود و یا چیزی دیگر نبود) ، تغییری در ماهیت بحث ما در این نوشته نمی دهد . آنچه مهم و تعیین کننده است (و تصور نمی رود که احدی - از میان صاحب نظران در زمینه مسائل اقتصادی / اجتماعی / تاریخی / با دیدگاه های متفاوت یا متضاد - با آن مخالف باشد) اینست که : مرحله تکامل اجتماعی ایران قبل از فتح نظامی ایران توسط اعراب هر چه بود و هر نامی که بر آن گذاشته شود ، بمراتب پیشرفته تر از جامعه عربستان در زمان محمد و جانشینان او بود .

خلاصه این که ، اسلام در ایران ، هیچ مرحله ای از تکامل اجتماعی را نمایندگی نمی کرد و در این زمینه (و نیز در زمینه های سیاسی ، فرهنگی ، اداری ، مدنی) هیچ چیز نوینی را ارائه نمی داد . بلکه برعکس ، با تکیه بر عامل زور ، روند تکاملی جامعه را گُند کرد ، به عقب انداخت تا به آن برسد و یا خود را به آن برساند ، نه آن را با خود (که چیزی قابل ارائه نداشت) بلکه خود را با آن انطباق دهد . و از این راه ، در اخلال و اغتشاش بیشتر در مناسبات حاکم بر جامعه ، دامن زد .

۳۰- "تاریخ ایران" ، صفحات ۱۳۱-۸۷ .

۲۳- در اینجا بی آن که بخواهیم خود را درگیر مباحث پیچیده، اگله زیاستیکسی (Ecclésiastique) در باره، دین و آئین بکنیم (دین زرتشت یا آئین زرتشت ؟ دین مانی یا آئین مانی ؟ دین مزدک یا آئین مزدک ؟ دین مسیح یا آئین مسیح ؟ دین کنفوسیوس یا آئین کنفوسیوس ؟ دین محمد یا آئین محمد ؟ و غیره)، باید بگوئیم :

اولا سرکوب های دینی " سایر ادیان " در دوره ساسانیان فقط " گذرا " نبود .
دو نمونه، آزار و سرکوب مانی و پیروان او در زمان شاهپور اول و فرار مانی به هند و تبت و چین و بالاخره دستگیری و قتل او توسط بهرام اول و نیز قتل مزدک و سرکوب وحشیانه طرفداران او توسط انوشیروان " عادل " برای رد این نظریه، به تنهایی کافیهست .

و ثانيا این امر فقط " علل سیاسی " نداشت و همواره " علل دینی " هم داشت .
کریستینسن، بخاطر مطالعات پر دامنه اش در مورد دوره ساسانیان، که نظرسش صائب تر از نظر ماکسیم رود نسون است، در کتاب خود

Le roi Kavadh et le communisme Mazdakite, 1925.

(که ترجمه فارسی آن تحت عنوان " تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدک "، ترجمه نصرالله فلسفی و احمد بیرشک، ۱۳۰۹، تهران انتشار یافته است)، مثلا در باره مزدک نظری مغایر با رود نسون ارائه می دهد (ما پاراگراف زیر را از فرهنگ معین، جلد ششم، صفحات ۱۹۶۴-۱۹۶۳ - که خود او از کتاب مذکور در فوق کریستینسن استخراج کرده است -، بطور اجمالی نقل می کنیم) :

قباد در دوره اول سلطنت خود (۴۹۸-۴۸۸ میلادی)، طرفدار مزدک شده بود که بر اثر شورش نجبا و با دسیسه موبدان مجبور به فرار شد و بیاری خاقان چین، تاج و تخت خود را بدست آورد . و در دوره دوم سلطنت (۴۹۹-۴۹۸) با این که نسبت به مزدکیان جانب احتیاط را رعایت می کرد و با این حال از دسیسه چینیسی رهبران دینی در امان نبود و بالاخره طرح جانشینی او مطرح شد، خسرو انوشیروان و کاوس، نامزد های ولایتعهدی بودند . بدنبال تشکیل يك مجلس مباحثه مذهبی، قابل ترین مباحثان از میان موبدان انتخاب شدند و اسقف عیسویان نیز در مخالفت با مزدکیان، با زرتشتیان همداستان بود .

انوشیروان به پادشاهی انتخاب شد و همین انوشیروان بود که به کشتار دستجمعی مزدکیان و قتل مزدک پرداخت (در مورد نهضت مزدکیان همچنین

مراجعه کنید به "تاریخ ایران" صفحات ۹۶-۱۰۰ و "تکامل فتودالیم در ایران"، (صفحات ۳۸۹-۳۸۴) . البته ماکسیم رود نسون، در صفحه بعدی کتاب خود (ص ۲۸) مطلبی را عنوان می‌کند که کاملاً متناقض با پاراگراف ارائه شده در عبارت قبلی اوست . او در اینجا می‌نویسد :

رهبران مسیحی و یهودی مستقر در ایران، قدرت‌های فوق‌العاده‌ای در حیطه پیروان خود داشتند و حتی در زمره مشاوران برجسته امپراطوری ایران بشمار می‌رفتند .

و بعد ادامه می‌دهد :

"علی‌رغم برخی درگیری‌ها و برخاستن شعله‌های کم‌دوام آزار و اذیت‌ها، که غالباً از تعصب زیاد در کشاندن دیگران به دین خود و یا بر اثر دخالت رهبران دینی در امور عالیه سیاسی ناشی میشد، یهودیان و نستوریان در ایران، موقعیتی نسبتاً بسیار مساعد داشته‌اند ."

البته این اظهار نظر رود نسون فقط در دوره‌های مشخصی از سلسله ساسانی - بر اثر ملاحظات سیاسی - درست است، نه در تمامی حاکمیت این سلسله . نویسندگان "تاریخ ایران" در این زمینه مشخص، نظری مغایر با رود نسون ارائه می‌دهند :

"مسیحیت در قرن‌های سوم و چهارم میلادی در بین النهرین و خوزستان و تا اندازه‌ای دیگر ایالات ایران رواج یافت . پس از آن که مسیحیت مذ‌ه‌ب رسمی امپراطوری روم شد ساسانیان مسیحیان را هواخواهان سیاسی روم شمردند . تعقیب و آزار مسیحیان ایرانی و کشتار ایشان - از سال سی‌ام قرن چهارم تا سال هشتادم قرن پنجم با وقفه‌هایی گاه و بیگاه پدید می‌آمده، دوام داشت تا این که در آن سال، کلیسای سریانی ایران با اصطلاح طریقت نستوری را پذیرفت (کلیسای رومیة الصغری را به کفر متهم کرد) و بسا کلیسای ارتودوکس رومیة الصغری قطع رابطه نمود . از آن زمان، دلایل سیاسی بس‌رای تعقیب مسیحیان ایران از میان رفت و دو مذ‌ه‌ب مسیحی یکی نستوری و دیگری مونوفیزیست (ولی نه ارتودوکس) آشکارا و رسماً در ایران حق وجود پیدا کردند " (ص ۸۶) .

۳۴ - Sarrasins - Saracènes . ماکسیم رود نسون در صفحات ۳۰ و ۳۱ کتاب خود این اصطلاح را آگاهانه به دو شکل متفاوت فوق‌ثبت می‌کند که اولی نقل قولی مستقیم یا غیر مستقیم از خاطرات "کوسماس" است و دومی رسم الخط متداول بعدی آن . اعراب عربستان Sarrasins خوانده میشدند . بعدها، در قرون وسطی، حتی مسلمانان شمال افریقا و اسپانیا را نیز اصطلاحاً Sarrasins می‌نامیدند .

ماکسیم رود نسون، در فصل دوم کتاب خود، " معرفی يك سرزمین " (ص ۳۱)، ریشه‌ها و مشتقات یونانی این اصطلاح را بدست می‌دهد (که در شماره آینده "اندیشه‌رهائی" خواهد آمد) و در اینجا فقط اشاره کنیم که ما با توجه به ریشه، یونانی این اصطلاح، آنرا "چادر نشین‌ها" ترجمه کرده‌ایم .



ف . انگلس

« کتاب مکاشفه »

تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه

چند توضیح

در مورد شیوه ترجمه، نحوه تهیه و تنظیم یادداشت‌های پایان مقاله و تمام موارد کلی که به ترجمه فارسی این مقاله انگلس مربوط می‌شود، دقیقاً مبتنی بر همان نکاتی است که مترجمان در مقدمه‌های ترجمه فارسی دو مقاله دیگر انگلس (چاپ شده در شماره‌های اول و دوم "اندیشه‌رهائی" تحت عنوان "چند توضیح") اشاره کرده‌اند و بمنظور جلوگیری از تکرار توضیحات مفصل (که آن نکات در مورد ترجمه مقاله حاضر نیز صادق است)، از خوانندگان می‌خواهیم که به صفحات ۱۷۷-۱۷۹ شماره اول و به صفحات ۱۶۹-۱۶۷ شماره دوم "اندیشه‌رهائی" مراجعه کنند.

اما چند توضیح اختصاصی (بهمراه چند توضیح کم و بیش تکراری برای خوانندگانی که آن دو شماره را در اختیار ندارند)، درباره ترجمه مقاله انگلس در این شماره:

۱- مقاله "کتاب مکاشفه"، در آغاز، از متن اصلی (انگلیسی) آن به فارسی برگردانده شد. انگلس این مقاله را به زبان انگلیسی نوشته و برای اولین بار در نشریه Progress، شماره ۱۱، لندن، ۱۸۸۳، صفحات ۱۱۶-۱۱۲ تحت عنوان The Book of Revelation به چاپ رسیده بود. ترجمه فارسی از روی فتوکپی نسخه اصلی نشریه Progress، نگهداری شده در کتابخانه British Museum، لندن انجام گرفت.

۲- ترجمه فارسی دیگری از همین مقاله، بطور جداگانه، این بار از روی ترجمه

Marx-Engels. Sur la religion, Editions Sociales, Paris, 1972, PP. 202-209.

تحت عنوان *Le livre de l'apocalypse* (که این خود از همان متن اصلی منتشره در *Progress* به فرانسه ترجمه شده بود) ، تهیه شد .

۳- زمانی که اختلافات موجود در این دو ترجمه فارسی (از متن اصلی و ترجمه فرانسوی) مشخص شد ، برگردان فارسی از روی ترجمه فرانسوی ، مجدداً کلمه به کلمه (با دقت و تأکید بیشتر بر روی تفاوت های آن) با متن اصلی مقاله انگلیس مقایسه شد و هر مورد اختلاف ، حتی اختلافات جزئی در مورد نحوه بیان ، دقیقاً مشخص گردید .

۴- در زمینه موارد اختلاف متن اصلی و ترجمه فرانسوی و حتی در زمینه اختلافات جزئی در مورد نحوه بیان ، همان شیوه ای را بکار گرفتیم که در شماره اول " اندیشه رهائی " (ص ۱۷۸) توضیح داده ایم .

۵- در " چند توضیح " شماره دوم " اندیشه رهائی " (ص ۱۶) نوشته بودیم :

" در متن ترجمه حاضر [چاپ شده در شماره ۲ نشریه] ، در برخی موارد ، در کنار معادل فارسی *يك* واژه یا *يك* اصطلاح ، اصل آن را به آلمانی در داخل پرانتز آورده ایم بی آن که معادل آن ها را در ترجمه فرانسوی نقل کنیم) . دلیل این امر اینست که در این موارد ، معادل های فرانسوی (هر چند غالباً گویا تر ولی در هر حال) با اصل آلمانی آن واژه ها و اصطلاحات کم و بیش تفاوت داشتند و یا دقیقاً یکی نبودند ."

این شیوه را در ترجمه " کتاب مکاشفه " تغییر داده و یا تکمیل کرده ایم بدین نحو : در ترجمه فارسی مقاله حاضر ، در موارد متعدد (فراوان تر از دو شماره گذشته) ، غالباً اصل انگلیسی معادل فارسی *يك* کلمه یا اصطلاح را بجای آوردن در متن مقاله به زیر نویس برده ایم و مضافاً در هر مورد ، در کنار آن ها ، کلمه عبارت بکار برده شده توسط مترجمان فرانسوی (با ترجمه فارسی شان) را آورده ایم . این کار بدو دلیل صورت گرفته است :

الف- با این که کلمات و عبارات مورد بحث در متن اصلی با کلمات یا عبارات انتخاب شده توسط مترجمان فرانسوی ابداعاً مفایر نیستند ولی دقیقاً یکی هم نیستند و همان طوری که در زیر نویس ها غالباً اشاره کرده ایم مترجمان فرانسوی بجای استفاده از معادل دقیقاً موجود آن واژه انگلیسی در زبان فرانسه ، از واژه های مشابه یا مترادف آن استفاده کرده اند . با این که بنظر یکی از ما ، که وظیفه تهیه و تنظیم

متن نهائی این ترجمه فارسی را بر عهده داشت ، تقریباً در تمام این موارد کلمه یا عبارت انتخاب شده توسط مترجمان فرانسوی ، مناسب تر و غالباً گویا تر بنظر می‌رسید و به روانی ترجمه فارسی کمک می‌کرد ، با این حال ، بخاطر مقید بودن به متن اصلی ، از آوردن آن ها در متن ترجمه خود داری و بنقل آن ها در زیر نویس ها اکتفا کرده ایم .

ب- آوردن این کلمات یا عبارات انتخاب شده توسط مترجمان فرانسوی (همراه با ترجمه فارسی شان) ، به فهم بیشتر مطلب کمک می‌کند .

۶- در مورد نحوه تهیه و تنظیم یاد داشت ها و منابع مورد استفاده در تهیه برخی از آن ها ، در شماره اول (صفحات ۱۷۹-۱۷۸) و در شماره دوم (صفحات ۱۶۹-۱۶۸) "اندیشه‌رهای" ، به تفصیل سخن گفته ایم و در اینجا ، اضافه که جز سه یاد داشت (یکی متعلق به انگلس و دو تا متعلق به مترجمان فرانسوی - که هر سه مورد مشخص شده اند) ، بقیه از طرف ما ، هم بمنظور ارائه حداقل اطلاعات لازم و هم بمنظور کمک در فهم بیشتر مطلب ، به پایان مقاله افزوده شده است .

۷- در ترجمه حاضر ، همان طوری که در شماره ۲ "اندیشه‌رهای" توضیح داده ایم در دو حالت ، کلمه یا عبارتی به فارسی در داخل پرانتز قرار دارد :

الف : کلمه یا عبارتی در متن اصلی مقاله وجود نداشت و در ترجمه فرانسوی آن به چشم می‌خورد . هر جا که کلمه یا عبارت اضافی در ترجمه فرانسوی مقاله به گویا تر شدن مطلب و فهم بیشتر آن کمک می‌کرد ، آن را در ترجمه حاضر آورده ایم ولی به منظور متمایز کردن ، آن ها را در داخل پرانتز قرار داده ایم و هر مورد ، در زیر نویس تذکر داده ایم که : " این کلمه (یا عبارت) در متن اصلی وجود ندارد ، از ترجمه فرانسوی آن نقل می‌شود " . نکته پیداست اگر کلمه یا عبارت اضافی در ترجمه فرانسوی وجود داشت ولی کمک چندانی به رساتر شدن ترجمه و فهم بیشتر مطلب نمی‌کرد ، در ترجمه حاضر نیآورده ایم .

ب- هر گاه کلمه یا عبارتی در داخل پرانتز در متن ترجمه وجود دارد ولی مشخص نشده اند ، متعلق به متن اصلی مقاله انگلس است .

۸- در مورد گروه‌های موجود در ترجمه مقاله حاضر همان امری صادق است که در شماره های گذشته نوشته ایم :

"گروه‌های فراوان در مقاله به منظور هر چه بیشتر مفهوم شدن ترجمه از طرف ما به متن اضافه شده اند " .

مترجمان : الف . صارمی

پرویز کمالی

نقد تاریخی و زبان شناسانه از انجیل ، تحقیق درباره قدمت ، منشأ ، و ارزش تاریخی نوشته های مختلفی که عهد عتیق و عهد جدید را تشکیل می دهند ، علمی است تقریباً ناشناخته در این کشور [انگلستان] جز در میان تنی چند از فقه شناسان در حال لیبرال شدن (۲) که می کوشند تا حد امکان آنرا مخفی نگه دارند . این علم تقریباً بطور انحصاری ، آلمانی است . بعلاوه ، مقدار کمی از آن هم که از مرزهای آلمان گذشته است دقیقاً بهترین بخش آن نیست : این نقدیست آسان گیر (Latitudinarian) (۳) که به پیشداوری نداشتن ، به کامل و بی نقص بودن و در عین حال ، به مسیحی بودن خود مباحثات می کند . این (نقد می گوید که) (۴) کتابها [ی عهد جدید] ، دقیقاً وحی های روح القدس نیستند بلکه وحی های الهی اند (مع الواسطه) (۵) ، از طریق روح مقدس انسانی (۶) و غیره . بدینگونه است که (نمایندگان) (۷) مکتب توبینگ (۸) (نظیر بائر (۹) ، گفرور Gfroer و غیره) ، علاوه بر هلند و سوئیس در انگلستان [نیز] مورد توجه قرار گرفته اند ، و اگر بخواهیم در این زمینه کمی جلوتر برویم باید بسراغ اشتراوس (۱۰) رفت . همین روحیه ملایم (۱۱) ، ولی کاملاً ضد تاریخی ، برارنست رنان (۱۲) معروف - که جز سارق مفلوک نقد آلمانی [انجیل] چیز دیگری نیست - نیز حاکم است . در تمامی آثار رنان هیچ چیز - جز سانتیمان تالیسم زیبایی شناسانه ایده هائی که در آنها منعکس است و زبانی پر زرق و برق که همه [سرتق هایش] را می پوشاند - متعلق به خود او نیست . با اینهمه ، ارنست رنان ، نکته درستی را بیان کرده است :

"اگر می خواهید ایده متمایزی (۱۳) از جوامع (Communities) اولیه مسیحی داشته باشید ، آنها را با تجمعات (۱۴) مذهبی روزگار ما مقایسه نکنید ، آن جوامع بیشتر به حوزه های محلی "اتحادیه بین المللی کارگران" شباهت دارند ."

و این درست است . مسیحیت همانگونه توده ها را بخود جلب کرده است که سوسیالیسم مدرن ، [یعنی] تحت اشکال فرقه های گوناگون و بیش از این ، از (مجرای) (۱۵) عقاید فردی متناقض - برخی [از این عقاید] روشن تر ،

برخی مغشوش تر و این بخش اخیر، اکثریت بزرگی را تشکیل می‌داد.، ولسی
تمامی آنها مخالف سیستم حاکم [یعنی] "قدرت‌های موجود" بودند.
بعنوان مثال کتاب **مکاشفه** خودمان را در نظر بگیریم، خواهیم دید
بجای این که تاریک‌ترین و اسرارآمیزترین کتاب در تمامی عهد جدید باشد،
ساده‌ترین و روشن‌ترین آن است. باید از خواننده بخواهیم آنچه را که
کم‌کم نشان خواهیم داد فعلا قبول کند: این که کتاب [اپوکالیپس] در سال
۶۸ یا ژانویه ۶۹ عصر [میلادی] ما نگارش یافته است و این که، نه فقط تنها
کتاب عهد جدید است که تاریخ [نگارش] آن بطور واقعی مشخص گردیده بلکه
قدیمی‌ترین آن نیز هست. (سیمای) (۱۶) مسیحیت در سال ۶۸ رامی-
توانیم در این [کتاب] همچون در یک آئینه مشاهده کنیم.

قبل از همه، فرقه‌ها و بازهم فرقه‌ها. در نامه‌ها به هفت کلیسای
آسیا، حداقل سه فرقه ذکر شده‌اند که غیر از این در باره آن‌ها چیزی
نمی‌دانیم: نیکلایت‌ها (۱۷)، بلعامیت‌ها (۱۸) و پیروان زنی که
در آنجا با نام ایزابل (۱۹) مشخص می‌گردد. [در همین کتاب] گفته
می‌شود که هر سه فرقه به پیروان خود، اجازه خوردن گوشتی را می‌دادند که
برای بت‌ها قربانی شده‌اند و شیفته عمل زنا (۲۰) بودند. این یک امر
شایان توجه است که با هر جنبش بزرگ انقلابی، مسئله "عشق آزاد"، جای
برجسته‌ای را بخود اختصاص می‌دهد. برای بخشی از مردم، بدور ریختن
قیود سنتی کهن که دیگر هیچگونه ضرورتی ندارند بعنوان یک پیشرفت انقلابی
بشمار می‌رفت و برای بخش‌های دیگری از آن‌ها، همچون آئینی
بموقع (Welcome-Bienvenue) که براحتی همه نوع روابط آزاد و ساده
شده بین زن و مرد را در بر می‌گرفت. بخش‌های اخیر الذکر - از نوع عامی
و بی‌فرهنگ (Philistine) آن -، بنظر می‌رسد که دست‌بالا را داشته‌اند
زیرا که "زنا" و امر خوردن "گوشت قربانی اختصاص یافته به بت‌ها" - که
برای یهودیان و مسیحیان بشدت ممنوع بود ولی امتناع از [خوردن] آن گاهی
اوقات می‌توانست خطرناک یا حداقل ناپسند باشد -، همواره در یک ردیف
گذاشته می‌شد. این امر بروشنی نشان می‌دهد که طرفداران "عشق
آزاد" (۲۱) ی که در اینجا ذکرشان رفت عموماً می‌کوشیدند که دوست همگان

باشند و همه چیز ممکنست داشته باشند جز جُریزه شهیدان را .

مسیحیت چونان هر جنبش بزرگ انقلابی ، توسط توده ها ساخته شد . در دوره ای که فرقه های جدید ، ادیان جدید و پیغمبران جدید ، صد صد ظهور می کردند ، بنحوی کاملاً ناشناخته برای ما ، در فلسطین پا گرفت . مسیحیت ، در واقع ، يك حد متوسط محض است که ، بخودی خود ، از اصطکاک های متقابل مترقی ترین آن فرقه ها بوجود آمد ، و متعاقباً - بر اثر الحاق براهین یهودی اسکندرانى ، **فیلون** و بعدها ، نفوذ شدید رواقیون - بعنوان يك آئین شکل گرفت . در حقیقت ، اگر بتوان **فیلون** را پدر مسیحیت دانست **سه نك** ، عموی آن بود . عبارات کاملی از **عهد جدید** ، بنظر می رسد که تقریباً کلمه به کلمه از آثار او [**سه نك**] رونویسی شده اند ، از طرف دیگر ، در نوشته های طنز آمیز **پرسیوس** (۲۲) ، عباراتی را خواهید یافت که بنظر می رسد از **عهد جدید** - که در آن زمان هنوز نوشته نشده بود - اقتباس شده اند . از تمامی عناصر آئینی ، در **کتاب مکاشفه** هیچ رد پائی مشاهده نمی شود . در اینجا ، مسیحیت را در زمخت ترین شکل آن که به ما رسیده ، می یابیم . در این کتاب فقط **يك** نکته دگماتیک غالب [از میان تمام دگم های بعدی مسیحیت] ، بچشم می خورد : مومنین بر اثر از خود گذشتگی **مسیح** ، نجات یافته اند . ولی در مورد چگونگی و چرائی [آن] کمترین توضیحی ارائه نمی شود . آن [تنها دگم موجود] نیز جز **يك** مفهوم قدیمی **یهودی** و غیر **یهودی** (**Heathen-Païenne**) (۲۳) چیز دیگری نیست که [بر اساس آن می توان] خدا یا خدایان را با قربانی تسکین داد . و آن [مفهوم قدیمی] به این مفهوم اختصاصاً **مسیحی** (کلمه مسیحیت را بطور واقعی بصورت **يك** دین جهانی در آورد) تبدیل شد که : **مرگ مسیح** ، قربانی بزرگی است [و این قربانی] ، یکبار برای همیشه کفایت می کند .

[در کتاب **اپوکالیپس**] هیچ نشانی از گناه اولیه (۲۴) نیست . هیچ چیزی در باره تثلیث (۲۵) [در آن وجود ندارد] . **عیسی** ، " بره " است ولی مادون خدا (۲۶) . در **يك** عبارت (فصل ۱۵ ، آیه سوم) ، در حقیقت همپتراز موسی قلمداد می شود (۲۷) . بجای **يك** روح مقدس منحصر بفرد ، [در

دگم های شکل گرفته بعدی در مسیحیت ، در کتاب ایوکالیپس] ، " هفت روح " خدا وجود ندارد (فصل سوم ، آیه سوم و فصل چهارم ، آیه پنجم) (۲۸) . مقدسین کشته شده (شهدا) ، خدا را به انتقام فرا می خوانند :

" ۰۰۰ تا کی بر ساکنین زمین داوری نمی کنی و انتقام خون مسیحیان را از آن ها نمی گیری ؟ " (فصل ششم ، آیه دهم) (۲۹) .

يك چنین حسی [انتقام جویانه] ، بعد ها از مقررات شوریک اخلاقیات مسیحیت با دقت بیرون کشیده شد ولی در پراتیک ، بمحضی که مسیحیان بر کافران (Païens) (۳۰) تفوق یافتند ، با خشونت هر چه تمام تر بمورد اجراء گذاشته شد .

البته مسیحیت ، خود را [در این کتاب] ، صرفاً بعنوان فرقه ای از یهودیت معرفی می کند . بدینگونه است در نامه ها به هفت کلیسا :
" کفر آنانی را [می شناسم] که خود را یهودی (نه مسیحی) می گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند " (فصل دوم ، آیه نهم) (۳۱) .
و همچنین (در فصل سوم ، آیه نهم) :

" کسانی از کنیسه شیطان که می گویند یهودی هستند و نیستند (بچنگ تو می سپارم) " (۳۲) .

نویسنده [ایوکالیپس] مان ، در سال ۶۹ عصر [میلادی] ما ، به هیچ وجه تصور نمی کرد که مرحله جدیدی از تکامل مذهبی را نمایندگی می کند کسسه سرنوشت آن این بود بصورت یکی از بزرگترین عناصر انقلاب در آید (۳۳) . همچنین وقتی که مقدسین در مقابل بارگاه خدا ظاهر می شوند ، قبل از همه ، ۱۴۴ ، ۰۰۰ یهودی - ۱۲ ، ۰۰۰ نفر از ۱۲ قبیله - بچشم می خورد و فقط بعد از اینهاست که غیر یهودیان (Païens) گرویده به این مرحله جدید یهودیت ، پذیرفته می شوند .

مسیحیت در سال ۶۸ [میلادی] ، در قدیمی ترین کتاب عهد جدید و تنها کتاب آن که معتبر [یعنی غیر جعلی] بود نش نمی تواند مورد تردید باشد ، بدینگونه ترسیم شده است . نمی دانیم مولف آن کیست . او خود را یوحنا می نامد (۳۴) . حتی ادعا نمی کند که یوحنا " رسول " (۳۵) باشد ، چرا که ابنیه " اورشلیم جدید " ، " نام های دوازده رسول بره " را در برداشت

(فصل ۲۱، آیه ۱۴) (۳۶) بنا براین، او [نویسنده کتاب اپوکالیپس] وقتی که کتاب را می‌نوشت، آن‌ها [دوازده رسول - و از جمله یوحنا رسول] باید مرده باشند (۳۷) . این که او یهودی است از عبارت عبری فراروان در [نوشته به زبان] یونانی اش که اغلاط دستوری - بیش از کتاب‌های دیگر عهد جدید - در آن موج می‌زند، بروشنی نمایان است . در صورتی که این نکته - که با اصطلاح انجیل بروایت یوحنا رسول، نامه‌های یوحنا رسول و همین کتاب [یعنی "مکاشفه یوحنا رسول" (۳۸)، لا اقل توسط سه نویسنده مختلف نوشته شده اند، از طریق آئین (Doctrine) های متنازع (Clashing) (۳۹) مندرج در آن‌ها ثابت نشده باشد، زبان آن‌ها بوضوح نشان می‌دهد .

رویت‌های اپوکالیپتیکی، که (خمیر مایه) (۴۰) تقریباً تمامی مکاشفه را تشکیل می‌دهند، در اکثر موارد، کلمه به کلمه، از پیغمبران کلاسیک عهد عتیق و تقلید کنندگان بعدی شان - از "کتاب دانیال" (۴۱) (حدود ۱۹۰ سال قبل از عصر [میلادی] ما که وقایع پیش آمده در چندین قرن قبلی را پیشگوئی می‌کرد) گرفته تا "کتاب خونخ" (۴۲) (اثری تقلبی به زبان یونانی که کمی قبل از عصر [میلادی] ما نوشته شده) - ، اقتباس شده اند . ابداعات عجیب و غریب، حتی سر هم بندی رویت‌های دزدیده شده [از اپوکالیپس‌های قبلی]، بسیار حقیقند . استاد دانشگاه، فردیناند بناری (۴۳)، در سال ۱۸۴۱، سلسله درس‌هایی در دانشگاه برلن ارائه داد - و من آنچه را که متعاقباً خواهد آمد، مدیون آنم - ، و در این درس‌ها ثابت کرد که مولف [اپوکالیپس] ما، رویت‌های ادعائی متعلق بخود را فصل به فصل و سطر به سطر، از کجا اخذ کرده است . بنا براین بی‌فایده است که "یوحنا"ی خود را در تمامی بوالهوسی‌هایش (Vagaries) (۴۴) دنبال کنیم . بهتر است مستقیماً بسوی نقطه‌ای حرکت کنیم که از راز يك کتاب در هر حال عجیب، پرده بر می‌دارد .

"یوحنا"ی ما در تقابل (۴۵) کامل با تمامی مفسران ارتودکس خویش که هنوز پس از گذشت بیش از هزار و هشتصد سال منتظرند که پیشگوئی‌های او متحقق شوند، هیچگاه از گفتن این باز نمی‌ماند: "زمان آن نزدیک است ."

همه اینها بزودی بوقوع خواهد پیوست" (۴۶) . و این امر، اختصاصاً به بحرانی مربوط می‌شود که او [نویسنده اپوکالیپس] آنرا پیش‌بینی می‌کند و بوضوح کامل، انتظار دیدنش را دارد .

این بحران، نبرد بزرگ نهائی بین خدا و - همان‌طوری که دیگران او را نامیده‌اند - "آنته کریست" (۴۷) است . فصول تعیین‌کننده، فصول سیزده و پانزده‌اند (۴۸) . حشو و زواید پر زرق و برقِ پوچ را که کنار بگذاریم، "یوحنا" خروج حیوانی را از دریا مشاهده می‌کند که دارای هفت سر و ده شاخ است (شاخ‌ها اصلاً مورد توجه ما نیستند) :

"بنظرم آمد که یکی از سرهای حیوان وحشی که ضربتی مرگبار دیده بود، از زخم‌کشنده اش التیام یافت" (۴۹) .

این حیوان می‌بایست بمدت چهل و دو ماه (نیمی از هفت سال مقدس) علیه خدا و بره [عیسی]، بروی زمین با قدرت حکومت کند و تمام انسان‌ها، در طی این دوره مجبور می‌شوند که علامت این حیوان یا شماره - نام او را در دست راست یا پیشانی خود داشته باشند .

"این محتاج حکمت است و هر صاحب‌خردی می‌تواند عدد نام آن حیوان را که ۶۶۶ است حساب کند . چون این عدد بنام - مردی دلالت دارد" (۵۰) .

در قرن دوم [میلادی]، ایرنه (۵۱) هنوز می‌دانست که منظور از سر زخمی شده و التیام یافته، **امپراطور نرون** بوده است . او [بعنوان] اولین آزار دهنده بزرگ مسیحیان متولد شده بود . به هنگام مرگ **نرون** شایعه‌ای بویژه در **آخائی** یا **در آسیا** پراکنده شد مبنی بر این که او نمرده بلکه فقط مجروح شده است، روزی از نو ظاهر می‌شود و حکومت وحشت را در سر تا سر جهان گسترش خواهد داد (تاسیت، **An**، **VI-22**) (۵۲) . در همان ایام، ایرنه با نحوه قرائتِ (**Reading**) بسیار قدیمی دیگری آشنائی داشت (۵۳) که بر اساس آن، نام [نرون]، شماره ۶۶۶ را بجای ۶۶۶ ارائه می‌داد .

در فصل هفدهم (۵۵) حیوان هفت سر مجدداً ظاهر می‌شود و این بار، زن معروفِ سرخ جامه بر آن سوار است، که خواننده خود می‌تواند

توصیف دلپذیر آن را در کتاب [اپوکالیپس] بیابد . در آنجا فرشتگان برای یوحنا توضیح می‌دهد :

“ آن حیوان که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست ۰۰۰ آن هفت سر هفت تپه ای است که زن بر آن می‌نشیند و همچنین هفت پادشاه است که پنج نفر از آن ها از سلطنت برکنار شده اند و یکی هم اکنون فرمانروائی می‌کند و آن هفتمی هنوز نیامده است و هر وقت بیایند فقط مدت کوتاهی دوام خواهد آورد . اما آن حیوان وحشی کسسه زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست هشتمی است و با وجود آن [یوحنا] وجود این ، او [یکی از آن هفت نفر می‌باشد ۰۰۰ آن زنی کسسه دیدی شهر بزرگ است که بر پادشاهان جهان تسلط دارد ” (۵۶) .

در اینجا ، دو عبارت (Statements) روشن داریم (۵۷) :

۱- زن سرخ جامه [مظهر] روم است ، شهر بزرگی که بر پادشاهان جهان فرمانروائی می‌کند .

۲- کتاب [اپوکالیپس] در زمان فرمانروائی ششمین امپراتور روم نوشته شد . بعد از او امپراتور دیگری خواهد آمد که زمانی کوتاه سلطنت خواهد کرد ، سپس نوبت به کسی خواهد رسید که “ یکی از آن هفت نفر ” است ، که زخمی شده ولی شفا یافته ، و آن عدد اسرار آمیز ، نام او را در بر دارد و ایرته هنوز [در اواخر قرن دوم میلادی] می‌دانست که [نام آن فرد] نرون است . با آغاز شمارش از اوگوست : اوگوست ، تیر ، کالیگولا ، کلود و نرون را -

که پنجمی است - ، خواهیم داشت . فرد ششم ، که هنوز فرمانروائی می‌کند ، **کالبا** است که به تخت سلطنت نشستن او ، قیام لژیون ها ، خصوصاً در **گل** (۵۸) ، به رهبری **اوتون** ، جانشین او ، را بدنبال داشت . بنا بر این ، کتاب [اپوکالیپس] ما ، باید در زمان **کالبا** ، که از ۹ ژوئن ۶۸ تا ۱۵ ژانویه ۶۹ سلطنت کرد ، نوشته شده باشد . این کتاب ، بازگشت **نرون** را بعنوان يك امر قریب الوقوع پیش بینی می‌کند (۵۹) .

اما اینك [بپردازیم به] اثبات نهائی - [قضیه] عدد [۶۶۶ یا ۶۱۶] .

این امر نیز توسط **فردیناند بتاری** کشف شده بود و از آن زمان تا کنون ، این کشف در دنیای علم ، مورد اعتراض احدی قرار نگرفته است .

قریب سیصد سال قبل از [ع] [ما] ، یهودیان استفاده از حروف را بمثابة نشانه های اعداد ، آغاز کردند . خام خام های شیفته ، جنبه صوری علم - "Les rabbins adonnés à la spéculation-The speculative rabbis" در آن ، يك شیوه جدید از تعبیری رازگونه ، کابال (۶۰) ، را مشاهده می کردند . کلمات اسرار آمیز از طریق عددی که از جمع ارزش عددی حروف متشکله آن [کلمه] بدست می آمد ، بیـــــان می گردید (۶۱) . آن ها این علم جدید را **Ghematriah** - هندسه می نامیدند . (دقیقاً) (۶۲) همین علم است که "یوحنا" ی ما ، در اینجا ، [در اپوکالیپس] ، مورد استفاده قرار می دهد . ما باید ثابت کنیم که :

- ۱- عدد ، نام مردی را در بردارد و این نام ، **نرون** است . و
- ۲- راه حل همانقدر برای خواندن (۶۳) ۶۶۶ معتبر است که برای خواندن (۶۳) - به همان اندازه - قدیمی یعنی ۶۱۶ .

حروف عبری و ارزش های شان را در نظر بگیریم (۶۴) :

נ	(nun) n	= 50
ר	(resch) r	= 200
ו	★ (vav) v	= 6
נ	(nun) n	= 50
כ	★ (Keph) k	= 100
ס	(samech) s	= 60
ר	(resch) r	= 200

Neron Kesar ، امپراطور **Néron** به یونانی **Néron Kaisar** [نوشته می شود] . حال اگر بجای (بکار گرفتن) (۶۵) املاء یونانی آن ، **Nero Caesar** لاتینی را به حروف عبری منتقل کنیم ، **نون** (n) آخر **Neron** و به همراه آن ، ارزش [عددی] پنجاه ، حذف می شوند . بدینگونه می رسیم به قرائت (۶۳) قدیمی دیگر [یعنی] ۶۱۶ ، و آزمایش (یا نمایش) (۶۶) ، همچنان که انتظار می رود ، کامل و بی نقص است (۶۷) .

بدین گونه (محتوای این) (۶۸) کتاب اسرار آمیز [اپوکالیپس] ،

کاملاً برایمان روشن است . " یوحنا " ، بازگشت نرون را حوالی سال ۷۰ [میلادی] پیش بینی می کند و (پیش بینی می کند که) (۶۹) حکومت وحشت او چهل و دو ماه یا ۱۲۶۰ روز طول خواهد کشید . بعد از این ایام ، خدا ظاهر خواهد شد ، دشمن مسیح (۷۰) را شکست خواهد داد ، شهر بزرگ [روم] را طعمه آتش خواهد کرد و شیطان را برای یک مدت هزار ساله به زنجیر خواهد کشید ، امپراطوری هزار ساله (۷۱) آغاز خواهد شد و غیره و غیره . تمامی این ها امروزه برای افراد جاهلی (Ignorant Persons) که هنوز دلشان می خواهد برای محاسبه روز قیامت تلاش کنند ، هرگونه فایده ای (All interest) (۷۲) را از دست داده است . با این همه ، این کتاب [اپوکالیپس] بمثابة تابلوی اصلی (۷۳) از مسیحیتی تقریباً بدوی ، که بوسیله فردی از میان خودشان [از میان مسیحیان اولیه] تصویر شده ، بیش از دیگر کتاب های عهد جدید در مجموع، دارای ارزش است .

www.vahdatcommunisti.com

توضیحات

۱- مترجمان فرانسوی مقاله بجای " کتاب مکاشفه " ، اصطلاح " کتاب اپوکالیپس " (Le livre de l'apocalypse) را بکار برده اند . انگلس ، در اینجا ، اصطلاح متداول مسیحی درباره این کتاب را به عاریت گرفته است و البته ، در متن ، هر جا که از Revelation (وحی یا مکاشفه) استفاده می کند ، آنرا بصورت تاکیدی می آورد - که بنظر ما معادل در گیومه گذاشتن است (همانطوری که ما در زیر نویس های ترجمه مقالات انگلس در دو شماره گذشته " اندیشه رهائی " ونیز در این شماره ، هر جا که از ترجمه فارسی کتاب اپوکالیپس منسوب به یوحنا ، نقل قول آورده ایم ، همه جا مکاشفه را داخل گیومه قرار داده ایم) . بهر حال ، بنظر ما ، استفاده از اصطلاح " کتاب اپوکالیپس " مناسب تر از " کتاب مکاشفه " (حتی بصورت تاکیدی) است . هر جا که ترجمه از متن مقاله انگلس است ، به تبعیت از نویسنده ، همه جا

کتاب مکاشفه را (به همان صورت تاکید) آورده ایم و در سایر موارد - مانند -
کروشه ها (که همه جا از ماست) و یا در زیر نویس ها (در صورتی که نقل قول
از ترجمه های فارسی عهد جدید نباشد) - اصطلاح اپوکالیپس را انتخاب کرده ایم.
در باره این که چرا در زیر نویس ها بجای "مکاشفه"، اصطلاح "اپوکالیپس" را ترجیح
می دهیم، مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره اول، یادداشت شماره (۳۰)،
ص ۲۰۷.

۲- Liberalizing . در ترجمه فرانسوی مقاله بجای "در حال لیبرال شدن"،
لیبرال آمده است .

۳- Latitudinarian يك گرایش مذهبی بود در اوایل قرن هیجدهم . این
گرایش در زمینه مسائل اخلاقی سخت گیری نمی کرد ، برخی تغییرات در اصول
و دگم های دینی را می پذیرفت و در جهت حذف منکرات گام بر می داشت . مترجمان
فرانسوی مقاله انگلس بجای Latitudinarian (که معادل آن در فرانسوی
Latitudinaire است) ، واژه لیبرال (Libérale) را بکار گرفته اند . لیبرال
اگر چه دقیقاً همان Latitudinaire نیست ولی گنه اندیشه انگلس را روشن تر
بیان می کند .

در زمان حاکمیت فتوایس (و متحد آن دین) ، لیبرال ها حاملین يك
دکترین سیاسی ، مبلغین آزادی فردی و آزادی وجدان و مخالفین دگم های مذهبی
بودند . و هنوز در روزگار ما ، گر چه لیبرالیسم در تحلیل نهائی ، عمدتاً يك
اقتصادی است و جناحی از بورژوازی ولی ، بر خلاف تصور چپ تك بُعدی ایران،
لیبرالیسم در عین حال ، يك مجموعه ، يك کل و دقیق تر این که ترکیبی است از
دکترین های اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی . بخش اعظم چپ ایران ، بعد
از انقلاب تا چندی پیش (و حتی کم و بیش امروز) چه جار و جنجال ها در باره
لیبرال ها و لیبرالیسم که براه نینداخت . تا جایی که نیمچه دیکتاتورهای مذهبی
نظیر بنی صدر و آخوند های بی عمامه ای مانند بازرگان را لیبرال خواند . بگذریم
از این که اسطوره های نظیر بنی صدر و بازرگان نه فقط در عرصه سیاسی ، اجتماعی،
فرهنگی و مدنی ، مطلقاً بلکه از نظر بینه اقتصادی (اگر بینه در این زمینه بتوان
برایشان قائل شد) هم لیبرال نیستند ، "لیبرال" اند .

۴- عبارت داخل پرانتز در متن اصلی مقاله وجود ندارد ، از ترجمه فرانسوی
آن نقل می شود .

۵- ایضا .

۶- روح القدس (Holy Ghost-Saint Esprit) یا روح مقدس (Sacred

(Spirit-Esprit Saint) ، خداست بمثابه سومین شخص در تثلیث که بدنبال پدر (خدا) و پسر (عیسی) می‌آید . روح القدس و روح مقدس با این که هر دو یکی است یعنی هر دو روح خداست ولی تفاوت‌هایی با هم دارند اولی بلا واسطه است ، دومی مع‌الواسطه . اولی منحصرآ مختص به خداست، دومی نه فقط قابیل انتقال به پیامبرش (عیسی) بلکه قابل انتقال به شاگردان او (حواریون) و حتی قابل انتقال در هر انسان مومن و پرهیز کار و پارساست . اشاره انگس در اینجا به تفسیرهای مفسران متأخر "عهد جدید" است وقتی که به کاریگ واداشته می‌شوند (در باره به کاریگ واداشته شدن مفسران "عهد جدید" در صفحه ۲۱۴ شماره اول "اندیشه‌رهائی" اشاراتی داشته ایم) ، یعنی زمانی که ثابت شد هیچ بخشی از "عهد جدید" ، کلام خدا نیست ، تماما جعلی و ساختگی است ، بجای "وحی روح القدس" بحث "وحی روح مقدس" را به پیش کشیدند .

در عهد جدید در باره روح زیاد بحث میشود (در این کتاب ۲۷۸ بار کلمه روح آمده است) ، عمدتا بمعانی متفاوت حتی متضاد که در اینجا وارد جزئیات نمی‌شویم (خوانندگان می‌توانند به "فرهنگ ادیان" که مشخصات آن در شماره دوم "اندیشه‌رهائی" ، ص ۱۸۱ ، ارائه شده ، به بحث مربوط به "روح مقدس در انجیل و تورات" ، صفحات ۳۳ - ۵۳۲ مراجعه کنند) . باری ، برای این که بروی تعابیر متفاوت و متضاد کلام خدا در باره يك امر اساسی در دین بنوعی سربوش گذاشته شود ، در کونسیل نیسه (در باب کونسیل های نیسه مراجعه کنید به شماره اول "اندیشه‌رهائی" ، ص ۲۱۱) و قسطنطنیه (در ۳۲۵ و ۳۸۱ میلادی) فرمول تثلیث پیدا شد : پدر (خدا) ، پسر (عیسی) و روح القدس ، که در واقع يك خداي واحد است متجلی در سه شخص (در باره تثلیث در شماره گذشته "اندیشه‌رهائی" اشارات کوتاهی داشته ایم و برای توضیحات بیشتر در این مورد یعنی در مورد یکی از اساسی ترین دگم‌های مسیحیت می‌توانید به "فرهنگ ادیان" صفحات ۳۴ - ۱۷۲۴ مراجعه کنید) .

۷- این واژه در متن اصلی مقاله نیست ، از ترجمه فرانسوی آن نقل می‌شود .
 ۸ - "مکتب توبینگ : مکتب مطالعات تورات - انجیلی (Biblique) است که در بخش اول قرن نوزدهم توسط فردیناند کریستیان بائر (۹) تأسیس شد . نقدی راسیونالیستی از انجیل (Evangile) که - اعضای این مکتب به آن دست یازیدند - با خصلت ناپیگیری و تمایل خویش در حفظ برخی از مباحث اساسی بیبل (Bible یا مجموعه "کتاب‌های مقدس" یعنی تورات و انجیل) ، که از نظر تاریخی مورد اعتماد باشند ، قابل تشخیص است . با این همه ، این محققان بی آن که خود بخواهند ،

در جهت کاهش اتوریتة "بیبیل" گام های بلندی برداشته اند" . توضیح از مترجمان فرانسوی مقاله انگلس ، پیرانترها از ماست .

۹- Ferdinand Christian Baur (با برونو بائر Bruno Bauer اشتباه نشود) ، تاریخ تولد ۱۷۹۲ ، تاریخ مرگ ۱۸۶۰ ، فقه شناس پروتستان ، بنیانگذار مکتب توبینگ Tubingue (به انگلیسی Tubingen) ، استاد دانشگاه توبینگ .
۱۰- در باره D.F.Strauss مراجعه شود به شماره اول " اندیشه رهائی " ، شماره اول ، ص ۲۰۶ .

۱۱- Spirit mild ، در ترجمه فرانسوی مقاله : Esprit indulgent (روحیه با گذشت - روحیه توأم با گذشت و اغماض) .

۱۲- در باره E.Renan مراجعه شود به " اندیشه رهائی " ، شماره اول ، ص ۲۰۵ .

۱۳- A distinct idea . در ترجمه فرانسوی مقاله : Une idée exacte (ایده یا تصور دقیقی) آمده است .

۱۴- در متن اصلی (انگلیسی) مقاله ، در اینجا Congregations آمده است . مترجمان فرانسوی مقاله بجای معادل آن در زبان فرانسوی (Congregations) از اصطلاح تقریبا مشابه آن در فرهنگ کلیسائی Communautés (احتمالا بدلیل این که ارست رُنان در اثر خود در هر دو مورد همین اصطلاح را بکار برده بود) ، استفاده کرده اند .

۱۵- در متن اصلی نیست ، از ترجمه فرانسوی مقاله نقل شده است .
۱۶- ایضا .

۱۷- در باره Nicolaites (انگلیسی Nicolaitanes) مراجعه شود به " اندیشه رهائی " ، شماره اول ، ص ۲۱۲ .

۱۸- در باره Balaamites مراجعه شود به همانجا ، همان صفحه .

۱۹- در باره Jézabel مراجعه شود به همانجا ، همان صفحه .

۲۰- در متن اصلی (انگلیسی) مقاله انگلس ، واژه The Fornication (زنا) بکار رفته است در حالی که مترجمان فرانسوی مقاله بجای معادل فرانسوی آن (La Fornication) از واژه عام تر (Débauche) که یکی از معانی آن فحشا ست استفاده کرده اند و بنظر ما واژه اخیر الذکر ، گویا تر و دقیق تر است (بدلیل آن در زیر اشاره خواهیم کرد) . ولی قبلا ببینیم زنا در اسلام و مسیحیت به چه معناست :

" زنا - (این اصطلاح فقهی) و داخل شدن ذکر است (ذکر بالغ ، عاقل)

در فرج زن محرم بدون عقد نکاح و ملك و وطنی به شبهه و اندازه آن، سر حشفه است همانقدر که سر حشفه داخل شد، زنا محسوب است البتسه در صورتی که عالم به حرمت باشد و مختار هم باشد و حکم آن در زنا، محصنه قتل است به رجم و جزآن و در غیر محصنه صد تازیانه است ("فرهنگ معارف اسلامی" ، تالیف دکتر سید محمد سجادی، جلد دوم، چاپ شرکت مولفان و مترجمان ایران، ص ۵۰۴) .

در قرآن به دفعات درباره زنا (زنیم، یزنون، الزنا، والزانی، الزانیسه، والزانیه، زانیه) در سوره های مختلف بویژه در سوره " القلم النون " صحبت شده است . در زیر ترجمه " فارسی " سه آیه اول این سوره را از روی نسخه چاپ شده توسط " کتابفروشی اسلامیة " تهران خیابان بوذرجمهری، (چاپ مجدد) ۱۳۵۸، از روی قرآن سلطانی بخط طاهر خوش نویس که " با دستور فنی و نظریات اینجانب طاهر خوش نویس مکرر با حروف شماری غلط گیری شده و پس از آن جناب آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرائی بعنوان بررسی به مقابله آخری پرداخته " نقل می کنیم (قبلا از این که این ترجمه " فارسی " بیشتر به زبان یا جوج و ماجوج نوشته شده است از فارسی زبانان پوزش می خواهیم) :

« اسوره ایست که فرو فرستادیم آنرا و فرض کردیم آنرا و فرو فرستادیم در آن آیت های واضح باشد که شما پند گیرید . ۲ زن زنا کار و مرد زنا کار، پس بزنید هر يك از دورا صد تازیانه و نباید که بگردد شما را در آن دورا فتی در دین خدا اگر هستید که می گوید به خدا و روز باز پسین و باید که حاضر شوند عذاب آن دوتا را گروهی از گروندگان . ۳ مرد زنا کار نکاح نمی کند مگر زن زنا کار یا زن مشرکه را و زن زنا کار نکاح نمی کند او را مگر مرد زنا کار یا مشرک و حرام کرده شده آن بر گروندگان " (صفحات ۲۵-۳۲۴) .

در مسیحیت زنا (Fornication) به همان مفهومی است که در اسلام وجود دارد (دقیق تر این که این یکی دیگر از مواردی است که اسلام از مسیحیت اقتباس کرده است) ، یعنی روابط جنسی دو فرد که بطور شرعی ازدواج نکرده اند . بر گردیم به بحثی که در سطور اول این یاد داشت موقتاً رها کردیم . واژه عام فسق و فجور یا فحشاء (Débauche) در ترجمه فرانسوی از واژه خاص زنا (Fornication) در متن اصلی مقاله، گویا ترو (در رابطه با کتاب اپوکالیپس منسوب به یوحنا) دقیق تر است . و بکار گیری آن از طرف انگلس نوعی تسامح در انتخاب واژه دقیق بنظر می رسد (و بدیگر سخن، او تسامحاً یکی از اصطلاحات

فقهی زمان خود را در باره يك كتاب مربوط به مسيحيت اوليه بكار گرفته است) . از جمله بدلايل زير :

۱- بطوری که بعداً هم اشاره خواهیم کرد ، مفهوم خاص زنا (اگر کتاب اپوکالیپس محک قضاوت باشد) ، در مسيحيت اوليه وجود نداشته است و این یکی از دگم-هائیت که چند قرن بعد در کونیسل ها وارد مسيحيت شده و حدود و مقررات آن تنظیم یافته است .

۲- ورود واژه زنا (Fornication) در غالب زبان های اروپائی جدید است . مثلاً این واژه در اوائل قرن دوازدهم وارد زبان فرانسه شده است (رجوع کنید بسسه "فرهنگ روبر") . این واژه مشتق است از اصطلاح فقهی لاتین Fornicatis و Fornix (یعنی زن فاحشه - La prostituée) . سابقه تاریخی این واژه بسر می گردد به روم قدیم که زنان فاحشه در اطاق های طاق دار (Fornices) ، در پشت دیوارهای خانه ، مردان را می پذیرفتند (مراجعه کنید به همانجا) .

۳- در برخی از ترجمه های "عهد جدید" (از جمله Nouveau Testament- مشخصات این کتاب را در "اندیشه رهائی" ، شماره اول ، ص ۲۱۰ ارائه داده ایم) ، در مورد همین عبارت مورد اشاره انگلس، بجای Forniquer، بنظر ما ، بدستسی فعل Se prostituer را بکار گرفته اند :

Nouveau Testament, Apocalypse de Saint Jean, P.591

۴- و مهم تر از همه اینها ، همانطوری که در شماره اول "اندیشه رهائی" ، ص ۱۴۲، به هنگام اشاره به تناقضات موجود بین مسيحيت اوليه (بر اساس قدیمی ترین سند آن یعنی اپوکالیپس یوحنا) و مسيحيت بعدی (یعنی زمانی که دگم های مسيحيت چند قرن بعد ، تنظیم و تکمیل شدند) ، با استفاده از مندرجات مقاله انگلس ("اداء سهم نسبت به تاریخ مسيحيت اوليه") از جمله گفته ایم که صف مقدم عرش الهی ، یکصد و چهل و چهار هزار مرد قرار داشتند ، مردانی باکره که تن خود را در تماس با تن يك زن هرگز نیالوده اند (اپوکالیپس یوحنا ، فصل چهاردهم ، آیسه چهارم) . بنابراین ، در این قدیمی ترین سند مسيحيت اصلاً مقوله زنا و غیر زنا مطرح نیست ، مردان مقرب خدا ، "مردان باکره" اند . بحث بر سر ازدواج شرعی و غیر شرعی نیز نیست . آنچه مطرح است "نیالودن" تن يك مرد به تن يك زن است (زنان که جای خود دارند چرا همانطوری که در مقاله اشاره شده انگلس، در شماره اول "اندیشه رهائی" ، دیده ایم در بارگاه خدا ، حتی يك زن نیالودن وجود ندارد) .

با آنچه گذشت، با علم به نارسا و غیر دقیق بودن واژه "زنا" در اینجا ، بخاطر

حفظ امانت نسبت به متن اصلی، در ترجمه فارسی از این واژه استفاده کرده ایم.

۲۱- بجای Free lovers، "طرفداران عشق آزاد" گذاشته ایم. در ترجمه فرانسوی مقاله: Les sectateurs de l'amour libre (فرقه های پیرو عشق آزاد) آمده است. هم در متن اصلی و هم در ترجمه فرانسوی مقاله، منظور فرقه هائیسیت که در زمان مسیحیت اولیه وجود داشت که طرفدار روابط آزاد جنسی بین زن و مرد بوده اند.

۲۲- در باره Persius مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره ۲، ص ۱۸۵.

۲۳- از این که به چه دلیل Païen را در اینجا (در جایی که بحث بر سر مسیحیت اولیه است)، غیر یهودی ترجمه می کنیم، مراجعه شود به "اندیشه رهائی"، شماره ۲، صفحات ۱۸۲-۱۸۳.

۲۴- در باره "گناه اولیه"، مراجعه شود به "اندیشه رهائی"، شماره اول، ص ۲۱۲.

۲۵- در باره "تثلیث"، مراجعه شود به همانجا، ص ۲۱۱ و نیز به یاد داشت شماره (۵) در همین شماره.

۲۶- پس از شکل گیری دگم های مسیحیت در کونسیل ها، همانطوری که در یاد داشت شماره ۵ همین شماره نیز اشاره کرده ایم، با ایجاد دگم تثلیث است که مسیح همطراز خدا قلمداد می شود. در "عهد جدید" نیز بدفعات از مسیح بعنوان "خداوند ما" نام برده می شود.

۲۷- "سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می سرائید" ("مکاشفه یوحنا ای رسول"، فصل پانزدهم، آیه سوم. بنقل از ترجمه فارسی، چاپ تهران، کسه مشخصات آن در شماره اول "اندیشه رهائی"، ص ۲۰۵ ارائه شده است).

۲۸- الف:

"به فرشته کلیسای سارد بنویس: اینست سخنان آن کسی که دارای هفت روح خدا و هفت ستاره است" (همانجا، فصل سوم، آیه سوم، به نقل از همان ترجمه فارسی).

- ب:

"از آن تخت [خدا] برق ساطع می شد و غرش رعد شنیده می شد. در جلوی هفت مشعل سوزان می سوخت این ها هفت روح خدا هستند" (همانجا، فصل چهارم، آیه پنجم، بنقل از همان ترجمه فارسی. گروه از ماست).

۲۹- به نقل از همان ترجمه فارسی، ص ۲۷۸.

۳۰- در یاد داشت شماره ۲۳ در همین شماره نوشته ایم "بچه دلیل Païen را در اینجا (در جایی که بحث بر سر مسیحیت اولیه است)، غیر یهودی ترجمه می کنیم".

البته دلیل آنرا در همین یادداشت (۲۳)، به توضیحات مندرج در شماره دوم "اندیشه رهائی"، صفحات ۱۸۲-۱۸۳ ارجاع داده ایم. اما در اینجا چرا همان واژه Païen را کافر ترجمه کرده ایم؟ دلیلش بسیار روشن است. بحث بر سر دو مورد متفاوت، دوره مشخص تاریخی است: زمانی که بحث بر سر یک دین جدا نشده از یهودیت، برکنار از قدرت و زمان دیگری که این تفکیک بطور کامل انجام یافته است و دین قدرت دولتی و اهرم های آن را بدست گرفته است. شاید مثال ساده ای نزدیک به زمان ما بتواند موضوع را روشنتر کند. در زمان شاه، مجاهدین برای کلیه سردمداران کنونی رژیم ولایت فقیه، از جمله خمینی، "مسلمان" بودند (گویا "انحرافات" نیز داشته اند که البته گفته نمی شد). حتی خمینی در اعلامیه های خود در زمان شاه، برای زندانی بودن این "بچه مسلمان ها"، چه فراوان اشک تمساح می ریخت. اما همین واژه "مسلمان" وقتی مفهوم قبلی خود را از دست داد که دین (یا روایتی از دین) بقدرت رسید، در این وقت نه فقط مجاهدین بلکه بسیاری از گروه ها و افراد مسلمان معتقد، "منافق"، "غیر مسلمان"، "بظاهر مسلمان"، حتی "محارب"، "ضد خدا و اسلام" نام گرفتند. مسیحیت نیز وقتی که در "کونسیل ها" بطور کامل از یهودیت جدا شد، وقتی که بصورت دین دولتی درآمد، نه تنها تمام غیر مسیحیان بلکه حتی کلیساهای مسیحی (بویژه در شرق)، که روایت کونسیل ها از مسیحیت و دگم های آنرا قبول نداشتند، کافر، مرتد، ضد خدا و مسیح نامیده شدند و مورد تکفیر قرار گرفتند.

بهر تقدیر، یک واژه، می تواند در دوره های تاریخی متفاوت، مفهوم یا مفاهیم رایج متفاوتی داشته باشد و ما در ترجمه های مقالات انگلس در باره مسیحیت اولیه، کوشیده ایم (هر جا که به ذهن مان رسید)، این تفاوت ها را در ترجمه فارسی منعکس کنیم.

۲۱- به نقل از ترجمه فارسی دیگری از عهد جدید (که مشخصات آن در شماره دوم "اندیشه رهائی"، صفحات ۱۸۶-۱۸۷، ارائه شده است)، "مکاشفه یوحنا ی رسول"، ص ۳۷۹. در متن، پرابنتر از انگلس و گروه از ماست. توضیحا اضافه کنیم که در ترجمه فارسی عهد جدید چاپ تهران، در اینجا و در نقل قول دیگری از "مکاشفه یوحنا ی رسول" که متعاقبا نقل می شود، بجای "کنیسه شیطان" (Synagogue of Satan-Synagogue de Satan) "جماعت شیطان" ترجمه شده است که این دومی بیشتر نقل به مفهوم است تا ارائه تصویری (ایماژ).

۲۲- این عبارت نه طبق معمول از ترجمه های فارسی بلکه مستقیما از متن مقاله

انگلس به فارسی برگردانده شد و عبارت داخل پرانتز نیز که در متن اصلی مقاله وجود ندارد از ترجمه فرانسوی آن نقل گردید ، چرا که این عبارت در د و ترجمه فارسی ، در یکی غیر دقیق و در دیگری ، نامفهوم است . در مورد نکته اخیرالدکتر در ارتباط با د و ترجمه فارسی عهد جدید ، در شماره دوم " اندیشه رهائی " در یاد داشت شماره ۴۱ ، صفحات ۱۸۸-۱۸۷ سخن میزند .

۳۳- انگلس همین مفهوم را در مقاله دیگری (" اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه ") بنحوروشن تری ارائه داده است ، که به نقل از ترجمه فارسی آن در شماره اول " اندیشه رهائی " ، ص ۱۹۰ در زیر نقل می شود :

" نویسنده ما در سال ۶۸ میلادی ، هیچ فکر نمی کرد که مرحله جدیدی از تکامل مذهبی را نمایندگی می کند ، تکاملی که می بایست یکی از انقلابی ترین عوامل در تاریخ تفکر بشری در آید . "

۳۴- " من یوحنا ، برادر شما ، که در اتحاد با عیسی در رنج و پادشاهی و در

برد باری شما شریک هستم و بخاطر موعظه کلام خدا و شهادت به عیسی در جزیره ای بنام پاتوسن مقیم بودم . "

" (بنقل از ترجمه فارسی " مکاشفه یوحنا ی رسول " ، چاپ تهران ، فصل اول ، آید نهم) .

۳۵- در ترجمه این مقاله ما به پیروی از ترجمه های فارسی عهد جدید که " حواری " - *Apostle* و *Apôtre* - را " رسول " ترجمه می کنند (مانند " پولس رسول " ، " یوحنا ی رسول " و غیره) ، در برخی موارد ، بمنظور ایجاد نوعی تداومی (مثلا بین " یوحنا ی رسول " و کتاب منسوب به او " مکاشفه یوحنا ی رسول ") ، از همان واژه " رسول " استفاده کرده ایم .

۳۶- " دیوارهای شهر بر دوازده سنگ بنا شده بود و بر آن سنگ ها نام های دوازده رسول بره منقوش بود " . (" مکاشفه یوحنا ی رسول " ، به نقل از ترجمه فارسی چاپ تهران ، ص ۷۰۴) .

۳۷- چرا که نویسنده کتاب اپوکالیپس (که چند قرن بعد ، این کتاب ، " اپوکالیپس سن ژان " یا " مکاشفه یوحنا ی رسول " نام گرفت) ، هر که باشد نمی توانست با اصطلاح " یوحنا ی رسول " باشد ، نویسنده کتاب به ادعای خود در " اپوکالیپس " ، شهر جدید اورشلیم (و نیز دیوار شهر ، دوازده سنگ آن و نام دوازده " رسول بره " بر آن سنگ ها) را دیده بود :

" شهر مقدس یعنی اورشلیم تازه را دیدم که از آسمان از جانب خدا مانند عروسی که برای شوهرش آراسته و آماده شده باشد ، بزمی می آمد " (همانجا

فصل ۲۱، آیه ۲، بنقل از همان ترجمه فارسی، ص ۷۰۳).

وطی چند صفحه (در فصول ۲۱ و ۲۲)، این شهر بنا شده را در کوچک تریین جزئیات آن تصویر می‌کند. بنا بر این، بطوری که انگلس نشان می‌دهد، نویسنده اپوکالیپس نمی‌تواند "یوحنا ی رسول" باشد (که این آخری، گویا خود یکی از "دوازده رسولان" بود).

۲۸- بعنوان یاد آوری به خوانندگان غیر مسیحی متذکر می‌شویم که در "عهد جدید"، علاوه بر اپوکالیپس یوحنا ("مکاشفه یوحنا ی رسول" ، ترجمه فارسی عهد جدید چاپ تهران، صفحات ۲۰۷-۶۶۸)، یکی از چهار انجیل موجود یعنی "انجیل به روایت یوحنا ی رسول" (همان ترجمه فارسی، صفحات ۳۰۸-۲۵۰) و سه "نامه" (همانجا، صفحات ۶۶۳-۶۶۹) به این فرد منتسب است که این سه نوشته، بقول انگلس، "لا اقل" توسط سه فرد مختلف، در زمان‌های مختلف و در از هم نوشته شده‌اند و هیچیک از این‌ها، نوشته موجود افسانه‌ای بنام "سن ژان" یا "یوحنا ی رسول" نیستند.

۲۹- در ترجمه فرانسوی مقاله: **Contradictioires** (ضد و نقیض).

۴۰- این واژه در متن اصلی مقاله وجود ندارد، از ترجمه فرانسوی آن نقل می‌شود.
۴۱- در باره کتاب دانیال، مراجعه شود به "اندیشه‌های"، شماره اول، ص ۲۰۹.

۴۲- در باره کتاب خون، مراجعه شود به همانجا، همان شماره، همان صفحه.
ضمناً اضافه کنیم که توضیحات مربوط به کتاب دانیال و کتاب خون در ترجمه فارسی، از طرف ما در داخل پراپوزیسیون قرار داده شده‌اند تا خوانندگان این عبارت طولانی راحت تر صورت گیرد.

۴۳- در باره فردیناند بناری، مراجعه شود به همانجا، همان شماره، ص ۲۱۷.

۴۴- در ترجمه فرانسوی مقاله: **Toutes ses sottés inventions** (تمامی ابداعات ابلهانه اش).

۴۵- در متن اصلی **Opposition** و در ترجمه فرانسوی: **Contradiction** (تناقض - تضاد).

۴۶- این عبارت بدفعات بسیار متعدد در سرتاسر کتاب اپوکالیپس تکرار شده است. همانطوریکه انگلس در سطور بعد و نیز در طی دو مقاله چاپ شده در شماره‌های گذشته "اندیشه‌های" (بویژه در مقاله "اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" چاپ شده در شماره اول "اندیشه‌های")، گفته و ما نیز (در تائید و توضیح مطالب انگلس)، در یادداشت‌های متعدد اشاره کرده‌ایم، منظور

نویسندۀ اپوکالیپس از عباراتی نظیر "زمان نزدیک"، "قریب الوقوع"، "بزودی فرا می‌رسد" و غیره، آینده بسیار نزدیک، در زمان حیات خود را در نظر داشت، یعنی سال‌های هفتاد میلادی (قضیه زخمی شدن و نمردن نرون، بازگشت او بعنوان دشمن مسیح، قتل عام مسیحیان، پیروزی خدا بر شیطان، زنده شدن شهیدای دین، آغاز حکومت هزار ساله و در یک کلمه، راز عدد ۶۶۶). اما مفسران بعدی یوحنا، تفسیرهای دیگری از آن ارائه دادند که بقول انگلس "در تقابل کامل" با تصورات "یوحنا"ست، با این تفسیرهای شیادانه، قریب هیجده قرن، توده‌های مذهبی ساده لوح را فریب دادند تا این که در سال ۱۸۳۶، بناری، با کشف "معمای" عدد ۶۶۶، به یک شارلاتانیسم ۱۸۰۰ ساله مذهبی خاتمه داد. در زمینه، نکته اخیر الذکر، بویژه مراجعه کنید به یادداشت ۱۰۲، در شماره اول "اندیشه‌های"، ص ۲۲۰.

۴۷- در باره "آنته کریست"، مراجعه شود به همانجا، همان شماره، ص ۲۱۸، و همچنین به یادداشت شماره (۷۰) در همین شماره.

۴۸- برای مطالعه این دو فصل مراجعه شود به ترجمه فارسی عهد جدید، چاپ تهران، "مکاشفه یوحنا ی رسول"، صفحات ۶۸۸-۶۹۰ و ۶۹۲-۶۹۳.

۴۹- به نقل از همان ترجمه فارسی، همانجا، ص ۶۸۸.

۵۰- به نقل از همانجا، ص ۶۹۰.

۵۱- در باره Irenée (به انگلیسی Ireneaus)، مراجعه شود به شماره اول "اندیشه‌های"، ص ۱۲۸.

۵۲- در مورد Achaie یا Akhaia مراجعه شود به همانجا، ص ۲۱۹.

۵۳- تاسیت Tacitus (۱۱۷-۵۵ میلادی)، مورخ معروف رومی و دو اشرار از معروفترین آثار تاریخی او عبارتند از:

- "تاریخ‌ها" (Histoires به لاتین Historiae)، اثری در ۱۲ کتاب مربوط به تاریخ روم، از مرگ نرون تا مرگ دومتین یعنی از ۶۹ تا ۹۶ میلادی. از "تاریخ‌ها"، چهار کتاب اول و بخش‌هایی از کتاب پنجم به زمان رسیده است.

- "سالنامه‌ها" (Annales)، مرکب از ۱۶ تا ۱۸ کتاب که بین سال‌های ۱۱۵ و ۱۱۷ میلادی نوشته شده‌اند. این اثر نیز مربوط به تاریخ روم است، از مرگ اگوست تا مرگ نرون یعنی از سال ۱۴ تا ۶۹ میلادی. از "سالنامه‌ها"، کتاب‌های یک تا چهار و کتاب‌های یازده تا شانزده و نیز بخش‌هایی از کتاب‌های پنجم و ششم باقی مانده است.

در متن اصلی (انگلیسی) مقاله، انگلس نوشته است: (Tacitus, An, VI, 22)

یعنی : An مخفف Annales-Annual ، کتاب ششم . ص ۲۲ ولی مترجمان فرانسوی مقاله انگلس آنرا بشکل زیر نوشته اند : (Tacite, His, 11-8) یعنی : His مخفف Histoires ، کتاب یازدهم ، ص ۸۰ ما با این که د و اشراف فوق الذکر تاسیت را در اختیار نداریم ولی آنچه انگلس نوشته به احتمال قوی درست است (چرا همانطوری که در فوق ذکر کردیم بخش هایی از کتاب ششم "سالنامه ها" در دست است) ، ولی آنچه مترجمان فرانسوی آورده اند حتماً نادرست است (چرا با توجه به آنچه در فوق آمده ، کتاب یازدهم "تاریخ ها" به زمان ما نرسیده است) . بهر حال ، بنظر می رسد که مترجمان فرانسوی آن سهو قلمی را به هنگام آوردن نقل قولی در زیر نویس ترجمه خود (به احتمال قوی از کتاب ششم "سالنامه ها") ، جبران کرده باشند . آنچه در زیر ، در داخل گیومه ، نقل می شود ، در زیر نویس متن اصلی مقاله انگلس ، وجود ندارد ، از زیر نویس ترجمه فرانسوی نقل می شود :

" در [اثر] تاسیت می خوانیم :

Sub item tempus Achaia atque Asia falso exterritae, velut Nero adventaret, varro super exitu ejus rumore, eoque, pluribus vivere eum fingentibus credentibusque.

در همان دوره آخائی یا آسیا ، دستخوش وحشتی بی پایه بودند مبنی بر این که گویا نرون بر می گردد ، زیرا که شایعات متعددی در رابطه با مرگش وجود داشت و بسیاری ، افسانه ای را ابداع کرده بودند و می پنداشتند که او هنوز زنده است ."

۵۴- در ترجمه فرانسوی بجای " نحوه قرائت بسیار قدیمی دیگری " ، " روایت دیگری " (Une autre version) آمده است .

۵۵- در متن اصلی (انگلیسی) مقاله انگلس آمده است " فصل دوازدهم " که البته اشتباه است و همانطوری که مترجمان فرانسوی مقاله نوشته اند ، " فصل هفدهم " درست است . گرچه در فصل دوازدهم ، " حیوان هفت سر . . . ظاهر می شود ، ولی زن " سرخ جامه " ، توضیحات " فرشته به یوحنا " و نیز نقل قولی که انگلس متعاقباً می آورد ، همه مربوط به فصل هفدهم است ، نه دوازدهم .

۵۶- به نقل از ترجمه فارسی عهد جدید ، چاپ تهران ، " مکاشفه یوحنا ی رسول " ، فصل هفدهم ، صفحات ۶۹۷-۶۹۶ . تاکید ها همه جا از انگلس است . کروشیه (بعلت نارسا بودن ترجمه فارسی) از ما ست .

۵۷- در ترجمه فرانسوی : Ce passage nous fournit deux indications claires (قطعه فوق د و نشانه روشن را در اختیار ما قرار می دهد) .

۵۸- در باره گُل (Gaule) مراجعه شود به " اندیشه رهائی " ، شمساره دوم ، صفحات ۱۸۴-۱۸۳ .

۵۹- برای روشن تر شدن مباحث و پاراگراف فوق ، مطالعه صفحه ۱۹۸ " اندیشه رهائی " ، شماره اول و زیر نویس های مربوط به آن ، همانجا ، ص ۲۱۸ ، توصیه می شود .

۶۰- در باره Cabale یا Kabbale (به انگلیسی Kabbala) مراجعه شود به همانجا ، همان شماره ، ص ۲۰۸ .

۶۱- برای روشن تر شدن مباحث مطروحه در این پاراگراف (و تا پایان مقاله حاضر) ، مراجعه به مقاله دیگر انگلس (" اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه ") چاپ شده در همانجا ، بویژه صفحات ۲۰۰-۱۹۸ و زیر نویس های مربوطه (صفحات ۲۱۹-۲۱۸) ، الزام آور است .

۶۲- این کلمه در متن اصلی وجود ندارد ، از ترجمه فرانسوی مقاله نقل می شود .

۶۳- Reading و در ترجمه فرانسوی بجای معادل فرانسوی آن (Lecture) ، روایت (Version) آمده است .

۶۴- حروف عبری و ارزش های عددی آن که در زیر آورده می شود ، عینا از متن اصلی مقاله انگلس (به انگلیسی) نقل شده اند . در اینجا توضیح در مورد دو نکته ای که با علامت (★) مشخص شده ضروری است :

★ در شماره اول " اندیشه رهائی " به اعتبار ترجمه فرانسوی مقاله انگلس (" اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه ") و نیز به اعتبار تابلوی حرف عبری مندرج در فرهنگ معین (جلد پنجم ، ص ۱۱۵۶) ، که در یاد داشت شماره ۹۶ در همان شمساره " اندیشه رهائی " از آن سخن گفته ایم (و این امر در ترجمه فرانسوی مقاله " کتاب اپوکالیپس " نیز تکرار شده) ، در تمام موارد بجای $V=Vau=0$ و بجای $Koph=k(Q)$ آمده بود ولی بطوری که در تابلوی مذکور در فوق (ارائه شده از جانب انگلس) مشاهده می شود آنها ، $V=Vav=0$ و $Keph=K$ ضبط شده است .

۶۵- فعل داخل پرانتز در متن اصلی مقاله انگلس نیست ، از ترجمه فرانسوی آن نقل می شود .

۶۶- در متن اصلی مقاله انگلس واژه Proof بکار رفته است . مترجمان فرانسوی مقاله بجای معادل آن در فرانسه یعنی Preuve یا Epreuve از واژه - Démons tration استفاده کرده اند که در اینجا ، گرچه به همان مفهوم است ولی رنگ آمیزی متفاوتی دارد .

۶۷- " املاء نام فوق [نرون] ، با یا بدون نون دوم ، با املاء [آن در] تلمود

در انطباق و در نتیجه، معتبر است" (توضیح از فرد ریش انگلس).

در باره **ظهور** مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره اول، ص ۲۱۹.

۶۸- عبارت داخل پرانتز در متن اصلی مقاله انگلس نیست، از ترجمه فرانسوی

آن نقل می‌شود.

۶۹- ایضاً.

۷۰- در متن اصلی (انگلیسی) مقاله، انگلس بجای اصطلاح عام **Antéchrist**

(دشمن مسیح)، بدستی اصطلاح خاص **Antichrist** (دشمن مسیح) را بکار

می‌برد. در حالی که مترجمان فرانسوی در ترجمه مقاله، در اینجا به اشتباه،

از اصطلاح عام **Antéchrist** استفاده کرده‌اند. در باره اصطلاح عام

Antéchrist در شماره اول "اندیشه رهائی"، صفحه ۲۱۸ توضیح داده و گفته‌ایم

که اصطلاح از ابداعات سلسله مراتب روحانی کاتولیک در قرن دوازدهم میلادی است.

خوانندگانی که سه مقاله چاپ شده از انگلس در سه شماره "اندیشه رهائی" و زیر

نویس‌های آن‌ها را بدقت دنبال کرده باشند به تفاوت این مفهوم خاص و عام

واقفند فقط در اینجا بطور گذرا اشاره می‌کنیم که قدیمی‌ترین سند مسیحیت یعنی

اپوکالیپس یوحنا، بطوری که انگلس در این مقاله و بطور کامل تر در مقاله "اداء سهم

نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" (چاپ شده در شماره اول "اندیشه رهائی")، نشان

داده است، دشمن مسیح به مفهوم خاص یعنی **نرون** می‌بایست "در سال ۷۰" یا

سال‌های هفتاد میلادی ظاهر شود و حکومت وحشت ۴۲ ماهه برپا دارد به کشتار

و آزار مسیحیان بپردازد و بعد خدا وارد صحنه می‌شود و به حکومت وحشت خاتمه

می‌دهد، روز قیامت آغاز می‌گردد، مسیح و شهدای دین از نو زنده می‌شوند،

حکومت هزار ساله برپا و دنیا پر از عدل و داد می‌گردد و بقیه ماجراها. اما وقتی

پیشگوئی‌های نویسندگان اپوکالیپس که نه "حواری" بود و نه "رسول" (قبل از اینکه،

چند قرن بعد، این کتاب، "اپوکالیپس سن ژان" یا "مکاشفه یوحنا" رسـول

بشود)، غلط از آب در می‌آید، بطوری که در زیر نویس‌های متعدد این مقالات

انگلس دیده‌ایم، شاید آن دینی، تفسیرهای جدید از آن پیشگوئی‌ها و تاریخ‌های

جدید ابداع می‌کنند و هر بار که این تفسیرها و تاریخ‌ها دروغ از آب در می‌آیند،

بی‌هیچ شرمی، تفسیرها و تاریخ‌های جدیدتری ارائه می‌دهند و در همین

رابطه است که اصطلاح عام فقهی **Antéchrist** در قرن دوازدهم ابداع می‌شود

و از این بی‌بعد، دشمن مسیح، دیگر بمعنای اصلی اولیه آن یعنی **نرون** نیست

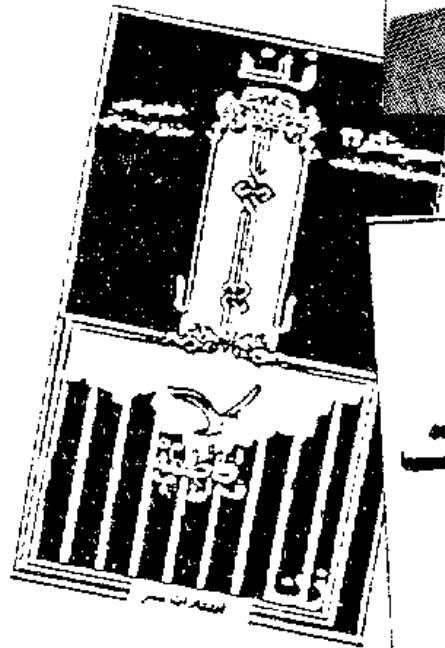
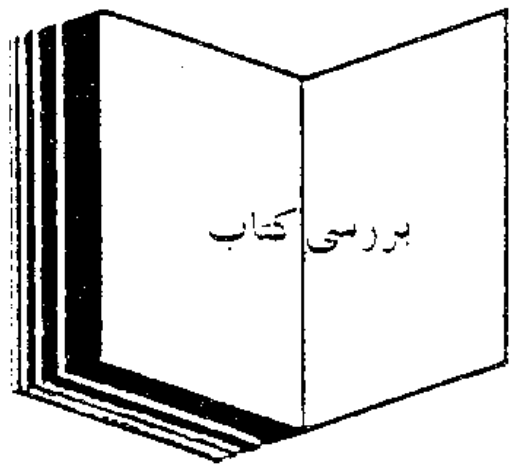
بلکه **Antéchrist** هر کسی است که با مسیح، دین او، رهبران دینی و کلیسای

کاتولیک به مخالفت برخیزد.

۷۱- درباره حکومت هزار ساله (Millennium - Millénaire) مراجعه کنید به "اندیشه‌های"، شماره اول، ص ۲۰۴، برای قرائت توصیف این افسانه مراجعه کنید به "مکاشفه یوحنا رسول"، فصل بیستم، تحت عنوان "سلطنت هزار ساله"، ترجمه فارسی، چاپ تهران، صفحات ۷۰۲-۷۰۱.

۷۲- در ترجمه فرانسوی مقاله *Toute signification* (هرگونه معنا یا مفهومی) .

۷۳- اصلی را بجای *Authentic-Authentique* قرار داده ایم که مفهوم مخالف آن جعلی و بدلی است . انگلس در این سه مقاله چاپ شده در سه شماره "اندیشه‌های"، بویژه در مقاله "اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" منتشر شده در شماره اول نشریه)، یکی از نکاتی که در توضیح، تدقیق و اثبات آن کوشیده اینست که از میان تمامی کتاب هفتصد و چند صفحه‌ای "عهد جدید" (اگر صفحات ترجمه فارسی چاپ تهران آنرا در نظر بگیریم)، فقط يك کتاب حدوداً چهار صفحه‌ای، "مکاشفه یوحنا رسول" وجود دارد که نویسنده آن هر که باشد (که حتماً يك موجود افسانه‌ای معروف به "یوحنا رسول" نیست)، يك کتاب غیر جعلی است بدین معنا که مدرکی است قابل استناد در زمینه شناخت از وضعیت مسیحیان اولیه در حوالی سال ۶۸ یا ۶۹ میلادی. کتابی است که در همین سال‌ها نوشته شده است (بر خلاف بقیه عهد جدید که لااقل یکی دو قرن بعد از آغاز قرن مسیحی، توسط رهبران دینی - ولی بنام "رسولان" یا "حواریون" - نوشته شده‌ و از سر تا پا جعلی و ساختگی اند) . البته لازم به تذکر نیست که *Authentique* یا غیر جعلی بودن این سند یا "تابلو"، هرگز - حاشا! - بمعنای قبول تمامی مندرجات این کتاب و هذیان‌گویی‌های نویسندگان در ابعاد شگفت‌آور در زمینه "وقایع" ابلهانه، عجیب و غریب، توصیف بارگاه خدا، عذاب‌های الهی، پایمان کار و نابودی جهان، بهشت خدا بروی زمین و غیره نیست بلکه منظور، آن بخش از کتاب اوست که در خلال آن، وضع زندگی مسیحیان اولیه، مبارزات فرقه‌های مختلف و متعدد مسیحی با هم و با غیر مسیحیان، خواست‌ها، اعتقادات، امیدها، ناامیدی‌ها، آرمان‌ها و غیره‌شان ترسیم شده بویژه همان‌طوری که انگلس در طی سه مقاله نشان داده، با توجه به همین سند اصلی است که در می‌یابیم مسیحیت بعنوان نقطه حرکت چه بوده و در طی چند قرن (وقتی که بصورت دین دولتی و جهانی درآمده)، چه تغییرات شگفتی کرده و تا چه حد استحاله یافته است و دقیق‌تر این که برای این که بصورت دین جهانی درآید چرا و چگونه می‌بایست استحاله پیدا کند .



فاطمه فاطمات

دکترای شریعی

تهران

مخبرین ایس. ان. پی. و بی. بی. سی.
بررسی و گزارشات

جهان وهم آلود پندار بافان حرفه‌ای

و ابرام خان صبا

شمسری

بقافیه کشک

در رشایم بمرایید

فروغ فرخزاد

مقدمه

زمان : سال های آخر دهه چهل : زمان فرو ریختن دیوار پندارهای کودکانه نسبت به ماهیت و قابلیت جریانات سنتی ؛ دوران پیدایش محافل کوچک روشنفکری (که ضمن پرداختن به مباحث دیگر، تحلیلی غیر واقعی از جریانات ۱۵ خرداد بدست می دادند) ؛ دوران جنب و جوش و کوشش برای بریدن از مارکسیسم مبتذل سنتی و پیدایش افق های

تازه (انقلاب فرهنگی چین ، انقلاب کوبا ، مبارزه ایدئولوژیک چین و شوروی ، مبارزات مسلحانه در آمریکای جنوبی و مرکزی ، جنبش‌های رها نیکش در آسیا و آفریقا) ؛ زمان درست نداشتن يك تحليل واقع بینانه از جریانات ۱۵ خرداد و نپرداختن بسبب خیانت‌های روحانیت شیعه بد نهضت‌های تنباکو، مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت؛ و زمان ، زمان تحلیل از شرایط موجود جامعه بر مبنای ذهنیات ، در دام نوعی ولونتاریسم (شهادت) و فاتالیسم (چون حق با ماست ، پس پیروز می‌شویم) ، و خلق گرائی امتان . در چنین بجهود ایست که آخوندی بی‌عمامه و تحصیل کرده ، بسیار متوهم و بسیار توهم پراکن - ، دارای بیانی موثر برای شنوندگان خاص خود ، بروی صحنه " ارشاد " می‌آید . و بسیار هم " دلیر " بود و از " گلیم اسلامی " اش پا درازتر نمی‌کرد و در نتیجه مرژیسم شاه ، با غضب عین ، " دلآوری " اش را می‌پندیرفت ، چرا که او در بسیاری از مواقع " دل‌ورانه " به جنگ مارکسیسم - این لعن شده شیخ و شاه - ، می‌رفت . این آخوند بی‌عمامه ، با الهام از قیام‌های نافرجام گذشته کسورمان که عموماً - کم و بیش - ، رنگ مذهبسی داشتند ، با ادعای رهروم در دین ، بد کرسی خطابه می‌نشیند و گل سرسبد " روشنفکرانی " می‌گردد که فرهنگ اسلامی و فکراستبداد آسیائی در تار و پودشان رسوخ کرده است - " روشنفکرانی " که جرأت و امکان واقعی بریدن کامل از گذشته را ندارند ، " روشنفکرانی " که اگر چسبه خواهان " جامعه نوین " اند ، اما " جامعه نوین بینایی " : گذشته با ظاهری امروزی . . . و این " آخوند کراواتی " که آورنده " شریعتی تازه - و مدعی آنهم - نیست ، دکتر علی شریعتی نام دارد . شریعتی ، جستجوگر شریعتی کهنه با لباس امروزیست . اما از آنجا که از " اسلام راستین " خود نمی‌تواند دل بکند ، " عمامه " را به تجاهل " کلاه لگی " می‌خواند ! . . . (۱) و آخوند ها که از درك خیرات و مبرات ناشی از این توهم تازه ، در دراز مدت ، عاجز بودند (" کفران نعمت " !) بعضاً - و نه تماماً - ، تکفیرش کردند . بیخردان بی‌باین نرسردند که " شریعتی ، شریعتی است " و دکان چسبد نشه با پستوئی بی‌نیش!

بد همین مقدمه کوتاه سنده می‌کنیم . اما پیش از بررسی کتاب " فاطمه ، فاطمه است " وراج و بی‌محتوی لازمست که گفت شود این نقد ، در ابتدا ، بر اساس " فاطمه ، فاطمه است " (متن چاپ شده توسط " سازمان انتشارات حسینیه ارشاد " مورخ ۱۴ / ۴ / ۱۳۵۰ و تکثیر شده توسط

۱ - برای انواع و اقسام " اسلامیون راستین " - از جمله شریعتی - ، " اسلام راستین " چیزی جز " تشیع راستین " (فاطمه . . . ، ص ۱۳۴ : زن . . . ، ص ۱۴۸) ، نیست . و اما چیست این " تشیع راستین " که شریعتی آن را " حکومت معصوم " (فاطمه . . . ، ص ۸ : زن . . . ، ص ۱۴) می‌خواند ؟ " تشیع راستین یعنی اسلام ناب ، اسلام منهای خلافت و عریبیت و اشرافیت " (فاطمه . . . ، ص ۸ : زن . . . ، ص ۱۴) و علاوه بر این ها " شیعه ، سنی ترین مذاهب اسلام است " (فاطمه . . . ، ص ۹ : زن . . . ، ص ۱۵) .

"اتحادیه انجمن های اسلامی"، ۱۹۴ صفحه) توسط یکی از ما، م. رهسپار، نوشته شد. در این فاصله، به کتاب "زن - مجموعه آثار ۲۱"، انتشارات سبز، ۳۲۸ صفحه دست یافتیم. "مجموعه" اخیر، علاوه بر کتاب "فاطمه: فاطمه است" (یا حذفیات و اضافاتی که توسط علی شریعتی در آن بعمل آمده): مطالب زیر را نیز در بردارد: یادداشت ناشر، انتظار عصر حاضر از زن مسلمان، سمینار زن، ضمیمه ها: حجاب، نمونه ها: عکس برخی از نوشته ها و پیوست ها: فهرست آیات قرآن، فهرست اسامی اشخاص، فهرست اسامی اماکن، فهرست موضوعات و مفاهیم و تعبیرات است.

کار انطباقی این "مجموعه" با متن اولیه کتاب، تنظیم مطالب (در چارچوب اولیه نوشته) و باز نویسی این بررسی توسط دیگری، ن. سرمدی انجام گرفت. به هنگام مقایسه دو چاپ در یافتیم که تفاوت های فاحشی در این دو متن - بویژه در بخش اول - بچشم می خورد که گویا خود شریعتی "باعث و بانی" شان بود. با مرز ترین بخش های کتاب همین بخش اول کتاب "فاطمه ۰۰۰" است و نیز بررسی چگونگی و چرایی تفاوت های دو متن (حذفیات و اضافات) که در این نوشته کوتاه متأسفانه امکان پرداختن به آن وجود ندارد چرا که خود مقاله جداگانه ای می طلبد. باری، به هنگام دوباره نویسی این نقد، در ارائه نقل قولها، اصل را همچنان کتاب "فاطمه ۰۰۰" نهادیم با این توضیح که جشو و زوائد کتاب "زن ۰۰۰" را هم با ذکر صفحات آوردیم و یا حذفیات را مشخص کردیم تا خواننده که هر يك از دو متن این دو کتاب را در اختیار دارد، بتواند به نقل قول های مربوطه دسترسی یابد. بنابراین: الف - آنچه که در کتاب "فاطمه ۰۰۰" هست و در کتاب "زن ۰۰۰" حذف شده است با این علامت / ۰۰۰ / مشخص می شود.

ب - آنچه که در کتاب "زن ۰۰۰" آمده است و در "فاطمه ۰۰۰" نیست، با این علامت ((۰۰۰)) مشخص می شود.

ج - در نقل قول مطالب، صفحات هر دو کتاب را می آوریم. باینصورت: فاطمه ۰۰۰، ص ۰۰۰: زن ۰۰۰، ص ۰۰۰.

د - در نقل قول ها از دو متن کتاب، بدفعات بسیار ناچار شدیم کلمه یا عبارتی را حذف کرده و حذفیات را در داخل (۰۰۰) قرار دهیم و این "حذفیات" ابداع منظور "تحریف مطالب کتاب"، "حذف استدلال های قوی نویسنده" و غیره صورت نگرفته بلکه بدلیل بسی ربط بودن آن ها با موضوع مورد بحث، روده رازی های خسته کننده نویسنده که عادت دارد يك مطلب را دهها بار تکرار کند و غیره بوده است. چرا که اگر این پرگوئی ها، کلی گوئی ها: ضد و نقیض گوئی ها و چند پهلو گوئی ها و چند باره گوئی ها نبود کتاب بیسش از ۲۰۵ صفحه ای (چاپ جدید) برآحتی می توانست به مقاله (نازل) ۲۵-۲۰ صفحه ای تقلیل یابد.

ه - گروه ها همه جا از ما است.

و - این نکتت را هم بیفزائیم: کتاب "فاطمه ۰۰۰" را علی رغم اغتشاش در محتوی و عدم نظم

آهنی را که موریانه بخورد
نتوان برد از او به صیقل زندگ
سعدی

با توضیحات صفحات فوق می‌رسیم به کتاب "فاطمه، فاطمه است" . توهم
پردازی از عنوان کتاب شروع می‌شود و تا صفحه آخر ادامه می‌یابد . می‌بایست
که سمبلی خیالی برای زن ، سازگار با وهم بیمارگونه، روشنفکران مذهبی و نیمه
مذهبی شیعه، ابداع و اختراع کرد . و به همتای شیعهٔ مریم باکره نیاز بسود :
غیر قابل دسترس و غیر قابل شناخت که بتواند خلسهٔ مذهبی را بر احساسات
فرو کوفته، جنسی سوار کند . می‌بایست بیضهٔ شرع اطهر را اما — بهر قیمت
ممکن — حفظ کرد . ورنه :

درهای بهشت بسته می‌شد ،

مردم همه می‌جهنمیدند !

جامعه داشت تکان می‌خورد . قبل از این که وارد "وادی کفر و الحاد" شود،
می‌بایست حساب شده عمل کرد . اشتباهات پان اسلامیت های پیشین
را تکرار کردن شاید ! بویژه اگر جلب روشنفکران ، قبل از هر چیز، مد نظر
باشد . و لازمه این ، دور اندازی اسلام سنتی است و موش زائی کسوه
— رنسانس مذهبی ! در مورد زنان مثلاً :

"اینان می‌خواهند خود را انتخاب کنند . خود را بسازند ، الگو
می‌خواهند ، نمونه ایده آل " .

"برای اینان (مسئله) چگونه شدن ، مطرح است . (و)
فاطمه / (ع) / با "بودن" خویش پاسخ باین پرسش است" (۲) .

چرا که :

"چهرهٔ فاطمه چهره ایست که اگر درست ترسیم شود ، اگر آنچنان

۲— فاطمه ۰۰۰ ، سخنی با خواننده ، بدون صفحه : زن ۰۰۰ ، ص ۰۴

که واقعا بوده، آنچنان که واقعا می‌اندیشیده، سخن می‌گفته، زندگی می‌کرده (۰۰۰) آنچنان که بوده، همه در ابعاد بزرگ ماورائیش برای این نسل تصویر و معرفی بشود، نه تنها مسلمان بلکه هر انسان دوستی که وفادار به ارزش‌های انسانی و معتقد به آزادی حقیقی انسان و زن است، معتقد می‌شود و آن را بعنوان بزرگترین تصویر و بزرگترین الگو برای پیروی امروز خواهد پذیرفت" (۳) .

بنا بر این :

"مسئله این است که وقتی مثلا شرح حال فاطمه را تکرار می‌کنیم چگونه از حال او، از کار او و از نقش اجتماعی و فکری و مذهبی او درس بگیریم و بیاموزیم، و بعنوان راهنمائی در زندگی خود و گروه خود و جامعه خود از آن بهره بگیریم . این مسئله، مسئله اساسی است : چگونه فهمیدن . همه تلاش‌های روشنفکر متعهد این جامعه باید امروز در مسیر خوب فهمیدن فرهنگ شیعی و مذهب شیعی و خوب فهمیدن تاریخ اسلام و مذهب اسلام قرار بگیرد . خوب فهمیدن، کلید نجات همه ماست . و از جمله خوب فهمیدن فاطمه" (۴) .

مرحله اول این "خدمت عظیم اسلامی" نویسنده - البته قبل از نگارش کتاب - در خدمت "پروفسور لویی ماسینیون" عبارت بود از "خواندن و جمع‌آوری همه اسناد و اطلاعاتی (۰۰۰) که در طول چهارده قرن به همه زبان‌ها و لهجه‌های محلی اسلامی (!) در باره حضرت فاطمه وجود دارد" (۵) . با ولع تمام کتاب را ورق می‌زنیم و بدقت می‌خوانیم . و متأسفانه کتابی این چنین بی ارزش را دو بار می‌خوانیم : چگونه مجبوریم وقت را هدر بدهیم تا ببینیم که رفرماتورها مذهبی ما به چه اکتشاف نساب و محیرالعقولی دست یافته است . اما رنج بی حاصل ۰۰۰ هر چه آنرا ورق می‌زنیم، سوای روضه خوانی‌های نامربوط بعنوان کتاب - که البته بزبان

۲- "انتظار عصر حاضر از زن مسلمان"، سخنرانی علی شریعتی در ۴ تیر ماه

۵۱ در تالار حسینیه ارشاد، چاپ شده در "زن، مجموعه آثار ۲۱"، ص ۲۲۳ .

۴- همان، ص ۲۱۴، تاکید‌ها از متن کتاب .

۵- فاطمه ۰۰۰، ص ۱ : زن ۰۰۰، ص ۶ .

روشنفکر پسندانه آن زمان (آیا) فاطمه، فاطمه است" شریعتی = "آدم، آدم است" برشت؟ عنوان دزدی یا توارد؟) ارائه می‌شود به کمتر فاکت یا تحلیلی در باره این "شخصیت مقدس و بزرگ" (۶) بر می‌خوریم. بجز آنچه کسه خود نویسنده در ابتدا آن را بعنوان شناخت عامیانه و متداول از آن "حضرت" محکوم دانسته است:

" / فاطمه محبوب پیغمبر بود و مغبوض عایشه (۷) و این که / پس از پیغمبر، ابوبکر، مزرعه فدک را از او گرفت و عمر با جمعی بخانه اش حمله بردند. و در را به پهلویش زدند () و قنفوز، غلام وحشی عمر، او را کتک زد () و او محسن طفل نشش ماهه ای را که در رحم داشت، سقط کرد و از آن پس کارش این بود که دست کود گانش را می‌گرفت و بیرون شهر: در خرابه ای بنام "بیت الاحزان" می‌نشست و غاصبان فدک / و تجاوز کاران حق علی را نفی می‌کرد / () را لعن می‌کرد () و ساعت‌ها به نوحه و ناله می‌پرداخت و این چنین تمام عمر کوتاهش را به گریه و نفرین گذراند تا وفات کرد و وصیت نمود که او را شبانه دفن کنند / تا کسانی که از آن‌ها نفرت داشت از جنازه اش تشییع نکنند و قبرش را نشناسند / () تا ابوبکر و عمر، قبر او را نبش نکنند" (۸) .

۶- فاطمه ۰۰۰، ص ۳ : زن ۰۰۰، ص ۸ .

۷- تصادفا! (البته شریعتی نمی‌خواهد بداند)، عایشه نیز محبوب پیغمبر بسود. محبوب‌ترین زنان او و سوگلی حرمش .

۸- فاطمه ۰۰۰، ص ۳ : زن ۰۰۰، ص ۹ . مطلب گویا از "حق الیقین" ملا محمد باقر مجلسی، یا از "منتهی الامال" "مرحوم حاج شیخ عباس قمی" است .

اگر چه شریعتی، بظاهر از این کمی "اطلاعات" در "اندهان مردم" - "مردمی که عظمت او و جلالت قدر او [فاطمه] را، با جان و دل معترف‌اند" (فاطمه ۰۰۰، ص ۳ : زن ۰۰۰، ص ۱۰) -، در باره آن "شخصیت مقدس و بزرگ"، دلگیر است، اما اطلاعاتی بیش از این نمی‌دهد و یا در واقع در کتابش "این اطلاعات" را تکرار می‌کند: "فاطمه از علی خواسته بود تا او را شب دفن کنند، گوش را کسی نشناسد، آن دو شیخ [ابوبکر و عمر] از جنازه اش تشییع نکنند" (فاطمه ۰۰۰، ص ۱۸۸ : زن ۰۰۰، ص ۱۹۹) .

قبل از این که حس کنجکاویمان بیش از این ها تحریک شود ، از آن جایی که نامی از "فدك" بمیان آمده در زیر توضیحاتی را از کتاب "اسلام شناسی" بابك دوستدار (انتشارات کاوه) ، نقل می‌کنیم :

"مسئله" "فدك" می‌تواند بعنوان نمونه، روشنی از مالکیت خصوصی در صدر اسلام مورد توجه قرار بگیرد . "فدك" ، دهکده و نخلستان بسیار بزرگی بود که دارای کشتزارهای سبز و خرم بود و در چند کیلومتری "مدینه" قرار داشت و پیغمبر اسلام پس از جنگ و تسلیم شدن مردم فدك ، این سرزمین را به دخترش (فاطمه) بخشید (۰۰۰) بسیاری از سربازان و سپاهیان "محمد" با این عمل پیغمبر مخالفت کردند و خواستند که طبق دستور قرآن (سوره انفال ، آیه ۴۱ و ۶۹) ، "محمد" "فدك" را بعنوان غنیمت جنگی ، بین آن ها تقسیم کند ، اما پیغمبر از تقسیم "فدك" خود داری کرد تمامیت آن را بعنوان "ملك خصوصی" به دخترش واگذار نمود (۰۰۰) همین که "محمد" مرد و "ابوبکر صدیق" بر مسند خلافت نشست ، دستور داد تا کشاورزان و مزدوران دختر پیغمبر را از آنجا بیرون کردند و خسود ، بنام خلیفه، مسلمانان بر "فدك" چنگ انداخت (۰۰۰) دختر پیغمبر وقتی که از ماجرای "فدك" آگاه شد ، به مسجد ، نزد خلیفه رفت و گفت : پدرم (پیغمبر) "فدك" را بمن بخشیده و تورا اجازه نبود که گشت زار مرا به ستم از من بستانی و مزدوران مرا از آنجا بیرون برانی "حضرت محمد بعنوان يك زميندار بزرگ علاوه بر "فدك" دارای دهات و املاك فراوانی بود که از آن جمله می‌توان از زمین ها و املاك زیر نام برد : ۱- برقه ، ۲- دلال ، ۳- اعواف ، ۴- صافیه ، ۵- مثیب ، ۶- حسناء ، ۷- وطیح ، ۸- مشربه ام ابراهیم ، ۹- سلالم و (۰۰۰) "۰۰۰ قابل ذکر است که پس از مرگ پیغمبر ، برای تصاحب ثروت او ، دعوا و نزاع شدیدی بین حضرت علی و عباس (عموی پیغمبر) جریان داشت . سرانجام ایندو برای قضاوت و داوری نزد "عمر" رفتند . حضرت علی و عباس در حضور "عمر" بیکدیگر فحش و ناسزا

شریعتی در اینجا و آنجا کتاب، چندین بار به این "مسئله فدك" باز می‌گردد . با سعی در كوچك و حقیر جلوه دادن اصل قضیه برای "حضرت فاطمه"، ناشیانه می‌کوشد که بعد دیگری به قضیه بدهد . ناگزیر بنا به عادت مرضیه در سر تا سر کتاب، دست به افسانه بافی می‌زند . چه تلاش بیهوده ای! بقول فردوسی :

بکوشش نروید گل از شاخ بید

نه زنگی به گرما به گردد سفید

افسانه بافی نویسندۀ را دنبال می‌کنیم :

"فدك، سر آغاز غصب های بزرگ و ستم های بزرگ فـردا (۱۰)، مبارزه با خلافتی را که [فاطمه آن را] غصب می‌دانست و خلیفه ای را که ناشایست می‌شمرد ادامه داد . برای بازپس گرفتن فدك از تلاش باز نایستاد (۰۰۰) فدك مزرعه کوچکی است و اگر بزرگ هم بود برای فاطمه کوچکتر از آن بود که بر سر آن به کشمکش بپردازد" (۱۱).

و در نوشته ای دیگر :

"تکیه حضرت فاطمه برای پس گرفتن فدك فقط کوشش برای باز پس گرفتن يك مزرعه كوچك نیست . اینقدر نباید دعوت فاطمه و مبارزه فاطمه را كوچك کرد و تحقیر کرد . برای این که مبارزه برای پس گرفتن فدك، و اعلان غصب فدك بطور مداوم، بعنوان نشان دادن نشانه ای و مظهری از غصب و انحراف در رژیم حاکمی است که فاطمه با آن مخالف است" (۱۲) . لازمست که "فضائل" این "شخصیت بزرگ" را بجز آنچه که در بالا ذکر شد، دریابیم . اما نویسندۀ با زما را عطشان بحال خود می‌گارد و "گریز

۹- به نقل از مقاله "فدك بجای صمد بهرنگی" چاپ شده در "رهائی" (دوره دوم) شماره ۹۷، ۲۷ مرداد ۶۰، به مناسبت تغییر نام "پارك صمد بهرنگی" به "پارك فدك" .

۱۰- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۸۴ : زن ۰۰۰، ص ۱۹۵ .

۱۱- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۷۴ : زن ۰۰۰، ص ۱۸۶ .

۱۲- "انتظار عصر حاضر از زن مسلمان"، "مجموعه آثار ۲۱"، ص ۲۳۲ .

به صحرای کربلا" می‌زند . کلی گوی است و از فضائل علمی دمسازن .
از حقانیت تشیع در مقابل تسنن سخن می‌گوید و از این که افتخار بزرگ
ملت ما اینست که شیعه را شناخته (۱۳) و :

" برگرد در و بام خانه فاطمه ، یک فرهنگ پدید آورده است . از این
خانه یک تاریخ پر از هیجان و حرکت و شهامت و فضیلت ، بر بستر
زمان جاری شده است " (۱۴) .

آیا حق نداریم بگوئیم که چنین " فرهنگی " است که به استبداد سیاه
شاهان شیعه جولان می‌دهد ، کله منار ساختن و چشم در آوردن هسای
بیشمار را طبیعی می‌شمارد و ۰۰۰ سر آخر با آغوش باز پذیرای استبداد
دریده و خون آشام " ولایت فقیه " می‌گردد ؟ انگار که حق داریم ، چرا که
خود او گویا با ما همزبان می‌شود و می‌گوید :

" ملتی ایمان و عشق دارد و قرآن و نهج البلاغه دارد و علی و فاطمه
دارد و حسین و زینب دارد و یک تاریخ سرخ دارد و سرنوشتش سیاه
است . فرهنگ و مذهب " شهادت " دارد و مرده است " (۱۵) .
گرچه در جای دیگری می‌کوشد که این خبط خود را بنوعی لاپوشانی کند و گناه
را نه از علت (دین) بلکه معلول (عالم دین) بداند :

" دین ، دین نجات است ، و مذهب ، مذهب عدالت ، و روشنفکر
مسئول ، و مردم ، مومن ، پس تقصیر کیست ؟

۱۳- " به عقید من ، بزرگترین افتخاری که ملت ما ، در طول تاریخ خویش ، می‌تواند
بدان ببالد - افتخاری که مظهر گویا و درخشان نبوغ و هوشیاری او است و نشانه
تشخیص درست و اندیشه عمیق و مقاومت در برابر زور و ظلم و باز شناختن فریب
و دروغ و باز کردن مشت نیرومند خیانتکار غاصب غالب (۰۰۰) این است که این
ملت (۰۰۰) علی را انتخاب کرد ! " (فاطمه ۰۰۰ صفحات ۳-۴ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۰) .
آری " آنچه را مردم مدینه و عرب معاصر و اصحاب بزرگ ندیدند (۰۰۰) این قوم
بیگانه (۰۰۰) دید و شناخت " (فاطمه ۰۰۰ ، ص ۵ : زن ۰۰۰ ، صفحات
۱۱-۱۲) .

۱۴- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۶ : زن ۰۰۰ ، ص ۲۳ .

۱۵- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۲۱ : زن ۰۰۰ ، ص ۲۷ .

در يك كلمه :

عالم!

چرا؟ زیرا که علت اصلی عقیم ماندن ایمان ما به اسلام محمد و راه علی و کار حسین، این است که این ها را نمی شناسیم، به این ها "عشق" داریم، اما "شعور" نداریم. محبت هست و معرفت نیست. راز این معما، که این دین حیات بخش به ما حیات نمی بخشد، این است که مردم ما به آن ایمان دارند، اما آگاهی ندارند. که باید این آگاهی را می داد؟ عالم" (۱۶).

به صحرای کربلا گریز زن ادامه دارد و صفحات بسیاری به توضیح فواید گریه و زاری اختصاص می یابد و حتی در این مورد به "رژیم دبره [کافر] - انقلابی معروف فرانسوی" (۱۷) هم استناد می شود تا سوی لای درز استدلالاتش نرود! و چه روان است این قلم در بیان پلیدی های فرهنگ غربی! (۱۸). با این همه، این "فرهنگ پلید"، "سمبل های شایسته" زن غربی خود را هم دارد. همان هائی که اکثریت قریب به اتفاق شان در مورد اسلام عزیز، دست به کارهای تحقیقی زده اند (۱۹). "کنکو بیناژ

۱۶- زن ۰۰۰، ص ۳۸: فاطمه ۰۰۰، ص ۳۰. از "چرا؟ ۰۰۰" به بعد، در "فاطمه ۰۰۰" نیامده است.

۱۷- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۴: زن ۰۰۰، ص ۲۰.

۱۸- حرف ما در این جا ارزیابی جامعه غربی و "پلید" بودن یا نبودن فرهنگ آن نیست، فقط می گوئیم که وقتی شریعتی از این مسایل سخن بزران می آورد، بیشتر از زاویه تجربه شخصی - و اقامتش - در غرب است و با توجه به نوشته های دیگر او بویژه کتاب "کویر" که گویا زندگینامه اش بقلم خود اوست و چه رمانتیک هم! - در می یابیم که این تجربیات، "نیم بند" اند و همراه با "شکست های شخصی". در "دنیای کوچکی از غرب" زیست و "ضربه" خورد و به این دنیای کوچکش، وسعتی جهانی - "اسلامی" - داد!

۱۹- برای شناختن این "سمبل" ها می توان به صفحات ۵۷-۵۵ "فاطمه ۰۰۰" یا به صفحات ۷۱-۷۳ "زن ۰۰۰" مراجعه کرد. در اینجا فقط نام چند تن از این "سمبل" ها را به نقل از شریعتی می آوریم. "مادام گواشن"، "مادام اولویدها"،

(زندگی جفتی) " (۲۰) - "کنکوبیناژ/جفت شدن / (جفت گیری) (۲۱) را بعنوان صیغه فرنگی معرفی می کند و در مورد مضار آن سخن ها می گوید . بی آن که سخنی از "صیغه اسلامی (متعّه)" و فساد نهفته در آن بمیان آورد . البته توجیحات شرعی برای صیغه را هم ، بجای خود ، در آستین دارد :

"اسلام - این / درخت پاکی / (چراغ راهی) () که "نه شرقی است و نه غربی" (۰۰۰) "ازدواج موقت" () (متعّه یا صیغه) () (۰۰۰) را در موارد استثنائی زندگی فردی و () (وضع غیر عادی) () اجتماعی پذیرفته است ، که اگر نمی پذیرفت ، روی می داد . ولی بیرون از دسترس و کنترل او . اما اکنون با پذیرفتن [یعنی پذیرفتن روسپیگری شرعی ! و عملاً زنان را وادار به آن کردن] ، بعنوان يك واقعیت طبیعی اجتناب ناپذیر ، آن را يك امر شرعی و قانونی می کند " (۲۲) .

و در جای دیگر :

" ۰۰۰ مسئله ازدواج موقت ، شاید نمونه بسیار بارز و برجسته ای از آن شکل قوانین و سنت هایی باشد که الان به آن عمل می شود و روشنفکر نسبت به آن قضاوت دارد ، و با آنچه که حقیقت و روح این

"روزاس د و لاشاپل" ، "دوشیزه میشن" و غیره . و چند سطر از شرح احوال یکی از آنان - روزاس د و لاشاپل : " که بیش از همه ، علمای اسلام و حتی همه شیعیان و کباده کشان فعلی ولایت علی و مدعیان معارف علوی او ، يك دختر زیبای آزاد و مرفه سوئدی نژاد (!) ، با دوری از جو فرهنگی اسلامی و در زمینه تربیتی و اعتقادی شیعی (۰۰۰) ، درست ترین خطوط سیمای علی / (ع) / ، لطیف ترین موج های روح و ابعاد احساسی و بلندترین پرش های اندیشه او را یافت (۰۰۰) و این دختر کافر جهنمی (۰۰۰) اکنون چهل دو سال است که لحظه ای ، سراسر از اندیشه و تأمل و کار و تحقیق و شناخت او برنگرفته است " (فاطمه ۰۰۰ ، صفحات ۵۶-۵۷ : زن ۰۰۰ ، صفحات ۷۲-۷۳) .

۲۰- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۴۸ : زن ۰۰۰ ، ص ۶۱ .

۲۱- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۴۳ : زن ۰۰۰ ، ص ۵۴ .

۲۲- فاطمه ۰۰۰ ، صفحات ۴۸-۴۹ : زن ۰۰۰ ، ص ۶۱ .

قانون و این سنت است، تضاد دارد. یعنی آن شکی فعلیست و قضاوتی که روشنفکر نسبت به شکل فعلی ازدواج موقت دارد، بسیار زشت و نفرت آور است، اما بنظر من آن تحلیل علمی و جامعه شناسی و بخصوص روانشناسی مسئله ازدواج موقت، نه تنها بزرگترین، بلکه تنها و تنها راه حل مسئله بحران جنسی جوانان در جهان امروز است، و مرفی ترین سنتی است که وضع شده. من فکر می کنم که طرح چنین مسئله ای بخصوص که يك مسئله بسیار مهم است و از اول باید از آن دفاع کرد و آن سابقه ذهنی بسیار زشت و سوء را شست و بعد جایش بعنوان مرفی ترین مسئله، در حل مشکل امروز نسل جوان دنیا، جانشین کرد و فلسفه اش را گفت و تحلیل درست علمی کرد. (۲۳)

و وقتی که از حقوق زن در اسلام دم می زند، گفته او را چه می توان نام داد: مبالغه یا هذیان؟ بی هیچ شرمی، با تحریک احساسات سطحی مستمعین، یکی از ارتجاعی ترین اصول فقه اسلامی را بعنوان نمونه شخصیت، استقلال و حقوق زن در اسلام معرفی می کند:

"... در اسلام - اسلام اول و خالص [یعنی راستین] نه اسلام فعلی مخلوط - از نظر شخصیت و حقوق، زن بقدری مستقل است که حتی برای شیر دادن فرزندش می تواند از شوهر مطالبه مزد کند، و می تواند بی دخالت شوهر تجارت کند، کار کند و در کار تولیدی، "مستقلا" و "مستقیما" دست و دست مایه اش را بکار بیندازد و به عبارت جامعتر استقلال اقتصادی دارد" (۲۴)

البته در مورد این که در فقه اسلامی، زن در مقابل همخوابگی با شوهر هم می تواند تقاضای اجرت کند و یا عدم لزوم نگهداشتن عده از جانب صیغه کمتر از ۹ سال و مسائل شرم آور بسیار دیگر از اینگونه سخن بمیان نمی آید.

بخش اعظمی از صد صفحه اول کتاب، شرحنامه ایست از پلیدی های اخلاقی جامعه غربی و غرب زده (۲۵) و جامعه شرقی - بحث در باره ستم

۲۳ - "سمینار زن"، "مجموعه آثار ۲۱"، ص ۲۵۵.

۲۴ - فاطمه، صفحات ۶۱-۶۲: زن، ص ۸۰.

۲۵ - تا چشم آدمی به "غرب زده" و "غربدگی" می افتد، جلال آل احمد

طبقاتی، ستم مضاعف و نقش سرکوبگر مرد سالارانه، خانواده در جامعه بویژه در جامعه شرقی هم البته پیشکش! بهر حال شرحنامه ای با این "حسن ختام":

"آن که می تواند کاری بکند و در نجات، نقشی داشته باشد، نسه زن سنتی است که در قالب های کهنه آرام و رام خفته است، و نسه زن عروسکی جدید که در قالب های دشمن سیر و اشباع شده است. بلکه زنی است که سنت های متحجر قدیم را - که بنام دین امسار در واقع سنت قومی و ارتجاعی است که بر روح و اندیشه و رفتار اجتماعی شان حکومت داده اند - می شکند و می تواند خصوصیات انسانی تازه را انتخاب کند." (۲۶)

"برای اینهاست که "چگونه باید باشد" مطرح است که نه می خواهند "چنان" بمانند و نه می خواهند "چنین" بشوند، و نمی توانند بی اراده و انتخاب، تسلیم هر چه بوده و هست بشوند. الگویی می خواهند.

کی؟" (۲۷)

و جوابش نیز بلافاصله معلوم است:

را می بیند که حلوی چشم شکوهمندان رژه می روند. گویا این دو "حضرت" در بسیاری از موارد "بدیک راه" می رفتند. می گوئید نه، توجه کنید: در دهه اول بهمن ۱۳۴۷ که مشهد بودم دوسه مجلس با این حضرت علی شریعتی افتخار نشست و برخاست داشتم و در این زمینه ها [روشنفکران، اسلام و "موضع گیری روشنفکر ایرانی در مقابل موسسات سنتی"] بتفصیل گپی زده ایم. و خوشحالم که در باب این مسائل بدیک راه می رویم. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات رواقی، چاپ سوم، تاریخ انتشار؟ (سال ۱۳۵۶)، ص ۵۲.

و شریعتی هم نان را می گیرد و قرص نان دیگری قرض می دهد: "چهره روشنفکر امروز" (۱۳۵۰) "جلال" است، و شعارش (۱۳۵۰) انفجار بمب عصیان علیه غرب زدگی است و اعلام بازگشت به فرهنگ و اسلام و تکیه بر خویش! زن، ص ۲۸ - در فاطمه، ۱۳۵۰، نیامده است.

۲۶ - فاطمه، ۱۳۵۰، ص ۹۰؛ زن، ۱۳۵۰، ص ۱۰۷.

۲۷ - فاطمه، ۱۳۵۰، ص ۹۱؛ زن، ۱۳۵۰، ص ۱۰۸.

نویسنده در جایی گفته است :

” در جامعه و فرهنگ اسلامی ، سه چهره از زن داریم : یکی چهره زن سنتی و قدس مآب ، و یکی چهره زن متجدد و اروپائی مآب که تازه شروع به رشد و تکثیر کرده است ، و یکی هم چهره فاطمه ، و زنان ” فاطمه وار “ ! که هیچ شباهت و وجه مشترکی با چهره ای بنام زن سنتی ندارد “ (۲۹) .

و حال باید دید که این الگو – ” فاطمه ، نمونه ایده آل زن ، که می تواند شد و کسی نشده “ (۳۰) – چگونه آدمی بوده و چگونه زیست و چه کرد ؟ زندگیش را از کتاب شریعتی ، بی هیچ تفسیری می آوریم – بنظر می رسد که باندازه کافی گویاست :

” شبی ، محمد یگراست به خانه رفت و دست خدیجه را گرفت و به بستر برد و [خدیجه] نور فاطمه را در رحم خود ” یافت “ (۳۱) . ” فاطمه ، چهارمین دختر پیامبر بزرگ اسلام بود و کوچکترین “ ، ” دختر آخرین خانواده ای که پسری برایشان نمانده بود “ (۳۲) . ” مردی که

۲۸ – همانها ، همان صفحات .

۲۹ – فاطمه ، ص ۳۲ ، زن ، ص ۴۱ .

۳۰ – فاطمه ، ص ۲۴ ، زن ، ص ۳۱ .

۳۱ – زن ، ص ۹ – در فاطمه ، ص ۴۰ ، نیامده است . مضافاً متذکر شویم که این نقل قول در کتاب شریعتی وجود دارد ولی ” ظاهراً “ از او نیست . گویا بدین گونه سخن گفتن از فاطمه را نادرست و کسر شأن آن ” حضرت “ می داند (در این زمینه مراجعه شود به زیر نویس شماره ۸) . شریعتی گویا آن را از جایی نقل کرده است . از کجا ؟ فقط خودش می داند . ظاهراً یکی از همان مطالبی است که مردم ” نسل اندر نسل ، قرن اندر قرن (۱۰۰۰) ، شب و روز ، و در تمامی سال و در سراسر عمر “ در باره آن ” حضرت “ تکرار می کنند “ (زن ، ص ۸ ، در فاطمه ، ص ۴۰ نیامده است) . البته ، از این عبارت که بگذریم ، بقیه مطالب از زبان جناب ایشان است . این تذکرها از این بابت داده ایم که نسبت به متن کتاب او و به علامت تذکر شده در آن ، حفظ امانت کنیم و گرنه خوب می دانیم ، آوردن یا نیاوردن علامت (از جمله گیومه ها) در کتاب او دارای هیچ ضابطه مشخصی نیست .

پسر ندارد، "أبتر" (۳۳) است، بی دم و دنباله است و عقیم" (۳۴) .
 اگر چه محمد "همیشه آرزوی پسر داشته است (۰۰۰) اما سرنوشت
 تنها برایش دختر نگاه داشت ۰۰۰ (۳۵) .
 "فرزند نخستین دختر بود! زینب .
 اما خانواده در انتظار پسر است .
 دومی دختر بود : رقیه .
 انتظار شدت یافت و نیاز شدید تر .
 سومی : ام کلثوم .

دو پسر، قاسم و عبدالله آمدند ، مزده بزرگی بود ، اما ندرخشیده
 افول کردند (۰۰۰) . مادر پیر شده است و سنش از شصت می گذرد
 و پدر، گرچه دخترانش را عزیز می دارد ، اما با احساسات قومش ،
 و نیاز و انتظار خویشاوندانش شریک است .
 آیا خدیجه که به پایان عمر نزدیک شده است فرزندی خواهد آورد ؟
 امید سخت ضعیف شده است .
 [ولی تا لب گور زائید!] (۳۶) .
 آری ، شور و امید در این خانه جان گرفت (۰۰۰)
 اما ۰۰۰ باز هم دختر!

۳۲- فاطمه ۰۰۰ ص ۹۲ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۰۸ .

۳۳- درباره "أبتر" مراجعه شود به "اندیشه‌های" شماره ۲ ، صفحات ۱۶۱-۱۶۲ .

۳۴- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۰۰ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۱۵ .

۳۵- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۴۳ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۵۶ .

۳۶- شریعتی می نویسد :

"خدیجه هنگام ازدواج با پیغمبر چهل ساله بود و به روایتی چهل و پنج
 ساله . فاطمه در سال پنج پیش از بعثت و یا پنج بعد از بعثت و اگر روایت
 اخیر را - که مورخان شیعه قبول دارند - بپذیریم، فاطمه خردسال در ایامی
 با مادر زندگی می کند که وی در سال های شصت و پنج تا هفتاد بسر می برد و این
 سال هائیکه دیگر خدیجه، آن خدیجه نیست ۰۰۰" (فاطمه ۰۰۰ ، زیر نویس
 ص ۱۵۷ : زن ۰۰۰ ، زیر نویس ص ۱۶۸) .

نامش را فاطمه گذاشتند" (۳۷) .

"اکنون، يك " دختر" ملاك ارزش های پدر می شود، وارث همه مفاخر خانواده می گردد و ادامه سلسله تیره و تباری بزرگ، سلسله ای که

این عبارت که تعدا پیچیده و گیج کننده است، تصویری از سر تا سر کتاب شریعتی را بدست می دهد . خیالی بانی و بمعنای دقیق کلمه، پرت و پلا گوئی . سر تا سر کتاب پر است از عباراتی نظیر "روایتی" چنین می گوید، "روایتی دیگر" چنان می گوید، "تاریخ" چنین می گوید (کدام تاریخ ؟)، "مورخان" چنان می گویند (کدام مورخان ؟) . بهر حال نویسنده غالباً در همین داستانهای ها و افسانه بافی های خود با خودش نیز دچار تناقض می شود . مثلاً بد همین عبارت نقل شده از او توجه کنید . قبلاً چند اشاره کوتاه بکنیم :

تاریخ تولد محمد، خدیجه . علی، فاطمه، هیچ يك دقیقاً مشخص نیست ولسی تاریخ مرگ آن ها حدوداً مشخص است :

۱- خدیجه در سال ۶۱۹ میلادی . محمد و فاطمه در سال ۶۳۲ میلادی مردند (فاطمه حدود شش ماه بعد از مرگ محمد، فوت کرد) و علی در سال ۶۶۱ کشته شد .
۲- همانطوری که گفتیم تاریخ تولد محمد مشخص نیست . معمولاً سال ۵۷۱ را بعنوان تاریخ تولد او ذکر می کنند (در این زمینه مراجعه شود به مقاله دیگری در این شماره: "مروری بر کتاب "محمد" اثر "ماکسیم رودنسون" ، زیرنویس شماره ۹) ، اگر ادعای پیغمبری محمد یا تاریخ "مبعوث" شدن او را در چهل سالگی بدانیم، سال "بعثت" می شود ۶۱۱ میلادی .

۳- محمد در هنگام ازدواج با خدیجه ۲۵ سال داشت ($۵۷۱ + ۲۵ = ۵۹۶$) و خدیجه چهل سال، بنابراین تاریخ تولد خدیجه ۵۵۶ میلادی است : ($۵۹۶ - ۴۰ = ۵۵۶$) .
۴- علی در ۶۳ سالگی در سال ۶۶۱ کشته شد و تاریخ تولد تقریبی او بسایند ۵۹۸ میلادی باشد و یا : ($۶۶۱ - ۶۳ = ۵۹۸$) .
۵- علی در ۲۵ سالگی با فاطمه ازدواج کرد یعنی در سال ۶۲۳ : ($۵۹۸ + ۲۵ = ۶۲۳$) .

۶- خدیجه در سال ۶۱۹ مرد یعنی حدود ۶۴ سالگی : ($۶۱۹ - ۵۵۶ = ۶۴$) .
با این مقدمات عبارت فوق الذکر شریعتی را از نو بخوانیم و ببینیم که افسانه بافی های شریعتی لزوماً سر از کجا در می آورد :

۱- با توجه به این که خدیجه در سال ۶۱۹ (سه سال قبل از هجرت) مرد، بنا به عبارت شریعتی، "فاطمه خرد سال" باید ۱۴ سال یا ۴ ساله بوده باشد .

از آدم آغاز می‌شود و بر همه راهبران آزادی و بیداری تاریخ انسان
 گذر می‌کند و به ابراهیم بزرگ می‌رسد و موسی و عیسی را بخشد
 می‌پیوندد و به محمد می‌رسد و آخرین حلقه این "زنجیر عدل
 الهی"، زنجیر راستین حقیقت، "فاطمه" است .
 آخرین دختر خانواده ای که در انتظار پسر بود .
 و محمد می‌داند که دست تقدیر با او چه می‌کند .
 و فاطمه نیز می‌داند که کیست !
 آری در این مکتب ، این چنین انقلاب می‌کنند .
 در این مذهب ، این چنین زن را آزاد می‌کنند " (۳۸) .

ما که در مطالب فوق ، نه اثری از انقلاب و چگونگی آن مشاهده می‌کنیم
 و نه از نحوه آزادی زن ، و نه حتی معجزه و فضیلتی ! در ورای این عبارت
 پردازای های عوام فریبانه ، پوچ ، زنجیر دیگری بچشم می‌خورد : زنجیر حکومت
 اسلامی که رندان و سیاست بازان معمم و مکلا برای نهادن به گردن زحمتکشان

۲- "ایامی که فاطمه خردسال با مادر زندگی می‌کرد، مادر نه،" در سال های
 شصت و پنج و هفتاد " بلکه باید ۷۴ یا ۷۹ ساله باشد .
 ۳- با توجه به این که محمد در بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد ، اگر
 سن خدیجه را بر اساس عبارت شریعتی در زمان ازدواج ۴۰ یا ۴۵ سالگی بگیریم ،
 او در زمان "بعثت" (در حدود سال ۶۱۱) ، باید ۶۵ یا ۷۰ سال داشته
 باشد . در نتیجه اگر فاطمه " ۵ سال پیش از بعثت" متولد شده باشد ، مادر باید
 ۶۰ یا ۶۵ سال داشته باشد و اگر " پنج سال بعد از بعثت" را مورد قبول
 قرار دهیم ، خدیجه باید در زمان تولد فاطمه ، ۷۰ یا ۷۵ ساله باشد .

می‌بینید که خیاط چگونه در کوزه می‌افتد ! سر تا سر کتاب شریعتی پیراست
 از شگرد ها و شعبده بازی های : " سال ۰۰۰ یا سال ۰۰۰ " (در مورد یکی
 از شعبده بازی ها در خصوص این که فاطمه در زمان ازدواج با علی ۹ سال داشت
 یا ۱۹ سال ، مراجعه کنید به زیر نویس شماره ۵۱ در همین نوشته) ، که بمنظور
 گیج کردن خواننده بکار می‌رود و در نهایت ، شریعتی گیج سبزی خست
 را در داستانهای های خویش بنمایش می‌گذارد .

۳۷- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۰۲ : زن ۰۰۰ ، صفحات ۱۱۷-۱۱۶ .

۳۸- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۰۴ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۱۸ .

ما و خفه کردن ندای آزادی طلبی آنان، از سال‌ها پیش از طریق روشنفکران نمایانی از قماش شریعتی، آل احمد و نظایر این‌ها، مهیا کرده بودند. اگر به "زنجیر عدل انوشیروان عادل!" فقط خری، آن هم برای رفع خارش بدن متوسل شد، "روشنفکران" ما برای حصول مراد به چه زنجیری دخیل بسته‌اند!

بگذریم که گذشتن - گویا - خوبست! زندگینامه فاطمه را از ورای افسانه بافی‌های "علمی" و "تاریخی" شریعتی دنبال کنیم:

"تاریخ از رفتار محمد با دختر کوچکش فاطمه در شگفت است و از نوع سخن گفتنش با او و ستایش‌های غیر عادی‌اش از او" (۳۹). "هر صبح، پدر در ریچه را می‌گشاید و به دختر کوچکش سلام می‌دهد" (۴۰). "در برخی متون تاریخی تصریح دارد که: "پیغمبر چهره و دست فاطمه را بوسه می‌داده!" (۴۱).

"پدری دست دخترش را می‌بوسد، آن هم دختر کوچکش را" (۴۲). "فاطمه به تصریح شخص‌وی [محمد]، یکی از چهار چهره ممتاز زن در تاریخ انسان است: مریم، آسیه، خدیجه و در آخر: فاطمه / (۴) / (۴۳)".

"چرا [فاطمه] در آخر؟ کامل‌ترین حلقه زنجیر تکامل در همه موجودات، در طول زمان و در همه دوره‌های تاریخ، آخرین، و نیز در انبیاء، آخرین، و فاطمه، از زنان مثالی جهان، آخرین" (۴۴). "ارزش مریم به عیسی است که او را زاده و پرورده، ارزش آسیه (زن فرعون) به موسی است که او را پرورده و یاری کرده، ارزش خدیجه به محمد است که او را یاری کرده و به فاطمه که او را زاده و پرورده است.

۳۹- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۰۵ : زن ۰۰۰، صفحات ۱۲۰-۱۱۹ .

۴۰- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۰۵ : زن ۰۰۰، ص ۱۲۰ .

۴۱- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۰۶، زن ۰۰۰، ص ۱۲۰ .

۴۲- همان‌ها، همان صفحات .

۴۳- همان‌ها، همان صفحات .

۴۴- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۳۳ : زن ۰۰۰، ص ۱۴۶ .

و ارزش فاطمه ؟

چه بگویم ؟

به خدیجه ؟ به محمد ؟ به علی ؟ به حسین ؟ به زینب ؟ به سوسانه
خودش ! ! " (۴۵) .

کودکی فاطمه چگونه گذشت ؟ همه اش کرامات بود و کرامات . چند نمونه :

" تاریخ یاد می کند که روزی که وی [محمد] را در مسجد الحرام
به دشنام و کتک گرفتند ، فاطمه خردسال با فاصله کمی تنها ایستاد و
و می نگریست و سپس همراه پدر به خانه برگشت " (۴۶) . جل الخالق !
" و نیز روزی که در مسجد الحرام [محمد] به سجده رفته بود و دشمن
شکبه گوسفندی را بر سرش انداخت ، ناگهان فاطمه کوچک ، خود
را به پدر رساند و آن را برداشت و سپس با دست های کوچک
و مهربانش سر و روی پدر را پاک و او را نوازش داد و به خانسه
باز آورد " (۴۷) . بوالعجب ! " یک دختر ۵ ساله یا ۱۰ ساله
است ، در مکه دائما پای بیای پیغمبر است ، یا پای پدر است ،
فاطمه بخاطر پدر چنین مسئولیتی ندارد که در چنین کشمکش های
وضع تند و حاد اجتماعی ، سیاسی و فکری پای بیای پدر باشد ، چون
دختر ۷ و ۸ ساله ، دختر خانه است ، اما نسبت به سرنوشت نهضت
احساس مسئولیت می کند . و در حالی که نسبت به سنش مسئول
نیست در هر جا که درگیری هست و پیغمبر در برابر دشمن تنهاست ،
باز می بینیم این طفل کوچک در کنارش هست " (۴۸) ، " حتی
در انتخاب علی ، یک مسئولیت اجتماعی از خود نشان می دهد .

۴۵- فاطمه ، ص ۱۳۳ ، زن ، ص ۰۰۰ ، ص ۱۴۷ . و علامت خطاب یا تعجب یا

تسخیر ، از متن کتاب است .

۴۶- فاطمه ، ص ۱۰۸ ، زن ، ص ۰۰۰ ، صفحات ۱۲۳-۱۲۲ .

۴۷- فاطمه ، ص ۱۰۸ ، زن ، ص ۰۰۰ ، ص ۱۲۳ .

۴۸- " انتظار عصر حاضر از زن مسلمان " - " مجموعه آثار ۲۱ " ، ص ۲۳۳ ، تاکید

از ماست . باز در اینجا ، شریعتی علیه شریعتی قیام می کند و دستش را توی پوست

گرد می گذارد :

انتخاب علی ، انتخاب يك شوهری که بدرد زندگی يك زن بخورد
نیست . هر کس علی را می شناسد ، می داند که او شوهری نیست که
به زندگی داخلی شور و نشاط و حیات روز مره بدهد " (۴۹) .
" [علی] بیست و پنج سال از سنش می گذرد " (۵۰) .

به گواهی دکتر علی شریعتی :

" فاطمه نیز هنگامش رسیده ، نه سال یا نوزده سال ؟ " (۵۱) .
" از هنگامی که خواستگاری عمر و ابوبکر را پیغمبر قاطعانه رد کرد ، همه
اصحاب دانستند که فاطمه سرنوشتی خاص دارد و دانستند که پیغمبر

قبلا در زیر نویس (۳۶) دیده بودیم که فاطمه ۵ سال پیش یا پنج سال بعد
از " بعثت " متولد شد و بعدا در زیر نویس شماره (۵۱) خواهیم دید که فاطمه
در زمان ازدواج با علی ، " ۹ ساله بود یا ۱۹ ساله ؟ " ، یعنی همه جا ، ده سال
تفاوت . ولی در اینجا بجای ۵ ساله یا ۱۵ ساله ، مصلحت ایجاب می کند که
فاطمه ۵ ساله یا ۱۰ ساله باشد ، چرا که اسلامی نیست يك دختر ۱۵ ساله
در مسجد ، در میان مردان نامحرم ، در کنار پیغمبر باشد (بگذریم از این که
در همان صفحه چند سطر بعد ، همین " ۵ ساله یا ۱۰ ساله " ، " دختر ۸ و ۷ ساله "
می شود) .

۴۹- همان ، صفحات ۲۳۴-۲۳۳ .

۵۰- فاطمه ، ص ۱۲۳ ، زن ، ص ۱۲۶ .

۵۱- همان ها ، همان صفحات . این عبارت عامدانه ، پیچیده و نارساست . آنرا
احتمالا به دو شکل زیر می توان به فارسی رسا ترجمه کرد :

قبل از پرداختن به این دو حالت محتمل ، يك شگرد آخوندی را بعنوان يك پرنتر
باید اضافه کرد ، همان قضیه " پنج سال پیش " و " پنج سال بعد از بعثت " که
در زیر نویس شماره ۳۶ ، پوچ بودن آنرا نشان دادیم و در اینجا فقط يك نکته
را به آن زیر نویس اضافه کنیم : نویسندگانی که در این کتاب و در کلیه آثار خود ، تشیع
را در مقابل تسنن قرار می دهند ، وقتی که شاخ گاو در خمره گیر می کند برای نجات
از مخمه برخی از روایات اهل تسنن را بیاری می طلبند . مگر نه این که " مورخ " ما ،
" محقق بی نظر " است ! از این پرنتر بگذریم و به همان دو حالت محتمل (می گوئیم
" محتمل " ، چرا که مسئله گوی ما هر جا که مصلحت باشد ، عادت ندارد صریح حرف
بزند ، معما می سازد و ما مجبوریم حدس بزنیم) اشاره شده در فوق ، بپردازیم : ← ←

بی مشورت دخترش هرگز پاسخ خواستگاران را نمی‌گوید" (۵۲) .

ولی حواس نویسنده در صفحه بعد کتاب (در هر دو چاپ) پرت می‌شود و معلوم می‌گردد که پیغمبر "بعله!" را بدون مشورت فاطمه به علی داده است . صحنه خیلی سوزناک و دروغ است که بخشر از آن را عیناً نقل نکنیم :

"... در عین حال ، او [علی] را می‌بینیم که نزد پیغمبر آمده است ، کنارش نشسته است و سر به زیر افکنده با سکوت و شرم زیبای خویش با وی سخن می‌گوید .

— چه کاری داری پسر ابیطالب ؟

با آهنگی که از شرم نرم و آرام شده بود ، نام فاطمه دختر رسول خدا را می‌برد .

پیغمبر بی درنگ :

— مرحبا و اهلا

۱— وقت شوهر کردن فاطمه رسید بود ، چه فرق می‌کند که نه سال یا نوزده سال داشته باشد .

۲— وقت شوهر کردن فاطمه رسیده بود ، آیا نه سال داشت یا نوزده سال ؟ درست نمی‌دانیم .

اگر حالت اول مورد نظر نویسنده است باید گفت : يك كودك نه ساله در هر نقطه از جهان (حتی عربستان امروز) را نگاه کنید ، تا به ابعاد وحشتناک وقاحت در توجیه و تصدیق احکامی اینچنین ارتجاعی پی ببرید . آقای دکتر جامعه شناس ، حتی از دختر خود (که به هنگام چاپ اول یا به هنگام تصحیح آن برای چاپ بعدی احتمالاً همین سن را داشت) و یا از کودک نه ساله همسایگی خود خجالت نمی‌کشید ؟ آیا با چنین ریسمان پوسیده ای می‌خواهید به ته چاه بروید و "رسانس مذهبی" بوجود آورید ؟

اما اگر حالت دوم درست باشد ، آیا نویسنده عمداً ایجاد شبهه نکرده است . شریعتی بهتر از هر کس دیگر می‌داند که لااقل "روایات معتبر" شیعه در این زمینه تردید ندارند که فاطمه در ۹ سالگی به ازدواج علی درآمد .

۵۲— فاطمه ، ص ۱۲۲ : زن ، ص ۰۰۰ ، ص ۱۳۶ .

فردا در مسجد از او می پرسند :

— چیزی در دست داری ؟

— هیچ ، رسول خدا .

— زرهی را که در جنگ بدر به تو دادم کو ؟

— آن پیش من است ، رسول خدا .

— همان را بده ” (۵۳) .

و :

” فاطمه دختر پیغمبر بر چهار صد مثقال نقره ، طبق سنت قائم —
و فرضیه واجبیه ۰۰۰ ” (۵۴) به خانه علی می رود . ” خانه کوچکی که به
اندازه همه انسانیت ” (۵۵) و ” به اندازه همه تاریخ بزرگ
است ” (۵۶) و ” يك پانشون راستين ” (۵۷) .

سختی زندگی برای فاطمه ، این ” عصاره رنج و پارسائی و فقر ” (۵۸) آغاز
می شود . سختی زندگی [برای کودک خردسال] چنان بود که علی
” ذائقه ای (۰۰۰) که تنها از تلخی سیراب می شود ” (۵۹) ” روزی
با لحن مهربان و همدردی می گوید : زهرا ، خودت را چندان ب —
سختی انداخته ای که دل مرا به درد می آوری ، خدا خدمتکاران
بسیاری نصیب مسلمین کرده است ، برو و از رسول خدا یکی بخواه
تا تو را [ترا] خدمت کند ” (۶۰) . فاطمه ، همراه علی بسراغ پدر
می رود و از او جواب رد می شنود : ” نه به خدا ، اسیر جنگ را به شما
نمی بخشم (۰۰۰) فقط می فروشم و [گویا] با پول آن گرسنگان صف —

۵۳ — فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۲۴ : زن ۰۰۰ ، صفحات ۱۳۸ — ۱۳۷ .

۵۴ — فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۲۴ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۳۸ . سه نقطه از متن کتاب است .

۵۵ — فاطمه ۰۰۰ ، ص ۹ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۶ .

۵۶ — ” انتظار عصر حاضر از زن مسلمان ” — ” مجموعه آثار ۲۱ ” ، ص ۲۱۳ .

۵۷ — فاطمه ۰۰۰ ، صفحات ۱۶ — ۱۵ : زن ۰۰۰ ، ص ۲۲ .

۵۸ — فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۳۵ : زن ۰۰۰ ، ص ۱۴۸ .

۵۹ — همان ها ، همان صفحات .

۶۰ — فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۲۶ : زن ۰۰۰ ، صفحات ۱۴۰ — ۱۳۹ .

را می‌بخشم" (۶۱) .

علی و فاطمه دست خالی باز گشتند " پیغمبر تمام روز را به پاسخی که به عزیزترین کسانش داده بود می‌اندیشید " (۶۲) و سر آخر بجای خدمتکار، این سخنان " گهر بار" را بزبان آورد: " پس از هر نماز ده بار الله را تسبیح کنید، و ده بار حمد و ده بار تکبیر، و چون به بسترتان آرام گرفتید، سی و چهار بار تکبیر کنید و سی و سه بار حمد و سی و سه بار تسبیح ۰۰۰ " (۶۳) . " کلمه، بجای خدمتکار، تنها این عروس و داماد شگفت‌اند که می‌توانند بفهمند که با کلمه می‌توان زندگی کنند " (۶۴) . آری، محمد " به پای خود آمد " (۶۵) و این " کلمات آسمانی" را " به عنوان هدیه عروسی" به دخترش ارمغان داد " (۶۶) .

" سال سوم هجرت، یکسال و اندی پس از ازدواج، حسین آمد [محمد ۰۰۰] سرا پا هیجان از شوق وارد خانه فاطمه می‌شود، نخستین شمره پیوند علی و فاطمه را در آغوش می‌گیرد و در گوشش اذان می‌گوید، و بالاخره هم وزن موی سرش بر فقیران مدینه، نقره انفاق می‌کند (۶۷) .

یکسال می‌گذرد، حسین می‌رسد .

اکنون پیغمبر د و پسر یافته است .

تقدیر خواسته بود که د و پسرش، قاسم و طاهر، نمانند، زیـــــرا

پسران پیامبر باید از فاطمه می‌بودند " (۶۸) .

۶۱- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۲۶ : زن ۰۰۰، ص ۱۴۰ .

۶۲- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۲۷ : زن ۰۰۰، ص ۱۴۰ .

۶۳- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۲۷ : زن ۰۰۰، ص ۱۴۱ .

۶۴- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۲۸ : زن ۰۰۰، ص ۱۴۲ .

۶۵- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۲۹ : زن ۰۰۰، ص ۱۴۲ .

۶۶- همان ها، همان صفحات .

۶۷- چه بخشش بزرگوارانه ای! " هم وزن موی سر" يك نوزاد! به " فقیران" مدینه

نباید چیز زیادی رسیده باشد .

کم کم خانواده فاطمه تکمیل می‌شود. "هیچ مذهبی، تاریخی و ملتی چنین خانواده‌ای ندارد" (۶۹).

چرا؟ بدلیل این که:

"خانواده‌ای که در آن، پدر، علی است و مادر، فاطمه و پسر، حسین [و حسن، "قاق"!] و دختر، زینب، همگی در زیر یک سقف و در یک عصر و یک خانواده زندگی می‌کنند" (۷۰).

و چه حادثه شگرفی!

"روزها و شب‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و فاطمه، شیرین ترین جرعه‌های حیاتش را می‌نوشید و خاطره‌های تلخ سال‌های سختی و پریشانی و فقر را از یاد می‌برد."

"جنگ خبیث پیش آمد و مزرعه فدک را، یهودیان [یهودیان پست] (۷۱)، به پیغمبر بخشیدند و او آن را به فاطمه داد و فاطمه که اکنون چهار کودک یافته بود، اندکی از خشونت زندگی و تهیدستی رها شد" (۷۲). و "کودکان او، دل و جان پدر را (۰۰۰) سیراب می‌کنند و او توانسته است حرمان پدر محبوبش را - که برایش پسری نماند، که همه دخترانش جز او، در جوانی مردند، کسسه از زنان متعددش، یعنی بیش از سیزده ازدواجی [آدم به یاد] بیش از ۷۲ شهید" ۷ تیر رژیم خمینی می‌افتد! [که پس از خدیجه کسرد هیچ فرزندی نیافت، جز ابراهیم که از کنیز [زیبای مسیحی] مصری، که در شیر خواری مرد - اکنون با فرزندان محبوبش حسن و حسین و زینب و ام کلثوم جبران کند" (۷۳).

۶۸- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۳۷: زن ۰۰۰، ص ۱۵۰.

۶۹- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۶: زن ۰۰۰، ص ۲۲.

۷۰- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۶: زن ۰۰۰، صفحات ۲۲-۲۳.

۷۱- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۸۱: زن ۰۰۰، ص ۱۹۲.

۷۲- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۴۸: زن ۰۰۰، ص ۱۶۱.

۷۳- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۴۹: زن ۰۰۰، صفحات ۱۶۱-۱۶۲. تاکید و نیز (طبق

معمول) گروه از ماست. البته تعداد زنان "رسمی" محمد، "بیش از" هیچ‌کس

”زندگی مهربان شده است و بر چهره، فاطمه لبخندی شیرین می‌زند (۰۰۰) اما این‌ها همه، آرامش پیش از طوفان بود و طوفان در رسیدن سیاه و هولناک و برباد دهنده، آشیانه، او و ویران کننده خانه او.

”پیغمبر در بستر افتاد.”

”دیگر نتوانست بر خیزد” (۷۴). ”مرگ پدر او را بس بود، اما صربه، دیگری نیز بر او وارد آمد، صربه ای که اگر به اندازه نخستین شدید نبود، لاقل به اندازه آن عمیق بود و شاید عمیق تر (۰۰۰) کس دیگری به جانشینی پیغمبر انتخاب شده است. چه فرقی می‌کند این جانشین ابوبکر باشد و یا دیگری، بهر حال، علی نبود” (۷۵) و ابوبکر ”نخستین تصمیمی که گرفت مصدیره فدک بود” (۷۶).

و به این دلیل منافقانه که :

”پیغمبر فرزند می‌گذارد، ارث نمی‌گذارد” (۷۷).

”بدینگونه، علی از نظر مالی و زندگی شخصی فلج شد و تا زندگی‌اش در گرو حقوقی باشد که از بیت‌المال دارد (۰۰۰) آنان یقین داشتند که تا فاطمه زنده است از علی نمی‌توان بیعت گرفت (۰۰۰) و پیغمبر مرد، علی خانه نشین شد (۷۸)، میراث فاطمه که تنها منبع زندگی او و همسر و فرزندانش بود مصدیره شد و قدرت بدست ابوبکر و عمر افتاد (۰۰۰) اما فاطمه از پاننشست در زیر کوهی از اندوه کسه

یعنی نوزده تا بود کد شریعتی ”بیش از” سیزده یعنی لاقل جهاده تایش را قبول دارد.

۷۴- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۴۹ : زن ۰۰۰، ص ۱۶۲ .

۷۵- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۶۰ : زن ۰۰۰، ص ۱۷۲ .

۷۶- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۷۳ : زن ۰۰۰، ص ۱۸۵ .

۷۷- فاطمه ۰۰۰، ص ۱۷۵ : زن ۰۰۰، ص ۱۸۶ .

۷۸- و بقول شریعتی : ”خانه نشینی علی، آغاز یک تاریخ هولناک و خونین است” (فاطمه ۰۰۰، ص ۱۸۴ : زن ۰۰۰، ص ۱۹۵) .

برجان عزادارش حس می‌کرد، مبارزه با خلافتی را که غضب می‌دانست و خلیفه‌ای را که ناشایست می‌شمرد ادامه داد. برای بازپس گرفتن فدک از تلاش باز نایستاد" (۷۹)

بعد از آن، مدینه:

"شاهد شگفت‌انگیزترین منظره‌های تاریخ است: در کنار مسجد پیغمبر، در دل تاریک شب‌های سیاه، مردی، همسرش را، همسر سیاهپوش عزادارش را بر مرکبی می‌نشانند در کوچه‌های پیچاپیچ و خلوت می‌گرداند."

"پیاده علی است و سوار، فاطمه دختر محبوب و مبارز پیغمبر، هر شب بدینگونه از خانه بیرون می‌آید و علی و همراهش به سراغ انصار می‌رود (۰۰۰) و اکنون فاطمه، شخصا (!) بسراغ آن می‌رود، هر شب، همراه علی، به مجالس آن‌ها سر می‌زند، با آن‌ها حرف می‌زند، فضائل علی را یکایک بر می‌شمارد" (۸۰).

از این تاریخ تا زمان مرگ فاطمه، یعنی بمدت سه ماه، "تمام زندگی سیاسی و مبارزات" یش در پس گرفتن فدک و سرزنش کسانی که شوهرش را از بسه خلافت رسیدن باز داشتند و این که او را — که همیشه بر دختر پیغمبر بودنش تکیه می‌کرد — رنجانیده‌اند (۸۱)، خلاصه می‌شود.

کتاب به پایان می‌رسد. نویسنده نه در بخش "تحلیلی" ("تحلیل" آبکی، "حوزه" ای) و نه در بخش‌های دیگر کتاب درباره آن "شخصیت بزرگ و مقدس" که بتواند نه فقط برای زنان امروز ایران و کشورهای اسلامی و شاید سراسر جهان، "الگو" بشود بالاخره چیزی ارائه نداد که نداد مگر یک مشت عیسارات بی سروته، روضه خوانی‌های نامربوط، داستان‌سرائی‌های نازل از نوع

۷۹- فاطمه ۰۰۰، صفحات ۱۷۳-۱۷۴: زن ۰۰۰، صفحات ۱۸۶-۱۸۵.

۸۰- فاطمه ۰۰۰، صفحات ۱۷۵-۱۷۶: زن ۰۰۰، ص ۱۸۷.

۸۱- مگر نه آن که محمد گفته بود: "خشنودی فاطمه خشنودی من است، خشم او خشم من است، هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست دارد و (۰۰۰) هر که او را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است؟" (فاطمه ۰۰۰، ص ۱۰۶: زن ۰۰۰، ص ۱۲۱).

داستان های جواد فاضل وحسینقلی مستعان، آن هم در مقابل آن همه وعده و وعید های آغاز کتاب که گویا با يك کار تحقیقی علمی و تاریخی عظیم و همه جانبه مواجه ایم در طول بیش از دو بیست صفحه، بعنوان نمونه و "برای چشم درد"، يك سند (که لایق این واژه باشد) برای ادعاهای پوچ و افسانه بافی های خود در باره زندگی فاطمه، ارائه نداده است. به جرات می توان گفت که شریعتی، "مظهر شیعه علوی"، دست تمام افسانه بافسان و روایت سازان عصر صفوی را از پشت بسته است.

اگر فروید یا فروید یست بودیم - استغفرالله! -، یاد عقده اودیپ، الکتر و غیره می افتادیم. خوشبختانه که نیستیم! خصوصاً این که شریعتی معتقد است که فروید "یکی از همین گوساله های بورژوازی است" (۸۲) و "پیغمبر بورژوازی" (۸۳).

ما در این بررسی، نگاهی به بخش های مهمی از "زندگی نامه" فاطمه از زبان علی شریعتی انداخته ایم که گویا با "تکیه اساسی (۰۰۰) بر اسناد کهن تاریخی" (۸۴) و با "خواندن و جمع آوری همه اسناد و اطلاعاتی ۰۰۰ که در طول چهارده قرن به همه زبان ها و لهجه های محلی اسلامی در باره حضرت فاطمه وجود" داشت (۸۵) تهیه شده است.

در پایان، خوشبختانه! در يك مورد با شریعتی هم عقیده ایم که:

"فاطمه مظهر يك "دختر" در برابر پدرش

مظهر يك "همسر" در برابر شویش

مظهر يك "مادر" در برابر فرزندانش" (۸۶).

بوده است - البته اکثریت زنان در جوامع مرد سالاری کم و بیش شامل تعریف بالا می شوند و "مظهر" آند -، با این همه در کتاب "فاطمه، فاطمه است"

۸۲ - "انتظار عصر حاضر از زن مسلمان"، "مجموعه آثار ۲۱"، زیر نویس ص ۲۱۶.

۸۳ - همان، ص ۲۱۷.

۸۴ - فاطمه ۰۰۰، سخنی با خواننده، بدون شماره صفحه: زن ۰۰۰، ص ۴.

۸۵ - فاطمه ۰۰۰، ص ۱: زن ۰۰۰، ص ۶.

۸۶ - فاطمه ۰۰۰، ص ۱۹۱: زن ۰۰۰، صفحات ۲۰۲ - ۲۰۱.

در میان افسانه های بی سرو ته نویسند ه که لحن آن یاد آور داستان های شب رادیو تهران در زمان نگارش کتاب (سال های ۵۰-۴۹) است ، هیچ قرینه و دلیلی مبنی بر این که حضرتش "مظهریک" "زن مبارز و مسئول" در برابر زمانش و سرنوشت جامعه اش" (۸۷) بوده است را نیافته ایم تا به این نتیجه برسیم که نامبرده می باید سر مشق و سمبلی برای شیر زنانی که پیشقراول مبارزه با نظام طبقاتی و مرد سالاری ، بهره کشی انسان از انسان و بدست گرفتن اختیار تن و سرنوشت خویش می باشند ، قرار بگیرد . با این همه ، خواندن این کتاب را به کسانی که مایل به بررسی علل و ریشه های ایدئولوژیک کابوس سیاه حکومت ننگین و خونین ولایت فقیه (یکی از روایت های اسلام راستین و شیعه سرخ علوی) هستند (۸۸) ، شدیداً توصیه می کنیم تا آنچه را ما در این بررسی کوتاه نتوانسته ایم نشان دهیم ، در تمامیت آن دریابند . در پایان این نوشته این نکته را نیز اضافه کنیم : علی رغم تمام روده درازی ها و افسانه بافی های خسته کننده شریعتی ، وقتی که کتساب را فرو می بندیم ، نمی توانیم از این نتیجه گیری خود داری کنیم :

فاطمه ، در واقع ، فاطمه است . مانند گروه بسیاری از فاطمه های زمان خود و جامعه خود و (هنوز متاسفانه) مانند انبوه بیشماري از فاطمه های

۸۷- فاطمه ۰۰۰ ، ص ۱۹۱ : زن ۰۰۰ ، ص ۲۰۲ .

۸۸- مگر جز این است که بسیاری از پایه گذاران و رهبران سابق و لاحق این رژیم وحشی نظیر بازرگان ها ، میناچی ها ، معین فرها ، مطهری ها ، مفتاح ها ، ورفسنجانی ها (از میان بسیاری نام های منحوس امروز آشنا) ، در "سنگر" حسینیه ارشاد و در کنار "معلم شهید" ، برای اسلام عزیز و تشیع سرخ علوی می رزمیدند . و آیا بی دلیل است که از میان "مراجع" تنها خمینی بود که هیچگاه آثار شریعتی را تکفیر نکرد . حتی شریعتمداری تحت فشار آخوند های حوزه ها مجبور شده بود که نوشته های او را مورد سرزنش (نه مانند مرعشی ، گلپایگانی و دیگران مورد تکفیر) قرار دهد ، ولی خمینی حتی در حد شریعتمداری هم علیه او چیزی بیرون نداد . امروز نیز روزنامه های رژیم بمناسبت و بی مناسبت ، صفحات کاملی را به چاپ مجدد آثار او و یا تجلیل از خود او ، اختصاص می دهند . و رهبران ریز و درشت رژیم ، در نزدیک بودن با او و در افتخار به هم رزمی با او ، از یکدیگر پیشی می گیرند .

زمان ما و جامعه ما . بی هیچ تفاوت و امتیازی . چرا، فقط با يك " امتیاز " -
 در فرهنگ شیعه - : دختر پیغمبر، زن علی و از میان فرزندان، مسادر
 حسین (و تا حدی زینب) بودن . همین ویس!

البته شریعتی زجر بسیار کشیده که " علاوه بر این ها " ، چیزهای دیگری
 را برای ما ثابت کند . ولی افسوس ! علی رغم تمام وعده وعید دادن ها و زور
 زدن ها ، حاصل کار، جز حرام کردن صفحات بسیار کاغذ و وقت دیگران،
 چیز دیگری نبوده است . بقول مولوی :

ای محدث از خطاب و از خطوب در گد شتم آهن سردی مگوب



www.vahdatcommunisti.com



تصحیح و پژوهش

پس از انتشار شماره دوم " اندیشه رهائی " متوجه شده ایم که برخی اغلاط
 در آن راه یافته بود . ضمن پژوهش ، از رفقا و خوانندگان می خواهیم که اغلاط زیر،
 مندرج در شماره دوم نشریه را اصلاح کنند :

صفحه	مطرح	تادریست	درست
۶	يك بطر به آخر	هر دو	هر دو
۷	۳	" با ادعای شورای	با ادعای " شورای
۱۱	۲۳ و ۲۲ (سمت راست عکس)	عمریحای سعد بن ابی وقاص،	عمریحای خالد بن ولید .
		خالد بن ولید را	سعد بن ابی وقاص را
۱۱	۲ (در داخل عکس)	فرزند خلف خالد بن ولید	فرزند خلف سعد بن ابی وقاص
۱۶	۶	نیروی	نیروهای
۱۶	يك سطر به آخر	ادغام	ادغام

صفحه	عنوان	نادر دست	د دست
۱۹	۹	تصنیق	تظابق
۱۹	۲۳	مرحوبه آری	مرحوبه آری
۲۶	۲۰	بلکه	بلکه
۲۶	۲۲	میل کد	مستأین مرئوس
۲۷	۳ و ۴	تن به گل تغییر نظام	تن به تغییر کل نظام
۳۳	۱۳	بی هویت، بی مرهنگ	بی هویت و بی مرهنگ
۳۵	۱۳	این زانک است	
۳۹	۱۶	[واحد به هزار]	[هزار واحد]
۳۹	۳۱	مسع سیاست های	مسع: سیاست های
۴۳	۱۱	مسائل شرق	مسئله شرق
۴۸	۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۲۹		
۴۹	۱۱، ۱۴، ۱۵ و ۱۶		
۵۱	۱۱، ۱۲ و ۱۵		
۵۳	یک سطر به آخر		
۴۹	۱۱	[۱۹۱۸]	[۱۹۱۷]
۵۶	۱۱	اریک، سوو،	اریک سوو، و
۵۶	۱۴	حدود، ادامه	حدود ادامه
۵۸	۲	مسائل کل جهانی	کل مسائل جهانی
۵۸	۲۴	نوین و نقاط	نوین و یافتن نقاط
۶۲	۱۹ (ستون ۲)	۲۵۰۰۰۰ هزار	۲۵۰ هزار
۶۴	۱۵ (ستون ۱)	من گسیم	خواهیم کرد
۶۴	۱۷ و ۱۶ (ستون ۱)	ترکمن ستانی	ترکمن
۶۵	۱۱ (ستون ۱)	پلوروسی	پلوروس
۷۶	۲۰	در به در	در در
۸۱	۶	ساعت	ساعت
۹۴	۱	پپیید	پپیید
۱۰۴	۳ و ۴	ضدا میریالیسم حزب توده	ضدا میریالیسم جنب و حزب توده
۱۰۴	۱۴	ارماست) -	ارماست - به نقل از راه کارگر
			ارگان شوریک - سیاسی سازمان
			کارگران انقلابی ایران، صفحات
			۱۱۴-۱۱۳)
۱۰۸	۸	بحرانی زا چپ	بحران رده چپ
۱۲۲	۱۷	بیپوندند	بیپوندند
۱۴۷	۱۸	مسو، عملا	مسو، عملا
۱۴۸	۲۸	چیزی	چیزی
۱۴۹	۴	پروکا سیون	پرووکا سیون
۱۵۰	۳۰	روزروز	روزروز
۱۵۱	۱۹	آن نیر،	آن نیر،
۱۵۲	۵	هر روز	هر روز
۱۵۷	۱۸	ارریایی های	ارریایی های
۱۶۲	۳	تعمیر	تعمیر
۱۶۴	۵	مدعی آند	مدعی آند
۱۶۶	۲۰	چسپین	چسپین
۱۸۸	۶	لوتسا	لوتسا



هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک های مالی تان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. کمک های مالی خود برای ارسال به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

www.vahdatcommunisti.com

CREDITANSTALT
6020 21 27837
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA



مقالات ، پیشنهادات ، نامه ها ، قبوض كمك های نقدی و غیره
را ، به هر يك از آدرس های زیر که می فرستید ، لطفا رونوشت (و یا
فتوکپی) آن را به آدرس دیگر نیز ارسال دارید .

آدرس ها :

ALIAS

Postfach 396

1060 Wien

AUSTRIA

ANDICHE-RAHAI

Rue du Progres, 111a

2300-LA CHAUX-DE-FONDS

SUISSE

آدرس بانکی :

CREDITANSTALT

6020 21 27837

Schottengasse 6

1011 Wien

AUSTRIA